UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228238

UNIVERSAL
LIBRARY

ذکر مجملی از سوانح عمری و

برخی از اشعار در بیان وقایع مسافرت

اعلیحضرت سکندر شوکت بهرام صولت خاقان

الخواقین مالک رقاب اساطین السلاطین سلطان

بن السلطان و الخاقان بن الخاقان صاحب القران

للقویم ناصر دین المستقیم ناصر الدین شاه

قاجار خلد الله ملکه و سلطنته

بیان مجملی از مآثر و مفاخر و حسب و نسب اعلیحضرت سکندر حشمت سلطان السلاطین و الخاقان الخواقین غیاث الاسلام و المسلمین شاهنشاه عصر ابو الفتح و النصر سلطان صاحبقران ناصر الدین شاه قاجار غازی خلد الله ملکه و سلطنته

بسم الله الرحمن الرحیم

اگرچه ذکر حسب و نسب و مآثر و مفاخر این شاهنشاه گیتی پناه در بطون تصانیف و متون دفاتر فصحای عهد و ادبای عصر و تواریخ مورخین و قصاید شعرای معاصرین زمان مسطور و مرقوم و مذکور و معلوم است و گنجایش محیط در قطره و نمایش خورشید در ذره محال است ولی بمدلول کلام الملوک ملوک الکلام بعضی از واردات خاطر دریا مقاطر شاهانه زینت بخش این کتاب خواهد بود بطریق ایجاز و اختصار بی رعایت اغلاقات سخنشیانه و اغراقات شاعرانه مجملی از نژاد امجد و آثار اشرف و خصایص ذات و نفایس صفات این شاهنشاه بزرگوار در مقدمه وارد خاطر ملکی صفات سمت تبیین می پذیرد تا چنانکه این خسرو پرویز غلام تاج سلاطین ایام است گفتار ما بر کرسی نیز که از همه سلاطین تاج دار بر سر آمده است تارک کلام ملوک باشد اولا عرض می شود که در سلاطین سلسله قاجاریه بلکه بسیاری از سلاطین و پادشاهان کمتر اتفاق افتاده که پادشاهی از دو سوی وارث تاج و تخت

سلطنت باشد و این دارای انجب ازدو جانب بحضرت خاقان معظم صاحبقران کبیر فتحعلی شاه طاب ثراه
نبیره و بسیط محسوب میگردد و ذات مبارکش زبده و نخبه وجود پادشاهان سلسلهٔ علیهٔ قاجاریه قویم نلوات
ازین گذشته خود بالذات شایسته تخت و سریر و قبلهٔ برنا و پیر است ولادت با سعادت این شهریار در ششم شهر صفر
سنهٔ ۱۲۳۳ بوده است و در سال یکهزار و دویست و پنجاه و یک که پنجسال از عمر مبارک گذشته بود از جانب پدر
بزرگوار محمد شاه قاجار بمنصب ولایت عهد رسیده در سنهٔ ۱۲۵۴ که قهرمان ایران محمد شاه ثانی قصد یورش خراسان
و تسخیر هرات فرموده بود ندبه نیابت والد ماجد بملاقات امپراطور اعظم دولت بهیئهٔ روسیه که بسبر حدات
تفلیس وارد کلیسیا آمده بودند مامور شدند و باجماعتی از اعزه رفتند و بعزت و قبول تمام مراجعت فرمودند
و در سنهٔ ۱۲۵۵ بحکم حضرت محمد شاه طوی عظیم برپای شد و یکی از صبایای بنی اعمام خود را با حضرت ولیعهد خود بعقد
مزاوجت درآورد و چون قطب السلاطین محمد شاه در شب سه شنبه شهر شوال سنهٔ ۱۲۶۴ در خارج طهران رحمت
حق پیوست حضرت ولیعهد در نوزدهم شوال با سپاهی جرار و توپخانه آتشبار از آذربایجان حرکت فرمود
در روز جمعه بیست و یکم شهر ذی قعدة الحرام با شوکت کامل و حشمتی تمام بمقر سلطنت وارد شدند و در شب
بیست و دویم شهر ذیقعده الحرام جلوس خاص فرمودند و در دو شنبه بیست و چهارم بر تخت مرمر دیوانخانه خاصه
بار عام فرمودند و از آغاز ورود و جلوس نظمی کلی در ممالک محروسهٔ ایران داده شد و سردارهای هشیار از سمت
بخراسان و دیگر بلاد مامور داشتند و چندین محاربه با سالار طاغی خراسان و غطمای بابیه خوارج ایران واقع
گردید عم مکرم خود سلطانمراد میرزا را بحکمرانی خراسان مامور و عم دیگر حمزه میرزا که در آن صفحات بزحمات افتاده بود
به حضور طلب فرمود و جعفرقلیخان ایلخانی شادلو بدارالخلافه آمد و در سنوات اوایل جلوس میمنت مانوس
فتنهای عظیم و رزمهای بزرگ در حدود مملکت ایران وقوع یافت و آخر ظفر شاهد را بود تا در سنهٔ ۱۲۶۸ حسنخان
سالار نبیره خاقان مغفور طغیان و عصیان رسیده و رؤسای خوارج بابیه جزایا فتند و پراکنده شدند و
از دولتهای مؤتلفه سفرا و هدایا با نامهٔ مودت ختامه بحضور آمدند و بدولتهای دور و نزدیک فرستادگان مقیم و راجع مامور شدند و در دولتها علم شیر و خورشید که علامت دولت علیهٔ ایرانست افراخته
شد در آغاز سنهٔ ۱۲۶۸ میرزا تقیخان امیر نظام فراهانی که انجام بعضی خدمات را بهوای نفس مشوب میدانست

معزول شد و پس از چندی در کاشان در گذشت و میرزا آقاخان نوری وزیر لشکر که لقب اعتماد الدوله و لقب اخیر داشت صدر اعظم شد و درین سال جمعی کثیر از متعلمین فرنگستان را بایران خوانده در مدرسه دار الفنون که برای تحصیل علوم احداث کرده بودند مشغول تعلیم شاگردان شدند و از جمله وقایع این سال فتنه اشرار خوارج بابیه بود که در کتب تواریخ مفصلا مذکور است و الحمد لله زیانی بوجود مبارک نرسید و از جمله ظفرهای سپاه منصور یکی این بود که محمد امین خان خوارزمشاه با پنجاه هزار سوار اوزبک و ترکمان وغیره هم قصد سرخس و طمع خراسان کرد و سپاه نصرت پناه براو غلبه کردند و او را با جمعی از امرا و اعاظم مقتول نمودند سر او را بپایه سریر سلطنت مصیر آوردند و در خارج دار الاماره دولت مدفون شد و دیگر فتح از فتوحات بزرگ فتح امرای کابل و قندهار و هرات بود که بقوت اقبال شاهنشاه بیهمال از یکدیگر پراکنده شدند شهر هرات مفتوح گردید و سکه و خطبه شاهنشاه در انحدود منتشر و مشتهر گشت و از جمله حوادث بزرگ اختلاف فیمابین امنای دولت علیه ایران با سفیر انگلیس و آمدن جهازات به تنگیر بنادر عمان فارس و محاربات کثیره بود که آخر الامر بحسن تدابیر پادشاه بی نظیر مخالفت بموافقت و جنگ بصلح تبدیل یافت و چون غرض نفس میرزا آقاخان و استبداد رای او در مصالح امور خود و اقربای خود بوضوح پیوست بحکم شاهنشاهی معزول و مخذول گردید و وزرای متعدده برای امضا و اجرای امورات مملکتی و ملکی معین فرمودند مشورت خانه و مصلحت خانه مقرر شد و در هر یک از این دو مجلس جماعتی کارآگاه دولت خواه بر تفویض امور پرداختند و از اعمال خیر و بناهای خوب و تعیین اعیاد ولادت ائمه عظام و کرام چندان قرارهای پسندیده مقرر شد که بعضی از آن در تواریخ معاصرین مذکور شده است و این مختصر محل ایراد آن نخواهد بود در سنه ۱۲۸۷ میل خاطر مهر مظاهر مبارک بزیارت عتبات عالیات و بازدید و سیاحت عراق عرب فرمودند پوشیده نباشد که از سلاطین عظیم الشان و خسروان با حشمت و توان ممالک ایران وجود مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی دام ملکه اول شهریاریست که در عالم سلم و صفا بی اندیشه حرب و غزا از کشور ممالک خود تجاوز فرموده و در ممالک خارجه بی وحشت خاطر مسافرت و گردش نموده اند و سفر زیارت عتبات عالیات و عراق عرب اول سفر اعلیحضرت همایون بممالک خارجه میباشد و ابتدای این سفر سعادت اثر روز جمعه بیستم شهر جمادی الثانی این سال خیریت مآل

ودر آغاز سنهٔ موکب همایون اعلی عنان عزیمت را معطوف فرنگستان فرمودهٔ آن صفحات را بتراز
قدوم میمنت لزوم خویش همچون خطهٔ ایران رشک بوستان جنان نمودند سلاطین یورپ بالکمال
احترام واعزاز که جز حضرت شاهنشاه گیتی پناه خلدالله ملکه دیگری را نمی سزد پذیرا شدند خلاصه
اخلاق واوصاف وحسن شمایل ولطف خصایل وغلبهٔ قوت شجاعت وسخاوت ومروت وفتوت
ایشان است که به تحریر درنگنجد چون مرحضرت شاهنشاه گیتی پناه را بحسب فطرت پاک واعتدال
طبعی است موزون اگر وقتی از امورات ملکی فراغتی باشد به نظم غزلی که رشک درمکنون است
توجه میفرمایند این بندهٔ جان نثار میرزا محمد شیرازی ملقب بملک الکتاب خواست
تا همچنانکه تفریح قلوب وتنویر عیون خاص وعام از دیدن سیاحت نامه
آن خ وجمشید جاه حاصل میشود اهل سخن نیز از آن نعمت عظمی
بی بهره نباشند لذا لبک از دیوان اشعار در ربا
آن حضرت را زیب وزینت کتاب
ساخته وبالله التوفیق و
علیه التکلان والسلام

دیوان
ناصری

اشعار شاه ناصر دین بوالمظفر است کز جمع خسروان همه چون تاج بر سر است

بسم الله الرحمن الرحیم

در تهنیت عید سعید مولود حضرت امیرالمومنین علی ع که پادشاه اسلام فرمود

عید مولود امیرالمؤمنین شد عالم دنیا و عقبی عنبرین شد
از برای مژده این عید حیدر جبرئیل از آسمان سوی زمین شد
پنج عنصر جمله در کار آرد قدرت حق تا که با خاکش عجین شد
ذوالفقار کج چنین گوید بعالم راست از دست خدا شرع مبین شد
ناظم خرگاهش اسرافیل باشد حاجب درگاه جبریل امین شد

من تغزلاته

وفا ندیده کس از دلبران کل رخسار — چنانکه کل ندهد پیشتر ز فصل بهار
چو بر دل زکفم خود برفت از نظرم — دمی نماند که جان در برش کنیم نثار
بجای دوست کشیدیم ماه را بغل — بیاد یار نشاندیم سرو را به کنار
ولی ز ماه ندیدیم جلوهٔ رخ دوست — ولی ز سرو نچیدیم میوهٔ قد یار
چگونه ماه تواند که حلقه سازد زلف — چگونه سرو تواند که سنبل آرد بار
نه ماه راست بسر طرهای مشکفشان — نه سرو راست ببر جامهای نوزین تار
ز ماه بارخ زیبای او مثال مزن — ز سرو با قد رعنای او دلیل میار
نمونه شاهدی از ماه و سرو آزادم — که سرو خوش حرکات است و ماه خوش گفتار

هم از واردات طبع همیون حضرت شاهنشاه عصر خلد الله ملکه است

روزی دلم گرفت ز اندوه هجر یار — آمد بیادم آن رخ و آن لعل آبدار
آن چشم همچو نرگس و آن قد همچو سرو — آن ابروی کمان و دو زلفین تاب دار
در زیر ابروانش صد تیر از مژه — آراسته بقصد دل عاشقان زار
مکتوم در دو زلفش صد مار حلقه زن — در لعل آبدارش سی در شاهوار
چون کردم این خیال ز جا خاستم بشوق — لیکن نکرده وصفش یک یا دو از هزار
ز شوق بوسه که زنم بر لبش شده — گوئی دهان من شکرستان این دیار
از بهر دیدن رخش از آتش دلم — شد کان مشک از فراین خاطر نزار
دل در برم قرار نمی یافت هیچ دم — تا آنکه در رسیدم در صحن کوی یار
در در گهش ندیدم آثار خرمی — کاخش همه شکسته و پر گشته از غبار
آن غرفها که بود ی حوران در آن میان — اکنون گرفته دیدم دیوان در آن قرار
بر جای ناله نی از هر طرف رسید — بر گوشم از درونش آواز الفرار
آن مسکنی که بودی روشن چو روی ماه — بر دیده ام بیامد چون شب ز رنگ بار

برجای سار و بلبل منشسته فوج زاغ | برجای سنبل و گل روئیده قل خار
خمها شکسته دیدم پر از شراب ناب | عودش گسسته دیدم برجای آن نگار
از گردش سپهر چو آن حال شد عیان | کردم هزار شکوه ازین دور روزگار
چون آدم برون زدر این بیت را بحزن | دیدم نوشته اند بخطهای زرنگار
رفتیم ازین جهان و نداریم هیچ چیز | الا دل ربودهٔ عشاق یار ما

هم از تغزلات فصاحت آیات است

بتی دارم از ماه گردون نکوتر | دو زلفش سیه لب چو خون کبوتر
دو چشمانش جادو فریب جهانی | دو ابروش قتال خونریز کشور
ز خوبی و رعنائی و دلپذیری | نه محتاج زیب و نه مشتاق زیور
عجب نقش بربسته نقاش صورت | که در صورتش مات مانی و آذر

هم از افکار در آثار است

مجلس ما چو بهشت است درین فصل بهار | خیز ای ساقی مستانه یکی باده بیار
بادهٔ همچو گل سرخ و یا دانهٔ نار | بادهٔ همچو دل عاشق یار روی نگار
بادهٔ صاف چو دلهای حکیمان آله | تلخ چون زاهد سجاده فگن در بازار
تا کی باشم در دست جهان زار و اسیر | تا کی باشم از دست غمت در آزار
عاشقان را بسر کوی تو نه راه و نه بام | سوگواران را بهر تو نه خواب و نه قرار

از غزلیات معرفت آمیز طرب انگیز است

ساقی بیار باده کلکون بر اسپ ما | تا بگذرد ز چرخ برین جای پای ما
در سالکان هفت فلک خواب و خور نماند | از ناله دمادم و از های های ما
ور زندگی کذر نکنی سوی ما دلیک | رحمی بدل بیار ز بعد فنای ما

ایضاً

به بستان در بهاران چون گل نسرین شود پیدا
خجل گردد چو یار من بعصمد متین شود پیدا

تکلم چون نماید معجز عیسی شود ظاهر
تبسم چون نماید خوشه پروین شود پیدا

بفرد ای قیامت کی ز جا فریاد برخیزد
مگر وقتی که در چشمش رخ شیرین شود پیدا

اگر تا حشر لشکر بافند کوی آن ستمگر را
تن مسکین شود ظاهر دل خونین شود پیدا

ولله

ساقی مست اگر می دهدم امشب را
بقدح باید از اول بهند خود لب را

گر بیالین من آید شبی آن لاله عذار
تا ابد صبح نخواهم من مسکین شب را

ولله

دل میبری و روی نهان میکنی چرا
خود میکشی مرا و فغان میکنی چرا

بر تیر غمزه ات دل و جان هر دو را سپر
تیری دریغ ازین دل و جان میکنی چرا

گر در خیال مرهم دلهای خسته
پس تار طره مشک فشان میکنی چرا

تا چند روی خویش نشان میدهی بخلق
راز مرا ز پرده عیان میکنی چرا

چون چشم التفات تو بر حال دیگریست
اشک مرا ز دیده روان میکنی چرا

ایضاً

حوری از خلد بروان آمده یا یار منست
که بنور رخ خود زیب ده انجمن ست

تا بم از دل برد زلف عنبرینت
هوشم از سر برد لعل شکرینت

شکر و قند از چه ریزد از دهانت
نقره خام از چه خیزد از سرینت

عارف شهرا ربه بیند ماه رویت
بعد ازینش سجده باشد بر جبینت

ولله

یار ما را سر پرسیدن بیمار بود
عجب از طالع برگشته که بیدار بود

تا قوی پنجه و چشم تو ز بیمار انست
که شنیدست قوی گشته بیمار بود

دل ربودی و برفتی ز برم وین عجب
زانکه در دان را این شیوه در فتار بود

جای معشوق ندانیم و لیکن گویند
کعبه و بتکده و خانه خمار بود

این چنین کان صنم از پیش من غمزده رفت
در قیامت بکرم وعده دیدار بود

ولله

ده دله از بهر چیست عاشق و معشوق — عاشق و معشوق به که یکدله باشد
با کله خوش نیست روی خوب تو دیدن — دیدن جانان خوش است بی کله باشد
طاقت صبرم نمانده است در گریهٔ هیچ — در شب هجرم چه قدر حوصله باشد

ولله

دل ما را ز چه روزار و حزین باید کرد — عاشقی کفر نباشد چنین باید کرد
ماکدایان را ای شه ز در خویش مران — که ترحم بفقیران به ازین باید کرد
روش کبک دری داری و چشم آهو — صید این قوم شکاری بکمین باید کرد
کیست آنماه پری چهره که زیبا کندرد — جامه پوشیده ز استبرق و دیبا کندرد
عاشقان را بدو بوسی و نگاهی خوشدار — توچه دانی که شب هجر چه بر ما کندرد
برمی لعل تو کرپیر مغان ره یابد — از می و میکده و از خم و صهبا کندرد
عارف صومعه گر طرهٔ طرار تو را — بیند از سجه و از صومعه بیجا کندرد

ولله

دل من مایل آن لعبت فرخار بود — سر من در ره آن شوخ دلازار بود
خواب با عشق تو در دیده ام آید هیهات — چشم عاشق همه شب باید بیدار بود
مست از خانه خود چون بخرامی بیرون — دل ز دستش برود هر چه که هشیار بود

ولله

چون لبش در کفتن آید لؤلؤ و مرجان فشاند — چشم مهر افروز او را هر که بیند جان فشاند

ولله

صدتنش حسرت ز دل ما بدر آمد — تا سرو قدما رخ ما به بر آمد

ولله

هر روی خوش و موی سیاه و قد دلکش — رفت از نظرم تا رخ او در نظر آمد
سرو و گل و شمشاد همه بی ثمر استند — آنسرو پری چهرهٔ ما با ثمر آمد

ولله

گر خرابات مغان در در میخانه نبود — این دل غمزده را مسکن و کاشانه نبود
یارب از چیست که در محفل جانانهٔ ما — هیچکس جز من دل سوخته بیگانه نبود
گر کنه کار نبودی بجهان روز جزا — از خداوند جهان عفو کرا نامه نبود
شب هجر تو مگر روز جزا صبح شود — گان شبی نیست که در دوره ما صبح نشود

بقیه

بعد عمری شب وصلی شده حاصل مارا — مهلت ای چرخ ده انقدر که تا صبح شود

ولـه

طاق ابروی تو تا شهره آفاق بود — جفت غم بودن ما هم بجهان طاق بود
منع نظاره بچشم از چه توانم کردن — که بر آن صورت زیبای تو مشتاق بود
سیر از نعمت یزدان نشود هیچ کسی — تا لب پر شکرت قاسم ارزاق بود
سر بخاک قدمت کوی صفت میبازم — آری این مرحله اول عشاق بود

ولـه

مه روزه چون بدر شد غم و اندوهم بسر شد — مه من بیا رسا غر که غم از دلم بدر شد
بچهارگاه یکشب همه مطربان نوازند — بنوای شور گویند که عالم دگر شد
همه دلبران عالم بجوی نمی خرند من — چو نگار شوخ رازم بدو زلف پرده در شد

ولـه

قد سرو آسای او زین سان که جولان میکند — عاشق دیوانه را سر مست و حیران میکند
نیست از دستش دل جمعی بعالم گو نیا — هر کجا جمعی است زلف او پریشان میکند

ولـه

چون فصل بهار آمد گشتیم بباغ اندر — حوری صفتان دیدیم در سبزه و راغ اندر
از جعد و سنبلشان سنبل بخجالت جو — وز لاله نعمانشان هر لاله بداغ اندر
از بوی گل و نسرین گشتیم خجل در باغ — تا نکهت نسرین شان آمد به دماغ اندر
در هر چمنی دستی در گردن جانانی — وز هر طرفی مستی صهبا به ایاغ اندر

ولـه

ای ساقی خوش منظر مستی بما کم کن — چشم سیهت بنمای سرمست و خرابم کن
من خضر و سکندر وار ظلمات نمی خواهم — زان آب حیات اینک یکجرعه بکامم کن
چون خوی تو میدانم از لطف تو مأیوسم — باری ز سر رحمت یکروز عتابم کن

ولـه

معشوق من ز موی سیه کرد رویرا — ورنه سپید باشد چون ماه آسمان
برقع از چهره برانداز که تا خلق جهان — یکی روز دو خورشید ببینند عیان

ولـه

در هر دو جهان آرزوی روی تو دارم — در دست ز محصول جهان موی تو دارم
زاهد بره کعبه و راهب بسوی دیر — آری من دیوانه سر کوی تو دارم

اندیشه ندارد دلم از آتش دوزخ — تا راه در آتشکدهٔ خوی تو دارم

ولـه

اگر بدستم ندهی زلف که عنبر بویم — آرم بوی خوش از زلف سیاه تو نبویم

ولـه

عمریست کاندر راه تو هر دم زیانی میکشم — صد کوه بیداد ترا با نیم جانی میکشم

رخت سفر پوشیده ام جام وفا نوشیده ام — در دوریت کوشیده ام بیجا عنانی میکشم

ولـه

خورنخواهم من و قصور نخواهم — شیفتهٔ چشم و زلف و خال سیاهم

خط غلامی ز آفتاب کرفتم — تا زدل و جان غلام سیمبر تو ماهم

با همه ذلت که میکشم ز نکویان — چرخ حسد میبرد بعزت و جاهم

ایکه مدادی دوای دردمن آخر — بهر چه خون ریختی به حال تباهم

گرچه مرا صد هزار مرتبه کشتی — غیر محبت نبود هیچ گناهم

بنده کی حضرت تو مایهٔ شاهی ست — تا شده ام بندهٔ تو بر همه شاهم

ولـه

گر دهد دست کنون ساقی سیمین بدنم — توبهٔ خویش بیک ساغر می در شکنم

ولـه

خیز ای ساقی مستان و شب عیش بپاکن — چشم زهره نگران ساز و قد سرو روان کن

گو بمفتی و واعظ که نماند بجهان کس — پشت بر سبحه و سجاده کن و روی بتان کن

ساقیا این شب قدر است که من با تو نشستم — یارب از بهر درازی شب وصل دمی کن

بوسهٔ از لب لعلت بمن سوخته جان ده — نکهی از سر رحمت بمن بی سر و پا کن

ای دل ار تیره شدی روی بدرگاه علی کن — تن و ایمان و دل و دیدهٔ خود کان صفا کن

ولـه

دیده نبیند که دوخت از رخ چون ماه تو — تخت سلیمان شکست صولت یکموی تو

ولـه

از ازل خوب سرشتند ملایک کل تو — لیکن این حیف که کردند ز آهن دل تو

همه جائی و ندانیم کجائی ای دوست — ره نبردند حریفان تو در منزل تو

دل عشاق بدیدار نکوی تو خوش است — ره ندارند بجائی بجز از محفل تو

ولـه

جان مشتاقان فدای زلف عنبر سای تو — تو تیای چشم عشاق است خاک پای تو

عالمی مدهوش خواهد گشت تا حشری صنم — گر برافتد پرده از آن چهر بهر اقرای تو
در همه دلها جای تو اما کو دلی — در دل ویرانهٔ من تنگ باشد جای تو

ولـه

ای روی ماه تو را صد بنده هم چو پری — از رفتن تو رسد خجلت بکبک دری
تشبیه روی تو را هرگز به نکنم — زیرا که در نظرم زیباتر از قمری
خورشید بزمگهی سلطان هر سپهی — شایستهٔ کلهی زیبنده کمری
پیش تو بنده شدن بهتر ز پادشهی — پای تو بوسه زدن خوشتر ز تاجوری
داوی بکف قدحم در عین تشنه لبی — کردی ز خود خبرم در عین بی خبری
فارغ ز هر دو سخن کردی بیک سخنم — هرگز چنین سخنی نشنیدم از دگری
تا در محیط غمت افتاده کشتی من — آسوده دل شده ام از موج هر خطری
من با سپر چکنم ای ترک سخت کمان — زیرا که میگذرد تیرت ز هر سپری
بگذشتی از سر کین بر شاه ناصر دین — بر قبلهٔ گاه زمین زمینیان بگذری

ولـه

ای زلف مشکینت برسم دلبری — میکند ما را ز جان و دل بری
ساعتی برگردنم زنجیر نه — ای صنم از آن دو زلف چنبری
کافر عشقت چو خوش گفت ای صنم — گر مسلمانی بر است این کافری
وقت مردن تیشه با فرهاد گفت — عشق را نتوان شمردن سرسری
ای حور چهره صنم تا کی پرده دری — از آفتابت رخت برما کشای دری

ولـه

ای که چون حسن تو نبود به جهان کالائی — چه قدر سرو روانت نشود بالائی
تم آن بخت ندارد که تو تیرش بزنی — خونم انقدر ندارد که تو دست آلائی
باغ فردوس نخواهند مقیمان درت — نیست خوشتر ز سر کوی تو دیگر جائی
چهرهٔ همچو مهت را همه شب زیر نقاب — هر چه پنهان کنی ای دوست بما پیدائی
تا تو منظور منی دیده فرو دوخته ام — تا نیفتد نظرم بر رخ هر زیبائی

اگرچه روی تو ندیدیم ولی خوشنودیم — که ندیده است ترا دیدهٔ هر بینائی

اگر قدم برسر شعری نهی ای مه شاید — زانکه خوانندهٔ اشعار شود والائی

ولـه

بر دل خونشده هر لحظه مکن آزاری — راز ما را منه اندر سر هر بازاری

از آتش دل همه شب تا بسحر بیدارم — در همه روی زمین نیست چو من بیداری

مه من با رقیبان چون بباغ اندر شود تنها — بطرف گلستان کل در کف خار است پنداری

ز مسجد سوی دیرم بر دز زلف عنبرین او — بگردن زلف پرچینش چو زنار است پنداری

دو رخ آشفته و می در کف و مستانه میآید — پریشان کرده مو از باده سر شار است پنداری

غمم را نیست پایانی درین دوران حیرانی — بیاور ساقیا جامی بمن زان راح ریحانی

خطرناک و بلاخیز است راه عشق سر در دن — نه بینی اندران وادی بجز روی پریشانی

اگر خواهی خلاصی یابی از رنج و غم و محنت — بنه بر در گه پیر مغان از صدق پیشانی

رباعیات حقایق آیات

مهر علی و آل به دیرانهٔ دلم — گنجی بود که بر سر گنجی نشسته است

در کعبتین نرد محبت پس از علی — در طالعم عجب شش و پنجی نشسته است

ولـه

شاها ز دم مسیح کس زنده نشد — تا نام تو بر زبان او رانده نشد

خورشید که نور عالمی می بخشد — تا بنده نشد پیش تو تابنده نشد

ولـه

حقا که حقیقت علی حق باشد — حق است و بحق حق که برحق باشد

گویند علی حق است کر حق نبود — حق با علی و علی مع الحق باشد

ولـه

دوری تو کرده زار و رنجور مرا — بی روی تو دیو در نظر حور مرا

گر یکنظرت بار دگر دست دهد — از هر دو جهان بس است منظور مرا

ولـه

دیدار تو دیدنم میسر نشود — بختم بتو ماه روی رهبر نشود

هر چند دل از آتش هجرت سوزد — اما داند که چون تو دلبر نشود

ولہ

باران زهوا چو سیچو سر شکم آید — وز آمد نشش بدشت رشکم آید
محتاج چمن بآب باران نبود — آنجا که چو سیل از مژه اشکم آید

ولہ

گویند پری و حور ناید بنظر — وز آدمیان همیشه جویند خذر
این نکته مرا نگشت با در کا مروز — یک حور بدیدم ز پری نیکو تر

ولہ

جانانهٔ ما اگر بیاید به شکار — جان را بزبش کنم بیکباره نثار
هر چند که فصل دی و برف است و یخست — گر آید یار می شود فصل بهار

ولہ

چشمان تو مست و نیخواب است امروز — با عاشق خویش در عتاب است امروز
تیر مژه وا بروی کمانداری تو — عشاق اگر کشی ثواب است امروز

ولہ

روزی که گذر بسوی بالینم کرد — تن مشکشی ز جان شیرینم کرد
آن روز جهانیان و جهان بینم کرد — دیدی که بجان چه یار دیرینم کرد

ولہ

از هجر رخت دلم پر از تاب بود — در یاز سرشک من پر از آب بود
روزی که دهی وعده بهر کس زچه روی — بخت من ازآن میانه در خواب بود

فرمایش علیه ملوکانه در حق حکیم الممالک

ای حکیم الممالک سلطان — که بشاگردیت سزد لقمان
ای فلاطون ترا کمینه غلام — ای ارسطو بنزد تو نادان
لیکن اوصاف حکمت رامن — نکنم برجهانیان پنهان
نسخهات را چو میبرند بردم — زیره گوئی برند بر کرمان
گر بگیری تو نبض بیماری — روز محشر بگیرد ت دامان
گر معالج شوی بمسکینی — ندهی فرق کوش از دندان
زعفران گردی بگریه شود — آنکه بودی به صبح و شب خندان
خواهی ار داروئی نمائی سحق — جای ها دن بیاوری سندان

اثر تلخ خواهی از شکر — خشکی معده جوئی از ریحان
صاحب نقل گر بود بخردی — می کنی شافی بر بنی همدان
بر دوائی که میدهی بمریض — واجب است استخاره قرآن
چون بعجز آئی از علاج کسی — مدد و بخت جوئی از شیطان
گر شفا یافت از تو بیماری — داد عمر دوباره اش یزدان
گر تو باشی طبیب یکدو سه سال — کس نماند به خطه ایران
این چنین بوالعجب فلاطون را — شاید ار شه نوازد از احسان

از افکار طبع همایون در مصیبت حضرت سید الشهداء

خنجر شه بکون شه خوبان تشنه — خنجر شه بدم خنجر بران تشنه
من چه خضرم و فراتست آر آبحیات — خضر کی مانده بسر چشمه حیوان تشنه
آه از آن لحظه که اصغر بسر دوش پدر — داد خنجر بدم غنچه پیکان تشنه
گو دکانم که همه شهد و شکر میخوردند — حال طوطی صفتند در شکرستان تشنه
گفت شاه شهدا با پسر سعد لعین — آب در کوزه روا داری و مهمان تشنه
مهر زهرابود این آب و همه اولادش — گشته گشتند و فتادند بمیدان تشنه
دیو و دد جمله از این آب همه سیر شدند — کس ندیده است لب آب سلیمان تشنه
گبر و ترسا و نصاری همه زین آب خورند — بلب نهر جگر گوشه عمران تشنه
اکبرم کشته شد از تیغ شما در میدان — رفت در خلد برین شاه جوانان تشنه
دستها از تن عباس فکندید بخاک — کس ندیده است که سقا سپرد جان تشنه

ناصرا آب خوری یاد کن از شاه شهید
زانکه شد کشته شهنشاه شهیدان تشنه

NASSR ED DIN,
SHAH OF PERSIA.

هو الله تعالی شانه

وقایع مسافرت بساحت ساحت فرنگستان

اعلیحضرت قدر قدرت قویشوکت سلطان ابن السلطان

ابن السلطان شاهنشاه ایران خسرو صاحبقران السلطان

ناصرالدین شاه قاجار خلد الله ملکه از یوم نهضت از دارالخلافه

طهران الی روز مراجعت ورود موکب مسعود مستقر سریر سلطنت

که بدستخط مبارک مزین فرموده اند بسعی و اهتمام میرزا محمد شیرازی

ملک الکتاب در بندر بمبئی بزیور طبع درآمد و چند تصاویر عکس که

لازمه این کتاب مستطاب و گنجینه گوهر کمیاب بود مزید

نمود امید که مطبوع طباع خاص و عام گردد

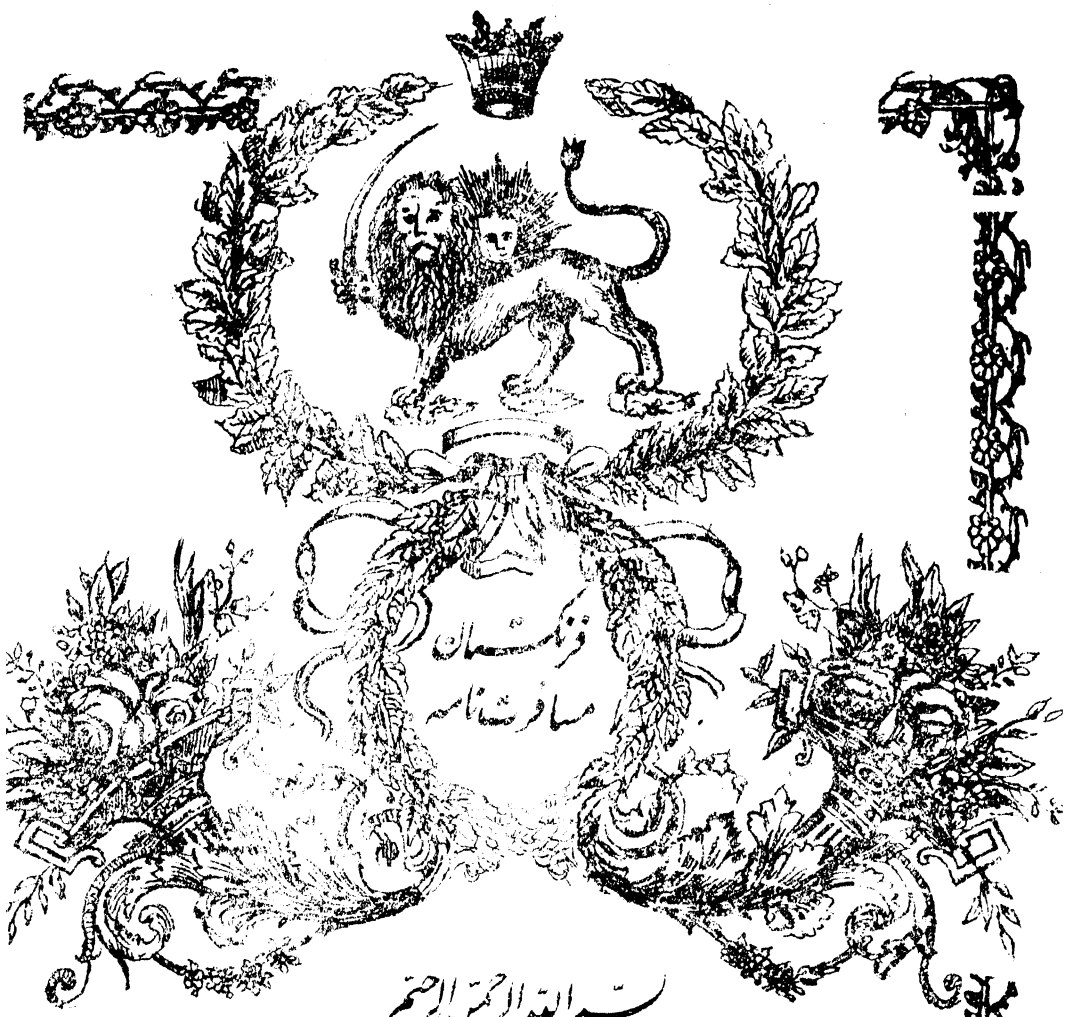

فرنگستان
مسافرت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

روزنامه سفر فرنگستان است که بمیمنت ومبارکی بخواست خداوند تعالی وقادر بیچون وبخشنده مهربان بشرط سلامت مزاج مینویسم از طهران الی انزلی را سابقا در سیاحت گذشته بتفصیل نوشته بودیم دیگر بشرح وتفصیل حاجت نیست مگر خروج از دارالخلافه طهران . اما وقایعی که تا انزلی روی میدهد ان شاء الله تعالی مینویسم بعد از آن از روز جلوس در کشتی بتفصیل همراهان درطی روزنامه کشتی نوشته خواهد شد بعون الله تعالی وحسن توفیقه

روز شنبه بیست ویکم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۰

از طهران بعزم سیاحت فرنگستان برخاستیم حال بکمال تمام است که اخبار سفر فرنگستان شده است وچند روز هم بود که سیزده روز کام شدیدی عارض شده وهیچ احوالم خوب نبود کسالت

وضعف بنیه بسر حد کمال بود بطوریکه هرگز خود را بآن کسالت ندیده بودم متوکلا علی الله تعالی بیرون
آمدیم صدر اعظم وغیره بودند قدری ایستاده رفتیم واز در کوچه شمس العماره سوار کالسکه شدیم
جمعیت زیادی بود در داخل وخارج شهر در راه و بسیراه راندیم بطرف اسب دوانی امروز
اسب دوانی هم مست رفتیم بالاخانه افواج وجمعیت زیادی از مرد وزن حاضر شده بودند
نهار آوردند مثل قدری صرف نمودیم امیر آخور تیمور میرزا احسام الدوله حاجی آقا
اسمعیل وسایر پیشخدمتها بودند امین حضور که چندروز بود ناخوش بود امروز آمده بود بعد از نهار
اسبها را دواندند اسبهای مراد بیک نایب که از اسبهای اصطبل خاصه است چهار
یرق اول را برداشته یک یرق اول را هم اسب وجیه الله میرزا برداشت اسب اقبال
مهدی قلیخان یرق چهارم را در دوره آخر برداشت بعد از اتمام اسب دوانی سفرای خارجه بجهة
وداع به حضور آمدند صدر اعظم وسایرین هم بودند بعد سوار کالسکه شده بطرف قریه کن راندیم
سراپرده های تازه که همه ترمه وزری وغیره بود کنار رودخانه زده بودند بعد از ساعتی مهد علیا کن
آمدند والده شاه را دیدم ایشان دو شب در آنجا ماندند باد شدیدی هم همه روزه می آمد

سه شنبه بیست وچهارم

رفتیم بعمارت دولتی کن وهمان روز سوار شده بجهت شکار ببا هوره های حوالی کن رفتیم نایب السلطنه
در رکاب بود از پیشخدمتان ادیب الملک صنیع الدوله محمد باقرخان حسین خان اسد الله خان بودند
میر شکار از شهر آمده وشکار پیدا کرده بود قبل از نهار یک تکه دو ساله با چهار پاره زدم الحمد
لله خوش گذشت باراحت بمنزل مراجعت کردم بحمد الله مزاجم در نهایت صحت وسلامت است
وکسالت بالمره رفع شده حالا فصل آلوچه تازه است یعنی خیلی کوچک است وهنوز خوردنی
نشده چغاله وشکوفه هم در شمرانات قریب باتمام است گل زرد وگل سرخ هم تک تک دیده
میشود مهدی قلیخان دیشب به شهر رفته باحالت ناخوش برگشت

روز چهارشنبه بیست وپنجم

در عمارت کن توقف شد امین الدوله غلام حسین خان محقق حکیم طولوزان وجیه الله میرزا از شهر آمدند

روز پنجشنبه بیست و ششم

رفتیم قوری چای نهار را آنجا صرف کردیم آب زیادی می آمد عضد الملک عکاسباشی و سایر پیشخدمتان حاضر بودند آفتاب کردان را در کودی زده بودند بسیار هوا گرم بود عصر بمزرعت منزل شد انیس الدوله از شهر آمده بود تکسر مزاجی دارد

روز جمعه بیست و هفتم

صبح را در کن بودیم جمعیت از پیشخدمتان وغیره از شهر آمده بودند صدر اعظم هم آمده است امروز منیف افندی ایلچی دولت عثمانی که تازه وارد شده است باید به حضور بیاید در همان یورت اولی چادر ترتیب وغیره افراشته اند چهار ساعت و نیم بغروب مانده بچادر رفتیم صدر اعظم آمد معتمد الملک هم بود نصرة الدوله معتمد الدوله اعتضاد السلطنة عماد الدوله لطف الله میرزا در سلام خاص شمشیر نگاه داشته بودند الحمد لله بادنی وزید ایلچی آمد و نفر هم نایب سفارت همراه داشت ناظم افندی شارژدافر هم همراه او آمده بود مرخص شده بمملکت خود برود منیف افندی زبان فرانسه میداند بخصوص فارسی را خوب حرف میزند سنا متوسط است آصف الدوله وارد شد

روز شنبه بیست و هشتم

صبح سوار شده رفتیم تنگه سولقان دست چپ راه آبشار خوبی دارد بقدر یک سنگ آب جاری بود آفتاب کردان زدند آنجا نهار خوردیم نایب السلطنة در رکاب بود از پیشخدمتان امین الدوله ادیب الملک نیز بودند

روز یکشنبه بیست و نهم

اشخاصیکه امروز از شهر آمده بودند خسرو میرزا وقایع نگار حسام الدوله سرتیپ فوج خاصه وزیر امور خارجه باحالت نقاهت شرفیاب شد منیف افندی مجددا امروز به حضور آمد جناب

آقا سید اسمعیل مجتهد بهبهانی بدیدن آمده بودند خارن الملک جواهر آلاتی که باید همراه آورده بود

روز سه شنبه غره شهر ربیع الاول

صبح اشخاصیکه از شهر آمده بودند از شاهزادگان وغیره همه بحضور آمدند امام جمعه آمده دعای سفر را خواندند پسر امام جمعه اصفهان هم آمده بود پنج راس اسبی که از عربستان بجهت اصطبل خاصه آورده بودند از سان حضور گذرانیدند پس بجانب کرج حرکت کردیم در عرض راه صدر اعظم هم از شهر رسیده اخبار خوب از سیستان داشت عرض کرد دبیر الملک هم سوار اسب دراز ترکمانی با صدر اعظم آمده بود نایب السلطنه از نزدیکی کن مرخص شده بشهر معاودت نمود از شاهزادگان که همراه بودند معتمد الدوله حسام السلطنه عماد الدوله نصرة الدوله بود معتمد الدوله از قوری چای مرخص شده بشهر معاودت نمود مسیو بکر وزیر مختار دولت روس که تا انزلی با ایشان همراه بود چهار ساعت بغروب مانده وارد کرج شدیم منزل در عمارت است صنیع الدوله عکاسباشی غلام حسین خان از شهر آمده بودند حکیم طولوزان هم امروز از شهر آمد مهد یقلیچ امروز شکار رفته بود یک آهوی ماده شکار کرده است

روز چهارشنبه دوم

از کرج بقاسم آباد حرکت کردیم پنج فرسنگ راه است هوا گرم و گرد و خاک بسیار بود معیر الممالک امروز مرخص شده بشهر رفت حاجب الدوله الی انزلی در رکاب است عضد الملک دیشب از شهر آمد ناصر الملک هم از شهر آمده بود از آنجا مرخص شده بشهر معاودت نمود قراولی اردو تا انزلی با فوج دوم است بیوک خان اقبال الملک از کن بشهر رجعت نمود

روز پنجشنبه سیوم ربیع الاول

صبح سوار اسب شده صدر اعظم و شاهزادگان و حسنعلی خان وزیر فواید و میرزا قهرمان امین لشکر وغیره هم ملتزم رکاب بودند محمد تقی خان حاجب الدوله شصت راس اسب بجهت اصطبل توپخانه آذربایجان خریده بود از سان حضور گذرانید یک صد نفر سواره مکری کردی حاجی

اقا بیک از سان گذشتند قدری از راه با صدر اعظم صحبت کنان راندیم بعد از آن بکالسکه
نشستیم منزل امروز کازان سنگ است مسافت راه سه فرسنگ است بهنگار را در منزل خودیم
اردو را در چمن بسیار خوب با صفائی زده بودند همه جا سبزه و مرغزار است ساری اصلان
که از بشهر آمده بود دیده شد

روز جمعه چهارم

صبح سوار کالسکه بطرف عبد الله آباد روانه گشتیم پنج فرسنگ راه است هوا گرم گرد و خاک
بسیار بود در آخر زراعت قشلاق بهنگار خوردیم قبل از نهار تفنگ دست کرفته در اطراف دهوالی
گردش میکردم یک خرگوش و یک بلدرچین با یک قطعه رز در دره صید کردم امروز حکیم یکیون
و میسو طومسون نایب سفارت خانه انکلیس را دیدم که بفرنگستان می آیند میرزا عیسی وزیر
دار الخلافه و معاون الملک مرخص شده بشهر رفتند میرزا موسی رئیس دفتر لشکر هم امروز مرخص شد بشهر رفت

روز شنبه پنجم ربیع الاول

امروز روز ورود به قزوین است یعنی در هزار جریب که قریب بشهر است اردو زده اند پنج
فرسنگ مسافت راه است از دهات خاک علی وغیره گذشتیم صبح که سوار شدم صدر
اعظم وزیر مختار دولت روس را با کربل مترجم دم کالسکه آورده قدری صحبت داشتیم سوار
ایلات قریب سیصد نفر ایستاده بودند صاحب دیوان که آذربایجان آمده بود به حضور آمد محمد
صادق خان قراباغی نایب اجودان همراه او بود بعد بعضی شاهزادگان متوقف قزوین
مثل اسحق میرزا و سلطان سلیم میرزا و یعقوب میرزا و علمای قزوین و اعیان و اشراف و کلانتر
و کدخدایان شهر وغیره بتوسط ایلخانی حاکم قزوین دسته دسته به حضور آمده معرفی شدند نهار
درین راه صرف شد بعد از نهار باد شدیدی میوزید امین خلوت که عقب مانده بود بجا
پاری رسیده وارد و ملحق شد سواره ابواب جمعی اسد خان قراباغی که جز و غلام خانه هستند
با صاحب دیوان از آذربایجان آمده بودند که به طهران فرستاده شان بدهند پسر اسد الله خان

که سرکرده سوار است جوان خوبیست نزدیک بشهر سوار اسب شده با صدر اعظم صحبت کنان مدار دارد و شدیم صدر اعظم مرخص شده بشهر رفت باد سخت سردی می آمد شب گذشته بسیار کم خوابیده بودم امشب زود در میل باستراحت کردم

روز یکشنبه ششم

امروز منزل آقابابا است صبح باران شدیدی می آمد و با اینکه مدتی باریده بود باز میبارید این باران برای قزوین بسیار نافع است ایلخانی میرزا ابوتراب عموی میرزا بزرگ حکیم مرحوم را به حضور آورد خیلی معمر است بعد سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان از کنار شهر گذشته افتادیم بجاده آقابابای دبیر الملک از آنجا مرخص شده بشهر رفت هوای امروز برخلاف سایر روزها خوش بود نسیم ملایم خنکی می آمد صحرا یکسر گل و سبزه است در باغات قزوین یک نوع گل ورک دیده شد بسیار خوب و مطبوع شبیه بگل زرد کفتم از ریشه آن بیاورند و در طهران بکارند نهار را در زیر دست قریه محمود آباد شیخ الاسلام مرحوم صرف نمودیم باد سردی میوزید نهار در کالسکه خورده شد از پیشخدمتان مشکوة الملک وغیره بودند چهار ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم باد بسیار سرد شدیدی می آمد و شدت باد بطوری بود که کل تخیرها و چادرها را انداخت تا صبح متصل میآمد و هیچکس را قدرت بیرون رفتن نبود از شدت سرما همه افسرده از کار مانده بودند روز دوشنبه هفتم شهر ربیع الاول بامید خبر زان رفت ولی باد و سرما بطوری بود که هرگز در زمستانهای سخت بلکه در هیچوقت دیده و شنیده نشده بود دو فرسنگ از راه را سوار کالسکه شدیم بعد چون راه کالسکه بد بود سوار اسب شده کالسکه ها را برگرداندند صحرا امروز همه سبز و کل بود اما سرما بهیچوجه نمیگذاشت کسی احساس چیزی کند یا ملتفت خضرت و طراوت صحرا شود با اینکه کلجه و سرداری خز پوشیده بودم از شدت سرما معلوم نبود که هیچ لباسی دارم زیر کدوک خرزان دره بود که آب کمی می آمد نهار آنجا حاضر شد باد قدری ساکت شده بود عضد الملک امین حضور صنیع الدوله عکاس باشی حکیم طولوزان

محقق وغیره بودند بعد از نهار از کتل مزبور بالا رفتیم این کوه خرزان سنگ ندارد همه خاک نرم است وهمه جا کل وسبزه وریاحین است اغلب جاها زراعت دیمی کاشته بودند زراعت این کوه را طایفهٔ غیاث وندمیکنند حسن علی خان جبزال که جزو همراهان است امروز وارد اردو شد باصدر اعظم صحبت کنان سر فتیم بالای کوه ده بنظرم آمد گمان کردم خرزان است بعد از تحقیق معلوم شد اسمعیل خان غیاث وند سرکرده سواره غیاث وند احداث وآباد کرده است خوب جائی را آباد کرده که همه زراعت آن دیمی است از اسمعیل آباد یکفرسنگ ونیم راندیم بخرزان رسیدیم اعتضاد السلطنه نصرة الدوله نصر الملک را در راه دیدیم نصرة الدوله شکایت زیاد از سرما وباد دیشب داشت میگفت خیلی صدمه خوردیم الحمد لله وارد منزل شدیم باد نبود اما سه غلیظی در هوا بود که کاه کاه هم سیبارید جو هر سرما طوری بود که آب مانند زمستان یخ می بست

روز سه شنبه هشتم ربیع الاول

منزل امروز لوشان است صبح برخاسته سوار اسب شده باصدر اعظم وایلخانی وصاحب دیوان صحبت کنان سیر فتیم راه این منزل را قدری بحکم دولت ساخته اند دره ها وکوهها را حاصل کاشته اند مهدیقلیخان جلو رفته بود بشکار کبک میگفت توی دره ها پاس زرد زیاد بود خلاصه همه جا راندیم مهدیقلیخان جلو رفت آفتاب کردان زدند آب شار رود زیاد بود وکل آلود عضد الملک عکاس باشی صنیع الدوله مشکوة الملک امین السلطنه امین حضور مهدیقلیخان وجیه الله میرزا غلام حسین خان امین السلطان جعفرقلیخان وغیره بودند نهار آوردند آدم وجیه الله میرزا که در شط کوفه بآب زده بود باکمال جرات اینجا هم با اسب بآب زد الحق خیلی جرات کرد تا عصر آنجا بودیم بعد بطرف منزل راندیم زیر پل دو کالسکه خیلی خوب دیدم که تاجر شیروانی بجهة فروش بطهران میبرد هنگام غروب وارد منزل شدیم اردو را خیلی دور از پل میان دره وسیعی زده بودند بحمد الله باد هم نبود صدر اعظم بعضی نوشتجات از معتمد الملک آورد ملاحظه شد

روز چهارشنبه ششم ۹

امروز به منجیل میرویم صبح زود سوار شده روبراه نهادیم حسام السلطنه از راه بگندی آمده بود بگندی آتازه خریده است در منزل آقا بابا از اردو جدا شد خلاصه با صدر اعظم و حسام السلطنه و ایلخانی صحبت کنان رفتیم هوا برخلاف ایام گذشته گرم و مگس زیاد بود راه هم خوب نبود و از بیراهه رفتیم تا به منجیل بالا رسیدیم در کنار رودخانه نهار خوردیم صبح امروز کنه کنه خورده بودم بعد از صرف نهار سوار شده و بمنزل راندیم در این راه میرابراهیم خان حاکم رحمت آباد و نعمت الله خان رشتی نصرالله خان طالش کرکانرودی دیده شدند سواره ابوالجمعی نصرالله خان بسیار خوش لباس و با اسلحه ممتاز بودند نزدیک بمنزل جناب حاجی ملا رفیع مجتهد کیلانی به حضور آمدند چون نزدیک بیورت قدیم که پای سر و هرزه بیل باشد بواسطه حاصلی که کاشته بودند ممکن نبود اردو را دور از نزدیک منجیل در دره که پناه از باد بود زده بودند با وجود این هنگام عصر باد شدیدی برخاست از عجایب و بدایع اینکه درین منزل در هر فصل که باشد نزدیک بعصر باد شدید میوزد بطوری سخت و شدید است که درختهای زیتون که در انجا کاشته یکسر بطرفیکه باد میوزد کج و متمایل گشته اند در محال منجیل و هرزه بیل همه جا حاصل کاشته اند کمتر دشت زراعت و همه صحرا سبز و خرم است روز گذشته یک فراشیرا در لوشان مار گزیده حکیم طولوزان مشغول معالجه بود از قراریکه گفتند از هلاکت جسته اینجاها مار زیاد دارد

روز پنجشنبه دهم

منزل رستم آباد است قدری دیر تر سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم جناب حاجی ملا رفیع مجتهد در سر پل منجیل ملاقات شد پل منجیل که بر روی سفید رود است و عبور و مرور قوافل و تردد دین بسمت کیلان از همانجاست در سوابق ایام پل چوبی بر روی آن بود که قوافل را عبور از آن بسیار صعب بود حال چند سال است که از وجود خزانه دولت پلی در کمال استحکام بتوسط جناب حاجی ملا رفیع بر روی رودخانه مزبور ساخته شده است حاجی ملا رفیع همان صحت مزاجست که در هشت سال قبل اشیان را دیده بودم از پل گذشته بسرعت راندیم تا به فیل ده رسیدیم همان مکان که چند سال قبل در سفر کیلان صرف نهار شد باز همانجا نهار صرف شد نارنج بهار کرده و انار تازه گل داده بود طول راه امروز موجب

کسالت شد سه ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم سراپرده را کنار رود خانه زده بودند امروز بین
راه آب بازو شناکر زیادی دیدیم که در آب سفید رود که در طول راه واقع بود شنا میکردند جمعه
یازدهم باید بطرف امامزاده هاشم حرکت کرد صبح سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان رفتیم
راه امروز بعضی جاهای بد داشت یعنی بالای رستم آباد بعضی جاها آب افتاده و متجاوز از هزار قدم
کل زیاد بود بعضی جاهای دیگر هم سنگ زیاد بود پاره جاها ناچار پیاده شده با صدر اعظم صحبت میکردیم
که ناگاه پای اسب صدر اعظم در کل لغزیده از اسب پرت شد ولی بهیچوجه صدمه نخورد و شخصی دیگر هم گفتند
از مال افتاده است بعد از سؤال معلوم شد آدم امین السلطنه بوده از قاطر پرت شده مرده است
اعتضاد السلطنة عماد الدوله ازین منزل مرخص شدند بشهر رشت رفتند پل سیاه رود هم که مخارج بنای
آن از خزانه دولت بتوسط حاجی ملا رفیع شده است تمام شده اما آب سیاه رود در این وقت بسیار
کم بود بطوریکه طفل میتوانست از آن عبور نماید ولی گاهی چنان طغیان میکند که با اسب هم نمیتوان
عبور کرد در انتهای رود خانه مزبور که وصل بسفید رود میشود صرف نهار کردیم چمن خوبی بود در سایه درختی
نشستیم مشکوة الملک صنیع الدوله وغیره حضور داشتند خلاصه نزدیک منزل که کوه تمام میشود جلگه است
درشکه ها را حاضر کرده بودند در آن نشسته راندیم تا نزدیک منزل

روز شنبه دوازدهم

امروز روز ورود رشت است دیشب خیلی هوا سرد بود صبح زود برخواسته قدری راه را سوار
اسب بودیم بعد بدرشکه نشسته راندیم وزیر مختار دولت روس و میو کریل ترجمه دم درشکه
ایستاده بودند با نهایت قدری صحبت شد آفتاب خیلی گرم بود بلبل گاه گاه میان جنگل میخواند زده سر اوان
و شاه آقاجی هم گذشتیم معتمد الملک که از رشت باستقبال آمده بود با میرزا عبد الرحیم خان سعد الملک
که با پرنس مینچیکوف مهماندار از پطرسبورغ آمده بود در پائین شاه آقاجی دیده شدند حکیم الممالک که از
طهران مامور به پذیرائی مهمانداران دولت روس بود رسید نهار را دست چپ راه در سایه درختان
جنگلی صرف نمودیم بعد سوار شده قدری که راه رفتیم بازار بسیار خوبی در سر راه ملاحظه شد که تمام
آن را با آجر و گچ ساخته اند معلوم شد که معین التجار گیلانی بشراکت جمعی دیگر ان بازار را ساخته اند

از علماء لاهیجان وغیره جمعی کثیر باستقبال آمده بودند نزدیک شهر جنابان حاجی ملا رفیع وحاجی ملا طاهر
وحاجی میرزا عبدالباقی که از مجتهدین شهر رشت بستند استقبال نمودند انجا از کالسکه پیاده شده با اسب
سوار شدیم صدر اعظم وزیر مختار دولت روس هم سوار شده با ما صحبت میداشتند زن ومرد زیادی
از اهل شهر باستقبال آمده بودند شش ساعت بغروب مانده وارد عمارت ناصریه شدیم چادرا برای
ما زده بودند پرنس منچیکوف مهماندار کولونل بیراک اجودان مخصوص امپراطور روس وزیر مختار دولت
روس مسیو کریل مترجم سفارت حکیم الممالک یکساعت ونیم بغروب مانده بحضور آمدند پرنس منچیکوف
شخص محترم واز اعیان دولت روس است وجنرال اجودان مخصوص امپراطور سنا قریب بشصت
سال دارد روز یکشنبه سیزدهم صبح سوار اسب شده برای انزلی راندیم وهمه
جا از میان شهر وبازار عبور کردیم جمعیت زیادی از اهل شهر تا نزدیکی بوسار ایستاده بودند از بوسار
بانطرف از اسب پیاده شده بکالسکه نشستیم راه پیره بازار را بسیار خوب ساخته اند رسیدیم به پیره
بازار در سر کمرکمخانه نهار خوردیم لشکر وکرجی دولتی وغیره حاضر کرده بودند بعد از نهار به لشکه نشستیم
قدری دورتر از دهنه رودخانه کشتیهای کوچک بخار را نگاه داشته بودند یکی از دولت خود ما است
که بسیار قشنگ وخوب ساخته اند ودو دیگر از کشتیهای دولت روس بود در یکی از کشتیهای روسی
وزیر مختار روس وامیرال سیونکین وحکیم طولوزان نشسته بودند در کشتی دیگر موزیکان چیان روسی بودند
وما در کشتی خودمان نشستیم این کشتی را تازه فرمایش داده بودم ساخته آورده اند انچه لازمه زینت است
از آئینه ها واسباب اوطاق بسیار ممتاز این کشتی دارد وساعتی هم سه فرسنگ در دریا سیر مینماید
بعد از تماشای اوطاقهای کشتی بعرشه آن که سایبانی از ماهوت کل دوزی داشت رفتیم وزیر مختار
روس دریابیکی را به حضور آورده معرفی نمود انقدر در انجا توقف شد که تمام همراهان ما رسیدند شاهزادگان
عمله خلوت که بکشتی ما داخل شدند حکم شد تا کشتی را حرکت دهند چهار ساعت بغروب مانده وارد
انزلی شدیم صدر اعظم معتمد الملک امین السلطنه لدی الورود به کشتیهای روسی که دور از انزلی لنگر
انداخته بودند بجهت تعیین جای همراهان وبارها رفتند پنج کشتی از طرف دولت روس آمده بود که همه

از کشتیهای جنگی معروف دولت روس هستند ولی چنان تندرو نیستند کشتیهای کمپانی از کشتیهای جنگی راحت‌تر و در حرکت سریع‌تر هستند کشتیهای جنگی مزبور با ما نخواهند آمد از انزلی مراجعت خواهند کرد منزل ما در برجی است که بحکم ما وزیر امور خارجه در زمان حکومت خود در گیلان بنا کرده و بعد بتوسط میرزا محمد حسین که از جانب مرحوم نظام الدوله نایب الحکومت گیلان بود باتمام رسید حالا همین جزئی کاری دارد که معتمد الملک تمام خواهد نمود این برج پنج مرتبه است جمیع مراتب از هر طرف ایوان و غلام گردش دارد و بنای آن تماماً از آجر و سنگ و کچ است مگر همان غلام گردش ها که از چوب منقش است جمیع اسباب و اثاث لازمه از فرش و صندلی و میز و اسباب چراغ خوب در اینجا موجود و آماده است چشم انداز این برج از چهار سمت بدریاست خلاصه باد سردی میوزید شب ماهتاب خوبی بود بنا شد فردا بکشتی بنشینیم در غازیان آتشبازی شد

روز دوشنبه چهاردهم ربیع الاول

امروز انشاء الله بکشتی نشسته و بیاری خدا روانه حاجی ترخان میشویم صبح زود برخاسته بدریا نگاه کردم دیدم متصل ما لنجی و کرجی است که بار و آدم از انزلی بکشتیها حمل میکنند هوا مه رقیقی داشت و بادی مختصری آمد قدری موجب وحشت شد قدری که گذشت هوا صافی و مه برطرف شد ولی چون هوا قدری احتیاط داشت تعجیل در حرکت بهتر ننمود فرستادیم صدر اعظم را آوردند همراهان را بکشتی فرستادیم بعد خود از برج پائین آمدم حاجی ملا رفیع مجتهد دعای سفر خواند جمعیت زیادی از هر قبیل شده بود اول بکشتی بخاری خودمان نشسته تا بکشتی قسطنطین رسیدیم که مخصوص ما حاضر کرده بودند پرنس سنچیکوف مهماندار و سایرین هم حاضر بودند قریب دو ساعت منتظر شدیم تا همه بار و بنه رسیدند پنج ساعت بغروب مانده لنگر کشتی را کشیده براه افتادیم سه کشتی جنگی که حاضر بود متصل شلیک نمودند و از جلو و عقب و طرفین کشتی ما حرکت میکردند بالاخره کشتی های جنگی ماندند کشتی ما بتعجیل راه افتاد این کشتی با اطاقهای خوب دارد همه بازینت و ممتاز و پاکیزه باقاعده از پیشخدمتان امپراطور با اسباب قهوه خانه وغیره از پطرسبورغ آمده بود و نداشتیم خاصی که با ما بفرنگستان می آیند از این قرار ند اشخاصی که در کشتی اول موسوم بقسطنطین که مخصوص ماست هستند صدر اعظم معتمد الملک عضد الملک نقشی حضور امین السلطان صنیع الدوله امین السلطنه مهدیقلی خان حکیم طولوزان عکاس باشی غلام حسین خان محقق امین خلوت

فرخ خان وجیه الله میرزا جعفرقلیخان قهوه چی باشی آقا رضای ده باشی میرزا عبد الله فراش خلوت میرزا
عبد الرحیم خان ساعد الملک سلطان حسین میرزا حاجی حیدر خاصه تراش آقا حسنعلی آبدار آقا محمد علی چهار
قهوه چی نوکرهای صدر اعظم سه نفر آقا باقر اشخاصی که در کشتی برانتسکی بودند غرالدوله اعتضاد السلطنه
حسام السلطنه نصرة الدوله عماد الدوله علاء الدوله ایلخانی حسنعلیخان وزیر فواید امین لشکر حکیم الملک
احتشام الدوله نصر الملک مفخر الدوله شجاع السلطنه حسنعلیخان جنرال میرزا رضاخان اجودان صدارت
ابراهیمخان نایب میرزا احمدخان ولد علاء الدوله جلو دار دو نفر هتر یکنفر نوکر ملتزمین هشت نفر مسیو دو
بسکی وزیر مختار رمنسه مسیو طومسون نایب سفارت انگلیس مسیو دیکسون حکیم انگلیس اسامی اسبها
اسب جلفه اسب ظل السلطان اسب جانی اسب صباح الخیر حسام السلطنه حکیم طولوزان سکیفت
دریا بیکی روس سربطری آب جوش راخواسته بود بازکند سربطری شکسته پارچه از شیشه بچشم او پریده یک
چشم او نابینا شده است بعد دریا بیکی را دیدم که عینک آبی گذاشته بود از خود او سوال کردم همان تفصیل را
ذکر نمود افسوس خوردم نزدیک عصر که بعیرشه کشتی رفتیم کشتی برانتسکی را دیدم که متجاوز از یک فرسنگ
دور بود شب را بالکال راحت خوابیدیم × روز سه شنبه پانزدهم ربیع الاول
اول طلوع بابتداء دماغه آبشاران رسیدیم هر قدر جلوتر میرفتیم زمین دماغه بیشتر و بهتر محسوس میشد این
سواحل خشک و بی درختست و جزء بادکوبه محسوب میشود بوته کز زیاد داشت در بعضی جاها نمک دیده
میشد کشتی طوری نزدیک بساحل حرکت میکرد که آدم و حیوان همه پیدا بودند در نقطه مرکزی دماغه برجی مربع
بجهت چراغ بحری ساخته بودند اطراف آن چند خانه دار سکنی داشتند که متصدی آن برج بودند در دست
راست جزیره پیدا بود بعضی بناهای عالی دیده شد بعد از تحقیق معلوم شد کارخانه تصفیه نفط است اما حالا
هیچکس آنجا نیست از قراریکه گفتند صاحب آن ورشکست شده است آنجا قدری کشتی را نگاه داشتند
صدر اعظم بعضی تلگرافها نوشته بود داد به بادکوبه ببرند که از آنجا بایران و فرنگستان تلگراف نمایند تا
دو ساعت بظهر مانده دریا آرام بود بعد کم کم متلاطم شده طوریکه امواج مثل کوه بلند میشد همه اهل کشتی با حالت
منقلب افتاده بودند مگر خود ما و عکاس باشی و صنیع الدوله و ده باشی و حکیم طولوزان که نیفتاده بودیم و

وخودداری مینمود یم ازصاحب منصبان وعملهٔ کشتی جز امیرال وچند نفراز ملاحان وغیره سایرین افتاده
بودند خلاصه بخطری عظیم گرفتار شده بودیم ولی باز فضل خدا شامل حال بود که یک بادمساعدی از
عقب کشتی ما می آمد که ما را زودتر بطرف مقصد میبرد شب را تا صبح همین طور دریا متحرک ومتموج بود
مع هذا آنقدی خوابیدیم صبح که برخواستم بدریا نگاه کردم دیدم باز همان طور منقلب بود امیرال را احضار
کرده نقشه دریا را با او نگاه کردیم که معلوم کنیم درچه نقطه واقع شده ایم امیرال اطمینان میداد که تا ده ساعت
دیگر نزدیک بدهنهٔ شط ولگا خواهیم رسید که عمق دریا چهار پنج فرع بیشتر نیست وبا نیواسطه تلاطم نخواهد داشت
خلاصه نزدیک بعصر بعضی کشتی بادی دیده شد که از جملهٔ انها کشتی بود که از حاجی ترخان بسواحل لنکران
ومازندران میرفت کشتی جنگی بخاری هم دیده شد موسوم بایران کیساعت ونیم از شب گذشته رسیدیم بجائیکه
معروف بقرانتین است که کشتی بزرگ داخل آنجا نمتواند شد وباید ازین کشتی به کشتی کوچک نشسته بحاجی ترخان
برویم کشتی ما آنجا لنگر انداخت شام خوردیم اشخاصی که دریا انها را گرفته وناخوش بودند کم کم بحال می آمدند بعد از
شام حاکم حاجی طرخان را پرنس مینچیکوف بحضور آورد اسم حاکم میشو پیپین است آدم درست کار قابلی بنظر آمد
زبان فرانسه را خوب حرف میزد بعد مرخص شده شبانه بحاجی ترخان رفت که هنگام ورود ما آنجا حاضر باشد
کشتی کوچکی که باید ما را بحاجی ترخان ببرد موسوم بکوکت وخیلی قشنگ است بعد از شام بآن کشتی رفتیم کشتی کوچک
دیگری هم بهمین وضع بجهت شاه زادگان وسایرین حاضر کرده بودند کشتی ما را کشتی کوچک بخاری میکشید
امشب را با کمال راحت خوابیدیم روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول وارد حاجی
ترخان شدیم صبح برخواسته باطراف نگاه کردم دیدم الحمدلله از دریای بزرگ خلاص شده برودخانه
وسیعی که آمش ولگاست رسیده ایم وعجب صفائی دارد باز عرض رودخانه بسیار است چنانکه از همان
یک شعبه که ما عبور میکردیم البته هزار فرع عرض داشت کلوله تفنگ متداولی ازین طرف بانطرف نمیرسد
آبش کل آلود ولغایت تند مانند دریای متواج روانست سواحل رودخانه همه درخت سبز جنگلی وبید
مشک فراوانی دیدیم مشک وزمینها همه چمن ومرتع است واغلب ایلات قالموق که مذهب بت پرستی
دارند در آنجا سکنی گرفته اند لب رودخانه الاچیق زده مواشی واغنام زیاد از اسب ومادیان وگاو

وکوسفند وغیره دارند چنده بزرگ هم از دهات روسیه که از مضافات حاجی ترخان شمرده میشود دیده
شد که در کنار رود خانه واقع واز دور خیلی بزرگ وآباد بنظر می آید در هر ده یک کلیسای بسیار عالی
باشکوه ساخته اند اغلب اهالی این دهات شغلشان صیادی است کشتی مامحازی هریک ازاین
دهات که میرسید اهالی ده بکنار رود خانه آمده هورا می کشیدند درین دهات بهیچوجه باغ وزراعت
دیده نشد مگر دریکی از دهات که عمارت بسیار معتبر وباغ بزرگ مشجری از دور ملاحظه شد که از طایفه ساپو
نیکوف بود ماهی مرده زیادی در کشتیهای خود ریخته وکنار رود خانه را متعفن کرده بودند وبعضی ماهیها را
که نتوانسته بودند نمک سود نموده نگاهدارند وزیاد عفن شده بود برود خانه انداخته بودند آب رود ولکابیا
کوا راست بعضی طیور از قبیل کلاغ ابلق وسیاه وسارهای بزرگ ماهی خوار بسیار در هوا دیده میشد یک
کلاغ ویک سار بزرگ با تفنگ درروی هوا زدم دو کشتی کوچک بخاری وشراعی که حامل مال التجاره
بودند دیده شد خلاصه راندیم تا مقارن ظهر از دور سواد حاجی ترخان پیدا شد اول بنائی که بنظر آمد
کلیسای بزرگ آن شهر است که بسیار مرتفع وباشکوه ساخته شده شهر مثل جزیره مابین دو شعبه رود خانه
واقع است یکشعبه بزرگ رود خانه از کنار شهر وشعبه دیگر از میان شهر میگذرد که پلهای متعدد روی آن
بنا شده است وطرفین رود خانه کوچه وخانه است مساجد زیاد دارد که اکثر آنها متعلق بتاتارهاست
یک مسجد معتبر هم از مسلمانهای ایرانست خلاصه وارد شهر شدیم کنار شهر از کشتیهای زیاد از هر نوع بود
آسیاهای بادی متعدد دیده شد ازدحام غریبی از مرد وزن بود انواع ملل وطوایف از تاتار وروسی
وایرانی وقزاق وچرکس وقالموق وغیره درکنار راهها ومعابر کرده بودند وپیوسته هورا میکشیدند
همه جا از توی رود خانه آمدیم تا رسیدیم باسکله کشتی ایستاد انوقت چهار ساعت ونیم بغروب مانده بود
امروز صبح میرزا ملکم خان ونریمان خان ومیرزا اسدالله خان قونسول تفلیس ومیرزا میکائیل برادر میرزا
ملکم خان از حاجی ترخان بکشتی آمده بودند از کشتی پیاده شده باسکله آمدیم بحض اینکه قدم بخشکی نهادیم کیفیه
جمیع مرد وزن صدا بهورا بلند کردند جمعیت فوق العاده همهمه غریبی بود طرفین معابر ورا هها چند الکه
کنجایش داشت ایستاده بودند طاق نصرتی در کمال رفعت وشکوه ساخته بودند طاق نصرة را علی

سبیل الرسم بجهت ورود سلاطین بشهر هامیسازند از دم اسکله الی طاق نصرت زمین را فرش کرده بودند
وکلانتر شهر چنانکه در روسیه رسم است که هنگام ورود امپراطور و پادشاهان لاغیر هم در شهری معمول
میدارند نان و نمک جلو آورده و بران نمکدان طلا و دوری نقره مطلا که نان در آن نهاده تاریخ ورود ما
بشهر حاجی ترخان نقش کرده بودند کالسکه روبازی که بجهار اسب بسیار خوب بسته بودند کالسکه چی موافق
قانون روس جلو اسبها را بدست گرفته ایستاده بود و پرنس منچیکوف را با خود در کالسکه نشاندم یکدسته
سوار قزاق هم در عقب کالسکه می آمدند و جمعی کثیر از مرد و زن و پیر و جوان پای کالسکه میدویدند و هورا میکشیدند
گرد و خاک و همهمه زیاد بود همه جا اطراف کوچها و مناظر خانها و بالای بامها مردم برای تماشا ایستاده بودند
تا رسیدیم بدار الحکومه که منزل ما را آنجا قرار داده بودند یکفوج سالدات در مقابل درب دار الحکومه
بنظام ایستاده بودند همه جوانهای خوب بالباس و صلاح مرغوب پیاده از جلو صف انها گذشتیم
سربازها احترام نظامی بجا آورده هورا کشیدند پس داخل عمارت شدیم عمارت دار الحکومه بسیار عالی
و وسیع و پر یورت است اطراف پله که بعمارت و تالار بزرگ داخل میشود محض پذیرائی کوزه های
گل زیاد چیده بودند این عمارت اطاقهای زیاد و تالارهای متعدد از تالار سلام و اطاق سفره و منازل
خوابگاه وغیره دارد که همه مزین و آراسته است در اغلب از اطاقها شیرینی و شربت و میوه گذاشته
بودند بخاریهای این عمارت برخلاف بخاریهای معمول ایرانست یعنی در گوشهای اطاق قدری از دیوار
بطور خروجی از کاشی سفید جلو آورده اند که آتش را از عقب می افروزند بعد بواسطه منافذیکه درین خروجی
تعبیه شده هوای گرم وارد اطاق میشود حمام این عمارت در مرتبه تحتانی است که بواسطه پله زیادی سر
حمام میرود سر حمام بسیار قشنگ است صندلی و میز و نیمکت و انواع عطریات و گل وغیره در آنجا
آماده کرده بودند حوضی در گوشه اطاق سر حمام بود که دو شیر آب در آن جاری میشد یکی سرد و دیگری
گرم که بهر درجه حرارت لازم باشد آب آن حوض را میتوان نگاهداشت زمین حمام را با حصیر بسیار
نرم فرش کرده بودند از یک سمت حمام چند پله چوبیست و بالای پله ها دریچه ایست که هر وقت
لازم شود از آنجا هوای گرم داخل فضای حمام میکنند شیرهای آب گرم و سرد و ملایم اطراف حمام زیاد

Alexander, Emperor of Russia

بود از حمام که بیرون آمدم مسیو دوبسکی وزیر مختار مسیو طومسون نایب سفارت انگلیس با صدر اعظم بجهت وداع و مرخصی بحضور آمدند که از جلو بمسکو بروند بعد حاکم حاجی ترخان و پرنس منچیکوف و کولونل پراک و مسیو کریبل آمده گفتند که اگر میل دارید مشق توپچیان را تماشا کنید بعد از اجازت ما علامت الارم از بالای برجی که مشرف بشهر بود بلند کردند فی الفور از جمیع محلات توپچیها با عراده توپ و نردبان حاضر شدند اسبهای عراده هر محله برنگ مخصوص بودند همینکه در میدان جلو عمارت جمع شدند صاحب منصب آنها یک سمت میدان را که عمارتی بود چنین تصور کرده که آتش گرفته فوراً جمیع توپها را بسمت آن عمارت نگاهداشته متصل آب می افشاندند خیلی مشق خوبی کردند شب در جلو عمارت چراغان بود بعد از شام بتماشاخانه رفتیم هوای آنجا بسیار گرم بود تماشاخانه کوچک و از دحام غریبی بود این تماشاخانه دو مرتبه بیشتر ندارد همین که وارد شدیم پرده را بلند کرده انواع بازیها در آوردند اول چنین تصور شد که بازیکرها را از مقوی ساخته اند تا کم کم معلوم شد که آدم هستند خلاصه سه مرتبه پرده بلند شد و سه بازی مختلف در آوردند هر دفعه که پرده می افتاد چند دقیقه طول میکشید تا دوباره بلند میکردند در این طول مدت بقدری بود که از قضای تماشا خانه بالاخانه جنب آن رفته قدری از گرما آسوده شده دوباره مراجعت میکردیم اگر گرم نبود خیلی تماشا داشت

روز پنجشنبه هفدهم

روز عید مولود مسعود حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و علی آله السلام و الصلوة است و امروز باید بتوسط کشتی برویم بسارتیسین از انجا براه آهن بنشینیم صبح بعد از صرف نهار باطاق سلام رفته اعیان و نجبای حاجی ترخان و صاحب منصبان ساخلوی انجا از نظامی و غیره همه حاضر بودند معرفی شدند بعد از انقضای سلام بکالسکه نشسته رفتیم بمسجدیکه مخصوص مسلمانان شیعه است پیش نماز این مسجد ملا محمد حسین تبریزی مرد بسیار خوبیست بازامروز از هر گوشه که میکذشتیم مردم باطراف کالسکه دویده هورا میکشیدند باران دلیشب گرد و خاک کوچها را فرو نشانده بود خلاصه این مسجد بطور بالاخانه ساخته شده است از چند پله چوبی بالا رفته وارد مسجد شدیم جمعیت زیادی از تجار و سایر تبعه دولت ایران که همه شیعه بودند انجا حضور داشتند شاهزادگان ملتزمین هم بودند نماز ظهر و عصر را در آنجا خواندیم بعد از نماز ملا محمد حسین

پیش نماز خطبه عربی بزبان عربی خواند بعد ملا احمد نامی از اهل رشت که اجازه اجتهاد داشت چند شعری
بفارسی گفته بود خواند بعد به مسجد تاتارها رفتیم جمعی کثیر از تاتارها و علمای سنت در انجا بودند مردمان خوبی بنظر
آمدند ما را دعا میکردند یکی از علمای انها بالای منبر رفته خطبه خواند و قرآنی بمن هدیه کرد بنای این مسجد هم شبیه
به مسجد شیعه ها است بعد بعمارتیکه بعضی از اسباب پطر کبیر امپراطور روس در انجا ضبط بود رفتیم دو قایق بزرگ
انجا دیده شد که پطر کبیر بدست خود ساخته بود بخصوص یکی از انها را که بسیار خوب منبت کرده بود صورت
پطر کبیر و کاترین را هم انجا نقش کرده بودند استیکان بلور بسیار بزرگی هم در انجا دیده شد که از پطر کبیر بوده و
معروفست که آن پادشاه با پرنس منچیکوف جد همین پرنس منچیکوف که مهماندار ماست در آن شراب
مینوردند است صندلی بزرگی بود که کاترین بحاکم حاجی ترخان که معاصر او بوده بخشیده است کتاب
قانونی یا آن صندلی هم بود که از طرف کاترین بجهة اهالی حاجی ترخان فرستاده شده دیگر از اسباب
بخاری پطر کبیر ازاره و کلنگ و تبر وغیره بود که با آنها کشتی میساخته است بر دیوار بالبعضی اسلحه کهنه و آلات
حرب از تفنگ وغیره نصب کرده بودند و بیرون در از دو طرف دو خمپاره کهنه گذاشته اند خالی از
تماشا نیست بعد از تماشا با سکله رفته بکشتی بخار موسوم بالکساندر که از کمپانیست نشستیم سایر همراهان در این
کشتی هستند این کشتی بسیار باز نیت است اطاقهای خوب وسیع دل واز دارد پنجباعت بغروب مانده کشتی
حرکت کرد این کشتی علاوه بر سایر محسنات بسیار تند رواست در بین راه چند کشتی دیده شد که از سایر تعیین
بحاجی ترخان می آمد جمعیت زیادی از هر قبیل در آن کشتی ها بودند رود خانه ولگا چنانکه پیش اشاره
شد مثل یعنی بعضی جاها اینقدر عریض است که سواحل بهیچوجه پیدا نیست بعضی جزایر معتبر درین رود خانه پیدا
میشود دهات منظم دارد که از کنار رود خانه نمایانست طرف دست راست رود خانه معبد بسیار
بزرگ خوشوضعی از قرار المقهای بت پرست است همه سواحل رود خانه پیداست تپه است و چمن و سایر اشجار
بسیار خوش منظر است کلاکلا خوک سیاه و ابلق در سواحل چرا میکردند کوشت این جانور را اهالی اطراف
رود خانه میخوردند رود خانه ازین عظیم تر در این قطعه دنیا نیست و سواحل ازین خوش منظر تر دیده نمیشود دقیقه
نمیتوان چشم برداشت تا شب کشتی متصل در حرکت بود شام خورده خوابیدیم جمعه هجدهم

صبح که برخاستم معلوم شد که دیشب تا صبح باران شدیدی باریده بود سواحل امروز مثل دیروز است
ولی ده کمتر دارد تلگرافی از دبیرالملک ملاحظه شد که شانزدهم این ماه باد و طوفان سختی در طهران شده است
اهالی طهران وحشت کرده بودند که مبادا این باد و طوفان در دریا دوچار ما شده باشد خلاصه شش ساعت
و ربع بغروب مانده وارد شهر سارتسین شدیم که ابتدا راه آهن از انجاست و در بلندی کنار رود خانه ولگا
واقع شده و طول شهر سمت رود خانه است یکشعبه از آب رود خانه وسط شهر میگذرد که شهر را دو قسمت
کرده است پلی بر روی آن نصب کرده اند که عبور و مرور اهالی شهر از آن میشود جمعیت زیادی از اهالی
شهر و اطراف در انجا جمع شده بودند همین که کشتی لنگر انداخت کالسکهای نجار که باید ما را ببرند پیدا شدند نامه
خوانده از اطاق کشتی بیرون آمدم حاکم سارا طوف که شهر سارتسین جزء حکومتهٔ اوست بحضور آمد آمش کاوکین
وارافسکی است مرد خوش روی نجیبی است از راه دور آمده بود رئیس نجابای سارا طوف وغیره و صاحب
منصب زیادی از هر قبیل بودند همه آمده معرفی شدند یکدسته موزیکانچی خوب انجا بود اسکار را خوب مزین
کرده بودند بیرق ایران را بالای طاق نصرت نصب کرده بودند خلاصه بعد از دیدن مستقبلین مجدداً بکشتی آمده
نماز مغرب را خوانده شام صرف نموده یکساعت از شب رفته براه آهن رفتیم حاکم حاجی ترخان از آنجا
از انجا مرخص شده رفت از دم اسکله تا مسافتی از راه را از دو طرف چراغان کرده بودند کالسکهای
راه آهن از کالسکهای مخصوص امپراطور بود بسیار خوب و وسیع و مزین و اطاقهای متعدد از نفره خانه
و خوابگاه و اطاق پذیرائی همه مزین بچراغ و میز و صندلی و تخت و نیم تخت کالسکها همه بهم وصل بود طوریکه
به جمیع کالسکها میشد رفت و آمد اشخاصی که در کشتی قسطنطین با ما بودند در کالسکه مالنشته و شاهزادگان
و سایرین با یکدسته کالسکه دیگر از عقب می آمدند اول مرتبه السیت که یکا کالسکه نجار می نشینیم بسیار
خوب و راحت است ساعتی پنجفرسنگ راه میرود صبح که برخاستم معلوم شد که شب از جاهای خوب گذشتیم
بجهة اینکه هرچه بصحرا نگاه کردم همه جا سبزه چمن کل گیاه چشم مادیان کوسفند خوک وغیره دیدم و در هر دو سه
فرسنگ یک ده آباد خوب دیده میشد این اراضی معروف بحاصل خیزی هستند هر کجا که نگاه میکردیم یا جاگل
دیمی بود یا چمن از یک پل بزرگ خوبی گذشتیم آب زیادی داشت که داخل رود خانه دون میشود پلهای

کوچک هم زیاد در عرض راه دیده شد در هر دو سه میل یک قراولخانه بجهت حفظ راه و در هر چند فرسنگ یک استاسیون ساخته اند برای چرب کردن عرادها چوردن قهوه و غذا که در حقیقت منزلگاه است بنای استاسیونها بسیار خوبست و همیشه چند کالسکه بخار برای حمل و نقل مسافر و مال التجاره در هر استاسیون حاضر است امروز از ایالت تامبوف میگذریم در یکی از استاسیونها از کالسکه بیرون آمدم صاحب منصب و سرباز و زن و مرد زیادی انجا بودند از جلو سرباز گذشتیم همه جوانهای خوب و خوش اسلحه بودند این استاسیون قصبه بوری سک لبسک است جمیع کارگذاران نظامی و قلمی این شهر باستقبال آمده بعد از دیدن آنها مجدداً با کالسکه نشسته راه افتادیم راه امروز غالباً از میان جنگل سرو و کاج است تندی حرکت کالسکه بطوری بود که کلاغ وقتی که در پرواز بود کالسکه بجازی او رسیده از او میگذشت و کلاغ عقب میماند از جنگل که گذشتیم صحرا و چمن و زراعت بود در این فصل زراعت اینجا منتها یک بند انگشت از زمین بلند شده است خلاصه رسیدیم باستاسیون کوسلوف انجا جمعیت زیادی بود کارگذاران و حاکم این ایالت همه حاضر بودند قصبه خوبی بود مهمان خانه عالی بسیار خوبی سر راه بود نهار هم حاضر کرده بودند بخبا و متولین روس در انجا الیخی دارند اسبهای خوب انجا عمل می آید چند راس از انها آوردند دیدم چند نفر از خبرالها و صاحب منصبان روس هم حضور داشتند بعد از تماشا مراجعت بکالسکه نمودم قدری که گذشت براه افتادیم ساعتی نگذشت که یک دره بسیار بزرگ دیده نمیشد شب در کالسکه گذشت صبح زود دی از یک پل طولانی عبور نمودیم این رود خانه به ولگا میریزد بعد از کوسلوف نصف شب بربازان رسیده بودیم و دو ساعت از روز گذشته باستاسیون فوستوو رسیدیم کالسکه ما را انجا نگاه داشتند تا کالسکه شاهزاده کان رسید از انجا ما و همراهان بجهته ورود بمسکو لباس رسمی پوشیدیم در استاسیون فوستوو پرنس دالقوریکی حاکم شهر مسکو که مرد پیر محترم و دارای شئونات است باستقبال آمد در کالسکه به حضور آمد مسیو کامازوف مترجم اعلیحضرت امپراطور که از جانب امپراطور آمده بود بحضور رسید مرد بسیار پیری است ایران هم آمده است خلاصه را ندیم تا شهر مسکو پیدا شد گنبدهای کلیساها که همه مطلا بود خانهای بسیار عالی با غجها باغات عمارات ییلاقی کارخانجات خوب دیده شد تا رسیدیم

که توقف گاه کالسکه بخار است جمعیت زیادی از مرد و زن بود از کالسکه آمدیم بیرون حاکم شهر و جمعی
ارباب قلم بودند بطوری ازدحام بود که حساب نداشت کالسکه چهار اسبه با تشریفات و شاطرهای
امپراطور که لباسهای خوب داشتند حاضر بودند صدر اعظم و سایرین از شاهزادگان و پیشخدمتان بردیف
درکالسکها نشسته از عقب می آمدند بهمین طور از کوچها گذشته همه جا از زن و مرد جمعیت غریبی بود تا رسیدیم
بدروازه ارک عمارت کرملین که از عمارات معروف بزرگ روس بلکه همه فرنگ است دیوار بلند قدیمی
سازی از آجر دارد و بر روی تپه مانندی واقع شده که مشرف بشهر مسکو است جبه خانه و قورخانه هم
درین عمارتست از نزدیک انجا ها گذشتیم مکنوب پس یار بزرگی بعمارت گذاشته اند که بآن بزرگی کمتر دیده
میشود زنگ کلیسای مسکو که از قدیم افتاده و شکسته است نزدیک ببه خانه بود زنگ بآن بزرگی هم در هیچ جا
پیدا نمیشود توپهائیکه از ناپلیون اول در جنگ مسکو گرفته در ببه خانه چیده اند خلاصه به پله عمارت رسیدیم کرافت
لنس دورف که مرشال این عمارت و مدیر خالصه جات و باغات مسکو است جلو آمد جوان خوش منظری است
زبان فرانسه را بسیار خوب میداند ما را راهنمائی و عمارات را معرفی نمود وصف عمارت کرملین را حقیقت نمیتوان
نوشت از پله زیادی بالا رفتیم بطوری ساخته اند که خیلی براحت بالا میرود ستونهای بزرگ از سنگ سماق وغیره
در آن راه زده اند وسط پله در اهرو ها را مفروش کرده بودند از پله که بالا میرود در طرف راست یک پرده تصویر جنگ
روسها با مغول ها نصب است بعد با طاقی بزرگ و از انجا بتالاری بزرگتر داخل میشود که معروف به شوالیه
دوسنت ژورژ است یعنی تالار صاحبان نشان پهلوانی که هر کس در قدیم این نشان را گرفته و میگیرد اسمش را
در این تالار مینویسند تالار بسیار بزرگ مرتفعی است چار دهل چراغهای بسیار بزرگ دارد از انجا به سالن وزرون
یعنی تختگاه میرود این تالار هم بسیار بزرگ و طولانی و مرتفع است و تخت امپراطور را با پرده دیبائی که ساخته در صدر
تالار گذاشته اند امپراطورهای روس در انجا باید تاج سلطنت بسر بگذارند از انجا بدو سه اطاق دیگر داخل
شده بعد بخوابگاه میرود از این تالار دری دارد بیک مهتابی مانند جائیکه از روی مهتابی همه شهر مسکو اطراف
پیداست قدری انجا گشتیم درین عمارت در سنگ کردن کچ صنعت غریبی کرده اند که کچ مثل آینه شفاف
و مثل سنگ سخت شده است ستونهائی در این عمارت و اطاقها است مثلا دو ستون سنگ سماق

یکپارچه بلند در اطاق خوابگاه است و در تالار ستونهای ملخیت بسیار است همه پله ها سنگ مرمر است پورت این عمارت از بالا و پائین بقدریست که آدم نابلد گم میشود نمیتوان همه را در یکروز گردش کرد کلدانهای بلور و چینی درین عمارت زیاد است یکباغ زمستانی کوچکی شبیه بنارنجستان های طهران متصل بعمارت بود که از گلهای عجیب و غریب آورده ترتیب داده بودند بسیار رقشنگ بود یک کالریل وطبل یعنی جائیکه پرده تصویر میآویزند در این عمارت است که مانند دالان طولانی جامئیست و جمیع پرده های اشکال رو غنی کار قدیم را در انجا نصب کرده اند اشکالی بسیار خوب کلدانهای چینی بزرگ هم بردیف چیده بودند خلاصه بعد از شام خوردن که هنوز آفتاب بود بتماشاخانه رفتیم مردم زیادی در کوچها بودند تا رسیدیم در تماشاخانه از پله ها بالا رفته از اطاق راحتگاه گذشته در لوژ جلوسن یعنی جلو جائی که بازی در می آورند نشستیم تماشاخانه بزرگیست از بناهای امپراطور نیکلاست شش مرتبه دارد در همه مراتب زن و مرد زیاد بودند چهل چراغ بزرگی از وسط تماشاخانه آویخته است پرنس دالقوروکی حکمران مسکو در اطاق ما نشست پرده بالا رفت عالم غریبی پیدا شد زنهای رقاص زیاد برقص آمدند این رقص و بازی را بالـه میگویند یعنی بازی و رقص بی تکلم درین بین هم میرقصند و هم بازی درمی آورند با نواع اقسام که نمیتوان شرح داد در بروی مردم پائین محل رقص و بازی هم موزیکان چی زیادی متصل میزنند و هر دقیقه از روشنائی الکتریسیته روشنی های رنگارنگ از گوشها به محل رقص میاندازند که خیلی خوشنماست و رقاصان هم هر مرتبه بلباس دیگر درمی آیند و رقاصان که خوب میرقصیدند اهل تماشاخانه دست میزدند و میگفتند بیس یعنی ایضا بعد از تمام یک مجلس پرده تماشاخانه می افتد و بعد از یک ربع که مردم قدری راحت میشوند دوباره پرده بالا رفته مجلس دیگر منعقد میشود ما بعد از یک بازی که هر بازی را یک آکت میگویند رفتیم بلژ دیگر که نزدیک و مشرف بمحل رقص بود شاهزادگان و سایرین در لژ اولی مانشستند پنج مرتبه پرده بالا رفت و پنج قسم بازی درآوردند تا نصف شب طول کشید تماشاخانه هم خیلی گرم بود رفتیم منزل اسم رئیس تماشاخانه کاولین است

روز بیست و دوم ربیع الاول

در مسکو توقف شد امروز رفتیم بائین عمارت کرملین که جواهرآلات و تاجهای قدیم پادشاهان

وغیره راچیده اند تماشا کردیم عمارت عالی تودرتوئیست که هم اسلحه خانه محسوب میشود وهم جواهرخانه همه اسباب والآت را بسلیقه پشت آئینها گذاشته اند از چینیهای قدیم وطلا ونقره والآت واسباب تحفه وغنایمی که ازجنگها گرفته اند همه رایکیک تحویلدار وناظم انجاکه آمش سولو ویسا است نشان میداد که ازجمله آنها اسبابی بود که درجنگ پول طار اپطر کبیر ازشارل دوازدهم پادشاه سود گرفته بود وتختی که شارل بعد ازخم خوردن روی آن نشسته وآنرا باطراف میدان میبرده اند وجنگ میکرده باچند بیرق ازآن پادشاه دیدیم بقدر ده تاج بود ازتاج پادشاهان قدیم روسیه تا پطر کبیر واغلب تاجها جواهرخوب داشت بوضع زرگری قدیم عصاهای سلطنتی جواهریک عصای ساده هم ازپطر کبیر بود دیگر لباسهای پادشاهان قدیم وجدید مخلفات اطاق الکساندر اول وپطر کبیر همه انجا بود تخت مرصع ازفیروزه وطلا وسایر جواهرات دیده شد که شاه عباس صفوی برای پادشاهان روس برسم هدیه فرستاده است دو دست زین وبراق مرصع بسیار خوب که سلطان حمید خان پادشاه روم برای امپراطریس کاترین فرستاده انجا دیده شد حتی چکمه پطر کبیر وچکمهای اسکندر اول همه آنجا بصورت ناپلیون اول که ازمرمر بسیار بزرگ حجاری خوب کرده اند دیده شد کالسکهای پطر ازقبیل انجا بود بعد ازتماشای انجا بمدرسه لازاروف رفتیم مدرسه خوبیست اطفال ارامنه ومسلمان وروس انجا السنه مشرقی وفرنگی میخوانند اسم رئیس مدرسه دلیانوف است بعد ازمراجعت ازمدرسه صاحب منصبان وجنرالهای متوقف مسکو بحضور آمدند اسم سردار کل قشون مسکو که مرد مسن بلند قامتی است ژنرال دلس تول شب را بتماشاخانه رفتیم بازیهای خوب درآوردند بعد بخانه پرنس القورکی به مجلس بال رفتیم چون زنش مرده بود خواهرزاده اش تشریفات مجلس رابعهده آورد

روز بیست وسوم ربیع الاول

صبح برخاسته باکالسکه قدری در شهر گردش کردیم دستجات تلمبه چیان قدری مشق کردند بعد بموزه انتوکرافی که عمارت عالی بود رفتیم جمیع اهالی روس را ازهر طبقه ازسوم بقدر جثه آدم ساخته اند ولباس همان ایالت وطایفه راهم به مجسمهای مومی پوشانده اند مثل انسان هستند بی تفاوت اسبابهای دیگر هم ازوحشیهای نیکی دنیا وافر بقیه برای تماشا چیده اند درکتابخانه انجا گفتند دویست هزار جلد کتاب است امپراطور هروقت بمسکو می آیند دراطاقهای تحتانی عمارت کرملین منزل میکنند انجا هارا هم

گشتیم بسیار اطاقهای خوبیست از پاکیزگی اسباب اطاق و سنگهای سماق و هزاره های مرمر و میز
و صندلی و آئینه و نیم تخت بهتر از آن تصور نمیشود در اطاق امپراطور پوست دو خرس که بدست خود
شکار کرده در جلو نیم تخت فرش کرده بودند خلاصه بعد از گردش بکار نیکلا که سر راه آهن پطربورغ است
رفتیم که انشاءالله امشب به پطربورغ برویم از عمارت الی راه آهن را چراغان کرده بودند
جمعیت زیادی از اهل شهر سر راه ما ایستاده بودند زیاده از حد تعظیم و تکریم کردند جمعیت مسکو
سیصد و پنجاه و یکهزار نفر است نشان تمثال بگلمان مسکو داده شد شاهزاده ها در همان کالسکه ما
می نشینند شب در کالسکه شام خورده خوابیدیم

روز بیست و چهارم ربیع الاول

صبح برخاسته دیدیم از فین راه همه جنگل سرو است امروز از دو پل طولانی گذشتیم که روی دو دره
عریض ساخته بودند یکی بی آب و دیگر رودخانه آبی هم از میانش میگذشت بعد از طی مسافتی از
رودخانه عظیمی موسوم به وکت که پل بسیار طولانی از آهن روی آن ساخته بودند کالسکه بخار
گذشت این رودخانه اغلب زمینها را مرداب کرده است دهات متعدد میان مرداب ساخته اند
رانديم تا بیک استاسیونی رسیده از کالسکه پائین آمدیم جمعیت زیادی بود ماموین وزارت خانه
شرقیه را استراکوف که نایب پرنس چاکوفست بحضور آورد استراکوف مرد متینی است اما خیلی
زرنگ و باکفایت و دیپلوماتست قدری صحبت شد بعد بکالسکه نشسته راندیم تا دیگ شهر پطر
بورغ لباس رسمی پوشیده مهیای ورود شدیم کالسکه در کار ایستاد اعلیحضرت امپراطور با نواب
ولیعهد و پسرهای دیگر امپراطور و همه شاهزاده های خانواده سلطنت و سرداران و وزرا الها حاضر بودند
اعلیحضرت امپراطور الکساندر دوم پادشاه کل ممالک روسیه با کمال کرمی و دوستی ما را پذیرفتند
نواب کراندوک نیکلا سپهسالار کل عساکر روسیه برادر اعلیحضرت امپراطور را پورت قشون متوقف
پطر را داد نواب کراندوک قسطنطین نیکلایویچ برادر دیگر اعلیحضرت امپراطور هم بود خلاصه دست بدست
امپراطور داده پیاده براه افتادیم صاحب منصب زیادی با لباسهای رسمی در سر راه بودند از ابتدای
کوچه معروف بنوسکی که کوچه بسیار عریض طولانیست وارد شدیم طرفین کوچه عمارت سه مرتبه و

و پنجره تبه فرش طرفین کوچه از سنگ دو سطر از تخته است که گاه لشکر میرسد انگشت هر وقت [illegible] ده از زیر سنگ فرش میکند و صدای بدی می آید اما از روی تخته نمی صدا در راحت میرود خلاصه من و امپراطور در کالسکه روباز نشستیم هوا هم مساعد و آفتاب بود طرفین کوچه و بالاخانه ها و بالای بامها علوفه زده و زنان بود هورا میکشیدند متصل من و امپراطور با مردم تعارف میکردیم بدین رفتیم تا از دروازه کریاس گذشته وارد میدان بلدیه عمارت زمستانی شدیم مثل اسپیار قطر بلندی دارد که پنج سنگ دارد این پنج که مجتمع امپراطور الکساندر اول را از چوب ریخته بالای آن نصب کرده اند این داخل شده با اعلیحضرت امپراطور بالا رفتیم البته قریب هزار نفر صاحب منصب و جنرال در پله ها و بالا بودند ما گذشتیم که هر یک از دیگری مزین تر و بهتر بود پرده های خوب کشیده بودند پله های سنگ مرمر داشت کلدان سایر اسباب اطاق که تعریف آنها به بهترین چین خصوص یک کلدان سنگ ملخیت در بالای پله بود که بسیار قشنگ بود امپراطور یکی یکی اطاقها را نشان میداد و ما تماشا میکردیم خلاصه وارد اطاقی شدیم که امپراطور و اعلیحضرت امپراطور مروی هستند بلند قامت با هیبت بسیار باوقار تکلم میکنند و اراده میرود خلاصه در یک نشستیم گفت آلدبرگ که وزیر دربار اعلیحضرت امپراطور و بسیار مرد خوبیست و بنیه قوی دارد آمد و نشان سنت اندرو مکلل بالماس را که بزرگترین نشانهای دولت روس است با حمایل آبی از جانب اعلیحضرت امپراطور برای ما آورد بعد از دقیقه رفتیم باز دید امپراطور ایشان در اطاق خود ایستاده بودند دست بهم داده نشستیم صدر اعظم و میوکا مازوف مترجم امپراطور هم بودند بسیار صحبتهای خوب شد امپراطور دو نفر غلام سیاه بسیار خوب با لباس اسلامبولی دارند که خدمت میکردند بعد از چند دقیقه برخاسته بمنزل آمدم ساعتی بعد باز دید نواب ولیعهد رفتیم خانه ولیعهد دور از عمارت سلطنتی است نواب ولیعهد جوانی خوش ترکیب و بسن بیست و پنجسال است زوجه ایشان دختر پادشاه دانمارک است خلاصه قدری آنجا نشسته چای خوردیم صحبت زیاد شد منزل آمده شام خوردیم مقارن غروب اعلیحضرت امپراطور منزل ما آمده باتفاق درکالسکه نشسته بتماشاخانه رفتیم هوا طوری سرد بود که محتاج بکرکه بودیم راه دور بود دم در تماشاخانه پیاده شده از پله زیادی بالا رفتیم در لژ رو بروی من نشستیم در این

امپراطور ین و لیعهد زوجه ولیعهد کراندوک قسطنطین سایر پسرهای امپراطور و خانواده سلطنت بودیم
سطح تماشاخانه از صاحب منصب و جنرال وغیره پر بود این تماشاخانه شش مرتبه دارد همه مرتب
پر از زن و مرد بود شاهزادگان ایرانی و سایر ملتزمین هم بودند چهل چراغی که در وسط آویخته بودند
باکار روشن میشود خیلی خوب میسوخت اما تماشاخانه مسکو بزرگتر باز یکرانش بهتر از اینجا بود اول
پرده که افتاد باطاق دیگر رفتیم ایلچی کبیر فرانسه که مردی بسیار پیر است مش ژنرال لوف لواست و
ایلچی کبیر عثمانی کیامل پاشا هم در اینجا دیده شدند این مرتبه که پرده بالا رفت با امپراطور بالا پائین
که نزدیک به محل تماشا بود رفتیم دو ساعت هم آنجا دادند بعد از اتمام بمنزل مراجعت شد

روز سیست و پنجم ربیع الاول

امروز صبح پرنس کرچکوف وزیر اعظم روس آمد خیلی با او صحبت شد مسیو کریل ترجمه میکرد پرنس کرچکوف
مرد بسیار زیرک عاقلیست هفتاد و پنجسال دارد بعد از رفتن او اعلیحضرت امپراطور آمده باتفاق در کالسکه
نشسته بمیدان شاندمارس یعنی میدان مشق رفتیم متجاوز از سیست هزار نفر قشون از سواره و پیاده
ایستاده بودند تماشاچی زیادی هم از زن و مرد در اطراف میدان بودند چادری بطرز افتابگردان
یکسمت میدان زده بودند زوجه نواب ولیعهد سفرای دول خارجه و شاهزادگان ما در آنجا بودند
بعد از آنکه با اعلیحضرت امپراطور از جمیع صفوف سواره و پیاده گذشتیم نزدیک آن چادر آمده سوار ایستادیم
قشون از جلو ما دفیله کردند دو نفر شیپورچی سواره هم پشت سر امپراطور بودند که ایشان فرمانی میدادند
شیپورچیان باشیپور بقشون میرساندند اول دسته سواره مسلمان خاصه گذشت بعد افواج پیاده
خاصه با لباسهای خوب مختلف بعد سایر افواج از توپخانه و پیاده و بعد دستجات سواره که همه
جوانهای خوب و با لباسهای ممتاز و اسبهای قوی یکرنگ بودند گذشتند بعد از اتمام مشق
بهمانطور سواره رفتیم بخانه پرنس اولدمبورغ که بنهار مهمان بودیم خانه ایشان مشرف بر آن میدانست
دختر این شاهزاده زن نواب کراندوک نیکلا برادر اعلیحضرت امپراطور است که مهماندار و صاحبخانه
بود بسیار شاهزاده خانم محترمه ایست خلاصه رفتیم بالا شاهزادهای ما و صدر اعظم وغیره هم بودند در اینجا

همان خانواده سلطنت روس موعود بودند قبل از نهار دختر هائیکه در مدرسه مشغول تحصیل و در تحت حمایت امپراطریس هستند با معلمه ها دیده شدند خود امپراطریس در پطرسبورغ است بعلت درد سینه بفرنگستان رفته است خلاصه بعد سر میز نشستیم زن نواب کراندوک نیکلا که صاحبخانه بود دست راست ما و علیحضرت امپراطور دست چپ نشستند امپراطور با حکیم طولوزان صحبت میداشتند من بفرانسه صحبت میکردم بعد از نهار با علیحضرت امپراطور بکالسکه نشسته رفتیم منزل ایشان بسمار سکوسکو که از ییلاقات بیرون شهر است با کالسکه بخار رفتند که برای بال امشب در مجمع بخانهای شهر مراجعت نمایند ما هم قدری موزه دار می تاژکه وصل بعمارت ما بود گردش کردیم جواهرات خوب و اشیاء دیدنی دارد بنا شد روز دیگر انشاء الله بتفصیل تماشا کنیم مقارن نصف شب به مجلس بال بخانه رفتیم رؤسای بخانها تا دم پله استقبال کردند امپراطور که قبل از وقت در آنجا منتظر ما بودند بجلو آمدند دست هم را گرفته قدری گردش کرده بعد نشستیم جمعیت زیادی از زن و مرد بودند وضع این عمارت باین قسم است در وسط تالار بسیار بزرگیست که محل رقص است اطراف غلام گردش و مشرف بتالار است که مردم در آنجا گردش میکنند و می نشینند قدر یکه گذشت بمنزل رفتیم رودخانه نوا از سمت شمال پطرسبورغ بطرف ما بین جنوب و مشرق جاری و خیلی رودخانه عظیمی است کشتی بخار بزرگ در آن کار میکند هر روز پارچهای یخ زیاد مانند کوه از شمال می آید که بسیار صاف و خوب مثل یخ توچال البرز است میگویند آب نوا سالم نیست امپراطور هم ما را از آشامیدن آن منع میکرد یکطرف رودخانه عمارتیست که منزل ماست و طرف مقابل قلعه کهنه ایست که در ایام پطر کبیر ساخته اند کلیسائی در وسط قلعه است مناره و میل بلندی از طلا دارد مقبره سلاطین روس در آنجاست ضرابخانه دولتی هم در قلعه است کوچهای پطرسبورغ با کالسکه روشن می شود

روز بیست و ششم

صبح که برخواستم بعد از ساعتی سفرای خارجه آمدند پذیرائی شد چهار نفر از آنها ایلچی کبیر بودند که یکیک را باطاق مخصوص احضار کرده بعد بیرون رفته در تالار ایستادند ما هم رفتیم در تالار رئیسه سفرا را احوال پرسی کردیم آنها هم اجزای خود شان را معرفی کردند شاهزادگان و سایر ملتزمین هم حضور

داشتند سلام باشکوهی بود اسامی چهار نفر سفیر کبیر ازین قرار است جنرال لف لوا ایلچی فرانسه که مرد پیر هوشیار یست لورد لوقوس ایلچی انگلیس کیامل پاشا ایلچی عثمانی پرنس دورس ایلچی المان واز اکثر دول اروپ و نیکی دنیا و یونان ایلچی و شارژ دفر حضور آمده بودند بعد از دیدن آمده نهار خوردیم پرنس اولد مبورغ هم که دیروز خانه او نهار خورده بودیم دیدن آمد بعد اعلیحضرت امپراطور آمدند قدری صحبت داشتند بعد رفتند بمشق افواج دلی من امروز بجهة تماشای ارمی تاج بمشق نرفتم امروز تلمبه چیانم در پائین عمارت مشقی کردند از پنجره ملاحظه شد خلاصه رفتیم تماشای ارمی تاج رئیس آنجا که آمش کید یا توف و هم رئیس تماشاخانها و مرد پیر یست حضور داشت یکیک اسباب ارانشان میداد اطاقهائیکه پرده های صورت و مجسمهای مرمر و حوضهای بزرگ و کوچک از سنگهای قیمتی بسیار و غیره داشت و غلب ستونهای یکپارچه سنگ قطور بلند که از سنگهای ممالک فینلاند است میزهائی که از سنگهای الوان خاتم ساز شده میزها و کلدانهای ملخیت که سنگ بسیار است انواع چیزهای عجیب و غریب باتماشا بخصوص اشکال مجسمه مرمر بیتهای مختلفه از زن و مرد و بچه استاده و خوابیده ساخته بودند که شخص حیرت میکرد یکزن بزرگ استاده بسیار خوشگل بود که شخص نمیتوانست سه روز نشسته از تماشا کند هر پرده صورت و هر مجسمه و هر اطاق را ده روز دیدن کفایت نمیکرد از یکدقیقه ملاحظه هیچ چیز فهمیده نمیشد متصل اطاق باطاق دالان بدالان گردش میکردیم بعد از پله زیادی که اطراف آن همه ستونهای سنگ سماق بلند قطور بود پائین رفتیم در طبقه زیر عمارت هم مجسمه زیادی از کارهای قدیم مصری وغیره بود که خود همین رئیس رفته خریده آورده است یک مجسمه بسیار بزرگی از آدم نشسته بود بقدر فیل اما همه اعضا را بتناسب در آورده بودند سکه های قدیم طلا آلات وغیره که در قدیم از زیر خاک و توی قبور در آورده همه را زیر آئینها چیده بودند پرده های صورت همه کار نقاشان قدیم انگلیس و ایطالیا و اسپانیول است صورتهای بسیار خوب داشت که بهتر از آن تصور نمیشد بعد از گردش زیاد آمدیم منزل قدری راحت شده رخت پوشیدم دعوت نزد اعلیحضرت امپراطور بشام موعود بودیم در وقتش رفتیم صد و هفتاد نفر دعوت شده بودند بود بسیار شاهزاده روس شاهزادگان و همراهان ما جمعیت زیادی بودند اول باطاق خلوتی

رفتیم که ولیعهد و زوجه ایشان وغیره بودند قدری نشسته بعد رفتیم بسفره خانه سرمیز نشستیم امپراطور
دست چپ و زوجه ولیعهد دست راست ما بودند شام خورده شد در وسط شام امپراطور
برخاسته همه برخاستیم شرابی بسلامتی من خوردند همانساعت از قلعه توپ انداختند بعد از
دقیقه من برخاسته باز همه برخاستند شربتی بسلامتی امپراطور خوردیم بعد شام تمام شد خوش گذشت
بعد ازان رفتیم اطاقهای والده امپراطور را گردش کردیم امپراطور وزراء و بعضی جزالها را معرفی
کردند بعد ما رفتیم امپراطور هم برگشتند کالسکه روبازی حاضر کردند در آن نشسته در شهر گردش
کردیم از نزدیک مجسمه امپراطور نیکلا که از چدن ریخته اند گذشتیم بسیار مجسمه بزرگیست روی
اسب قرار داده مقابل کلیسای اسحق است کلیسای اسحق هم از بناهای بسیار عالیست
تماما از سنگ گنبدش مطلا و ستونهای سنگ سماق قطور بلند در اطراف آن زیاد است هوا
سرد بود برگشتیم بمنزل شب رفتیم بتماشاخانه بمیشل امپراطور بودند امروز در سارسکوسلو بودند صدراعظم
و وزیر دربار روس وغیره بودند در لژ اخری نشستیم این تماشاخانه از تماشاخانه اولی کوچک تر اما
قشنگ و بازینت است شش مرتبه دارد زن و مرد زیادی بودند ما بین بسیار نزدیک بودیم
در این تماشاخانه کومدی درمی آورند یعنی تکلم میکنند مگر نی از اهل سوء بند بازی بسیار خوبی کرد
بعضی اشخاص کارهای عجیب کردند از جمله مردی از توی یک تخت بسته که بار میکرد و پسری
در میانش نبود یک پسر زن خوشگل و آدمی دیگر درمی آورد شخصی روی گلوله بزرگی ایستاده
با گلوله راه میرفت و چند چیز مثل کارد وغیره تا مدتی بهوا می انداخت و باد و دست میگرفت زنی قریه
که رخت تنگی پوشیده بود و سینه و پاهایش باز بود کالسکه را که سه عراده دارد و دو اسپ دیگر
سوار شده تدبیر انداخوب راه میرفت بعد یک سیاهی بطری زیادی آورده چند زمین سر بطریها پنبه گذاشت
با عرق آتش زد زن کالسکه ها را از توی شیشها بچابکی میکذراند در آخر از عراده بزمین افتاده دامن
پشت لباسش آتش گرفت خیلی خفیف شد چند دفعه تابلو دیوان آوردند بسیار چیز غریب خوبیست
چند نفر زن و بچه وغیره بحرکت و بطرزهای خوب می ایستند و می نشینند که بسیار خوش آینده است

مثل پرده نقاشی آدم آنها را چرخ میدهند که مکرر دیده میشوند بعد از اتمام برخاسته بمنزل آمده
خوابیدیم از پاریس خبر رسید که مسیو طیر رئیس جمهوری استعفا نموده و مارشال مکماهون سردار ارمیس کرده

روز سبت هفتم ربیع الاول

صبح برخاستیم باران شدیدی امروز می آمد امپراطور در سارسکوسلو هستند و امشب بنا بود در جزایر
آتشبازی کنند بواسطه باران موقوف شد امروز بعضی دیدنها کردیم اول بخانه کراندوک قسطنطین
برادر امپراطور که امیر البحر است رفتیم خانه بسیار خوبی دارد و اطاقهای متعدد پر اسباب من
جمله اطاقی که بطرز اسلامبولی ساخته بودند انجا نشستیم از دیوارها و شیرها آب توی حوض میریخت
دور اطاق آیات قرآن و اسم مبارک حضرت امیر المؤمنین ع و امام حسن ع و امام حسین ع را
نوشته بودند اسم خلفای دیگر هم بود اطاق مدور کوچکی بود بسیار با صفا انجا هم غلیانی کشیدیم
بعد برخاسته اطاقهای دیگر را گشتیم نمونه اسبابهای بحری و کشتی و توپ و غیره انجا زیاده بود کتابخانه
و موزه هم داشت روی هم رفته اسباب زیادی بود خود کراندوک قسطنطین هم فرد امیرود
بحر سیاه کشتی ساخته اند با آب بیندازد از آنجا برگشته رفتیم خانه کراندوک نیکلا برادر دیگر امپراطور
منزل نبود زوجه ایشان که دختر پرنس اولد مبورغ و پسرش که جوان بلند قامت خوبیست بودند
دخترها و پسرهای کوچک و بزرگ هم از خانواده خودشان بودند عمارت خوبی دارد قدری نشسته
چای خورده برگشته رفتیم منزل پرنس کرچاکوف که وزیر تشخانه او بود از پله زیادی بالا رفته
در اطاق اخری نشستیم قدری با او صحبت شد از انجا برخاسته بمنزل باری نیوتیسکی که زیر عمارت مالبود
رفتیم این شخص دوست امپراطور است یکوقتی حاکم قفقاز بوده جنگ شامل را این تمام کرد و شامل را
اسیر نموده روی تختی خوابیده لحافی بر رو کشیده بود جائی سوای سرش پیدا نبود مرد پیریست محض اینکه
مرد بزرگ محترم دنا خوش بود او را دیدن کردیم چانه را میتراشد کونه هایش ریش دارد فرانسه حرف
میزد قدری نشستیم زوجه اش که از اهل گرجستانست دیده شده بعد برخاسته آمدیم منزل بعد از ساعتی
تماشای جواهر خانه دمی تاج رفتیم طاوس مطلائی آنجا بود کوک کردند بسیار خوب چیز زد خروس

سطلائی هم بود مثل خروس میخواند بعد خیلی توی اطاق راکشته از آنجا تا در آخر عمارت رفته از پله بالا رفتیم
که تاج امپراطور و الماس بزرگ لازاروف که در روی عصای امپراطور است با جواهرهای زوجه
امپراطور آنجا همه را دیدم الماس بزرگ خوب الماسی است تاج هم الماسهای برلیان وغیره بسیار
خوب داشت سر تاج لعل بزرگی بود یکتاج الماس کوچکی هم با کردن بند برلیان بسیار اعلائی مال
امپراطریس است جواهر دیگر هم بود بعد برگشتیم منزل درین عمارت هزار و یکصد اطاق دارد غلب
انها را گردش کردیم شب را بعد از شام رفتیم تماشا خانه بزرگ امپراطور آنجا بود خیلی صحبت شد
در ثرپائین نزدیک محل بازی نشستیم صدر اعظم والده ربرغ و کراندوک قسطنطین وغیره هم بودند بازیرا
بترکیبهای مختلف زیاد طول دادند پرده که می افتاد با امپراطور با طاق کوچکی رفته سیگار میکشیدیم
در یکی از پرده افتادنها با امپراطور بسن رفتیم از دحامی بود دختر ها ریخته دست امپراطور را میبوسیدند
منزل الحمدلله علی کل حال روز دوشنبه بیست و هشتم صبح برخاسته نهار
خورده رخت پوشیدیم صدر اعظم امروز با اعلیحضرت امپراطور ملاقات کرد بعد با امپراطور بکالسکه
سربازی نشسته راندیم برای میدان مشق دوسه هزار سواره نظام و قزاق برای مشق حاضر کرده
بودند هوا ابر بود بنای باریدن گذاشت تا تمام لباس تر شد بمیدان مشق رسیده سوار اسب
شدیم سوارها مشق کردند باران قدری ایستاد بعد از مشق سوار نظام که پیاده شده مثل سرباز شلیک
کردند توپخانه هم شلیک کردند بعد سوارهای چرکس و قزاق و مسلمان قرابا غ که متجاوز از صد نفر بودند
جلو ما اسب بازی کرده تفنگها و طپانچها خالی میکردند چند نفری هم سخت زمین خوردند زمین هم گل زیادی
بود بعد از اتمام من سوار کالسکه شده رفتم منزل امپراطور هم بکالسکه نجار نشسته بسیار سکو سلو رفتند
من بعد از ورود بمنزل یکساعتی راحت شده سوار کالسکه شده رفتیم قلعه و بانک دولتی اول
ببانک رفتیم جای غریبی بود در حقیقت خزانه و انبار پول و طلا و نقره دولت است نقد و شمش طلا
و نقره بسه جهت دو کرور ایران موجود بود شمش ها را مثل نیمه آجر تراش درست کرده روی زمین گذاشته
وزیر داخله روس که اسمش رتر ن است آنجا همه را نشان میداد بعد از آنجا سوار شده راه زیادی

۲ شاهزادگان و غیره در اثر در بروی من بودند خلاصه بعد از اتمام با امپراطور بکالسکه نشسته رفتیم

رفته ازروی جسر بزرگ معتدی که روی رود خانه نواست گذشته داخل قلعه شدیم حکمران قلعه
جزائی بسیار پیر است رعشه هم دارد اسمش کارساکوفست اول بمقابر سلاطین روسیه
رفتیم جامعیست کلیسا مانند صندوقهای قبور سلاطین راکه ازمرمراست درزاویه ها چیده اند ازاینجا
کمیر تا نیکلا همه آنجا دفن اند ازانجا رفتیم بضرابخانه که درهمان قلعه است امپریال طلاو پول نقره سکه زده
میشود بعد ازقدری تماشا پیاده رفتیم بجائیکه مدال میزنند یک مدال طلای بزرگی بیادکارما
زدند کیطرفش شکل امپراطور است بسیار شبیه طرف دیگر بخط فارسی تاریخ ورود وآمدن واسم
مارا نوشته بودند بعد سوار شده آمدیم منزل امشب درعمارت امپراطور مجلس بال است
شب را به مجلس بال رفتیم بازازهمان تالارها ودالانهای طولانی عبور شد شاهزادگان
ومشیخت متان وغیره بودند اول رفتیم منزل پسر دوم امپراطور بسیم بازدید قدری نشسته بعد باطاق
امپراطور رفتم ولیعهد وغیره هم بودند امپراطور تکلیف ببال کردند درتالار بزرگی جمعیت زیادی
ازمرد وزن وصاحبمنصبان وجنرالها وهمراهان خودمان بجز اعضای سلطنه وعلاءالدوله
که گفتند ناخوش اند همه بودند درداخل شدن باطاق باین طور داخل شدیم اول من دست زن
ولیعهد را گرفته ازجلو رفتیم بعد امپراطور دست زن پرنس الدمبورغ راگرفته ازعقب آمدند زن
ومرد هم دایره زده بودند دودور ما همین طور گشته بعد ایستادیم سفرای خارجه ازعثمانی وانگلیس و
المان وفرانسه همه بودند زن ومرد ازشاهزادگان وغیره بنای رقص گذاشتند همه زیاد رقصیدند
با امپراطور قدری نشسته قدری ایستاده قدری باطاق دیگر رفته راحت شدیم متصل با امپراطور
وسفرا ودیگران صحبت میکردیم بعد ازرقص بازهمان طور من دست زن ولیعهد را گرفته رفتیم
بتالار سوپه تالار روسیمی است چراغ زیادی روشن کرده بودند درخت خرمای زیادی توی تالار
بقشنگی تمام میان گوزه ها بود که دور هر گوزه خرما را میزد صندلی زیادی چیده غذا حاضر کرده بودند
امپراطور ما را برده سرمیز بزرگ وسطی وسایر مردم را درسایر میزها نشانده خود ایشان اه میز فتند
همه اشخاصیکه دربال بودند سرمیزها نشستند بعد هرآدمی هم درخت خرمائی بود الغدر کل وسنبل چیده

وریخته بودند که مافوق آن متصور نبود موزیکان هم میزدند دور میز ما سفرا وزن ولیعهد وصدر اعظم
وغیره بودند بعد از خوردن شام بازمن دست زن ولیعهد را گرفته بتالار بال رفته قدری ایستادیم
باز رقصیدند بعد از اتمام رفتیم بسیار خوش گذشت **روز بیست و نهم ربیع الاول**
امروز باید برویم به پطرهوف و کرنستاد هوا بسیار صاف و آفتاب خوبی بود جمیع ملتزمین همراه بودند سوار
کالسکه شده رفتیم با سکله که ساخته بودند از کالسکه پیاده شده داخل کشتی بخار کوچکی شدیم همه آنجا جمع
شدند راندیم رو بدریا و کرنستاد بسیار آسوده بی موج است هوا بسیار سرد بود نهار را در کشتی خوردیم
بعد از یکساعت ونیم بشهر و قلعه جات کرنستاد معتبر زیاد دارد بعضی برج و باستیان از سنگ
ساخته اند که چند طبقه سوراخ جای توپ دارد باستیان معتبر آنش قلعه قسطنطین است که بالاتر از شهر
کرنستاد است بهزار ذرع یا بیشتر مسافت از کشتی پیاده شده اول بکشتی جنگی آهنی بخاری سپی بگرمان رفته بالا
و پائین آنرا گشتیم بقدر ده عراده توپ جنگی بزرگ داشت ملاحان مشق کردند چند تیر از توپهای بزرگ
بالا را انداختند بعد پائین آمده بقایق کوچکی بخاری نشسته بقلعه قسطنطین رفتیم پایهای باستیان
و قلعه از سنگ است قریب بیست عراده توپ بزرگ در دو باستیان بود که هر توپی چهارصد و بیست
خروار وزن داشت و هفتاد من وزن هر گلوله توپی بود توپها کار پروس است از عقب پر میشود
گلوله را با عراده آورده با اسباب جر اثقال بلند کرده توی توپ میگذارند آنا هر توپی پر کردنش
پنجدقیقه طول دارد سنگر و برج دیگر بسیت مسمی بقلعه منچیکوف دیگر قلعه الکسندر آنا کوچک هستند
از دور هم یکه برج زیادی پیدا بود خلاصه از قلعه بزیر آمده سوار کشتی کوچکی شده راندیم دم اسکله شهر
رسیده پیاده شدیم زن و مرد زیادی بود همراهان هم از عقب رسیدند حاکم شهر کرنستاد که اسمش کاز
کیویچ است با کلانتر و کدخدایان و عمال شهر و صاحب منصبان نظامی آمده بشقاب و نمکدان مطلا با نان
و نمک آورده بودند قدری پیاده رفته بعد سوار کالسکه شدیم طرفین راه همه جا مرد و زن بود از پل کشتی
سازخانه گذشته رفتیم بکارخانه لنگری دو کشتی هم ساخته بودند هنوز ناتمام بود بندر شهر مملو از کشتی تجارتی و غیره
بود این شهر بادانمارک و انگلیس و سواحل روس و پروس و سوئد و نروج تجارت دارد در کارخانه یک تخته

آهن بزرگی ریخته آورده با اسبابیکه از بالای کارخانه قرار داده بودند این تخته را همانطور که سرخ بود
زیر منکنه گذاشته قدری کج کردند آهن ریزی معتبریست قدری گشته مراجعت نموده بکالسکه نشسته رفتیم
توی داپور شهر کرنستاد بسیار شهر قشنگی است مردمش همه ملاح و نظامی و کارگر هستند باغ عامه خانهای خوب
و سی هزار جمعیت دارد خلاصه کشتی را رو به بطرهوف رانده بعد از نیم ساعت بانجا رسیدیم حاکم آنجا میرپانف
و همش بوم کاردن است دم اسکله صاحب منصب و مردوزن زیادی آمده بودند از لب دریا باغ و خیابان
است که هرچه نظر میکنی انتهای آن پیدا نیست و راه کالسکه از خاک سرخ نرم مثل سرمه و پای درختان
همه سبز و چمن و گل ولی هنوز درختها برگ نکرده و گلها باز نشده بود نشستیم بکالسکه سایرین هم از عقب و
حاکم توی کالسکه جلو ما میراند ما را از این خیابان با آنخیابان و از این راه بان راه بردند همه جا فوارهای آب
بقاعده و نظم بود اطفال دور کالسکه ما را احاطه کرده همه جا همراه میدویدند تعریف باغها و خیابانها و فوارها را
حقیقت نمیتوان نوشت مگر اینکه شخص بچشم خود ببیند چهارصد فواره دارد همه بلند و بزرگ و منبع آنها
بسیار بلند و از راه دور است هر وقت بخواهند همه را در یکدقیقه باز میکنند و می بندند فوارهای باقسام مختلفه است
یک چهل ستونی از سنگ داشت بی سقف و بسیار باصفا که از همه جای آن فواره میجست بعضی فوارها باهم
بلند میشدند مثل یک کوه آب بعضی تکتک بعضی مثل آبشار بعضی جاها از سقف عمارت آب میریخت خلاصه
خیلی گشته بعمارت بطرکبیر رفتیم که توی باغ است و بسیار قشنگ و پر اسباب اسبابهای خود بطرهم خیلی
آنجا بود برگشته باز سوار کالسکه شدیم در محلی حمام امپراطور بود اما سقف نداشت محوطه وسیعی بود با چهار دیوار
فواره زیادی از توی حوض حمام میجست آب مثل کوه سفید جائی بود مانند بهشت کاهی امپراطور در آنجا با آب
میرود از آنجا گذشته فواره دیدم مثل گنبد همان مصر بشکل محزوطی خیلی خوب فواره بود رفتیم بعمارت وسطکه
بهتر از سایر عمارات و دور و بود و از جلو آن دو بست فواره آب بلند میشد مجسمهای آدم و اشکال دیگر که
از چودن ریخته اند که آب از دهان و سر آنها میریزد یکی از فوارهای اینجا بست ذرع میجست آب این
فوارها آبشار شده از این مراتب بپائین میریزد جلو هم خیابان و حوض طولانی و طرفین حوض همه فواره
و دریا هم چشم انداز این عمارتست الحق تعریف این عمارت و اسباب وافر آنهم بنوشتن نمی آید این عمارت

از بناهای بسیار کبیر و کاترین است پائین آمده باز سوار کالسکه شده بعمارت مخصوص امپراطور
و عمارت ولیعهد رفتیم خلاصه تماشای عمارات و خیابانها تمامی نداشت با هم وقت نداشتیم
باکمال افسوس معاودت کرده باز نزدیک فوارهای متعدد بزرگ از کالسکه پیاده شده قدری راه
رفتیم عجب اینکه باغ باین بزرگی و وسعت چنان پاک و تمیز بود که یک برگ و خاشاک نداشت درختها همه
جنگلی است اما به نظم کاشته و خیابان بندی کرده اند خیابانها کاج و سرو جنگلی هم دارد خلاصه سوار و اپور
شده راندیم برای جزایر ایلاکن Elaguin که نزدیک شهر پطر است امشب آنجا آتشبازیست
از دریاکذشته رسیدیم برودخانه که طرفین آن همه عمارت و درخت سبز و خرم است دست راست رودخانه
آتشبازی چیده و دست چپ چادر زده بودند قدری کذشته دست چپ که اسکله بود از کشتی بیرون آمدیم
صاحب منصب وزن و مرد کالسکه زیادی بود که مردم سوار شده از شهر برای تماشای آتشبازی
آمده بودند وضع زمین و درخت و خیابانهای اینجا هم مثل پطرهوفست رفتیم تا رسیدیم بعمارت بسیار خوبی
زوجه ولیعهد و ولیعهد و شاهزادکان وغیره انجا بودند قدری نشستیم امپراطور آمدند تعارف و صحبت شد
قدری مکث نموده بعد با امپراطور و زوجه ولیعهد و ولیعهد و زوجه پرنس الدمبورغ و سایر پسرهای امپراطور
همه در یک کالسکه نشسته بجهة کذراندن وقت رفتیم بکردش تا هوا تاریک شده وقت آتشبازی رسید بجزا
همان هم از عقب بردیف کالسکه میراندند هوا هم بشدت سرد بود کردش مختصری کرده بقدر یکفرسنک
سیر نمودیم عمارت تکتک متعدد و خیابانهای زیاده از حد پاک و تمیز دیده شد بعد برگشته در همان عمارت
اولی قدری مکث نموده باز سوار شده رفتیم بچادری که اول دیده بودیم همین از فرنگی و ایرانی توی
چادر و تماشاچی زیادی هم توی کشتیها و قایقها دلب رودخانه بودند توی چادر نشستیم آتشبازی
بسیار خوبی شد تازکی داشت اسم ما را هم بخط فارسی نوشته بودند با علامت شیر و خورشید
در شت خوانده میشد بعد از آتشباری با امپراطور سوار کالسکه شده باز بهمان عمارت مراجعت
کردیم قدری مکث نموده کالسکه من حاضر شد سوار شده باز از جاهای باصفا و عمارت ییلاقی خوب
واز جلو ضرابخانه رد دم قلعه کذشته واز جسر طولانی عبور نموده وارد منزل شده شام خورده خوابیدم

امیرالی که امروز از پطرزبرگ همراه ما بود مردکوتاه قدی است یکدستش را در جنگ الماس سواستاپول کلوله برده است اسمش اسکوبلکوفست روز غره شهر ربیع الثانی صبح از خواب برخاسته لباس رسمی پوشیدیم با پرنس کرچکوف مجلس طولانی صحبت شد بعد سوار کالسکه شده رفتیم عکاسخانه دم در پیاده شده رفتم بالا اسم عکاس لوتیسکی است و مرد فربه قطور بامزه بود اسباب و آلات معتبری داشت زبان فرانسه خوب حرف میزد چند شیشه عکس ما را انداخت بسیار خوب شد بعد از اتمام عکسها به منزل برگشته نماز کرده چای خوردم امشب در سارسکوسلو که عمارت و باغ مخصوص امپراطور است بشام موعود هستیم چهار فرسخ مسافت کمتر است با راه آهن در نیم ساعت طی میشود در ساعت معین سوار کالسکه شده بکار رفتیم جمعیت زیادی بود سوار و اکون یعنی کالسکه راه آهن که بسیار خوب و قشنگ و مخصوص امپراطور بود شده راندیم نیم ساعت بعد باول آبادی سارسکوسلو رسیدیم شهر بسیار خوب خوشوضعی است جمعیت زیادی دارد کوچها همه راست و پاکیزه پیاده شده سوار کالسکه شده راندیم همراهان هم همه سوار کالسکه شده آمدند رسیدیم بعمارت بسیار عالی خوبی کلیسائی متصل و مخصوص باین عمارت بود که چهار پنج گنبد مطلا داشته باکالسکه از خیابانهای وسیع قشنگ که مثل خیابانهای پطرهوف بود رانده بعد برگشتیم پله این عمارت پیاده شده بالا رفتیم عمارت دیگر بهتر ازین تصور نمیشود این آبادیها همه از عهد کترین است امپراطور حاضر نبودند قدری در اطاق مخصوصی که بجهة ما معین کرده بودند نشستیم تا آمدند باهمدیگر رفتیم بگردش اطاقهای متعدد و تالارهای خوب دیده شد که بوصف نمی آید پرده های نقاشی بسیار خوب کار نقاشان قدیم و جدید انجا بود اطاقی دیده شد که همه دیوارهایش آن از کهربا بود یعنی قطعه قطعه نصب کرده بودند خیلی اطاق عالی بود این کار با هارا فردریک کبیر پادشاه پروس بجهة کترین دوم فرستاده و او هم باین اطاق نصب کرده است اطاقها را یکیک دیدیم همه خیلی خوب بود در آخر کلیسای مخصوص پادشاهیست که گنبدهای مطلا دارد کلیسیای بسیار مقبولیست عبادتگاه دریائیز است ازین بالا پنجره و چشم انداز بپائین دارد بعد از برای شام خوردن از همان اطاقها باطاق اول مراجعت کرده از تالار بسیار قشنگ حیرت انگیز می گذشتیم که بتعریف نمیگنجد از آنجا

گذشته باطاق رفته با امپراطور قدری ایستادیم بعد تکلیف بسر میز شد امپراطور وخانه واده سلطنت روس
وصاحب منصبان بزرگ وشاهزادگان ما وصدر اعظم وغیره همه بودند شام خوبی صرف شد درین
شام موزیک میزدند بعد برخاسته با امپراطور قدری در مهتابی که مشرف بباغ بود راه رفتیم بعد من
باطاق مخصوص خود آمده قدری ایستادیم تا امپراطور آمده با دو پسر وسطی ایشان بکالسکه نشسته
رفتیم به خیابانهای باغ خیلی گشتیم زن زیادی هم پیاده و با کالسکه در باغ میگشتند همه چیز این باغ شبیه
است به پطرهوف اما فواره هیچ ندارد و سر باز خانهای قشنگ دارد که برای سواره و پیاده ساخته اند
ابدا کسافت درین باغ دیده نمیشود بعضی خرابها از قدیم بنظر رسید این بناها از آباد و خراب همه از کثرت
خلاصه بهمان عمارت معاودت نمودیم امپراطور گفتند اطاق زمستانی در تحتانی این عمارت دارم
تماشا کنید پیاده شده داخل شدیم دو سگ بزرگ امپراطور یکی سیاه و یکی زرد انجا بودند در این
اطاق از هر قبیل اسباب که تصور شود موجود حتی نیزه کردها و ترکمان وطپانچه و شمشیر و اسباب قزلباش
زلق و ترکش کمان پوست شیر و ببر بعضی یکده وغیره جواهر یکه خان بخارا فرستاده و فنجان قهوه خوری
چینی بازیرا زطلا و مجموعه طلای مینا که نائب السلطنه مرحوم بعد از مصالحه ترکمان چای داده است
همه انجا بود خلاصه تماشای غریبی داشت اما حیف که فرصت نبود پیرون آمده باز رفتیم بعمارت
قدری مکث کرده سوار کالسکه شده همگی رفتیم تماشا خانه که توی باغ بود من و امپراطور و زوجه ولیعهد
در غرفه نزدیک بسن نشستیم تماشا خانه سه مرتبه بسیار قشنگی است کراندوک نیکلا و ایلچی پروس و بسیار
صاحب منصبان و معتبرین همه در پائین روی صندلیها بودند پرده بالا رفت بازی دون کیشوت
در آوردند یکدون کیشوت با سانچو نوکرش ساخته بودند که بسیار شبیه و بامزه بود درین ضمن هم دخترها
بالباسهای بسیار قشنگ رقص میکردند پس از اتمام سوار کالسکه شده رفتیم هوا مثل روز روشن بود غره
شهر ربیع الثانی را هم دیده خدا را شکرها کردیم بعد سوار کالسکه بخار شده راندیم تا رسیدیم بکار پیاده
شده باز بکالسکه ابی نشسته رفتیم منزل امشب اعلیحضرت امپراطور بهمه همراهان ما بمراتب شئونات
نشان و انگشتری و ساعت وغیره دادند اسب جانی را به امپراطور و اسب جلفه را بزوجه ولیعهد

دادم میرزا احمد اجودان صدر اعظم که از طهران مامور با سلامبول شده بود در پطرزبورغ بحضور رسید

روز دوم شهر ربیع الثانی

امروز انشاء الله تعالی از راه ویلنا که شهر روس و کونیگس بورغ که شهر پروس است بایدبالمان
و پروس برویم امپراطور هم فردا با ولیعهد و زوجه ولیعهد وغیره بقرنکستان میروند صبح از خواب
برخواستم امپراطور آمدند باهم وداع کرده باتفاق سوار کالسکه روبازی شده راه افتادیم مردم
زیادی از طرفین راه صف بسته هورا میکشیدند کارخانجات زیادی در انتهای شهر از دور پیدا
بود تا رسیدیم بکارراه پروس پیاده شده با امپراطور وداع کرده باهم از جلو صف سالدات
تا آخر صف گذشته بعد بواگون برگشتیم ثانیا با ایشان وداع کرده باهمراهان براه افتادیم این
همان ترنیست که از سارتسین بمسکو نشسته بودیم بازهمه جای صحرا سبز و خرم و جنگل سرو و کاج وغیره
بود از چند پل گذشتیم نزدیک بغروب شام خوردیم در استاسیون پسکو که حاکم نشین معتبریست
بقدر پنجاه دقیقه توقف شد حاکم آنجا بحضور رسیده بازراندیم در هر مقامی چند دقیقه ایستاده
باز میرفتیم تا شب شد باران هم می آمد امروز آبادی زیادی در راه دیده شد هرچه میرفتیم هوا روبسردی
میگذاشت درختهای اینجا با شکوفه و برگ داشت خلاصه شب را با کمال زحمت از حرکت
کالسکه خوابیدم از چیزهائیکه در روسیه خیلی دیده شد کالسکه در پطرزبورغ بسیار در راه آهن آبی در کوچها
زیاد بود سکهای بزرگ و کوچک بسیار خوب هم خیلی دیده شد

روز سیوم شهر ربیع الثانی

صبح که از خواب برخواستم بلاذا صله گفتند اینجا آخر خاک حکومت و یکناتریناست
حاکم اینجا که اسمش پاتاپف Potapoff است باید وداع کرده برود توقف شد تا آمد
و رفت خلاصه از پل بسیار طولانی آهن که بر روی رود خانه نیمن Niemen ساخته اند
گذشتیم خواب بودم گفتند کالسکه بخار از سوراخ کوهی که چهارصد ذرع تقریبا طول این بوده است
چند دقیقه که گذشت رسیدیم بسوراخ دیگر که هزار و چهارصد ذرع طول داشت و مثل شب تاریک
بود شش دقیقه طول کشید تا از این سوراخ گذشتیم راندیم تا بسرحد روس و پروس که اسمش اوکوان است

Aidgone رسیده در استاسیون شهر پروس پیاده شدیم سرباز صاحبمنصب وغیره بسیار ازمردوزن بودند مهماندارانی که دولت پروس فرستاده بود همه توی واگون آمده معرفی شدند رئیس مهمانداران جنرال اجودان معتبر وآمش لوبن است ازجلو صف سرباز گذشته بعد رفتیم باطاق استاسیون اطاقهای این استاسیون واسبابش ساده است نهاری برای همراهان حاضر کرده بودند خوردند بارهای مارا ازکالسکه روس بکالسکه پروس عمل کردند خیلی معطل شدیم من باپیشخدمتها دراطاق کوچکی بودیم قدری روزنامه نوشتم مردوزن زیادی بجهة تماشا ازپشت شیشه پنجرهای اطاق هجوم آورده معرکه میکردند آزادی اینجا خیلی بیش ازروسیه است بعد که همه جابجا شدند رفتیم که بکالسکه بنشینیم کالسکهای پروس برخلاف کالسکهای روس راه بهم ندارد چنانکه هرکس هرجانشست ازدیگری بخبر است مگر درجائی که دقیقه بایستد پرنس منچیکوف وجنرال براک آمده مرخص شدند خلاصه کالسکها براه افتاد چندین درجه تندتر از کالسکهای روسیه میرفت واگون من بزرگ وخوب بود جنبین آن دو قهوه خانه کوچک داشت درین سرحد وضع همه چیز از آدم وزمین وکالسکه وخوراکی وغیره تغییر کرد آبادی خاک پروس ازروسیه بیشتر است هرچه نگاه میکردم ده خانه آدم اسب مادیان گاو گوسفند چمن زراعت آب کلهای الوان بود ازرد خانه زیادی گذشتیم آبادیهای بسیار پاکیزه ازدور ونزدیک پیدا بود تا رسیدیم بیک استاسیون ایستادیم صدراعظم بکالسکه ما آمد تلگرافچی پروس تلگراف زیادی ازطهران داد خوانده شد الحمدلله اخبار خوب داشت بازبراه افتادیم چون کالسکه بجا بسیار تند میرفت ازسرحد روس دو ساعت ونیم گشته تا رسیدیم بشهر کنگبس برک که یکی ازشهرهای پروس وبدریای بالتک بسیار نزدیک است رودخانه عظیمی ازوسط این شهر میگذرد که اسمش پرژل Pregel است کشتی بخار تجارتی ازدریا تا وسط شهر می آید ومیرود شهر کوچکی است اما قشنگ جمعیتش نود و پنجهزار نفر است یکنوع زراعتی که اسمش راپ Rape است درصحراهای خاک پروس امروز دیده شد که کل زرد بسیار خوش رنگی داشت برای روغنش میکارند

که بجهة چرب کردن آلات ماشین راه آهن وغیره خیلی بکار میرود بسیار کاشته بودند وصفای زیادی
به صحراها داده بود طبیعة تمام صحرا چمن است وجنگلها سرو وکاج اما درخاک پروس بسیار کمتر از
خاک روس است خلاصه وارد کارشدیم صاحب منصب وسرباز زیادی بودند همه جوانهای
بسیار خوب کلاه خود برسر لباسهای خوب درتن خیلی قشون خوبی بودند مملکت پروس همه قشونست
موزیکانچیان اینجا مثل افواج طهران همه بالابان ونی دارند اما درروس این قسم نی نبود مردوزن
الی غیرالنهایة همه جا دردوطرف راه صف کشیده بودند من سوار کالسکه روبازی شده راندم
اطفال زیادی دورکالسکه میدویدند یک سنگ غریبی بود کوچه طولانی طی شد خانها همه
سه چهار طبقه وکوچک وتنگست بعمارت دولتی قدیم که پانصد سال است بنا شده رسیده در
عمارت پیاده شده ازپله زیادی بالا رفتیم عمارت کهنه است همگی همراهان هم ازشاهزادگان
وعمله خلوت وغیره آمدند چون اهل این شهر هرگز ایرانی ندیده بودند ازملاقات ما خیلی متعجب بودند
اسم حاکم شهر ویوکلر Viecker است کالسکهای این شهر واسبهای کالسکها بزیادی
وخوبی کالسکهای روس واسبهای آنجا نیست کبوتربازی کن دم سیاه وغیره بابیل سیاه
لقلق وکلاغ ابلق درنیولایت زیاد دیده شد آسیای بادی هم بسیار است خلاصه شب را
چند دسته موزیکانچی زیرعمارت ایستاده بسیار زدند یعنی طبل شب رامیزدند آهنگ شیپورهای
موزیکان ووضع آنها خیلی خوب بود طبل بزرگ سربازی راهم بیک سگ بزرگی بسته
بودند زیرطبل عرّاده بود که سگ میکشید باران شدیدی آمد جمعیت کثیری هم بود ازتماشائی

روز چهارم شهر ربیع الثانی

امروز انشاءالله باید برویم به برلن این شهر چون نزدیک بدریاست هوایش بسیار سرد بود این
عمارت پردهای کوچک خوب کار استادان قدیم دارد ودرمرتبه تحتانی یک تالار بسیار
بزرگ طولانیست اما سقفش کوتاه واز تخته است پادشاهان پروس درین تالار تاج گذاری میکنند
خلاصه قدری معطل شدیم بعد سوار کالسکه شده ازهمان راه که آمده بودیم راندیم صبح بود مردم کمتر از

WILLIAM, EMPEROR OF GERMANY.

دیروز جمع شده بودند رفتیم براه آهن همگی درجای خود قرار گرفته راندیم کالسکه بسیار تند میرفت بقدر یکساعت ونیم که راه طی شد طرف دست راست دریاچه دیده شد که دورش بقدر بیست فرسنگ میشد اطرافش همه آبادی واشجار وکشتی شراعی وغیره هم درآن بود طرفین راه همه جاده وشهر وقصبه وآبادی وجنگل واشجار زیاد ازسرو وکاج ودرختهای دیگر بود جنگل کاج دراین حدود بیشتر ازروسیه است بعضی جاهای جنگل هم تپه وبلندی میشود خیابانهای بسیار قشنگ متعدد ازدرخت بید وسفیدار بزرگ دارد دراه کالسکه اسبی وگردش عامه است ازرودخانهای کوچک و بزرگ زیاد که پلهای خوب داشت عبور نموده ازشهر ماربانبورغ Marienbourg نشستیم که رودخانه عظیم ولیتول ازمیان آن میگذرد کشتیهای زیاد دررودخانه کار میکرد پل آهنی بسیار طولانی داشت دراستاسیون ها وقراولخانهای عرض راه آهن باغچهای بسیار قشنگ وزراعتها وگلهای بسیار خوب دیده شد درخت یاس شیروانی که فرنگیها لیلا میگویند همه جاگل کرده بود هرچه چشم کار میکرد زراعت آبادی رودخانه قراولخانه همانخانه خیابان جنگل گل چمن بود کاوزیادی مثل گاوهای مازندران خلاصه همین طور راندیم تا عصری دراستاسیون بنهار رسیدیم قدری غذا برای من توی کالسکه آوردند خوردم سایرین بیرون رفته نهار خورده آمدند بازراندیم بقصبهٔ بزرگی رسیدیم قلعه سختی داشت اسم شهر کوستران Custrin است شلیک توپ کردند ایستادیم حاکم شهر وجنرال آنجا بحضور آمدند زن ومرد زیادی جمع بودند قدری مکث نموده براه افتاده رسیدیم باستاسیونیکه باید رخت پوشید ونزدیک برلن است همراهان هم لباس رسمی پوشیدند بازراه زیادی طی کرده بآبادی اطراف شهر رسیدیم کالسکه راه آهن را کاهی روی پل کاهی بالاکاهی پائین میبردند وکاهی برمیگرداندند مثل اسبی که دهنه آن دست آدم باشد خیلی جای تعجب بود راه آهن بسیار درهرطرف کشیده است واکون ولوکوموتیو زیاده ازحد درراه دیده شد کالسکه بنجار زیادی امروز باما تلاقی کرد خلاصه وارد کارشده پیاده شدیم علیحضرت امپراطور المان کیوم ونواب ولیعهد پسر ایشان ونواب پرنس شارل برادر ایشان وفردریک شارل

پسر برادر امپراطور که فاتح مترا است و شاهزاده های دیگر از خانواده سلطنت مثل پرنس هوهن زولرن که جوانکی است و جنگ المان و فرانسه در سر همین شاهزاده شد که فرانسویان راضی نبودند پادشاه اسپانیول شود و پرنس بیزمارک وزیر مشهور معروف دولت المان و مارشال رون وزیر جنگ و صدر اعظم پروس و جنرال مورک که حالا مارشال و سپهسالار و بسیار معروف و مشهور است با سایر جنرالها و صاحب منصبان و فوج خاصه موزیکا نچی سواره نظام و غیره و جمعیت زیاده از حد همه سر راه آهن بودند پذیرائی بسیار خوبی کردند دست اعلیحضرت امپراطور را گرفته سوار کالسکه روباز شده از کوچه وسیعی که طرفین آن همه از درختهای کهن و کل سفید خوشه بسته و همه جا سنگ فرش و وسیع و اطراف همه خانه بود گذشتیم جمعیت زیادی بود هورا میکشیدند منهم همه تعارف میکردم با امپراطور بزبان فرانسه حرف میزدم تا بجائی رسیدیم دروازه مانند درختها تمام شد کوچه وسیع بود طرفین عمارت عالی چند مرتبه یکنواخت دیده شد که تازه بنیاد کار فتح فرانسه میسازند و هنوز ناتمام است یکصورت فردریک اول یعنی فردریک بزرگ که با مفرغ ریخته اند سر راه بود از اوفی در سیتنه گذشتیم مدرسه بسیار عالیست دو هزار نفر شاگرد در آنجا تحصیل میکنند از ارسنال Arsenal که طرف چپ بود و دست راست از عمارت مخصوص امپراطور که از زمان ولیعهدی تا بحال همانجا می نشیند و بعد از خانه ولیعهد گذشته رسیدیم بمیدانیکه دو حوض داشت و از هریک فواره بلندی میجست دست راست قصر سلطنتی است که برای ما معین کرده بودند تا دم قصر جمعیت بود پیاده شدیم سربازان قدیمی با لباسهای خوب که قراول عمارت بودند توی اطاقها قراولان از سواره که جوانهای بسیار خوب خوشگل خوش لباس بودند دم در ها با پیشخدمتان وغیره همه ایستاده بودند از پلها بالا رفتیم وسط میدان جلو عمارت باغچهای بسیار قشنگ است که اقسام گلها از یاس شیروانی وغیره کاشته دو مجسمه اسب هم که دهنه هریک دست آدمی است از چدن ریخته اند امپراطور همه اطاقها را بما نشان دادند پرده ها و اشکال خوب درین عمارت بود من صدر اعظم و شاهزاده ها وغیره را معرفی کردم و امپراطور هم سر راه آهن شاهزادگان و نوکرهای خودشان را معرفی کرده بودند

بعد با ایشان باطاق خلوت رفته قدری صحبت کردیم صدر اعظم بود امپراطور که رفتند بعد از دقیقه ما باز سوار کالسکه شده رفتیم خانه ایشان تا پای پله استقبال کردند رفتیم نشستیم صحبت شد بعد از چند دقیقه مراجعت کردیم امپراطور هفتاد و شش سال دارند برادر ایشان هفتاد و سه سال اما هر دو در کمال بنیه و قوت هستند پرنس پیزمارک پنجاه و هشت سال مارشال ملک هفتاد و پنجسال نواب ولیعهد چهل و دو سال دارند خلاصه شب را جائی نرفتیم شهر برلن با چراغ گاز روشنست چراغ اینجا بیش از پطرا است مقابل عمارت ما آنطرف میدان عمارت موزه برلن است یکطرف هم کلیسا و طرف دیگر عمارت جبه خانه است وسط میدان سکو مئیست از اطراف پله دارد مجسمه فردریک کبیر را سواره از چدن ریخته اند بر روی عمارات برلن رنگ خاکستری مالیده اند قدری شهر را از جلو انداخته است برخلاف پطرکه عمارات با نواع رنگها ملون است رودخانه که از کنار شهر برلن میگذرد واسمش اسپره است شعبه از آن هم از وسط شهر میگذرد اما کم عرض و آبش هم بسیار بد است خلاصه امروز هشتاد فرسنگ راه را در یازده ساعت بلکه کمتر طی کردیم

روز پنجشنبه پنجم شهر ربیع الثانی

امروز رفتیم تپسدام Potsdam که خارج برلن است سوار کالسکه شده از همان دروازه دکوچه که روز قبل وارد شدیم خیابانهای زیاد درختهای قوی جنگلی خانهای خوب جلو خانها باغچهای گلکاری بسیار خوب خشک حوضهای فواره دار گردش زیاد نمودیم در رفتیم بکار یکالسکه بخار نشسته راندیم نیم ساعت راه طی شده رسیدیم باین شهر شهر کوچکی است چهل و دو هزار نفر جمعیت دارد اغلب نظامی هستند حاکم شهر وغیره آمدند پیاده شدیم رودخانه عظیمی هم دارد که اسمش هاول است سوار کالسکه اسبی شده از خانهای شهری وغیره گذشته داخل خیابانها شدیم وضع خیابانها وباغها وغیره شبیه بباغات روسیه بود عمارتیکه دارد یکی تپسدام و دیگر سانسوسی Sans Souci است هر دو از بناهای فردریک کبیر است منزل ولیعهد در تپسدام است با کالسکه رفتیم دم عمارت منزل نبودند راندیم برای گردش از خیابانهای خوب و باغچهای مرغوب گذشتیم باغات اینجا جنگل

بزرگیست مثل مازندران امروز چون روز یکشنبه است کل مردم در گردش وجمعیت زیادی در خیابانها
بود ند رسیدیم بفواره بزرگی که سه ذرع آب آن میجست مجسمه‌های مرمر بسیار خوب کار قدیم دور باغچها
وحوضها زیاد بود خلاصه این فواره از عجایب دنیاست منقشش را با اسباب نجار تعبیه کرده اند که
بزور بخار آب بالا میرود از دحام مردم قدری مانع از تماشا بود کل پاپس شیروانی زیاد بود دلیل وهزار
دستان در درختان میخواندند خوش عالمی داشت بعد رفتیم بخیابان مقابل این فواره انتهای این
حوض دیگر بود فواره آنهم بلند میجست آمانه باین ارتفاع بعد سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت سانسوسی
دیدن ملکه قدیم یعنی زن پادشاه سابق پروس که برادر امپراطور حالیه بوده است پیشخدمت
باشی دایشیکت آقاسی باشی ملکه وغیره جلو آمدند رفتیم باطاق ملکه برخاسته تا دم اطاق آمدند
مسن هفتاد سال بیشتر از عمرش میرود روی صندلی نشستیم صحبت شد بعد برخاسته کشتیم این عمارت
مخصوص فردریک کبیر است اطاقی که همانجا مرده است دیده شد صندلی که روی آن فوت
شده نیز تحریر ساعت مجلسی سایر اسباب فردریک همه آنجا دیده شد چیزی محض احترام روی
صندلی انداخته بودند وعقربک ساعت بعد از فوت در روی هر دقیقه بوده همانطور مانده است
که دیگر تا بحال کوک نکرده اند پرده های اشکال بسیار خوب داشت که از همان زمان مانده است
گفتند وقتی که ناپلیون اول این شهر را فتح کرده ماهوت روی میز فردریک را پاره کرده است
همانطور پاره را نگاهداشته اند اطاقهای خوب داشت از آثار قدیم زیاد بود بعد پائین آمدیم جلو عمارت
مهتابی بلندی است در روی تپه باغچهای بسیار خوب وحوضهای کوچک دارد از بلندی
مجسمه‌های خوب قرار داده اند که از دهن آنها آب بحوض میریزد چشم انداز این مهتابی و بلندی
در عالم نظیر ندارد و آن فواره بزرگ مجازی این چشم انداز است خلاصه فوارها و باغها و خیابا
نهای خوب زیاد بود قدری نشستیم بعد سوار کالسکه شده راندیم در محلی آسیا خرابه دیده شد از
عهد فردریک کبیر مانده است و تاریخی دارد معلوم شد وقتی که فردریک خواسته بود آنجا را بسازد
هرچه کرده بود آسیا را از صاحبش بخرد که باغ ناقص نباشد راضی نشده بود بنشانه عدالت این

آسیا را همانطور نگاه داشته اند بعد رفتیم بگرمخانه و نارنجستان از آجر و شیشه وغیره ساخته اند آنها میا
نش برفتیم همه گلها و درختها را از حالا بیرون آورده بودند جلو نارنجستان باغچه و حوض و مهتابیست مجسمهای
مرمر بسیار خوب و باغچهای خیلی قشنگ دارد از نیجا پله زیادیست که مرتبه بمرتبه باغ است بسیار خوب
ساخته اند قدری گشته بعد سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت ویلاق زن پرنس شارل که خواهر
ملکه پروس یعنی زن امپراطور دما در فرد ریک شارل است حیاط بسیار قشنگی داشت از اشکال
سنگی و حجاری قدیم مصر و شام و نینوا و سوصل وغیره مجسمهای مختلف مثل یکپا یکسر کتف دست
شکل حیوانات و انسان بزرگ و کوچک و ناقص و تمام همه نوعی جمع نموده بدیوارها بطرز قشنگی
نصب کرده اند معلوم بود که پرنس شارل و زنش عالم و باسلیقه هستند خلاصه باغچهای خیلی خوب
فواره چمن وغیره داشت بالا رفته قدری در اطاق نشستیم زن پرنس شارل خیلی عذرخواهی و اظهار خجالت
میکرد از اینکه دیر خبر شده است و میگفت تلگرافی کرده بودند که شما امروز نمی آئید کتابی آورد
اسم خود را در آنجا نوشتیم زن مسنی است بعد برخاسته سوار کالسکه شدم دم منزل زن فرد ریک
شارل هم رفتیم خانه نبود دم در خیابان فرد ریک شارل دو مجسمه مرمر نرخوابیده بالای معجر
بود بسیار خوب ساخته بودند راندیم از جاهای خوب گذشته رسیدیم بیک قصر کوچک بسیار خوش
وضعی که مال امپراطور است باغچهای قشنگ و چشم انداز خوبی برو دخانه عظیمی داشت بعد رفتیم بگالسکه
نجار نشسته راندیم برائی دربین راه مردم بازی غریبی درآورده بودند چادر پوش قلندری در
کرده و دو رچادر را کالسکه و اسب مقوائی ساخته اطفال مردم سوار آن اسبها و کالسکها شده
بودند و چادر متصل بسرعت چرخ میخورد کالسکها و اسبها و آدمها هم دور میزدند خلاصه وارد منزل
شدیم شب را در عمارت منزل ما امپراطور شام مخصوصی دادند شاهزادهای ماشاهزادهای پروس
صدر اعظم پرنس بیزمارک مارشال ملکه مارشال رون وغیره همه بودند مارشال ورانگل هم بود با
قدری صحبت کردیم مرد کوتاه بسیار پیریست نود سال دارد آنا زرنکست در جنگهای ناپلیون اول
همه جا بوده است خلاصه بعد از شام رفتیم تماشاخانه تماشاخانه پنجمرتبه خوبیست بقدر تماشاخانه مشیل

پطر است جمعیت زیادی بود بازی امشب باله بود خوب رقصیدند رقاصها لباسهای غریب داشتند
من وامپراطور بس رفته قدری گشته بعد آمدیم باز بازی درآوردند رقصیدند پرده های خوب نشان دادند
پرنس شارل برادر امپراطور هم بودند بعد از اتمام رفتیم منزل مخبر الدوله روزیکه از پطر آمدیم همانجا
مانده است برای آمدن بسپرش بپطر خواهد آمد

روز ششم شهر ربیع الثانی

بعد از نهار سفرای خارجه آمدند حضور ایلچی فرانسه نیامده بود چون مسیو طیر استعفا کرده اختیارنامه
نداشته است بعد رفتیم باطاق دیگر سفرا را یکیک احوال پرسی کردم بعد پرنس بیزمارک آمد خیلی با او
صحبت شد بعد مارشال رون وزیر جنگ بعد مارشال ملک آمده قدری صحبت شد برخاسته
تغییر لباس داده سوار کالسکه شده رفتیم بباغ وحش امروز هم روز عید فرنگیان بود جمیع اهل شهر در
حرکت بودند جمعیت زیاد کالسکه بسیار در راه طرفین راه بود موزیکان هم در باغ میزدند دریاچهای زیاد
واقسام مرغهای آبی در دریاچها بود بعد تکتک قفسهای بزرگ خوب دیده شد که هر نوع حیوانی را
در قفس علیحده گذاشته بودند انواع مرغهای شکاری از قراقوش وکوندور که مرغ شکاری معروف
بزرگیست واز نیکی دنیا میآورند یکجفت از آن بود حیوان غریبی است رنگ سیاه تیره دارد بسیا
مرغ مهیبی است اما چنگالش مثل قراقوش تیز نیست از جنس لاش خوار است دیگر اقسام درناهای افریق
وهند ونیکی دنیی وغیره بود خیلی درشت تر وخوشکل تر از درناهای متعارفی ایران انواع طیور یکه در عالم بهم
میرسد همه در اینجا موجود بود نبوشتن نمی آید آنچه اشکالی که در کتابها دیده بودم در اینجا زنده دیدم بعد
داخل دالان قفسهای حیوانات درنده شدیم انواع سباع که بتصور نمی آید بود شیر یال دار افریق که جز
در کتاب ندیده بودم بسیار عظیم الجثه ومهیب یال سیاه بسیار ضخیم ریخته سرش بقدر سر فیل بلکه بزرگتر
چشمهای دریده خیلی مهیب بدن خوشکل مثل مخمل شیربان کوشت بلند کرد بلند میشد کوشت بگیرد
سته چهار ذرع قدش بود کوشتها را روی عرّاده گذاشته میکشیدند ومیدادند این محلی که بدالان منظر
دارد خانه خانه جای حیوانات است دری دارد از تخته ضخیم که باز نجیر بلند میکنند آنطرف در محل گردش
حیوانات است درا که بلند میکنند حیوان بآن سمت میرود فوراً این در را انداخته اطاق را تمیز میکنند زمین

اطاق را با تخته فرش کرده اند بسیار تمیز احدی نمیتواند نزدیک این حیوانات برود کوشت را هم از سوراخ پنجره ها میدهند خلاصه مایل بودم مدتی تماشای این شیر را بکنم ولی از هجوم مردم تماشاچی ممکن نبود بعد چند بیر بسیار بزرگ دیدم از بیرهای هند و افریق دو پلنگ سیاه هم دیده شد از افریق که خیلی غریب و مهیب بودند شیرهای دیگر هم بودند یک شیر یال داری بود خیلی بزرگ اما هنوز یالش مثل آن دو شیر اولی نشده بود شیر ماده هم بود که چند بچه شیر هم از او زائیده و بچه هایش بزرگ شده بودند پلنگ زیاد بوزنهای مختلف کفتارهای عجیب الخلقه افریق که صداهای غریب میکردند خلاصه قفسهای متعدد دیدم که در هر یک انواع حیوانات بود میمونهای مختلف وغیره دو فیل بود یکی بسیار بزرگ که از هند آورده بودند دیگری از افریقا فیل بسیار رشید و با فیل هند داشت کوشهایش خیلی بزرگتر و پهن تر بود سه زرافه بود زیر هم بود که کوراسب است بدش خط خط و بسیار مقبول است بیرون بود که کاومیش وحشی افریق و ینگی دنیاست متعدد بودند بزرگ و کوچک کاومیش تبت بود از اطرافش انقدر پشم آویخته بود که بزمین میکشید بسیار مهیب بود لاما که حیوانیست مابین شتر و کاو و ارقالی وغیره و بسیار تند میدوید توی باغچهای وسیع بود دورش مجر انواع ارقالی و بزکوهی و آهو بود از هند و افریق مثلا ارقالی دیده شد بقدر اسب با شاخهای بلند ضخیم تیز که هیچ شباهتی با ارقالیهای ایران نداشت انواع خوک و کراز و حیوانات عجیب دیگر هم انقدر در آنجا بود که بحساب نمی آمد هر نوع حیوانی که در هر اقلیم بوده در آنجا جمع نموده اند در کمال نظافت و پاکیزگی خوراک هر یک را میدهند انواع طوطیها و طاوسها و قرقاولهای طلائی استرالیا که بسیار قشنگ بود انواع مرغهای خوش رنگ در قفسی بسیار بزرگ مشغول پرواز و بازی بودند خلاصه تمام زیر این باغ وحش که مردم فاضل عالمی است حکیم بود دیدنیست بعد برگشتیم بمنزل بعد از دقیقه چند کالسکه حاضر کردند در بعضی کوچهای شهر گردش کردیم یکجائی بنظر آمد که باغ است پیاده شده رفتیم دیدیم که قبرستان است اما با صفا بود زنهای دایه با اطفال کوچک خیلی بودند دور ما جمع شدند بعد سوار شده رفتیم بمیدانی مدور رسیدیم که دور آن عمارت و در وسط باغچهای خوب داشت پیاده شده قدری هم آنجا گشتیم بعد سوار

شده آمدیم منزل مهماندار ما که جنرال بویست مهماندار ناپلیون هم بوده است در ایام اسیری در جزیره سن هلن
و مهماندار سلطان روم در پروس روز هفتم شهر ربیع الثانی امروز میخواهیم برویم
به اکواریوم یعنی جائیکه حیوانات و نباتات دریائیرا بجهة تماشا نگاه میدارند صبح برخاسته
رفتیم دیدن امپراطریس اکوستا که تازه آمده است امپراطور چون ناخوش شدند ملاقات نمیشوند
رفتیم اطاق امپراطریس که در همان عمارت امپراطور است زن مسنه ایست هفتاد سال دارد
نشسته صحبت کردیم بعد ما را برده در اطاقها گردانند اسبابهای خوب داشتند بعد رفتیم خانه
ولیعهد دیدن زوجه ایشان که دختر اعلیحضرت پادشاه انگلیس است و اول اولاد ایشانست
نشستیم قدری صحبت شد سه پسر و دو دختر از ولیعهد دارد پسر بزرگش پانزده ساله و دختر بزرگ
ده ساله است ولیعهد خانه ساده دارند خلاصه بخیال ماهی خانه برخاسته سوار کالسکه شده راندیم دم
در پیاده شده از پله بالا رفتیم ولیعهد و جمعیت زیادی بودند بجاهای عجیب و غریب رسیدیم دالانها و
مغارهای تاریک دره تپه آبشار چشمه همه را از سنگ کوه بطوری ساخته اند که شخص ابتدائی فهمد
اینجا توی شهر است یا فی الحقیقه مغاره کوه است خیلی صنعت کرده اند از جاهای دیدنی دنیاست
رئیس آنجا که اسمش هرمس است همه را نشان میداد انواع ماهیها و حیوانات و نباتات بحری را
توی حوضها که روی آنها بلورها و آئینه های بزرگ انداخته اند و متصل هم آب را تازه میکنند
از آنجائیکه ما ایستاده تماشا میکردیم ته حوض پیدا بود همه ماهیها و جانورها و نباتات بحالت طبیعی
که در دریا دارند پیدا هستند بعضی خوابیده و بعضی در حرکت هستند یکنوع حیوانیست مثل دسته گل
و لاله پر پر با انواع رنگها بسنگی یا علفی چسبیده است بدون اینکه هیچ حرکت کند و ابدا معلوم نیست
که این حیوان و جانداراست تا اینکه از بالا مستحفظ آنجا کرمی را با آب فرو برده ول میکند کرم می
افتد توی این دسته گل آنوقت حرکت میکند و کرم را جذب نموده میخورد خلاصه ماهیهای عجیب
نوع نوع رنگ رنگ بزرگ و کوچک صدفهای بسیار خرچنگهای مختلف رنگ برنگ و زرق و غیره بسیار
عجیب بودند متصل از پله ها پائین آمده بجای دیگر میرفتیم سقف اینجا همه از سنگ کوه است

که هیچ تفاوتی با سقف مغاره ندارد انواع مرغهای آبی طوطیهای رنگبرنگ یک طوطی بزرگ سفید بود
خیلی شبیه بآدم صدا میکرد یک محوطه بود قفس مانند که میان آن فواره آب میجست و دورش باز همه
خانه خانه قفس بود توی قفسها درخت مصنوعی ساخته اند و هر نوع مرغی که در دنیا تصور شود از سرد سیری و گرم
سیری در آنجا موجود است و هر شکلی مرغی که در کتابها دیده بودم رنگ برنگ آنجا دیدم همه انها را در
کمال پاکیزگی آب و دانه میدهند جمیع این مرغها یکدفعه میخواندند کاو بازی میکردند کاو پرواز میکردند
خیلی از تماشای آنها حیرت دست میداد یک جفت حیوان دیگر بود نر و ماده بسیار عجیب در گوشه
دیگر خانه کوچکی برای آنها ساخته بودند سوراخ بسیار کوچکی داشت که هر دو با هم توی آن سوراخ میرفتند
رنگ زرد داشتند سر دیال و ترکیب و دمشان مثل شیر یال دار افریقی آما دست و پا مثل انسان
و میمون بود بعلاوه یک انگشتی مثل خروس داشت که سر آن یک چنگال بود مثل چنگک قرقوی بسیار
فقیر بودند صدای عجیبی داشتند کرم میخوردند و حیوانی دیگر هم بود بسیار غریب اما این دو کو یا در باغ وحش هم
بودند حیوان قبل میگویند این هم با انسان مهموم مغموم شبیه است خیلی کم آزار همیشه چرت میزند خلاصه
عجایب زیاد دیده شد آمدیم منزل عصر را در مرتبه فوقانی همین عمارت منزل ما بشام مهمان
امپراطور بودیم میز چیده بودند همه زنها و شاهزاده خانمها و شاهزادهای ما و شاهزادگان پروس
و ولیعهد و پرنس بیزمارک و مارشال رون و مارشال ملک وغیره همه بودند موزیکان میزدند این
عمارت فوقانی عمارت بسیار خوبیست پردهای اشکال بسیار خوب و اطاقها و تالار عالی دارد
بعد از شام پائین آمده شب را رفتیم بتماشا خانه شهر تماشا خانه کوچکی است چهار مرتبه دارد ولیعهد و
صدر اعظم وغیره بودند ما در لژ نزدیک بسن بودیم بازی خوب در آوردند پرده آخری شبیه عمارت
و باغ و رسایل و تاج گذاری همین امپراطور بود شبیه امپراطور و همه سرداران و مارشال ملک و پرنس
بیزمارک را با همان لباسها در آورده بودند بسیار خوب پرده بود یعنی تصویر نبود اشخاصی بودند که شبیه شده
بودند بعد از اتمام آمدیم منزل روز هشتم شهر ربیع الثانی امروز باید برویم میدان
مشق نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم شاهزادهای ما وغیره همه بودند رفتیم آخر شهر جمعیت

زیادی هم بود میدان مشق چمن خوبی بود از کالسکه درآمده سوار اسب حسام السلطنه شدیم امپراطریس
وزوجه ولیعهد وغیره هم بودند امپراطور هنوز ناخوش اند افواج و سواره غریب هیجده هزار نفر بودند
باستکی از صفوف قشون رد شدیم ولیعهد و همه صاحب منصبان و پرنس ورتمبرغ که سردار
قشون و مرد بلند قامت پیریست فرد ریک شارل و پرنس شارل وغیره همه بودند بعد ایستادیم
قشون دفیله کرده سواره پیاده توپخانه بالباس واسلحه خوب از حضور گذشته بعد از اتمام سان
سوار کالسکه شده فتیم منزل شب را منزل امپراطریس بشام موعود بودیم رفتیم انجا همه بودند شام
خورده رفتیم منزل واز منزل بتماشاخانه امشب تماشاخانه بزرگ کالا بود همه زنها با لباسهای خوب
و مردها بالباس رسمی بودند ما و امپراطریس وسایر زنها و صدر اعظم و شاهزاده های پروس شاه
زاده های ما در لژ بزرگ مقابل سن نشستیم خیلی گرم بود پرده های خوب درآوردند رقصهای خوب کردند بعد
از دو اکت که قدری در تالار بزرگ گشته و صحبت کردیم بعد رفتیم نزدیک سن پرده آخری شلیه
پادشاه موصل بود که بعد از مغلوب شدن از دشمن خود را با همه اسباب و عیال آتش زد بیاد
باتماشا پرده بود بعد از آن آمدیم منزل امروز هنگام مراجعت از میدان مشق با رسنال یعنی جبه خانه رفتیم
در طبقه پائین نمونه توپهائیکه از فرانسه و اطریش گرفته بودند با توپهای قدیم همه را چیده بودند در وسط
حیاط جبه خانه مثل شیر بسیار بزرگی از چدن بود این شیر را دولت دانمارک بیادگار اینکه ایالت هولستین را
از المان گرفته در هولستن ریخته و گذاشته بود بعد از آنکه پروسها ایالتین شلزویک و هولستن را فتح کرده
این شیر را آورده اینجا گذاشته اند بقدر کوهیست خلاصه رفتیم طبقه بالا جای بسیار وسیعی بود تفنگ زیادی
چیده بودند از هر نمونه اسلحه قدیم و جدید وغیره انجا بسیار بود جنرالی که مستحفظ جبه خانه است مردی بلند
بالا و اسمش ترواست زبان فرانسه را هم خوب حرف میزند دست چپش را در جنگ کریمه اولت
که همین جنگ آخری بود گلوله فرانسها برده است خلاصه درین شهر صدای کالسکه از شب الی
صبح و از صبح الی شب قطع نمیشود یکشب هم طولو مبه چیان با مشعلها آمدند پای عمارت مشق کردند

روز هفتم شهر ربیع الثانی

صبح سوار کالسکه بخار شده رفتیم به پتسدام همه ملتزمین بودند بجز اعتضاد السلطنه که در شهر مانده سیم تلگراف را
باطهران وصل نموده و نیشان اکل نوار مکلل به الماس را با حمایل زرد و غیره امپراطور بتوسط
جنرال بوین مهماندار برای ما فرستادند خلاصه رفتیم به پوتسدام پیاده شده یکسر رفتیم بالای عمارت
امپراطریس زوجه ولیعهد وغیره بودند قشون ساخلوی اینجا را امروز سان میدهند همه قشون در میدان
پای قصر حاضر بودند بعد از مشق ولیعهد وغیره آمدند بالا نها را حاضر کرده بودند چون من اشتها نداشتم
از ولیعهد عذرخواهی کرده سوار کالسکه شده بجهة گردش رفتم بنا بزمستان تالار بسیار خوب
باروحی داشت خیلی روشن سقفش قدری از مرمر بود مثل طاق ساخته بودند پرده های اشکال
مجسمهای مرمر اطاقهای با اسباب خیلی خوب داشت از بناهای فردریک است باز سوار
کالسکه شده رفتیم گردش نزدیک فواره بزرگ پیاده شده قدری در پله های مرمر نشسته تماشای
فواره را کردم بعد باز سوار شده گردش کردیم در توی باغ عمارت خیلی قشنگی است موسوم
به قصر شارلوت که محل تشیین حکیم هم ملت معروف بوده که ده سال قبل از این مرده است مهتابی سبز
فواره و حوض آب و اطاقهای کوچک پر اسباب داشت مثل موزه نگاهداشته بودند مسیو داشت
فرانسه بمیدانست در سر پله عمارت شبیه آهوی بسیار مقبولی از چوبدن ریخته بودند خلاصه
سوار شده باز بنا بزمستان رفته نماز کردم نزدیک بعصر سوار شده رفتیم برای دعوت شام
امپراطور بقصر بابل بریک خیلی راه بود از پل طولانی رودخانه ها دل که شهر پوتسدام را ازین عمارت
سوا کرده و از جاهای با صفا و خیابانهای خوب گذشته تا رسیدیم بدر قصر امپراطریس ولیعهد پرنس
هنریک مارشال رون شاهزاده های پروس شاهزاده ها و غیره شاهزاده خانمها همه بودند
عمارت قصر بسیار خوبیست از بناهای امپراطور حالیه است حوضهای خوب چشم انداز چمن و
کلکاریهای بسیار خوب دارد شام خوردیم صحبت شد بعد از شام پیاده رفتیم در چمن گردش
کردیم فواره بسیار بلند بزرگی از توی رودخانه میجهد خیلی تماشا دارد امپراطریس با ولیعهد سوار کالسکه
بودند ولیعهد پائین آمده قدری پیاده گشتیم بعد با امپراطریس بکالسکه نشسته رفتیم به قصر ولیعهد و سایرین

هم پیاده آمدند انجا پیاده شده من و ولیعهد سوار کالسکه شده رفتیم برای مقبره فردریک
کبیر باز از همان پل رود خانه گذشته داخل شهر پوتسدام شده تا رسیدیم بدر مقبره کلیسیا مانند
جائی بود بیرقهائیکه از فرانسه وغیره گرفته بودند انجا بود و صندوق در دخمه بود یکی از پدر فرد
ریک و دیگری از خودش قدری ایستاده مراجعت کردیم باز رفتیم بهمان نارنجستان مدتی
هم انجا گذشت ولیعهد رفتند بعمارت خودشان که چراغان کرده بودند بعد ما هم رفتیم انجا عمارت
خوبیست همه سفرا و زنها و شاهزادگان وغیره بودند باغ مقابل را برنگهای مختلف چراغان
کرده بودند فواره آب برنگ سرخ میجست خیلی خوب بود ولی آتشبازی نبود نشانیکه
بزوجه ولیعهد داده بودم با حمایل زده بود بعد امپراطریس دست مارا گرفته بردند پائین قدری
نشسته و گشته بعد رفتیم باطاق طولانی که بوفه بود یعنی روی میز اسباب خوراکی زیادی چیده
بودند میهمانها از زن و مرد همه سر میزها نشستند صرف ماکولات شد بعد با ولیعهد وغیره وداع کرده
رفتیم براه آهن یک تالار خوبی انجا دیده شد که از عهد فردریک ساخته شده و تمام آن را
صدف و گوش ماهی نصب کرده اند لبطرز بسیار قشنگ بعد کالسکه را اندند رسیدیم به کار
عجب کار بزرگیست چهل چراغ زیادی داشت همه از آهن و بلور ساخته اند سوار کالسکه اسبی شده
رفتیم منزل

روز دهم شهر ربیع الثانی

صبح بعد از نهار رفتیم به پارلمنت یعنی دار الشورای المان که در آخر شهر بود در حجره نشستیم وکلای
المان بقدر صد نفری بودند باقی صندلیها خالی بود پرنس بیزمارک هم در جای خود دست راست
زیر دست کرسی رئیس دار الشورای نشسته بود اسم رئیس دار الشورای شمولنست نایب
وزیر جنگ زیر دست پرنس بیزمارک ایستاده با وکلا حرف میزد از طرف دولت ایران
وکلارا در نگاهداری اکول دکاده رد میکرد نطق مفصلی میکرد راین اکول دکاده مدرسه جوانان
نجیب و پسر صاحبمنصبان زنده و مرده است که در پتسدام است صاحبمنصبان خوب پروس
ازین مدرسه بیرون می آیند خود ولیعهد هم درین مدرسه تربیت شده اند یکروز هم ولیعهد این شاگردان را

درجلو عمارت ما آورده مشق کردند مقتصد نفر شاگرد هستند چون خرج زیاد دارند ملت رانمی نویسند
اما پرنس بیزمارک پیش خواهد برد خلاصه زود برخاسته رفتیم خانه پرنس بیزمارک ببازدید او حاضر
شده استقبال کرد خانه کوچک ساده دارد زوجه و دختر ایشان در اطاق نشسته بودند خلاصه
خیلی صحبت شد بعد برخاسته رفتیم بموزه که مقابل عمارت ما بود رئیس موزه که شخص مسن و اسمش
لپسی نیوس است Lepsinius آمد در دیوارهای پله عمارت اشکال و مجالس بسیار
خوب از قدیم روی گچ کشیده انداز پلها بالا رفته گشتیم از دحامی بود مجسمهای گچی کوچک و بزرگ
که همه را از روی کار استادان روم وغیره تقلید کرده اند آنجا زیاد بود اسبابهای دیگر هم از
چینی و بلور و عاج و کهربا و چوب وغیره بود قدری گشته رفتیم منزل قدری نشسته بعد بجهة وداع
رفتم بدیدن امپراطور زوجه امپراطور آنجا بود امروز در کنار رود ران پرنس الدبرغ پسر عموی
امپراطور که رئیس کل کشتیهای جنگی المان بوده فوت شده و جدهٔ مسنهٔ امپراطور هم مرده است
باین واسطه امشب مهمانی ساز و آواز موقوف شد خلاصه امپراطور هم آمده نشستند صحبت شد یک
کلدان چینی زوجه امپراطور برسم هدیه بما دادند بعد باکوار یوم رفته قدری گشتیم آن حیوان قنبل را امروز بعد
دیدم در دستها دو ناخن بلند مثل عقاب دارد و در پاها سه ناخن هر جا که بند مشکل است ول نمیشود رفتیم منزل

روز یازدهم شهر ربیع الثانی

باید برویم بشهر کلون و دیشب صبح زود برخاستم باد شدیدی می آمد هوا ابر و سرد بود درخت پوشیده
منتظر آمدن ولیعهد شدیم تا ایشان آمدند سوار کالسکه شده راندیم در آخر شهر بکار رسیدیم سوار
کالسکه بخار شده خداحافظی کرده راندیم هر قدر خواستم بخوابیم ممکن نشد هر وقت چشم گرم میشد یک
استاسیون میرسیدیم قال و مقال میشد لابد برخاسته رخت پوشیده مستعد میشدم تا حاکم فلان شهر یا فلان
قلعه بتوسط معتمد الملک بحضور آمده میرفت میرزا ملکم خان در برلن ماند که قرارنامه خرید تفنگ را با دولت
پروس ببندد خلاصه باز وضع صحرا و چمن و اشجار و جنگل کاج و کلها در رودخانه و آبادی دهات و
شهرها همه جا همانطور است که در رود برلن دیده بودیم از شهرها نوور Hanover که بسیار

قشنگ است و بعد از شهر و قلم رو دست فالی گذشتیم بسیار جاهای قشنگ بود اینجا قدری کوه و تپهای
بلند دیده شد از رودخانهای متعدد هم عبور نمودیم که یکی از آنها خیلی عظیم بود یکساعت بغروب مانده
رسیدیم بکارخانه کروپ مسیو کروپ خودش سر راه آهن آمده بود شخص پر بلند قد لاغر است تمام این
کارخانهها را خودش ساخته است توپ کل دول را از اینجا میدهد انواع توپها از توپ بزرگ قلعه
و توپ کشتی و توپ جنگ صحرائی همه اینجا ساخته میشود دستگاه و کارخانهای بخار مثل یک
شهر عظیمی است پانزده هزار عمله دارد که بجهة همه خانه و نشیمن ساخته و مزد و خرج میدهد بعد از وضع مخارج
سالی ششصد هزار تومان نقد مداخل خود اوست خلاصه بکارخانه چکش بخار رفتیم چکشهای غریبی است
مثل کوه و باز و بخار بانکارهٔ توپ میخورد بهر ترکیب که بخواهند آنرا درست میکنند و قتیکه چکش
به توپ میخورد زمین کارخانه صدا میکرد و میلرزید چیز غریبی است همه کارخانه را گشته بعضی توپهای
بزرگ و کوچک را انداختند بعد رفتیم بخانه که معین کرده بودند آنجا شام خوردیم شام خوبی دادند
درختی در نارنجستان خانه دیده شد که برگ آن دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت چکش بخار
با وجود فاصلهٔ زیاد باین اطاق زمین اینجا را مثل هنگام زلزله بحرکت می آورد یک توپ ته پرش
پوند بسیار اعلی مسیو کروپ با تمام اسباب بما پیشکش کرد بعد رفتیم براه آهن شب بود خوابیدم
خوابم برد دو ساعت راه بود تا شهر کلون یکدفعه از خواب جسته صدای موزیکان و قال و مقال
شنیدم معلوم شد که بشهر رسیده ایم و حاکم آنجا میخواهد بحضور بیایند رخت پوشیده ایستادیم حکام
آمدند بالا رفتیم پائین لظامشان را دیده بعد سوار کالسکه شده داخل شهر شدیم جمعیت زیادی
بودند شهر قشنگی بنظر آمد کلیسیای بلند خوش وضع بزرگی دارد میگویند اول کلیسای اروپ است
رفتیم مهمان خانه عمارت باروحی بود آنجا منزل کردیم بعد از ساعتی باز خوابیدم

روز دوازدهم شهر ربیع الثانی

بعد از ظهر باید رفت بشهر ویسبادن صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بباغ نباتات
و وحش که نزدیک شهر هستند متمولین شهر پول داده این دو باغ را برای تفرج خودشان و مردم

نگاهداری میکنند از پای کلیسای بزرگ گذشتیم بسیار کلیسای عظیمی است چهارصد سال پیشتر اینجا را بنا کرده تا امروز مشغول ساختن هستند و هنوز هم ناتمام و منجنیقها بر پاست در یکضلع آن بنای بسیار عالی است میانش نرفتم آماده ورش را دیدم گنبدهای مخروطی زیاد دارد انقدر خلل و فرج دارد بلند و بزرگست که کلاغ زیادی آنجا آشیانه ساخته است از آنجا گذشتیم پل آهنی بسیار طولانی که بر روی رودخانه ران بود دیده شد رودخانه از وسط شهر میگذرد بیشتر آبادی شهر طرفی بود که ما منزل کرده بودیم خلاصه رفتیم بباغ نباتات عمارتی داشت جلو آن باغچهای خوب و حوض فواره دار و چمن بود لوله کم الاستیک را گذاشته بودند توی آب متصل میچرخید و آب از دهنش باطراف چمن میریخت بعضی هم دو لوله بود مثل آتشبازی چرخ خورده آب بسیاشید خلاصه داخل اطاق و تالار نباتات شده بعضی گلها و درختهای خرما و غیره دیدم از آنجا بگرمخانه کوچکی که هوای هندرا داده و نباتات افریق و نیکی دنیا و هندرا در آنجا تربیت داده بودند رفتیم درخت بن داشت که برگهای بزرگ دارد یکدرختی دیده شد برگش کم عرض اما پنج ذرع طول داشت بیرون آمده رفتیم بماهی خانه کوچک بود مثل برلن ماهیها را پشت بلور قرار داده بودند تماشا کرده بیرون آمده قدری نشستیم مردم از پشت شیشه ها زیاد تماشا میکردند هوا بسیار سرد بود باران هم کاهی میآمد گل سرخ تازه غنچه کرده بود خلاصه رفتیم بباغ حیوانات بسیار قشنگ و عالی بود آنچه حیوان از شیر یال دار و پلنگ سیاه و غیره در باغ برلن دیده بودم اینجا هم بود قدری کمتر مرغهای کوچک خوش الوان کم داشت اما مرغهای بزرگ عجیب و غریب خوش رنگ بسیار بود که هیچ در برلن دیده نشده بود کبوتر بزرگ تاج دار جزایر ملوک که مرغی قشنگ است انواع بوقلمون که تاج دار و خوشرنگ و عجیب بودند بسیار بود کوندور بود دو شتر مرغ بود پاهای شتر مرغ دو انگشت بسیار عجیب داشت خرسهای سیاه بزرگ خرسهای سفید شمال مثل برف اسبهای کوچک شتر سفیدرنگ بود که مست شده بود خیلی عجیب است که شتر در تابستان مست شود یک گاو کوهاندا هندی بود که همه چیزش از شاخ و غیره بگاوهای درشت چاق میماند اما بقدر گوسفند بود یکنوع

قوچ ارغالی دیده شد که ازمارو ک آورده بودند سر و رنگ بدن و شاخش بقوچهای بدایران
میماند اما یال سینه اش موی زرد خیلی دراز بود و از زانوها پائین دستهایش هم یال و موهای بسیار
آویخته داشت خلاصه اقسام طیور و وحوش بود که آدم حیرت میکرد برای جای ارغالی و شکار کوه
مصنوعی ساخته بودند با چشمهای آب جاری که چمن و کلها روی تخته سنگها روئیده بود
خیلی عجیب خلاصه سوار کالسکه شده رانده از روی پل گذشتیم دو راه داشت یکی بجهة
کالسکه اسبی دیگری کالسکه بخار که میان این دو راه شبکه آهنی حدّ فاصل است طول پل
باید هزار قدم باشد همه از آهن است رود رن بسیار عظیم است و عریض و صاف و
باصفاست کشتی بخار بزرگ در آن کار میکنند محض تماشا بانطرف شهر رفته دوباره از روی
جسری معاودت بکلون نموده بازار پای کنند و کلیسای بزرگ گذشتیم دکاکین خیلی خوب
داشت خانهای بسیار عالی مردمان متمول خلاصه رفتیم بکاریکالسکه نشسته راندیم حکیم الممالک
و میو طمسون هر دو امروز بلندن رفتند همه جا از صحراهای خوب آباد پر زراعت و پر درخت و گل
گذشته تا رسیدیم بشهر بون [illegible] کالسکه ایستاد آمدیم پائین فوج سواره هوسار مخصوص امپرا
طور پیاده ایستاده بودند سرکرده این سواره پرنس روس برادر ایلچی المان که در پطربورد بحضور
آمد مارشال سپر معتبری هم بود که از خدمت معاف شده درین شهر توقف دارد آمش هر وارد بتین فلد
بشهر کولنس رسیدیم کالسکه ایستاد حاکم آنجا وغیره بحضور آمدند از قلعه آنجا توپ انداختند شهر بزرگیست
از پل رود خانه رن گذشتیم اینجا رود رن کم عرض میشود و طرفین آن کوه است کنار
رود خانه همه ده و قصبه و زراعت انگور و درخت کیلاس وغیره بود کیلاسها هم رسیده
و پر بار بود هر تاک را بیک چوب قطور بسته اند تمام کوه و زمین تاکستانست شراب مشهور
رن از همین انگورها عمل میآید طرفین رود خانه راه آهن و متصل کالسکه بخار در حرکتست راه
کالسکه عراده و پیاده رو هم است خیلی پاکیزه و ممیز تمام زمین گلستان است و همه کوهها و
صحراها انگور و درخت میوه و باغهای گلکاری و خیابان و باندک مسافت شهر و قصبه است آدم

حیرت میکند واز تماشا سیر نمیشود و تکتک قصرهای خوب و کوشکهای بزرگ و کوچک از روی سلیقه
باکمال قشنگی در کنار رود خانه و بالای کوهها که مشرف برود خانه است ساخته اند مثل بهشت
بعضی آثار قلعه خرابهای قدیم در کوهها و کنار رود خانه دیده شد تردد کالسکهای بخار و عمارات
و سبزها و گلهای طبیعی و مصنوعی آدم را والهه میکرد تا چند فرسنگ راه شبیه بود باول ورود خاک
گیلان و رود خانه سفید رود بعضی اوقات راه کالسکه ما از روی پشت بام خانها و کوچهای
دهات میگذشت خلاصه بتعریف نمی آید بعد از طی مسافت بسیار دره و کوهها تمام شد و رود
طرف دست راست افتاد و ما کم کم از رود خانه دور شده رو بطرف ویسبادن رفته تا رسیدیم
بشهر جمعیت زیادی از هر قبیل بود چون شهر آب کرم معدنی دارد از غربا هم زیاد از اطراف
میآیند باصدر اعظم و جنرال قونسول کالسکه نشسته راندیم تا رسیدیم بمنزل که عمارت دولتی بود منزل
ما در وسط است سایرین در فوق عمارت ما منزل دارند پنجره اطاق ما رو بکوچه و میدان
کاهیست که یک کلیسای بسیار مرتفعی دارد و سر کلیسا که سر ساعت باشد بسیار تیز و بلند است
چهار بنای سر تیز دیگر هم در چهار ضلع کلیساست خلاصه شب را موزیکان زدند جمعیت زیادی
شد در سوراخهای جلو کلیسا چراغ الکتریسیته و بنگال روشن کردند یا طولمبه فواره بسیار بزرگی جلو کلیسا
ایجاد نمودند بسیار بلند میجست و از رنگ رو شنیها رنگ خوش آیند در فواره بهم رسید امروز
نظر آقا ایلچی ایران مقیم پاریس با میرزا احمد پسر میرزا محمد رئیس که از پاریس آمده بودند اینجا دیده شد

روز بیست و دهم شهر ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده بقیه بقصبه شیرستن که نزدیک رود
رنست اینجا کارخانه شامپین سازی دارد که نوعی از شراب است از شهر خارج شده راندیم
از خیابان بسیار خوبی یکساعت راه بود راه را کالسکه رو ساخته اند در کمال خوبی هوا ابر و سرد بود
از توی ده و قصبه گذشتیم جمعیتی داشت از ده خارج شده بفاصله پانصد قدم از کنار رود
خانه راندیم از جاهای خوب گذشته باغ خوبی بنظرم آمد دیوار کوتاه و در آهنی داشت بسته بود آنجا

از کالسکه پائین آمدیم باغبان را صدا کرده آمد در را باز کرد چند نفر صاحبمنصب پروسی همراه ما بودند انها
هم داخل باغ شدند باغ بسیار قشنگی بود باغیا باغهای خوب وجاهای پاکیزه چمن کل سرخ وغیره
رودخانه رن واطراف آن درمدنظر مثل بهشت عمارت عالی قشنگ کرمخانه کوچک بسیار خوب چفتهای
انگور همه مشبک درکمال سلیقه تعبیه کرده بودند توی باغ یک لانه ازچوب برای زنبور عسل ساخته
بودند خیلی تازگی داشت حوض وفوارهای خوب منبع فوارها رایک برج بلندی ازسنگ ساخته بودند
مثل کوه طبیعی که ازآنجا آب ازلولها وغیره داخل فواره میشود کیلاسهای بسیار خوب ماکول داشت
دراطاقها بسته بود اما ازپشت شیشهها مرتبه زیرپیدا همه جا صندلی میز آینه فرش اسباب زینت
خیلی بوداین خانه مال یکنفرمرد معتبرلیست که آمش بلوندبرغ است اما خودش درپطرزبرش درمیزبادبود
حضورنداشتند بسیار ییلاق خوبیست سی وپنجهزار تومان خریده است یک میمون خوبی هم که روی
داغش آبی رنگ بود توی باغ درقفس بود چند نفر کنیز پیرهم بودند چای نان شیرین وغیره آوردند خیلی
انجا گشته بعدمن سوار اسب صباح الخیر شدم سایرین هم بکالسکه نشسته راندیم برای قصبهٔ بیرش که خیلی
معتبر است درکنار رودرن عمارت وباغ معتبری که ازدوک وناسو که چند سال پیش والی
بالاستقلال اینولایت بوده دیده شد حالا آن والی درویین است برادرش درباغ اولی سواره
بازن وبرادرزنش پیدا شدند اسم برادروالی پرنس نیکلا است عینک گذاشته بود ریش زرد زیادی
داشت زنش ازاهل روسیه بود لباس سیاهی پوشیده سوار اسب بود قدری صحبت کردیم
من قدری اسب دوانده بعد سوار کالسکه شده برادروالی بازن وبرادرزنش تانیمساعت باما اسب
دوانده همراه آمدند بعد آنها رفته ما داخل قصبهٔ مزبوره شدیم بسیار آباد ودکاکین معتبر وجمعیت
وخانهای زیاد دارد ازآنجا گذشته بخیابان بسیار خوبی رسیده راندیم بطرف شهر ویزبادخیابان
سه معبر داشت وسط برای کالسکه بسیار عریض طرفین یکی برای سواره دیگری پیاده وقتی که ازقصبه
وباغ اول به بیرش میخواستیم برویم بین راه ازدوریل وشهر بیرش پیدا بود که جای معتبریست و
قلعهٔ نظامی دارد خلاصه عصر وارد منزل شدیم امشب توی شهر درباغی حقه بازی وچراغان

بوده است ولی چون جای مناسب ما نبود تماشا نرفتیم وجیه الله میرزا رفته بود تعریف زیادی از حقه بازی کرد صدر اعظم و شاهزاده های ما وغیره همه آنجا بوده اند خلاصه شب را بگردش نرفته خوابیدیم

روز چهاردهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خوردم سوار کالسکه شدیم صدر اعظم وغیره در آنجا ماندند ما رفتیم سر راه آهن بکالسکه بخار نشسته راندیم بطرف شهر فرانکفورت سور لومن یعنی کنار رودخانه من است شاهزاده ها وغیره بجز اعتضاد السلطنه ونصرة الدوله وایلخانی همه بودند مسافت از ینجا تا فرانکفورت از طرانست الی کرج در یکساعت کمتر رفتیم همه جا آبادی بود از کنار شهر مایانس گذشتیم بیشتر آبادی شهر آنطرف رودخانه رانست خلاصه بکار رسیده سوار کالسکه اسبی شدیم احترامات نظامی بعمل آمد از کوچهای شهر گذشتیم جمعیت زیادی بود شهرهای فرنگستان همه مثل همدیگر است یکشهر که دیده شد وضع وحالت ومیزان سایر شهرها بدست میآید خلاصه قدری از شهر خارج شده بآبادی اطراف شهر رسیدیم اینجاها تکتک عمارات بهتر و قشنگ تر از بناهای توی شهر دیده شد اطراف شهر هم همه باغ وخیابان وکلکاریست رسیدیم دم باغ مشهور بباغ خرما که پالمه میگویند سه سال است این باغ را از پول متمولین شهر برای عیش وتفرج عامه ایجاد کرده اند جمعیت زیادی از مرد وزن آنجا بودند سرباز نظامی ایستاده موزیکان میزدند پیاده شده باغی بود باغچه بندی خوب کرده انواع گلها داشت حوضی وسط باغ بود که فواره آن پنج ذرع میجست رئیس باغ آمده لطفی کرد از میان زن ومرد گذشته از پلها بالا رفته بعمارت سرپوشیده وکلکاری رسیده از آنجا بباغ سرپوشیده که همان باغ خرماست رفتیم طاق زده وازشیشه پوشانده اند که درختستان از سرما محفوظ باشند درختهای خرمای بلند خیلی مقبول داشت اما هرگز خرما نمیدهد بعضی نباتات ینکی دنیائی کاشته بودند فواره آب ودر جلو آبشاری داشت آب میریخت برروی سنگهائی که مثل کوه طبیعی ساخته بودند زن ومرد متفرقه وصاحب منصب زیاد بودند رفتیم مرتبه بالای تالار نباتات این عمارت را محض موزیک زدن وغذا وشراب خوردن

ساخته اند موزیک هم میزدند چشم انداز خوبی بشهر و باغ خرما داشت قدری انجا نشسته آمدیم پائین
سوار کالسکه شده بباغ حیوانات رفتیم باغ وحش اینجا اگرچه مثل کلون نبود اما بدنیست حیوانات
زیاد داشت خرس سفید و سیاه و بعضی از غزالها و بقسمی وحوش و قوچ جزیره سیسیل یا ساردن
ایطالیا بود شبیه بمیش و قوچ مملکت ایران اما قدری سیاه تر طوطیهای رنگارنگ توی قفسها
بدرختها آویخته بودند بقسمی طوطی خوشگل کوچک بود شیر یال دار بزرگ شیر ماده پلنگ و دو ببر یک
فیل بزرگی داشت جعبه ساز بزرگی آوردند پیش کوک جعبه را فیل با خرطوم بسرعت میبرد خاند و جعبه ساز
میزد و خود فیل بهوای ساز رقاصی میکرد و بعد یک سازی که اطفال و غیره با دهان میزنند فیلبان نزدیک
فیل آورد فورا با خرطوم گرفته بنا کرد بزدن و رقصیدن بسیار غریب بود بعد رفتیم سوار کالسکه
بخارشده برگشتیم بویزبادن بعد از چند دقیقه کالسکه آوردند سوار شده رفتیم بگردش از شهر خارج
شده بخیابانها و باغات افتادیم که اعیان شهر و غیره تکتک عمارت خوب و باغچهای پرگل مرغوب
ساخته اند زن و مرد زیادی در خیابانها میگشتند خیلی گشته بعد رفتیم سر بالاکه درخت و
تپه زیاد و مشرف بشهر است اما همه جا خیابان و راه کالسکه هست مقبره برادرزاده
نیکلا امپراطور روس که زن دوک ناسو بوده آنجا روی کوهیست در نوزده سالگی مرده است
همین جا دفن کرده و از دولت روسیه مقبره از سنگ مرمر در کمال خوبی ساخته اند گنبدهای
مطلا دارد شکل همان زن را هم که با حالت نزع خوابیده است از مرمر بسیار خوب حجاری کرده
روی قبر گذاشته اند این دختر دختر میشل برادر نیکلا بوده است شوهرش که والی سابق اینجا بود
هنوز زنده و در وین است این ایالت را ناسو میگویند که پای تختش همین ویزبادن است
و حالا همه مال پروس است شهر فرانکفورت هم که امروز رفتیم سابقا از او بوده بعد از جنگ
با اطریش پروس بغلبه گرفته و جریمه زیادی هم از این شهر اخذ کرده است خلاصه از آنجا برگشته آمدیم
منزل شام خورده بعد از شام باز سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت بسیار خوبی جلو عمارت
میدان و باغچه و درخت دارد فواره آبی از وسط میجهد اطراف هم همه دکان است آنجا

اتشبازی چیده و در ایوان عمارت صندلی گذاشته بودند نشستیم صدر اعظم و شاهزادها وغیره بودند جمعیت زیادی هم از زن و مرد توی ایوان و میدان بود آتشبازی بسیار خوبی کردند بعد رفته اطاقها و تالارهای عمارت را گشتیم عمارتیست بسیار عالی با چهل چراغ زیاد و سایر اسباب و الحال مال دولت است در بعضی اطاقها حالا شطرنج بازی میکنند بعضی اطاقها میزهای بزرگ گذاشته بودند روزنامه کل دنیا را آنجا می آورند که مردم خوانده اطلاع بهم رسانند بعد رفتیم بباغ بیرون قدری لب حوض نشستیم دختر ملکم ایلچی انگلیس که بحضور خاقان مغفور رفته بود اینجا بود زن پیر فرهی است دختری هم دارد بسیار خوشگل هر دو حضور آمدند صحبت شد حالا ساکن پروس هستند زن و دختر جنرال بوین مهماندار را معرفی کردند بعد آمدیم منزل میرزا مالکم خان که بجهة خرید تفنگ در برلن مانده بود امشب آمد حکیم طولوزان فردا میرود پیش کروب برای خریدن توپ صبحها زنهای دهاتی میوه و سبزی وغیره باعراده می آورند جلو عمارت ما دور کلیسا را بازار سبزی فروشی میکنند و بعد از ساعتی که بفروش رفت میروند اینجا خر سواری بسیار معمول است بخصوص زنها کرایه کرده سوار میشوند

روز پانزدهم شهر ربیع الثانی

باید انشاءالله برویم بشهر بادن باد یک شب را آنجا مهمان دوک هستیم که دختر امپراطور المان زوجه اوست آزادی و استقلال هم دارد صاحب سکه و خطبه است اسمش فردریک است اسم زوجه اش لویز خلاصه صبح برخاسته نهار را منزل خورده سوار کالسکه نجار شده راندیم صدر اعظم و شاهزادگان و سایر ملتزمین همه بودند بجز ایلخانی که با بعضی دیگر در شهر ویز باد ماندند از شهر مایانس گذشتیم قلعه سختی دارد همین جنرال مهماندار حاکم اینجاست یعنی که حاکم قلعه و حاکم نظامی است اما حاکم مالیاتی وغیره از جانب دوک دارمستاد است این شهر مال این دوک است پروسها بزور در قلعه آن ساخلو گذاشته اند از آنجا گذشته بفرانکفورت و از آنجا بشهر دارمستاد رسیدیم اتفاق غریبی اینجا افتاد همینکه ما رسیدیم کالسکه نجاری دیدیم رسیده از ما گذشت بعد ایستاد معلوم شد امپراطور روس هستند که از وین میآیند بروند آب کرم امس صدر اعظم را فرستادم احوال پرسی بکند

خود امپراطور و ولیعهد و زوجه ولیعهد و الدر برغ وغیره آمدند امپراطور و سایرین لباس ساده غیر نظامی
پوشیده بودند از کالسکه مائین رفته دست دادیم بسیار باکرمی صحبت شد بعد برادر امپراطریس
روس را که مردی بلند قامت و والی این شهر که شخصاً مستقل است و دخلی بروس ندارد با زوجه اش
معرفی کردند دختر پادشاه انگلیس هم زوجه پسر یا نبیره همین والی است که چندی قبل پسرش از پنجره افتاده
مرده و هنوز هم عزادار است تفصیل را سابق نوشته بودم خلاصه وداع کرده بکالسکه نشسته
راندیم بشهر هیدلبرغ که اوّل خاک کراندک باداست رسیدیم آنجا ایستاده چند نفر حاکم و معلمین
مدارس باد آمدند یکنفر از معلمین نطقی بزبان فارسی کرد بعد راندیم بشهر کارلسروه که پای تخت کراندوک
باداست رسیدیم خود کراندوک با جمیع بزرگان مملکت از وزرا و سرداران وغیره بهمه در کار حاضر
بودند پیاده شده تعارف رسمی بعمل آمد موزیکانچی یکدسته سربازی از دو طرف صف کشیده بودند
ملاحظه کردیم وضع لباس و تفنگ و کلاه همه چیز قشون باد شبیه است بروس امّا کلاهشان
نشان دولت باد را دارد در جنگ فرانسه قشون باد خیلی رشادت کرده است بیست هزار
نفر از قشون باد در جنگ بوده امّا الحال قشون مستعد شان ده پانزده هزار نفر است شهر کا
لسروه پای تخت باد شهر خوب آبادیست سی و هفت هزار نفر جمعیت دارد کوچهای راست
طولانی دارد کل حاصل اینجا ها دیم است خلاصه من و دوک سوار کالسکه شده راندیم سایرین
هم آمدند هوا متصل ابر است زن و مرد زیادی طرفین راه کوچه ایستاده بودند بسیار مؤدب و آرام
خود دوک هم بسیار آدم نجیب مؤدب خوشبیت ریش زرد بلند انبوهی دارد روی سرخ و سفید چشمهای
بزرگ بنیه قوی مدتی بزبان فرانسه باهم حرف زدیم تا رسیدیم بمیدان جلو عمارت میدان خوبی بود
با باغچه بندی کلکاری حوض فواره سواره نظام جلو امیرفت این عمارت قدیم اجدادی دوکست
دم عمارت پیاده شدیم زوجه دوک آمد جلو دست دادیم زن برادر دوک که از شاهزاده
خانمهای معتبر روس و اسمش ماری و برادرزاده یا دختر عموی امپراطور روس است او هم
بود جواهرهای اعلی برسر زده بود بالا و هم دست داده رفتیم بالا عمارت خوشبیت پرزینت و

واسباب دوک مارا برد باطاق مخصوصی که بجهة ما معین شده بود قدری نشسته تغییر لباس داده رفتیم باطاق شام همه بودند دست راست مادوک دست چپ زوجه دوک نشسته بودند شام خوبی خورده شد بعد از شام قدری گشته رفتیم ببا غچه پائین عمارت گلهای خوب داشت همه آنجا بودند قدری گشته باز سوار کالسکه شده بادوک از همان راه که آمده بودیم رفتیم براه آهن سوا کالسکه شده راندیم برای شهر بادن بادوک بمنزل برگشت که صبح بیاید از دارمستاد که گذشتیم همه جا دست چپ کوه وجنگل نزدیک ودست راست جلگه بود اما ابتدا کوههای دست چپ تپه مانند وکم جنگل است رفته رفته که نزدیک بادمیشود جنگلش بیشتر وقدری بلندتر میشود زمین وکوه آنجا چمن وهوایش بسیار سرد ویلاق است خلاصه بعد از غروب بشهر بادن بادیم شهر در میان دره اطرافش همه کوه با سبزه وجنگل وچمن بعضیها کوههای کلاردشت مازندران هوای ابرومه بسیار سرد وکاهی هم باران تندی میآید خیلی شبیه بهوای اشرف وصفی آباد مازندران متمولین فرنگستان در اینجا تکتک خانهای بسیار عالی خوب ساخته که در تابستان اغلب عیاشان آنجا جمع میشوند هوای مثل بهشت رودخانه مثل رودخانه شهرستانک از دره میآید از وسط شهر میگذرد الحق شهری نیست که آدم از تماشای آن سیر شود برای عشاق ومردم عیاش راحت طلب خوب گوشه ایست زنهای خوب خانهای خوشگل متصل درخیابانها وچمن ها وکوهها پیاده سواره با کالسکه در گردش هستند درحقیقت شهر پایتخت کلیسای معتبری از کاتولیکی مذهبان دارد از پرتستانی هم هستند تمام با چراغ گازروشنست حمامهای خوب از آب گرم معدنی وغیره دارد تا بالای کوهها همه جا پیچ وخم راه کالسکه وخیابان است که کالسکه همه جا میرود پرنس منچیکوف که در روسیه مهماندار ما بود اینجا خانه خوب وزن واولاد زندگی دارد خود او هم بود آمد صحبت شد زن پرنس هم بحضور آمد خلاصه در مهمانخانه بسیار خوبی منزل ما بود پیاده شده رفتیم بالا زن ومرد زیادی تماشاچی بودند شب را بعد از شام پائین آمده گردش کردیم موزیکان میزدند باران هم کم کم میآمد در نزدیکی دکانهای بسیار قشنگ ومیدانهای

بسیار خوب بود که همه چمن و درخت گل بود رفتیم توی دکانها بعضی اسبابهای خوب خریدیم همه جا زن و مرد تماشاچی زیاد بودند خلاصه خرید ما خیلی طول کشید برگشتیم بعمارت آتشبازی کردند رفتیم بالا قدری نشسته خوابیدیم **روز شانزدهم ربیع الثانی** صبح برخاسته رخت پوشیدم پرنس گرچکوف وزیر اول روس هم برای گردش و عیش دیروز باینجا آمده است حضور آمد صدر اعظم هم بود نشستیم خیلی صحبت شد و رفت منهم رفتم حمام حمام خوبی بود با بخاری وغیره گرم کرده بودند خزانه کوچک مرمری داشت رفتیم توی آب آمدم بیرون رخت پوشیده رفتم منزل قدری که گذشت دوک آمد باهم سوار کالسکه روباز شده رفتیم بگردش جنرال هم با ما بود هوا ابر و بسیار سرد بود کاهی هم باران میآمد من عرق دار از حمام درآمده و بالاپوشی نپوشیده بودم در بین راه خیلی سردم شد گردش میکردیم سربالا سرازیر از جاهای با صفا می گذشتیم تا رسیدیم ببالای بلندی کلیسائی بود پیاده شده داخل کلیسا شدیم این کلیسا را حکمران سابق افلاق بعد از آن که پرنس رومانی لقب دارد ساخته است بیاد کار پسر جوانی که از او مرده بود خود پرنس و زنش الآن درین شهر اقامت دارند مجسمه پسرش را از مرمر خوب ساخته بودند مقبره اش هم در یکضلع کلیسا است روی مقبره مجسمه‌های مرمر ساخته اند مقابل آنهم مقبره برای خودش ساخته است که بعد از فوت در آنجا دفن کنند مجسمه خود و زوجه اش روی آن مقبره است که خودش با دست اشاره بقبر پسر میکند کلیسا را از سنگهای مرمر الوان ساخته اند بنای عالی است گنبدش هم بنظر مطلا آمد از بیرون مثل مقبره دختر میشل برادر نیکلا امپراطور روس است که درویزیاد دیده شد از آنجا بیرون آمده باز سوار کالسکه شده با دوک و جنرال رفتیم از پست و بلندیها و جاهای بسیار خوب گذشتیم باران شدیدی میآمد آمدیم پائین از دم خانه پرنس منچیکوف گذشته از خیابان بسیار خوبی عبور شد لب رود خانه فواره خوبی بود که دورش را از سنگ مثل سنگ یکپارچه طبیعی ساخته اند آب از فواره مثل آب شار توی حوض میریخت دوک عمارتی را که پادشاه نپلیس و ناپلیون فرانسه و پادشاه پروس وغیره در ایام آنجا منزل میکرده اند بما نشان دادند در این راه که باران گرفت بتنهائی در کالسکه سرپوشیده نشستیم خلاصه باز رفتیم بمنزل قدری ایستاده باز با دوک بکالسکه

نشسته رفتیم بعمارت وقصر دوک که عمارت قدیم و در بالای تپه واقع است که اجداد دوک
ساخته اند چشم انداز بسیار خوبی باطراف شهر و جنگل و کوه دارد رسیدیم بدر قصر زن زیادی
بود پیاده شده بالا رفتیم در مرتبه دوم عمارت تهار حاضر کرده بودند اطاقهای عالی با زینت از چل چراغ
و سایر اسباب و پرده های اشکال خوب دارد بخصوص اشکال اجداد و پدران دوک که بدیوارها نصب
کرده اند قدری گشته بعد رفتیم سر میز صدر اعظم و شاهزاده های ما وغیره بودند هوا بواسطه باران بسیار سرد
ولطیف است بعد از نهار برخاسته قدری از پنجره های عمارت بصحرا و کوه و شهر نگاه کردیم بسیار خوب چشم
انداز می دارد کوهها و سرحدات سابق فرانسه که پیش از این جنگ در جزو دولت فرانسه بودند پیدا بود اما حالا
که مملکت الزاس ولورن پروسها از فرانسه گرفته اند سرحدات فرانسه از اینجا دور شده است بعد از چند
دقیقه گردش دوک ما را برد بمرتبه عمارت بالا اشکال شکارها و انواع مرغهائیکه درین مملکت پیدا میشود از
قدیم کشیده بدیوارها نصب کرده اند نشان داد از جمله مرغیست که کوکدبو یعنی خروس جنگلی میگویند
درهمین جنگلها پیدا میشود سر و تر کیبش بقدر قاو ل شبیه است اما بزرگتر لکن دمش مثل قرقاول بلند نیست
مثل دم مرغ چتر است بسیار حیوان خوبیست هیچ از این جنس مرغ در ایران پیدا نمیشود این جنگلها
مرال وشوکا وخوک وازین مرغها وغیره زیاد دارد بعد پائین آمده سوار کالسکه شده رفتیم بکار قدری
معطل شدیم پرنس کرچکوف وزیر روسیه و پرنس منچیکوف وجمعیت زیادی بودند بالاخره رفتیم بکالسکه
بخار نشستیم دوک هم با صدر اعظم پیش من بودند براه افتادیم مابین بادن بادو کارلس روه شهر
وقلعه ایست مشهور براستاد که از قلاع سخت معروف قرنکستان است از دور دیده شد در قصر
دوک یک آئینه بسیار بزرگی دیده شد پنج ذرع ارتفاع داشت دو ذرع متجاوز عرض میگفت در کا
خانه آئینه سازی همین مملکت بادکه در شهر مانهم است ساخته اند خلاصه راندیم تا رسیدیم بشهر
کارلسروه که پای تخت دوکست باهم وداع کرده او رفت وما از همان راهی که آمده بودیم
رانده غروبی بویزباد رسیدیم از بادن باد تا ویزباد قریب سی و پنج فرسنگ مسافت هست که بارا
آهن در پنج ساعت طی میشود دوک از دختر امپراطور المان که پسر دارد پسر بزرگش که هفده هیجده

سالهٔ است ولیعهد است خود دوک بنظر چهلسال میتوانداشت روز هفدهم ربیع الثانی
امروز باید برویم بشهر اسپاکه اول خاک بلجیک است صبح زود از خواب برخاسته رخت پوشیده
باصدر اعظم وچند نفر مهماندار سوار کالسکه شده از خیابان که به بیرش میرفت رفتیم تا باکالسکه رسیدیم
قشونی ایستاده بودند انهارا دیده بعد رفتیم بکشتی صندلی وکوزهای گل وغیره در عرشه کشتی چیده
بودند نشستیم بسیار سرد بود همراهان ما بارها همه توی این کشتی بودند اطاقهای کشتی دو مرتبه بسیار
طولانی وخوب بود اطاق مرتبه دوم سفره خانه وجای نهار شاهزاده ها وسایرین بود اطاق
زیرازا برای ما معین کرده بودند اما ما همه وقت بالا بودیم گاه گاه بپائین میرفتیم هنگام سوار شدن
بکشتی امین السلطان وغلام حسین خان عقب مانده همراه نبودند تا ما کشتی را راه انداختیم آنها
با کالسکه رسیده هرقدر اشاره کرده کلاه برداشته تکان داده بودند کسی ملتفت نشده بود خلاصه کی
مامور شد که از راه آهن آنهارا بشهر کولون بیاورد و ما راندیم رود خانه رن مثل بهشت وطرفین
آن همه جا قصر وکوشک وآبادی وزراعت وراه آهن ومتصل کالسکه در تردد است
کشتی بخار مثل این کشتی که ما نشسته بودیم زیاد آمد ورفت که حامل سیاح ومسافر وبار ومال التجاره بود
عمق رود خانه تا ده ذرع میشود طرفین رود خانه همه جا کوه پست وتپه است اما کوه مرتفع هیچ ندارد
همه کوه جنگل وزراعت انگور است آدم از تماشای اطراف رود خانه سیر نمیشود هر دقیقه قصر
وعمارت تازه بطرح دیگر دیده میشد که مردمان متمول برای ییلاق آمدن وعیش کردن ساخته اند
الحق برای تفرج جائی بهتر از اینجا پیدا نمیشود بعضی عمارات را در بالای بلندیها وتوی جنگلها وروی
سنگها ساخته ودرجلو باغچها وباغات کلکاری خوب احداث نموده اند که از حد تعریف خارج است
قصبات ودهات وکارخانجات زیاد دیده شد که مشغول کار بودند تا رسیدیم بشهر کولن کشتی ما
از زیر پل آهنی بسیار بزرگی گذشت که سه چشمه دارد واز رویش راه آهن میگذرد در هر دو طرف قلعه
بسیار سختی ساخته اند اما آبادی عمدهٔ شهر در دست چپ است از قلعه دست راست که روی سنگ
ولوه وتمام آن از سنگ است توپ انداختند درین شهر سلطان عثمانی در سفر فرنگستان با امپراطور

پروس ملاقات کرده سه شب مانده بودند دو شهر کولن همه قلعجات بسیار محکم است خلاصه
ازانجا هم گذشته رسیدیم بشهر بون کشتی انجا دم اسکله ایستاده همراهان بابا رها رفتند بیرون برای راه
آهن ما از عقب رفتیم جمعیت زیادی از مرد و زن بود رسیدیم براه آهن واگون ما عوض شده بود
رفتیم توی کالسکه براه افتاده رسیدیم بشهر کولن از انجا رد بسرحد بلجیک کرده راندیم همه صحرا سبز
و چمن و آباد بیست از یک سوراخ کوه گذشتیم که تقریبا پانصد ذرع راه بود اینجاها اغلب طرفین راه
تپه و راه کالسکه از دره تنگیست اینست که اغلب راه کالسکه امروز از زیر کوه میگذرد خلاصه تا شهر
اسپا از پانزده سوراخ گذشتیم شش سوراخ طولانی از دو بیست الی چهارصد ذرع سایر از پنجاه الی
هفتاد و هشتاد ذرع بیشتر نبود رسیدیم بشهر دورن که از شهرهای پروس است از آنجا گذشته بشهر اکسلا
شاپل که بازار شهرهای المان است رسیدیم آنجا نظام ایستاده بودند پیاده شده تا آخر صف رفتیم
باز سوار کالسکه شده قدری که رفتیم در یک استاسیون که نزدیک سرحد بلجیک است کالسکه ایستاد
جنرال بوین مهماندار بحضور آمده وداع کرده با اتباع خود مراجعت کرد گرسیل مترجم با یکنفر روسی
دیگر که تا بحال همراه ما بودند از انجا مرخص شده رفتند ما راندیم قدری که رفتیم برودخانه کوچکی رسیدیم
پل کوچکی هم داشت سرحد بلجیک و المان کویا همین رودخانه است اما خداوند عالم قادر بر طوایف
و ممالک را چگونه از هم سوا کرده که عقل حیران است در آن واحد یکباره آدم زبان مذهب وضع خاک
آب کوه زمین تغییر کرد که هیچ شباهتی با المان نداشت کوهها قدری بلندتر و پر جنگل هوا سردتر زبان
همه فرانسه مردمانش فقیرتر وضع ولباس قشون و مخلوق بالمره تغییر کرد و جمیع اهل بلجیک زبان فرانسه
حرف میزنند زبانی هم خودشان علیحده دارند مذهبشان اغلب کاتولیکست اهل این مملکت آزادتر از المان
هستند اسم پادشاهشان لئوپلد دوم پای تخت بروکسل است از ویزا دتا اسپا با کشتی و راه آهن
دو هشت ساعت بیشتر کم آمدیم خلاصه از دره تپه جنگل وغیره رانده تا رسیدیم با سپا اگرچه رسما وارد
نشدیم اما باز حاکم شهر و بزرگان آنجا سواره نظام و جمعیت زیادی از تماشاچی وغیره آمده سر راه
بودند از کالسکه آمدیم بیرون حاکم تلطفی کرد جواب داد مردمان خوبی هستند اسم حاکم هانری

پلزراست سوار کالسکه شده راندیم شهر کوچک قشنگی است توی دره وکوه واقع است اطرافش کوه وجنگل
است همه جا جمعیت بود رسیدیم به مهمانخانه اُرانژ منزل کردیم ما در طبقه زیری منزل کرده بودیم سایر
همراهان ومردم در اطاقهای بالا و پائین بعد از شام با صدر اعظم وسایرین رفتیم بکوچه برای گردش
جمعیت زیادی از مرد وزن دور ما را گرفته همه جا همراه بودند کوچه را چراغان کرده بودند اسم کوچه ساعت
هفت است کوچه خوبی بود توی دکانها رفته بعضی اسبابها از قبیل جعبه وشکل وغیره خریدیم اسبابهای
خوب داشتند جلو دکانها آئینه سنگی یکپارچه است که تمام اسبابها از پشت آئینه پیداست رفتیم تا آخر
کوچه حوض وفواره ساخته بودند بالکتریسیته روشن میکردند و با بلور الوان رنگ بآب فواره میدادند
بالاخانه از چوب ساخته چراغان کرده بودند انجا موزیکان میزدند وآواز وتصنیف میخواندند بسیار خوش
آیند بود بعد کم کم برگشتیم بمنزل امین السلطنه وغلام حسین خان آمدند بعد از ما بکشتی بخاری نشسته بشهر کلون
رفته از آنجا با کالسکه بخار آمده بودند به بریش در آنجا یک شخص نمسه از اهل ها نور پیدا شده که زبان فارسی
میدانسته بکار آنها خورده است خلاصه در المان نها خیلی مشغول کار وزحمت هستند به خصوص در امر
زراعت وباغبانی خیلی بیشتر از مردمانشان کار میکنند کوشش اسبهای کالسکه وغیره را در المان
با ماهوت قرمز وغیره میپوشانند که از مگس محفوظ باشد در برلن وسایر شهرها اطفال کوچک کوله بار سربازی
بدوش بسته توی کوچها میدوند وشیپور میزنند که از طفولیت آنها را عادت بلشکری میدهند سنگ فرش
کوچها را بسیار خوب میکنند سنگها را مربع کوچک بریده کار میگذارند خیلی خوب بهم وصل میکنند آجرهای فرنگستان
مثل آجرهای ایران مربع و بزرگ نیست بلکه ترکیب آجر تراش طرانست اسپاشهر کوچکی است یک کوچه
معتبر بیشتر ندارد باقی همه پس کوچه است روز چهارشنبه هم ربیع الثانی صبح در اسپا از خواب برخاستم
نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بگردش حاکم هم در کالسکه نشسته از جلو میرفت و بلدیت میکرد از کوچه
رفتیم سربالا بجامی رسیدیم گفتند حمام پطر کبیر است وقتی پطر نا خوش بوده آنجا با آب معدنی رفته است
بعد راندیم سربالا بمسافت کمی شهر تمام شد بخیابان وراه کالسکه رسیدیم ابراهیم خان هم با جلو دار دیگر
اسبهای ما را همراه می آوردند بجائیکه مهمانخانه بود وحوض آب معدنی داشت یعنی چشمه بود از زمین میجوشید

پله میخورد پائین زنی ایستاده استیکان ها داشت که بمردم آب بدهد کسانیکه ضعف معده دارند یا لاغر هستند بخصوص زنها آنجا رفته آب آشامیده روی صندلیها نشسته از آشپز مهمانخانه غذا گرفته میخورند از غربا بخصوص از انگلیس خیلی سیاح آنجا میآیند قدری از آبش خوردم بسیار بدمزه بود در بیرون چشمه اثر پای بزرگی بر روی سنگی بود حاکم میگفت این جای پای سنت مرک است که یکی از مقدسین فرنگیهاست هر زنیکه حامله نمیشود آنجا آمده پای خود را میگذارد توی این اثر حامله میشود خیلی عجیب است در ایران هم این اعتقادات زیاد است خلاصه از اینجا سوار شده از خیابان دیگر برای مهمانخانه و آب معدنی دیگر رفتیم چند نفر مرد و زن فرنگی هم توی کالسکه عقب ما بودند من سوار اسب صباح الخیر شده قدری توی جنگل و خیابان اسب دوانیده تا رسیدیم بمهمانخانه و آب چشمه دیگر که از آن بدمزه تر بود از دور دو نفر فرنگی دیدم اسب دوانده پیش آنها رفته قدری بزبان فرانسه صحبت کردم مردی بود نجیب از اهل انگلیس که اغلب در اله آباد و هندوستان سکنی داشته و تازه بفرنگستان آمده است زنش کتاب نقل میخواند کتاب را گرفته قدری نگاه کردم بعد سواره از راه باریکی رفتم که بقدر یک سنگ آب هم از نزدیکش جاری بود کالسکه ها را از راه دیگر برده بودند باران هم میآمد بعد در مهمانخانه دیگری بکالسکه رسیده نشسته رفتیم منزل احوالم بهم خورد از همان حمام بادکنان بادکه عرق دار بادوک کشته و سرما خورده بودم حالا بروز کرد یکساعت لرزیدم سرم درد گرفت دیگسون آمد طولوزان هم که پیش مسیو کروپ رفته بود امشب آمد خلاصه شب را خوابیده الحمدلله احوالم خوب شد

روز نوزدهم شهر ربیع الثانی

صبح برخاستم احوالم خوب بود هوا ابر است و باران میآید آفتاب اینجا ها هیچ دیده نمیشود امروز روز عیدی از فرنگیانست جمعی از دختران و زنها از کوچه مقابل هوتل ما گذشته بکلیسا میرفتند در کوچها همه چراغ گذاشته بودند و در خانهای متعدد که توی کوزها بود آورده زمین کوچه را از علف سبز فرش کرده کشیش بزرگ با تشریفات بردند بکلیسا دخترهای قشنگ بقدر دویست نفر با لباسهای سفید خوب طور سفیدی بسر کشیده همه با دسته گل باز دسته دیگر از آنها کوچکتر دویست سیصد نفر سر

چوبها شمع ملهای زری ومخمل صورت حضرت مریم را میبردند و با آهنگ خوشی میخواندند ذکر
میکردند عقب سر آنها چهار چوبیرا زینت کرده صورت عیسی و مریم بالای آن زیر چهار چوب
خالی بود کشیش آمنیانه پیاده راه میرفت و این چهار چوب را مثل چتر چهار نفر گرفته بالای سر
کشیش میبردند خلاصه شب رارفتم بتماشاخانه بسیار بعمارت ما نزدیک بود پیاده رفتیم زن ومرد
زیادی بودند تماشاخانه بسیار کوچکی است از تماشاخانه حاجی ترخان هم کوچکتر اما بسیار قشنگ
وسه مرتبه چهل چراغ خوبی داشت از کار روشن کرده بودند پرده بالا رفت قدری مرد وزن
بزبان فرانسه گفتگو کردند بازی عشق وعاشقی وغیره درآوردند بعد حقه باز غریبی آمد مردی بود
جوان کوتاه قد زن بسیار خوشگلی هم دارد اسم حقه باز کارنو وحقه باز یرا در فرانسه پرستیدیژی تاسیون
میگویند بازیهای غریب درآورد که آدم حیرت میکرد از جمله ساعتهای مردم را از بغلشان
بدون اینکه ابدا دستی بکوکش برند یا بخوابانند مثلا در همه ساعتها سه از شب رفته بود باز میکرد و
مینمود در ساعتی چهار از شب رفته بود دیگری هشت دیگری دو ساعت قفل بزرگی را باز
کرده و قفل نموده داد بمعتمد الملک که در حجره نزدیک باو نشسته بود معتمد الملک خودش قفل کرده
زور زد باز نشد قفل را توی جیبی کرده وسر آنرا داد دست مردم بعد بمعتمد الملک گفت تا چند عدد
میخواهی بشمارم قفل باز شود معتمد الملک گفت دوازده حقه باز یکی یکی شمرد سر دوازده که شد گفت
قفل باز شو یکبار قفل باز شد کنجفه بازیهای غریب میکرد معتمد الملک یک چیزی در کاغذ نوشت
حقه باز کاغذ را در حضور مردم سوزانده بعد رفت پاکتی لاک زده خیلی محکم آورد و داد دست
معتمد الملک بزور پاکت را باز کرد از توی آن بسته دیگر درآمد هم چنین الی مثبیت پاکت همه
بسته ومحکم در توی پاکت آخری نوشته که معتمد الملک بخط خود نوشته بود درآورد چهار عدد پول بزرگ
درجیبه کوچکی یکی یکی جا داده بدست یکی سپرد بعد از دو رمیزی گذاشته روی میز کلدان چینی بود شاه
میکرد از انجا یکی یکی این پولها از این قوطی جرنگ صدا کرده میرفت توی آن کلدان میافتاد بعد
که قوطی خالی شد رفت کلدان را از انجا آورد پولها همه توی کلدان بود اول هم که کلدان را انجا گذاشت

خالی بود همه دیدند خیلی کارها کرد که دیگر نمیتوان نوشت بعد زنش را آورد روی صندلی نشاند
بسیار زن خوشگل وخوش لباسی بود او را بپاره دست مالید نها مینخواباند پس از خوابیدن زنش
غیب میکفت از جمله معتمد الملک نوشت که امشب شب خوبیست حقه باز از زنش پرسید که چه
نوشته است بعینها انچه نوشته بود بطور بسیار قشنگ کفت روز بیستم شهر ربیع الثانی
انشاء الله بسلامتی امروز بروکسل پای تخت بلجیک باید رفت حانیکوف روس را در اسپا
دیدم به حضور آمد دوازده سال پیش ازین در اردوی سلطانیه دیده بودم حالا جوان تر وچاق تر
شده است از اعضای مجلس علوم روس است در پاریس توقف دارد خلاصه امروز الحمد
لله احوالم خوب بود سوار کالسکه شده با صدر اعظم رفتم بکارکالسکهای پادشاه بلجیک را آورده بودند
بسیار خوب کالسکهائی بود سوار شدیم جمعیت زیادی بود زن حقه باز دیشبی هم دیده شد صدر اعظم
حکیم طولوزان در کالسکه ما نشسته بود نذر اندیم کالسکه نجار بلجیک بسیار راحت وخوبست کم تکان
میدهد وبسیار تندمیرود بعد از ساعتی بشهر لیژ رسیدیم که کارخانهای تفنگ سازی وکالسکه
نجار سازی معتبر دارد از اسپا تا لیژ همه راه دره وتپه وجنگل است از سه چهار سوراخ هم گذشتیم که ریل
از آنها میصد درع میشد اما از لیژ با نظرف جلگه است در لیژ ایستادیم جمعیت زیاد از حد جمع شد حاکم و
اعیان شهر آمده بودند از کالسکه بیرون آمدیم نظام با لباسهای ماهوت ایستاده موزیکان هم میزدند از
دحام بطوری بود که راه رفتن نبود بعد از کرد شش نفر مرد مرا پس کرده رفتیم توی کالسکه راندیم شهر لیژ بسیار
بزرگ وآباد وقشنگ است همه شهر در پست وبلندی دره وتپه واقع است باغات وکلکاریهای
بسیار خوب دارد راههای کالسکه رو به بلژیک را تماما با سنگ فرش کرده اند تمام صحرا سبز وخرم و
زراعت وآبادیست در این راهها الی لیژ کل زرد بسیار قشنگی که بکل باقلا شبیه است بسیار بود خلاصه
چهار ساعت بلکه سه ساعت که راندیم بشهر بروکسل رسیدیم که پای تخت مملکت بلجیک است در کا
اعلیحضرت پادشاه لیوپولد دوم با برادرشان که کونت وفلاندر است وهمه صاحبمنصبان نظامی
وولایتی وغیره حاضر بودند تعارفات رسمی بعمل آمد پادشاه اتباع خود را معرفی کردند ما هم اتباع

خودمان را معرفی کردیم سوار گالسکه شده من و پادشاه با هم صحبت کنان رفتیم جمعیت زیادی در این
راه بودند متصل من و پادشاه با مردم تعارف میکردیم مردم هم هورا میکشیدند و میدویدند رسیدیم
بعمارت دولتی که در وسط شهر است رفتیم بالا در مرتبه دوم اطاقهای ما را پادشاه نشان داده خود
رفتند بمنزلشان که اطاقهای آخر همین عمارت بود نشان صورت خودم را برای پادشاه فرستاده
بعد رفتیم بیازدید ایشان زوجه پادشاه استقبال کرد نشستیم بعد از دقیقه برخاسته آمدم منزل پادشاه
مرد لیست سی و هشت ساله بلند قامت قدری لاغر ریش زرد بلندی دارند در زمان ولیعهدی
سیاحت هندوستان و اسلامبول و مصر و شامات را کرده نوه دختری لوی فلیپ پادشاه
سابق فرانسه و پسر داعی پادشاه حالیه انگلیس است سه دختر دارد پسر ندارد و برادرش کونت
دفلاندر عجالة ولیعهد است و سنا قدری کوچکتر از پادشاه است زوجه برادر پادشاه از شاهزاده
خانمهای پروس و زوجه پادشاه از شاهزاده خانمهای ممسه و اصلش از اهل مجار است مملکت
بلجیک بسیار آزاد و رتق و فتق امورات با مجلس پارلمنت است که وکلا انجا جمع شده حکم میکنند
مجلس پارلمنت عمارتی عالی و در شهر است حال هم باز بود وکلا جمع بودند روزنامه نویسان
این ولایت بسیار آزادند هرچه بنویسند از هیچکس باک ندارند جمعیت بروکسل قریب یکصد و هفتاد
دو هزار نفر است جمعیت کل ده کرور کسر لیست مالیات قریب سی و هفت کرور قشون در وقت جنگ
صد هزار نفر سابقا تمام این مملکت تابع هولاند بوده است چهل و دو سال قبل ازین دولتین انگلیس
و فرانسه وغیره جمع شده از آن دولت موضوع کرده به لیوپولد اول که داعی پادشاه انگلیس بوده
داده او را پادشاه کردند خلاصه لارنس صاحب کامبل صاحب طمسون صاحب و چند نفر انگلیس دیگر
که برای مهمانداری آمده بودند اینجا بحضور آمدند صحبت شد لارنس دوازده سال قبل ازین در طهران
ایلچی بود حالا قدری پیر شده است بعد از نهار قدری راحت شدیم باغ کوچکی از کوزهای گل توی
عمارت ساخته و سرش را از شیشه پوشیده بودند چهل چراغهای کاز و فواره و حوض کوچک بسیار
قشنگی داشت آب مثل حباب از فواره میریخت انواع و اقسام گلها داشت انجا گشتم جلو عمارت

میدانگاه وانطرف میدان باغ بسیار خوبیست برای گردش عامه ساخته اند اما من نرفتم یکباغ هم مخصوص همین عمارتست شهر بروکسل بسیار قشنگ است کوچها راست وعریض اما شهر پست وبلندیست کوچها وخانها اغلب پست وبلند واقع شده اند دره وتپه دارد کلیسای بسیار قدیم معتبری دارد که کمتر از کلیسای کلون نیست خلاصه شب را باپادشاه وزوجه پادشاه بکالسکه نشسته رفتیم بتماشاخانه رسمی خیلی راه بود مردم هم ازدحام غریبی کرده بودند رسیدیم بتماشاخانه بالا رفته درلژ مخصوص نشستیم صدر اعظم وزوجه برادر شاه هم درهمین لژ نشستند شاهزاده ها وهمراهان ما همه بالباس رسمی درلژهای دیگر باهمه سفرا بودند بقدر سه هزار نفر مرد وزن بود تماشاخانه شش مرتبه بزرگیست همه باگاز روشن بود از تماشاخانه بزرگ پطرزبورغ کمتر نبود خلاصه تماشاخانه اپرا بود یعنی آواز میخواندند موزیک خوب هم میزدند خیلی خوش آیند میخواندند بعد از خواندن وقصیدن زیاد بالت دادند نهایت قصیده خیلی طول کشید بالاخره پرده که پایین آمد من برخاستم پادشاه بازوجه ایشان بازما من بکالسکه نشسته رفتیم منزل وداع کرده آنها رفتند منهم خوابیدم اغلب پیشخدمتها درمهمانخانه منزل دارند این عمارت که ما منزل داریم خیلی خوب عمارتیست بازینت پرده های گلکاری خوب دارد اگرچه کهنه است اما بسیار خوب کشیده اند چهل چراغهای متعدد بزرگ خوب سایر اسباب زینت اطاق آینه وصندلی وغیره همه خوب ومهیاست چراغ شهر از گاز روشن می شود وبسیار راست

روز سیست ویکم ربیع الثانی

درین شهر توقف شد صبح بعد از انکه سفرای خارجه بحضور آمدند ورفتند بعد پادشاه آمدند باهم سوار کالسکه شده رفتیم بگردش کوچهای شهر را گشتیم بمیدان گاهی رسیدیم که مجسمه پدر این پادشاه را ساخته بروی مناری نصب کرده اند چشم انداز خوبی بشهر وصحرا دارد شاهزاده های خودمان را اینجا دیدم پیاده سیگار دند گفتم با ما بیایند راندیم برای کلیسای بزرگ پیاده شده توی کلیسا رفتیم بسیار بنای عالی است پانصد سال است ساخته اند گنبدش آمده ما را باطرف کلیسا برده تماشا داد مقبره چارلز پادشاه بلژیک وهمچنین قبر یکی از سلاطین قدیم بلژیک درین کلیساست بنا وعلامه مشغول تعمیر بودند خیلی بنای عالی مرتفعی

منبر و محرابهای عجیب داشت از چوب منبت کاری بسیار خوب بعد از گردش از انجا بیرون آمده برجی
دیدم عمارت مانند که از قدیم درین شهر ساخته و بهمان ترکیب نگاهداشته موزه کرده انداز اسباب و
اسلحه ملل حتی قمه و خنجر و کارد ایرانی هم خیلی بود خیلی بسلیقه چیده بودند پوست اسبهای معروف قدیم را
که فلان پهلوان با فلان پادشاه سوار میشده بصورت همان اسب ساخته انجا بپا داشته اند کلاه
خود زره زره اسب اسلحه تمام از سر تا پا که پهلوانهای قدیم فرنگ وغیره میپوشیده اند انجا بود قدری
گشته آمدیم پائین راندیم برای قصر لکن Larken که عمارت ییلاق پادشاه و ملکه است از یک
خیابان طولانی بسیار خوب میرفتیم طرف دست چپ رودخانه بود که دستی ساخته اند که کشتی تا بندر انورپن
که از قلاع معتبره فرنگستان و متعلق بدولت بلژیک است آمد و رفت کند رودخانه که از وسط شهر بگذرد
اینجا نیست آبی از خارج بزحمت زیاد برای خوردن بشهر آورده نجا نها راه داده اند خلاصه بعد از
مسافتی در آخر شهر بدر باغ قصر لکن رسیدیم بسیار باغها و خیابانهای ممتاز داشت این باغ مخصوص
پادشاه است کسی انجا راه ندارد جنگلهای خوب و درختهای قوی دارد بعضی جاها آب ایستاده
مثل دریاچه شده است چمن و گل خوب دارد آهسته با کالسکه رفتیم تا رسیدیم بعمارت ملکه انجا
بود استقبال کرد نشان آفتاب را با حمایل آن بملکه دادیم بخود نصب کرد در تالار کنسید واری
نشستیم چشم انداز خوبی بشهر و باغ داشت جنبین تالار اطاقها بود موزیکان میزدند شاهزاده ها و غیره
آمدند در اطاقها گشتیم فرشهای بافته کار قدیم منقش با شکال خیلی خوب که در خود بروکسل میبافند بدیوارها
نصب کرده بودند ولی کارخانه اش حالا کار نمیکند باغ و چمن عمارت لکن بسیار خوبست خلاصه
بشهر مراجعت کرده بباغ حیوانات رفتیم اما چون وقت نبود درست نگشتیم میان قفسهای انواع سگهای
عجیب دیدم کوچک بزرگ رنگبرنگ ماهیخانه کوچکی هم داشت آنجا را هم تماشا کرده رفتیم منزل
قبل از انکه به لکن برویم بهوتل دولی یعنی نشیمن حاکم و کارگذاران ولایتی بسیار عمارت عالی و قدیم است
بالای عمارت برج بسیار مرتفعی است تالاری دارد که سقفش نقاشی بسیار خوبی شده است صورت
اسرافیل را که صور میدمد نقاش طوری کشیده است که آدم هر طرف میرود چشمش آنصورت با دست

عمل این نقاش بسیار عجیب ومعروف دنیی است بدیوارهای عمارت فرش صورتی نصب کرده اند جلو هوتل میدانیست بزرگ جمعیت زیادی آنجا بود طولومبه چیان آمده بسیار خوب مشق کردند اما طولومبه اینجا سواره نیستند پیاده اند اغلب کوچها وخانهای شهر را خراب کرده اند ازنو میسازند دیوانخانه عدلیه میساختند بسیار اعلی خلاصه عصری مراجعت بمنزل شد شامرا درهمین عمارت موعود پادشاه هستیم همه بالباس رسمی رفتیم سفرای خارجه وغیره همه بودند شام خورده شد برگشتیم به منزل فردا صبح زود باید از راه بندر اوستاند به انگلیس برویم ازین جهت زود خوابیدم

روز سیست و دوم ربیع الثانی

صبح زود باکسالت بیخوابی شب برخاسته به تعجیل رخت پوشیدیم بسیار سرد بود اهل شهر هم هنوز خواب بودند یکفوج باموزیکان آمده پای عمارت صف کشیدند سواره هم بود پادشاه آمدند بکالسکه نشسته ازکوچها وخیابانها گذشته رسیدیم بکارهمان کالسکهای پیروزی حاضر بود فوج سرباز باموزیکان وغیره بودند باپادشاه وداع کرده بکالسکه نشسته راندیم از مملکت فلاندر عبور شد همه جا جلگه آبادی سبزه چمن باغ وگل است اینجا زبان فلمنکی که هولاند باشد حرف میزنند خلاصه رسیدیم به بندر اوستاند تجارتگاه معتبریست کشتیهای زیاد بود شهر آبادیست ازبروکسل تا اینجا سه ساعت کمتر راه بود کالسکه بخار امروز خیلی تند میرفت مأمورین بلژیک مرخص شده حاکم وکارگذاران اوستان بحضور آمده نطق زیادی کردند بعد پیاده شده ازاسکله داخل کشتی اعلیحضرت پادشاه انگلیس شدیم که موسوم بویژیلانت است لارنسون صاحب وانگلیسیهائیکه همراه ما بودند معرفی وراهنمائی میکردند امیرال معتبر کشتیهای انگلیس که موسوم بباک کلنتوک است وبسیاحت جزایر قطب شمالی چندین دفعه رفته ومرد معروفیست استقبال آمده درکشتی بود صاحبمنصبان دیگر بحری هم زیاد بودند رفتیم باطاق مخصوص خودمان نشستیم کشتی بسیار تندرو خوبی است صدر اعظم با عملهجات وبعضی دیگر درکشتی ما وشاهزادگان وسایرین در دو کشتی دیگر که مثل همین کشتی بود بودند خیلی منتظر شدیم تا بارها را آوردند وهمراهان جابجا شدند من بواسطه کسالت باطاق پائین رفته قدری استراحت کرده بعد آمدم بالا روی میزها میوهای خوب بود هلوی بسیار اعلی انگور سفید وسیاه بسیار معطر

خوب میوه موز که چیز بسیار خوبیست خربزه کوچک هم بود بسیار شیرین این میوها را کالا در کرمخانه عمل میاورند
وقیمه آنها بسیار گرانست مثلا یکخوشه انگور را بدو هزار دینار میدهند وقس علی هذا خلاصه را ندیم نهاری
خوردیم همراهانرا نهار خوبی داده بودند از بندر راوستاندالی دو دور که اول خاک انگلیس است عجبا عجبا
راه راست واین دریای مانش بطوفان و فوج زیاد معروفست اما الحمدلله تعالی دریا بسیار آرام
مثل کف دست بود احوال احدی برهم نخورد مثل سیاحت روی رودخانه بود از عقب سرما
سه کشتی بردیف میامد دو کشتی بزرگ جنگی زره پوش هم یکی دست راست ما دیگری دست
چپ برای احترام میامدند کاهی توپ می انداختند قدری که رفتیم کشتی دیگری آمد که دو برج و در هر
برجی دو توپ داشت برجرا هر طرف که میخواستند میکردانند این کشتی هم آهن پوش است
گفتند زور پنجهزار اسب دارد دیواره کشتی هم چندان از دریا بلندتر نبود میگفتند گلوله توپهای این
کشتی کشتیهای دیگر را خورد میکند دو سه تیر از توپهای آن انداختند بسیار صدا میکرد کشتیهای تجارتی
وغیره بسیار آمد و رفت میکردند تا نزدیک شدیم بسواحل انگلیس کوههای کنار دریا پیدا شد کشتی
جنگی زیادی باستقبال آمد همه توپ انداختند روی دریا از کشتی و قایق و کشتیهای بخار بزرگ
که بزرگان و نجبای انگلیس در آنها نشسته تماشا آمده بودند پر بود کوههای ساحل چندان بلند
نیست و سنگش سفید رنگ مثل معدن گچست خلاصه کشتی رسید به بندر دو سکوی سنگی طولانی
ساخته اند تا کشتی در بندر از موج و طوفان محفوظ باشد خیلی توی دریا آمده است بالای آن زن
و مرد و خانمها و نجبا و افواج و سوار بسیار بودند اینجا ایستادیم پسرهای اعلیحضرت پادشاه انگلستان
با وزیر دول خارجه لورد کرانویل و اعیان و اشراف لندن همه آمده بودند پسر وسطی پادشاه
دوک و مبورغ و پسر سیمی پرنس ارتور در کشتی ایستادیم پسرهای پادشاه و وزیر خارجه ایشیک
آقاسی باشی پادشاه که مردی معتبر و هم پیشخدمت باشی است توی کشتی آمدند رفتیم توی اطاق
نشسته صحبت کردیم تا بارها را از کشتی بردند بیرون پسر دومی ملکه جوان بسیار خوشروی با مزه ایست
چشمهای زاغ و قدری ریش دارد قدش چندان بلند نیست سنش باید بیست و هفت

هشت سال باشد پسر سومی که از او کوچکتر است قدری رویش بار کمتر و جثه اش کمتر است
ایشیک آقاسی باشی اسمش لورد سیدنی مرد پیری قوی هیبه است خلاصه برخاسته از اسکله بالا رفتیم
ازدحام و جمعیت غریبی بود سوار کالسکه نجار شدیم من و پسرهای پادشاه و صدر اعظم و وزیر خارجه
انگلیس و پیشخدمت باشی در یک کالسکه نشستیم بسیار کالسکهای خوبی بود هیچ جا چنین و اکونها دیده نشده
بود آهسته چند قدمی رفتیم بعد ارتیکه حاضر کرده بودند پیاده شدیم من رفتم باطاق کوچکی حکیم الممالک که چندی
بود اینجا بوده دیده شد بعد گفتند حاکم شهر و دورنقلی حاضر کرده است باید بخواند رفتم بتالاری بالای پله
بلندی ایستاده همه شاهزادها و اعیان انگلیس شاهزادها و سایر نوکرهای ما بودند حاکم نطق را مفصلا خواند
بسیار تعریف و تمجید از ما بود ما هم جوابدادیم لارنسون بانگلیسی بیان کرد مردم دست میزدند بعد برگشته
رفتیم سرنهار همان همه بودند غذای گرم پخته و میوه و غیره آوردند خوردیم بعد برخواسته باز با همان اشخاص
در کالسکه نجار نشسته راندیم همه جا از بغل کوه و دره میرفتیم از تونلهای متعدد گذشتیم که دوتای از آنها بقدر ربع
فرسنگ و بسیار تاریک و خفه بود زمین انگلیس هیچ شباهتی بسایر زمینها ندارد جنگل زیاد دارد درختهای
قوی آبادی متصل زراعت زیاد تمول انگلیسها معروف دنیاست خرد و بنوشتن نیست از نزدیک
قصبه و آبادی شیلیسلهورست گذشتیم که مقر ناپلیون سوم بوده هم آنجا فوت شده است قبرش هم
آنجاست کالسکه نجار بطوری تند میرفت که امکان نداشت کسی جائی را ببیند از بس تند میرفت
از عراده ها آتش درآمد یک کالسکه سوخت کم مانده بود که همه بسوزد کالسکهها را نگاه داشته آمدند
پائین خاموش کردند درست شد دوباره براه افتادیم تا رسیدیم باول شهر لندن دیگر آبادی و جمعیت
و بزرگی شهر و کثرت راه آهن که علی الاتصال کالسکه از هر طرف عبور و مرور میکند و ازدوکارخانها
وغیره نمیتوان شرح داد ما از روی پشت بامها میراندیم خلاصه رسیدیم بکاراوانسرا دیم تماشاچی
جمعیتی زیاده از حد نظام انگلیس سواره زره پوش خاطره نواب ولیعهد انگلیس معروف به پرنس
دوگال Prince de Galles همه وزرا و اعیان و اشراف حاضر بودند پیاده شده من و
ولیعهد و صدر اعظم و لرد مورلی همه از یکالسکه روباز نشسته راندیم طرفین راه و بامها و بالاخانها

مملو از زن و مرد و بچه بود بسیار اظهار خوشحالی میکردند هورا میکشیدند دستمال تکان میدادند دست میزدند
خلاصه معرکه غریبی بود من متصل با سر و دست تعارف میکردم جمعیت تماشاچی انتهاندا شت جمعیت
این شهر را امتیاز از هشت کرور نفس میگفتند زنهای بسیار خوشگل دارد نجابت و بزرگی و وقار و تمکین
از روی زن و مرد میریزد معلوم است که ملت بزرگیست و مخصوصاً خداوند عالم قدرت و توانائی و
عقل و هوش و تربیت بآنها داده است اینست که مملکتی مثل هندوستان را مسخر کرده و در نیکی دنیا و تمنا
جاهای عالم هم متصرفات معتبره دارند سربازهای بسیار قوی هیکل خوش لباس سوارهای زره پوش
خاصه بسیار قوی و جوانهای خوب خوش لباس بودند مثل سوارهای روس اسبهای قوی خوب آماحد دش
کم است چهار فوج است هر فوجی چهار صد نفر باین تفصیل نصف راهرا که آمدیم باران شدیدی آمد مرا
سراپا تر کرد منهم خیلی ترشدم اما سرکالسکه را گفتم پوشیدند صدر اعظم و لارد مولی سرشان باز بود بالمره ترشدند تا رسیدیم
بعمارت بکینگ هم که منزل ماست پیاده شدیم این عمارت منزل شهریاد شاه است عمارتیست بسیار
عالی و بزرگ ولیعهد و سایر شاهزادگان همراهی کرده ما را بردند بعمارت همه همراهان ما هم در این عمارت
منزل دارند باغ بسیار وسیع با صفائی در جلو عمارتست چمن بسیار خوبی دارد خیلی خوب اصلاح کرده اند اسباب
درو گری دارند مثل عراده که اسب میکشد و از عقب چمن بیک اندازه بریده شده میریزد توی عراده
دریاچه طبیعی بسیار خوبی با کشتی و قایق برای تفرج دارد چند چادر بسیار خوب زده اند در هر گوشه باغ
درختهای جنگلی بسیار قوی و گلهای بسیار خوب طاوس زیادی آنجا بیک در ناهم توی چمن راه میرفت
خلاصه بسیار کسل و خسته بودم شب رازود خوابیدیم پادشاه در قصر وینذر زور هستند که شش فرسنگ از این شهر
مسافت دارد اما با راه آهن در نیم ساعت میروند در روی ملها و قوی عمارت سربازان پیر انگلیس با لباس
چهار صد سال قبل ازین از عهد الیزابت ملکه انگلیس ایستاده بودند لباس عجیبی است روز بیست و
سوم ربیع الثانی صبح برخواستم امروز دیدن نواب ولیعهد رفتم راهش چندان دور نبود خانه خوبی
دارند هفت دختر طفل بسیار شیرین دارند زوجه ولیعهد دختر پادشاه دانمارک و خواهر زن ولیعهد
روس است ولیعهد روس و زوجه ایشان هم آنجا بودند چند روز است بعزم دیدن آمده و یکماهی هم

خواهند ماند خلاصه قدری نشستیم صحبت شد همه جای عمارت از دیوارهای اطاق وغیره اشکال شکار و پوست
ببر وغیره بود خلاصه برخاسته رفتیم دیدن پرنس الفرد که ملقب بدوک ومبورغ است خانه او هم بسیار خوبست
سرمرالها و شکارها و سر فیلی که در دماغه افریقیه شکار کرده با انواع مرغهای خوش خط و خال خشک کرده
پشت شیشها وغیره چیده بودند اسباب شکار هم بود پرنس ارتور نبود رفته بود با فوج از آنجا به خانه دوک وکامبریج
پسر عموی پادشاه رفتیم خانه خوبی داشت سپهسالار کل قشون انگلیس است بخصوص توپخانه وجبه خانه مرد
پیریست اما بانیه وقوی هیکل سرخ وسفید بسیار خوش منظر است مرد معتبریست قدری صحبت شد رفتیم
خانه خواهر همین دوک کامبریج که زوجه دوک دکنت است که یکی از شاهزادگان وبخیای المان وجوان
بسیار خوبیست سبیل کمی دارد وخوشگل است خانه وباغ خوبی دارد که از دولت داده اند خلاصه چون
آمدن سفرای خارجه و وزرای انگلیس بحضور بود ندزود برخاسته آمدیم منزل رخت پوشیده رفتیم بتالار بالای
عمارت همه شاهزاده های ما و صدر اعظم وغیره بودند ایشیک آقاسی یا شی پادشاه با همه سفرا آمده ایستادند
یکان یکان را احوال پرسی کردیم ایلچی کبیر روس بارون برنف مردی پیر و حال سی سال است در لندن
ایلچی است میرود روس پاشا ایلچی کبیر عثمانی از اهل یونان و مرد معمریست میبولست ایلچی او ستریامر دیپر عاقل
وبزرگیست سابقا صدر اعظم نمسه بود از اهل المان است سفیر فرانسه کنت دارکو راز بخیای فرانسه است
سایرین هم بودند سفیر دولت ژاپون هم اینجا بود نواب راجه دولپ سنگ پسر رنجیه سنگهه معروف
هم بود بیست سال است در لندنست مواجب زیادی دولت با و میدهد جوان خوش چشم وابروئیست
زبان انگلیسی حرف میزند جواهر و مروارید زیاد بخود زده بود شاهزاده هندست بعد از رفتن اینها کل وزرای
انگلیس که حالا از دسته دیگند مستند لرد کرانویل وزیر خارجه لرد کلادستون صدر اعظم دوک دارگیل
وزیر هندوستان وسایر وزرا و معتبرین بحضور آمدند خیلی بالرد کلادستون و وزیر خارجه انگلیس حرف زدیم
بعد آنها هم رفتند تنها ماندیم عمارات بالا را هم گشتیم عجب عمارتیست اشکال و پرده های بسیار خوب دارد شب
بجهته شام بخانه ولیعهد دعوت شده بودیم که از آنجا هم بخانه دوک دسوترلند که از بخیای انگلیس و ساکن گرو
مداخل دارد برویم که مجلس رقص است رفتیم خانه ولیعهد شام خوردیم شاهزاده های ما صدر اعظم وغیره و

وزرای انگلیس ولیعهد روس زنهای هردو ولیعهد بودند بعد از شام رفتیم خانه دوک دسوترلند زن نجیب معقوله دارد خانه اش خوبست جمعیت زیادی بود تالار طولانی روی صندلی نشستیم زنها و شاهزاده هندی نواب ناظم بنگاله هم با پسرش بودند دو سال است برای امری بلندن آمده همین جا مانده اند نوه تیپو صاحب معروفست خلاصه رقص تمام شد بمنزل آمده خوابیدیم **روز بیست وچهارم ربیع الثانی**

باید برویم بقصر وینذزور که مقر اعلیحضرت ویکتوریا پادشاه انگلیس است با کالسکه بخار یکساعت مسافت خلاصه رخت پوشیده با صدر اعظم ولارد مورلی سوار کالسکه شده رفتیم جمعیت زیاده از حد سر راه وطرفین راه ایستاده بودند انقدر کالسکه بود که حساب نداشت از خیابان هاید پارک وشهر گذشته رسیدیم بکالسکه سوار کالسکه بخار شدیم کالسکهای بسیار اعلی وطرفین کالسکه یکپارچه از بلور بود از جاهای آباد وصحرا چون گذشتیم تا قصر وینذزور از دور پیدا شد مثل قلعه چهار برجی بنظر میآمد نزدیک رسیده پیاده شده سوار کالسکه دیگر شدیم جمیع ملتزمین ما هم بودند پای پله قصر پیاده شدیم اعلیحضرت پادشاه تا پای پله استقبال کردند ما همین آمده دست ایشان را گرفته بازو داده رفتیم بالا از اطاقها و دالانهای قشنگ که پرده های اشکال خوب داشت گذشته داخل اطاق مخصوص شده روی صندلی نشستیم پادشاه و اولاد و متعلقان وخدام خود شانرا معرفی کردند ما هم شاهزادها وصدر اعظم وغیره را معرفی کردیم لارد شامبرلانکه وزیر دربار پادشاهیست نشان ژارتیر garretiere مکلل بالماس را که بزانو بند معروفست وازنشانهای بسیار معتبر انگلیس است برای ما آورد پادشاه برخاسته بدست خود شان نشان را ببازو بند وحمایل را انداختند جواب بند بلند را هم دادند داستان این نشان از قرار یست که در ذیل نوشته می شود

مؤرخین راجع باین نشان موسوم به ژارتیر که او وارد سیوم پادشاه انگلستان در سنه هزار و سیصد و چهل و نه میسوی در قصر وینذزور اختراع نموده و عقیده است یکی اینکه بیاد کار فتح کریسی که فلیپ چهارم پادشاه فرانسه را شکست داد این نشان را اختراع کرد دیگر اینکه در یکی از مجالس بال جواب بند کنتس دوسالیسبوری معشوقه او وارد افتاده اسباب خنده حضار شده بود پادشاه از کمال غیرت وعلاقه که با او داشت روسب بند را برداشته این عبارت را ادا کرد مفتضح باد کسی که خیال بد کند که همین عبارت

VICTORIA,
QUEEN OF ENGLAND.

الحال در تسمهٔ نشان زانو بند نقش است و گفت همین بند جواب را بقدری محترم خواهم کرد که همه برای تحصیل آن منت بکشید این شد که آنرا نشان اول دولت قرار داد و سوای پادشاه انگلیس که رئیس ادارهٔ این نشانست و شاهزادگان انگلیس و سلاطین خارجه باحدی این نشان داده نمی شود و عدد حاملین نشان هم از داخله و خارجه زیاده از بیست و شش نفر نباید باشد

خلاصه نشان را باحترام تمام گرفته نشستیم منهم نشان و حمایل آفتاب مکلل بالماس را با فشان تصویر خود پادشاه انگلیس دادم ایشانهم باکمال احترام قبول کرده بخود زدند بعد برخاسته سرمیز رفتیم سه دختر پادشاه و یک پسر کوچکی که هنوز از پیش ایشان جائی نمیرود و آنمش لیوپولد است نشسته بودند این پسر امروز الی کار باستقبال آمده بود بسیار جوان خوشگلی است لباس اکوسی پوشیده بود وضع لباس اکوسی این است که زانوها الی ران مکشوفست یکدختر شانزده سالهٔ پادشاه هم همیشه درخانه ایشانست هنوز شوهر ندارد دو دختر دیگرشان شوهر دارند شاهزادگان و صدر اعظم ولارد کرانویل وغیره بودند نهار خوبی خورده شد میوهای خوب سر نهار بود بعد پادشاه دست ما را گرفته باطاق راحتگاه برده خودشان رفتند قدری آنجا نشستیم سواره نظام رزه پوش خاصه با یک فوج درمیدان کوچک قصر ایستاده بودند بسیار سواره خوب و پیاده ممتاز است قشون انگلیس اگرچه کم است اما بسیار خوش لباس و با نظم و خوش اسلحه و جوانهای بسیار قوی دارند موزیکان بسیار خوب میزدند خلاصه خیابان عریضی جلو قصر است که طولش یکفرسنگست و طرفین آن دو ردیف درخت جنگلی کهن قوی سبز بسیار بلند است زمین همه چمن است و کل و سبزه آمدیم پائین سوار کالسکه شاه صدر اعظم ولارد و مهماندار از خیابان راندیم سایرین هم بکالسکه نشسته عقب ما می آمدند زن و مرد زیاد و نهای خوشگل و بچه و بزرگ از اهل خود و بیگانه زور سر راه بودند و در خیابانها سواره پیاده باکالسکه می گشتند خیلی تماشا داشت تا قدریکه رفتیم جمعیتکم شد آهوی زیادی مثل کله گوسفند قریب هزار آهو در چمنها و خیابانها ول کرده اند دسته دسته میچرند و از آدم چندان وحشت ندارند کسی هم نمیتواند آنها را اذیت کند فی الحقیقه آهو بیست بلکه مابین مرال و آهو و شوکا حیوانیست بسیار خوب خلاصه خیابان و درخت و چمن انتها ندارد دو فرسنگ رفتیم از خیابانی دیگر گذشتیم مثل بهشت طرفین خیابان درختهای انبوه بلند همه گلهای بزرگ آبی رنگ و قرمز

وغیره داده بود از جنس خزه انقدر باصفا بود که فوق آن بتصور نمیشد رسیدیم بدریاچه آبی بزرگ زن ودختر زیادی
دور دریاچه بودند از دریاچه گذشته بعمارتی کوچک بسیار باصفا رسیدیم که مال پادشاهست انجا پیاده شدیم
قدری میوه خوردیم شاهزادها وغیره همه آمده رفتند سر راه آهن ما سوار قایق شده رفتیم آنطرف آب
جمعیتی از زن ومرد بودند قدری توی آب ایستاده رفتیم بمونه کوچکی از کشتی جنگی ساخته بودند مسبیت وچهار
توپ بقدر زنبورک داشت توی آنرا تماشا کرده آمده بیرون باقایق باز رفتیم بعمارت سوار کالسکه شده
از راه دیگر که باز همه چمن وخیابان وآهوی زیاد بود رفتیم به ویندزور واز انجا بکالسکه نجی نشسته
راندیم برای شهر جمعیت مثل صبح ایستاده بودند تعارف زیاد بعمل آمد تا رسیدیم بمنزل عمارت ویند
زور بسیار قدیم است واز خارج چندان زینت ندارد شبیه بابنیه قدیمه است که از سنگ ساخته اند
وسنگهایش همه بقدر آجر است یک برج بزرگی دارد وچند برج کوچک بلند اما میان عمارت بسیار
باز نیست وقشنگ وپر اسباب اطاقها تالارها دالانهای بسیار خوب وموزه اسلحه دارد سن پادشاه
پنجاه وسال است اما بنظر چهل ساله مینماید بسیار ریشاش وخوش صورت هستند امشب را در خانه لارد مر
حاکم قدیم لندن مهمان بشب نشینی وسوپه هستیم شب را سوار کالسکه شده راندیم از عمارت تا تماشاب
لارد مر میفرسنگ تمام بود همه طرفین راه وکوچه انقدر زن ومرد بود که حساب نداشت همه هورا میکشیدند
منهم متصل باهمه تعارف میکردم همه کوچها از چراغ کاز روشن است علاوه بر آن از بامها وپنجره خانها روشنی
الکتریسیته کوچه را مثل روز روشن کرده بود بعضی چراغهای کاز بشکلهای مختلف بالای خانها وکوچه و
غیره درست کرده بودند شهر وکوچه را آئین بسته بودند از عمارات عالی ودکاکین زیاد مرغوب و
میدانها گذشته تا داخل دروازه سیتیه شدیم یعنی شهر قدیم لندن که لارد مر حاکم همین سیتیه است دیگر اختیار
بسایر شهر ومحلات ندارد یعنی سایر شهر حاکم ندارد هر محله مشور تخانه دارد اگر امری اتفاق افتاد به پلیس که رفته
باشی آن محله است رجوع میشود او هم بوزیر داخله رجوع میکند پلیس این شهر هشت هزار نفر است همه
جوانهای خوب بالباس معین اهالی شهر زیاد از پلیس حساب میبرند هر کس به پولیس بی احترامی کند قتلش
واجبست خلاصه وارد در خانه لارد مر شده از پله بالا رفتیم تالاری بود ولیعهد انگلیس ورومن بازنهادیان

وهمه سفرای خارجه وشاهزادهای ما وغیره وشاهزادگان وشاهزاده خانمها وبزرگان ووزرای انگلیس
بودند باهردو ولیعهد دست داده تعارف کردیم این عمارت دولتی است که حاکم لندن می
نشیند اسم عمارت گیلدهال است سالی یکمرتبه این حاکم بانتخاب اهل شهر باید عوض بشود اجزای حکومتی با
سهای غریب داشتند کلاههای سمور بزرگ خرقه وکابتیهای زیر سمور وغیره در دست هریک چوب
باریک بلندی دست دیگری شمشیر وقداره بسبک قدیم جلو ما راه میرفتند خلاصه درهمان اطاق ایستادیم
لارد مرنطقی کرد جوابی دادیم بعد با این تشریفات بتالار بسیار بزرگی که چهل چراغ وچراغهای کاذب داشت
رفتیم بازوجه ولیعهد انگلیس بازو داده بودم زن ومرد زیادی بودند امشب سه هزار نفر دعوت شده
بودند لارد مرجبه که دامن پشتش خیلی دراز بود وبزمین کشیده میشد پوشیده بود رفتیم صدر مجلس چند پله میخورد
بالا رفته روی صندلی نشستیم زنهای هردو ولیعهد طرفین ما نشسته سایرین همه ایستاده بودند لارد مرباز
انگلیسی خطبه از روی نوشته در تهنیت ورود ما ودوستی واتحاد دولتین انگلیس وایران خواند همان را بزبان
فارسی چاپ زده ورقی از آنرا بدست فارسی دانها دادند بعد از اتمام تقریر لارد مصدر اعظم همان
فارسی را با فصاحت تمام خواند ما هم جوابی دادیم لارنس صاحب بزبان انگلیسی ترجمه کرد بعد از
آن مجلس سلام منقضی شد بدست هرکس قلمی از مطلا که مداد داشت باورقی که در آن اسم نوشته
بودند دادند که هرکس با هرکس میل دارد بر قصد انجا بنویسد جعبه طلائی هم پیشکش کردند بعد مجلس رقص شد
من در همانجا نشسته تماشا میکردم هردو ولیعهد بازنها وغیره همه میرقصیدند بعد از اتمام رقص باز مازو
داده بزوجه ولیعهد انگلیس رفتیم برای سوپر که شام بعد از نصف شب است از تالارهای بزرگ وپلهها و
هروبای زیاد که همه مملو از مرد وزنهای خوشگل بود وانواع گلها ودرختها که درگوزه کاشته ودر پلیس
واطاقها گذاشته بودند گذشته رفتیم بتالار بزرگی که میز سوپر را چیده بودند قریب چهارصد نفر سر سفره بودند تشخیص
از اهل سیته که نایب لارد مر بود عقب سر من ایستاده بود وهر دفعه بصدای بلند اعلام باهل مجلس میکرد که حاضر
باشند برای توس نمودن بانیعنی که صاحبخانه بسلامتی بزرگان شراب میخورد همه باید برخیزند وبخورند اول لارد مر
بسلامتی ما خورد بعد ولیعهد انگلیس توس کرد بعد باز لارد مر توس کرد وهر دفعه تشخص اهل مجلس را قبل از وقت

خبر میکرد خلاصه بعد از اتمام سوپر برخاسته رفتیم بمنزل های خود خوابیدیم و در برگشتن هم که نصف شب
بود باز همانطور جمعیت بود امشب در کالسکه با من لشیک آقاسی باشی و صدر اعظم بودند پادشاه
انگلیس کتابی دارند که هرکس در قصر و بیندزور بدیدن ایشان رفته اسم خود را در آن ثبت کرده من امروز

روز بیست و پنجم ربیع الثانی

نوشتم

امروز رفتیم بکارخانجات ولویچ که جبه خانه و توپخانه و آهنگرخانه دولت انگلیس است از عمارات ما
تا باینجا با کالسکه اسبی دو ساعت راه است که همه را از توی شهر و آبادی میرود ولویچ هم شهریست
در حقیقت محله از لندن متصل بآبادی شهر است صبح سوار کالسکه شده رفتیم شاه زادگان وغیره هم با
پیشخدمتان کشیک بودند از محلهای آباد شهر و از پل رودخانه تامیز گذشته بازار کوچهای آخر شهر که اغلب
قصابخانه بود و کسبه و عمله که همه از دود و ذغال رویشان سیاه شده بود گذشته تا رسیدیم بقصبه و
شهر ولویچ که جای معتبریست و سربازخانهای سواره و پیاده دولت انگلیس همه در اینجاست کنار
رودخانه تامیز واقع است دوک دکامبریج و پرنس الفرد و پرنس ارتور جنرال و دو امیر توپخانه و
حاکم نظامی ولویچ و سایر سرکردهای توپخانه و پیاده وغیره همه باستقبال آمده و جلو ما افتادند ما با کالسکه
راندیم برای تماشای کارخانجات خیلی راه از کوچه و برزن عبور شد جمعیت زیادی بود طرفین راه هورا
میکشیدند منهم تعارف میکردم تا رسیدیم بکارخانها پیاده شده توی کارخانجات رفتیم حالا
رسم است توپها را با قالب نمیریزند آهن تخته را با اسبابی که دارند لوله میکنند بهر اندازه که توپ
بخواهند بعد از آن بکارخانه دیگر برده حلقش بخار کذارده فشار داده میکوبند و جوش میدهند توپ
میشود گفتند این طور اعتبارش بیشتر است یکیک کارخانها را دیدم جائی توپ خاندار میکشند جائی
دیگر میبرند جائی سوراخ میکنند جائی حلقش میریزند توپهای زیادی مصرف قدیم در جلو کارخانها
گذاشته و گلوله و اسباب زیادی چیده بودند جبه خانه همه انگلیس اینجاست بعد از گردش ها و رفتن
نزدیک کورههای آتش که خیلی گرم بود سوار کالسکه شده راندیم بعمارت اول که از پهلویش گذشته بودیم
نهار آنجا حاضر کرده بودند تالاریست که صاحب منصبان بری و بحری و توپخانه انجا نهار میخورند جای

خوبی بود نهار خوردیم بعد از نهار سوار اسب صباح الخیر شده با سپرهای پادشاه و دوک دکامبریج و سایر صاحب منصبان رفتیم بصحرائی که چمن بود برای توپخانه چندان هم وسیع متجاوز از بیست هزار نفر مرد دور صحرا و چمن برای تماشا ایستاده بودند هفتاد عراده توپ بزرگ و کوچک بود از قراریکه گفتند این توپخانه تازه از هندوستان آمده است و باز خواهد رفت توپچیها و صاحب منصبان خوش لباس بودند توپهای انگلیس مثل قدیم است از دهن باسمه پر میشود مثل توپ کروپ از عقب پر نمیشود توپخانه سواره پیاده از حضور گذشته بعد دو بار دیورقه آمده گذشته بعد دیورتمه آمدند بعد دوان دوان آمدند بعد مشق شلیک کردند یکی از توپهای نه پوندرا هم بما پیشکش کردند بعد سوار کالسکه شده از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم بمنزل شب را باید تماشاخانه برویم رخت پوشیده با امیر آخور پادشاه که مرد عاقلی است ولارد شامبرلان بکالسکه نشسته راندیم جمعیت زیادی بود در راه باهمه تعارف کردیم تماشاخانه ولیعهد انگلیس و روس و زوجه هر دو و شاهزاده خانمها و بزرگان همه بودند تماشاخانه بسیار بزرگ شش مرتبه خوبیست پرده های خوب نشان دادند جمعیت زیادی هم بود پانی را که از خوانندهای معروف فرنگستانست مخصوصا فرستاده از پاریس آورده بودند بسیار خوب خواند بسیار زن خوشگلی است مبلغ گزافی گرفته بلندن آمده بود دیگری هم بود البانی نام از اهل کاناداي نیکی دنیا بسیار خوب خواند کارهای خوب کرد بالاخره برخاسته رفتیم منزل **روز بیست و ششم شهر ربیع الثانی** امروز بعد از نهار رفتیم باغ حشت حسام السلطنته و نصرة الدوله با من در کالسکه نشسته پیش خدمتها وغیره هم همراه بودند چون روز یکشنبه بود کوچها خلوت بود همه مردم توی چمنها و باغها بگردش رفته بودند چندین هزار نفر دیده شد که توی چمنها خوابیده بودند باز کالسکه ما را که میدیدند از اطراف دویده میآمدند هورا میکشیدند خلاصه راه دوری بود از کوچها و میدانها و غیره عبور کرده تا رسیدیم بباغ وحش پیاده شدیم کالسکه زیادی در باغ و کوچه بود معلوم شد جمعیت زیادی بواسطه روز یکشنبه بباغ وحش آمده اند رئیس باغ که مردی پیر و گوشش هم سنگین بود آمد قدری هم فرانسه میدانست صحبت کردم زن و مرد زیادی بود ما از میان کوچه تنگ مردوزن عبور میکردیم و متصل هورا میکشیدند انصاف اینست که قلبا بما میل دارند و زیاده از حد با حرمت و ادب حرکت میکنند خلاصه وحوش

اینجا را قفس بقفس علیحده از هم جدا ساخته اند چند حیوان عجیب اینجا بود که جای دیگر دیده نشده بود اولا پیپو پوتام است که اسب دریائیست چیز غریبی است سه عدد بود یعنی یک جفت نر و ماده و یک بچه هم همانجا زائیده بودند بچه هم خیلی بزرگ بود در بیرون آب ایستاده و بزرگها توی آب بودند غذا بدهنش می انداختند دهنش را مثل یک دروازه باز میکرد دندانهای بسیار درشت داشت بسیار عظیم الجثه بود آنچه من فهمیدم گردن ندارد ثانیا سیمونی بود بسیار بزرگ کریه المنظر بعینه انسان بخصوص دست و پایش خیلی شبیه بانسانست صاحبش میرقصاند پازمین میزد میایستاد حرف میزد انگلیسی بلد بود بعد جلو جلو ما راه میرفت آمایل داشت دستهایش را گرفته راه ببرند بعد بقفس میمونها انداختند جست و خیز غریبی داشت بند بازی میکرد ثالثا شیر و روباه بجرلست که هر دو توی حوض آبی بودند و در حوض معجر بود شخصی بزبان فرانسه با آنها حرف میزد بسیار تیز هوش بود جثه شیر خیلی بزرگست تنش پشم نازکی دارد دست و پایش مثل ماهی و پر شب پره شبیه است اما بهمانها بسیار تند راه میرفت در کنار و وسط حوض سکوئی بود صندلی گذاشته بودند روی صندلی میرفت می نشست زبانش هم شبیه بشیر بود اما کوچکتر میرفتند زیر آب مستحفظ صوت میزد همان آن از آب بیرون میآمدند روی سکوی حوض نشسته مستحفظ را ماچ میکردند مثل یک ماچ دو ماچ هرچه میخواست او را ماچ میکردند بسیار تماشا داشت رابعا میمونهای کوچک بقدر موش سلطانیه دیده شد بسیار غریب فیل و کرگدن و شیر مال دار پلنگ سیاه ببر و غیره مرغ و طوطیهای الوان بودند غیر ازین هم بسیار جاها بود خسته بودم نتوانستم بکردم جمعیت زیاد هم بود معاودت بمنزل کردم

روز بیست و هفتم ربیع الثانی

امروز برای سان کشتیهای جنگی باید برویم به بندر پورتسموت که یکی از بنادر معتبره جنگی انگلیس است صبح زود برخاسته کسالت بیخوابی داشتم رخت پوشیده سوار کالسکه شده با صدر اعظم و شاهزادها وغیره رفتیم سر راه آهن پورتسموت جمعیت زیادی بود رفتیم توی کالسکه قدری معطل شدیم تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس با زنهایشان وغیره آمدند آنها هم در کالسکه دیگر یعنی ردیف کالسکه ما نشسته راندیم همه راه آباد و سبز و خرم و جنگل کاج بود سه ساعت کمتر راه طی شد تا رسیدیم به پورتسموت شهری معتبر و بندر جنگی عظیمی است قلاع و باستیانهای سخت دارد در اسکله پیاده شدیم حاکم شهر با اجزای خودش

آمده نطقی کردند تعارف رسمی بعمل آمده توپ زیاد از خشکی و دریا انداختند داخل کشتی ویکتوریا البرت
که کشتی مخصوص پادشاه و تندرو بزرگ و نو بست شدیم با هردو ولیعهد و شاهزادها و سرداران بحری
وغیره کپتان این کشتی اسمش پرنس لئوپولد است نهاری حاضر کرده بودند ما و سایرین رفته در اطاق کشتی سر
نهار نشستیم بعد ولیعهد انگلیس گفت برخیزید برویم بالای کشتی باید کشتیها سلام بدهند برخاسته رفتیم بالا همه
آمدند دو پسر کوچک ولیعهد انگلیس هم با لباس ملاحی آمده بودند ایستاده یکم کشتیهای جنگی قریب پنجاه فروند
مثل کوچه در دریا از دو طرف ایستاده لنگر انداخته بودند شلیک کردند ملاحان رفته بودند روی دکلها داد
میزدند هورا میکشیدند سایر تماشاچیان هم که از لندن و بنادر و غیره آمده بودند در کشتیهای بخار و قایقهای
بزرگ و کوچک از حد بودند روی دریا از تماشاچی سیاه شده بود همه هورا میکشیدند بیرقهای نشان ایرانرا در
همه کشتیها زده بودند یکساعه بود رفتیم تا نزدیک جزیره ویت که در همین دریای مانش و جزیره بسیار قشنگی است
شهری در همین جزیره بغل کوه نمودار شد موسوم به رایدکه خانهای بسیار قشنگ مرتبه مرتبه داشت درین جزیره
پادشاه قصری دارند که با شوهرشان ساخته اند موسوم به اسبورن [illegible] از دور پیدا بود علی
الظاهر خوب عمارتی مینمود روی تپه واقع و دورش جنگل و چمن بود از آنجا گذشته از میان کوچه کشتیهای جنگی عبور
شد همه توپ انداختند سلام دادند بعد از اتمام گردش ما سوار قایق شده بجهة ملاحظه دو کشتی از آن بکشتی از انگلوست
رفتیم که بزرگترین کشتیهای جنگی دولت انگلیس است کپتان این کشتی موسوم به فیپس هوروبی با صاحب منصب
زیاد آنجا بود طول کشتی صد و پنجاه قدم بیشتر بود زور پانزده هزار اسب بخار داشت توپهای بسیار
بزرگ داشت بعضی توپها در طبقه بالا و اکثر در مرتبه پائین بود رفتیم پائین همه جا حتی آشپزخانه و جای خوراک
ملاحان وغیره را دیدیم شیپور کشیدند که حاضر جنگ شوند در یک دقیقه کل ملاحان از طبقه بالا پائین
آمده بجا بکی تمام مشق جنگ کردند توپهای بآن عظمت را با اسبابیکه داشت میکردانند بسیار تعجب
داشت بقدری عراده توپهای بسیار بزرگ بود کشتی هم زره پوش است ازین کشتی با قایق رفتیم
بکشتی دیگر موسوم بسلطان این کشتی هم بسیار بزرگ و از هردو زره پوش اسم ناخدایش وزیتیارت
توپهای این کشتی کمتر اما بسیار بزرگ تر بود بعد از ملاحظه پائین توی قایق نشسته رفتیم رو بکشتی خودمان

درقایق ما ولیعهد روس و انگلیس و زنهایشان و معتمدالملک و دوک و کامبریج وغیره بودند یک کشتی
بخار کوچکی قایق ما را میکشد همینکه بپای پله کشتی ما رسید از آنجا گذشته رفت زیر چرخ بخار کشتی همان آن چرخ
بخار هم بحرکت آمد کم مانده بود پره چرخ بخورد بقایق ما اگر خدا نکرده یک پره میخورد همه غرق میشدیم
الحمدلله چرخ ایستاده ما بخیر گذشته آمدیم بالای کشتی بر گشتیم به بندر پورتسموت انجا در اطاقی باز نهار حاضر کرده
بودند خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم کارخانجاتی را که اسباب کشتی بخار و ازهر قبیل میساختند کشتیم بسیار
تماشا داشت از آنجا پله را گرفته بالا رفتیم کشتی بسیار بزرگ جنگی میساختند توی کشتی رفتیم عملجات کار میکردند
اسم کشتی را ناصرالدین شاه گذاشته بودند پائین آمده سوار کالسکه بخار شده راندیم برای شهر غروبی رسیدیم
شب را به مجلس کنسر یعنی ساز و آواز که در عمارت البرت هال است باید برویم شب را بعد از شام سوار کالسکه
شده با صدر اعظم وغیره رفتیم از نهایت پارک گذشته داخل در عمارت شدیم ولیعهد انگلیس و روس با همه صاحب
منصبان انگلیس وغیره بودند اول داخل دالانی شدیم که عرضش متجاوز از شش هفت ذرع و سرش با شیشه پوشیده
بود گویا آهن هم بود طرفین دالان همه اسباب کارخانجات دیده شد شیرینی سازی سیگار سازی توتون
سازی رشته آردبری که فرنگیان ماکارونی میگویند شربت آبلیمو سازی اودسلن سازی که بطرها را
در آن واحد پر نموده سرش را محکم میکردند قوطی حلبی سازی ابریشم کشی پارچه بافی چاپ روزنامه و بهمین انواع
و اقسام کارخانجات صنایع که بنوشتن نمیآید در کمال آسانی این اسبابها و کارها را درست میکردند خیلی
مفصل بود ریاست این اکسپوزیسیون با بزرگان انگلیس مثل لارد کرانویل وزیر دول خارجه وغیره است
انها هم پیشاپیش ما راه میرفتند ولیعهد انگلیس و روس وغیره همه بودند خیلی تماشا کرده از پله زیادی بالا رفته
رسیدیم بتالارهای متعدد که همه با پرده های اشکال دورنما وغیره بود پرده های روغنی اشکال بسیار ممتاز
که در هیچ پرده باین خوبی ندیده بودم رئیس این پرده ها پرنس آلفرد پسر پادشاه انگلیس است که رئیس بحریه است
و این پرده ها را اصاحبمنصبان و اجزای بحریه هریک بخیال خود نقاشی کرده باینجا فرستاده اند خلاصه
ازین تالارها گذشته باز بدالانها افتادیم که امتعه که در کارخانهای زیر میسازند اینجا آورده برای فروش
می چینند زنها و دخترهای خوب چهره در کارخانهای پائین مشغول کارچه در بالا مشغول فروش امتعه بودند

ازانجا گذشته رسیدیم بجائی مثل بهشت همه این دالانها وعمارات دکارخانها از چراغ گازبطورهای مختلف عجیب روشن بود اصل کونسرت درمحوطه ایست بسیار بزرگ که سقفش بطور گنبد بسیار وسیع بلنداست و دارد گنبد هفت مرتبه دارد که همه جای نشستن مردم است همه مملو از زنهای خوشگل بازینت جمعیت زیاد درجه از تجمل وبزرگان سطح زمین هم ازمرد وزن پر بود چراغهای زیاد از گاز روشن بود ما هم رفتیم پائین توی آنهمه جمعیت صندلیها چیده بودند با ولیعهد انگلیس و روس وبزرگان ایران ووزرا واعیان انگلیس همه بترتیب روی صندلیها نشستیم جلو ما ارغنون بسیار بزرگی که بقدر یک عمارتست وستونهای آهنی ولولها دارد که صدای ساز از آنها درمیآید بقدر چنار متصل بیک ضلع دیوار عمارت بود درچپ وراست ارغنون هشتصد نفر دختر وزن بسیار خوشگل چهارصد نفر اینطرف وچهارصد نفر آنطرف بمراتب نشسته بودند همه سفید پوش چهارصد نفر هلال آبی داشتند چهارصد حمایل قرمز بالای سراین زنها پسرها با لباسهای خوب آنها هم هشتصد نفر میشدند همه اینها به آهنگ بسیار خوش بنوای موزیکان وارغنون میخواندند ارغنون را میکنفرمیزد صدایش خیلی دور میرفت بسیار خوب زد اما بادش را بانجا رسید بند والا یکنفر چه طور میتواند با پا یا باد دست باید مدموزیکان چی زیادی هم درمراتب پائین بود چنین مجلس تا حال کسی ندیده است دوازده هزار نفر بودند از احدی صدا درنمیآمد همه آسوده گوش میدادند وتماشا میکردند خلاصه یکساعت ونیم طول کشید بعد از اتمام رفتم بمنزل خوابیدم

روز سیصد و هشتم ربیع الثانی

امروز باید دو ساعت بعد از ظهر برویم بقصر ویندزور برای قشونیکه پادشاه میخواهند سان ببینند صبح از خواب برخواستم وزیر هند ووزیر دولخارجه وصدر اعظم انگلیس بحضور آمدند خیلی صحبت شد یکساعت ونیم طول کشید صدر اعظم هم بود مجلس خوبی گذشت بعد رفتیم سرنهار صدر اعظم آمده عرض کرد که وزیر هند معطل است میخواهد اجزای خود را معرفی کند واهالی شهرهای انگلیس ادرس یعنی عریضه تهنیت ورود آورده میخواهند بخوانند رفتیم توی تالار از شهرهای بزرگ انگلیس وکلا آمده بودند تهنیت ورود عرض کردند اجزای وزارت ایران معرفی شدند یهودیهای لندن مجوسها آرامنه مسیحی وغیره همه ادرس ونطق داشتند عرض کردند بعد وزیر هند اجزای خود را معرفی کرد زیاد بودند از جمله کولداسمت که بسرحد سیستان وبلوچستان رفته بود

اسمیت و تلگرافچیهای طهران وغیره بودند بعد سوار کالسکه شده رفتیم براه آهن ولیعهد انگلیس و روس و
زنهایشان وغیره و متزلین ما اکثری بودند سوار شده رفتیم به وینسدزور قصر وینسدزور در حقیقه قلعه سختی است
از قدیم با سنگ ساخته اند روی تپه واقع است دم پله قصر پیاده شدیم پادشاه باز تا پای پله پیرائی
آمده بودند با ایشان دست داده رفتیم بالا همه آمدند قدری ایستادیم بعد من با هردو ولیعهد وسایرین
پائین آمده سوار اسب شدیم من سوار اسب یمین الدوله شدم خبر الها وصاحبمنصبان انگلیس با یک
دسته سواره نظام همه جلو افتادند از خیابان طویل جلو عمارت راندیم برای آخر خیابان که آنجا وسعت
کاه میدان مشق است یکفرسنگ درست راه بود طرفین راه زن و مرد بطوری ایستاده بودند که محال
عبور نمیدادند و متصل هورا میکشیدند بطوریکه از صدای آنها اسبهای همراهان رم میکردند و دیوانگی
مینمودند تا اسب من بواسطه طول سفر و صدمه که در دریا و راه آهن دیده بود بهیچوجه رم نمیکرد و آرام
بود خلاصه بهمان طور رفتیم الی آخر خیابان نزدیک میدان مشق آنجا ایستادیم تا پادشاه و زنهای
هردو ولیعهد که با ایشان در یک کالسکه نشسته بودند برسند آنها که نزدیک شدند ما هم راندیم باز
پادشاه عقب ما بودند رفتیم میدان مشق چمن وسیعی بود دورش درخت و جنگل در یکطرف بطور نیم دایره
زن و مرد تماشاچی آنقدر ایستاده بودند که حساب نداشت و ده پانزده اطاق چوبی وغیره خوب
مثل چادر بقطار ساخته بودند که مردها و زنهای اعاظم و اشراف بردیف طبقه بر طبقه نشسته بودند
بیرقهای شیر و خورشید و بیرق انگلیس را همه جا جلو این نصف دایره زده بودند و بیرق بزرگ هم
یکی علامت ایران دیگری انگلیس در مرکز دایره بپا کرده بودند که ما آنجا بایستیم خلاصه رسیدیم زیر بیرق ایستادیم
پادشاه هم ایستادند توی کالسکه تعارف بعمل آمد بعد من و ولیعهدها و دوک کامبریج وغیره رفتیم
از جلو صفوف قشون گذشته باز آمدیم دم کالسکه پادشاه ایستادیم امروز هوا ابر و مستعد باران
بود خدا را شکر کردیم که باران نیامد هفت هشت فوج بودند سه چهار فوج خاصه که با لباسهای بسیار
خوب و کلاههای پشم بسیار بزرگ از پوست خرس وغیره داشتند بسیار کلاه مهیبی بود این افواج بسیار
خوب بودند و فوج با لباس اکوس بودند یکفوج دیگر هم با سم ولیعهد انگلیس است که فوج ردی هم رفته

قریب هشت هزار نفر میشدند بسیار خوب مشق کردند چند دفعه بیدانزاد و گردند بعد دو رفته مشق
شلیک کردند شمشیر مرصعی بدست خودم بدوک دکامبریج سپهسالار انگلیس دادم باپادشاه بسیار
صحبت شد خلاصه بعد از اتمام مشق که نزدیک غروب بود من باهردو ولیعهد و دوک دکامبریج وغیره
تا قصر وینذزور که یکفرسنگ راه بود همه را از توی جمعیت دو اندوتار رسیدیم به قصر پیاده شده فیتیم بالا
در اطاق خلوتی راحت شدیم بعد از نیمساعت باز فیتیم پیش پادشاه وداع کرده رفتیم برادآیمن شب
در خانه لارد کرانویل وزیر دول خارجه بشام دبال موعود یم چون ولیعهد انگلیس و زنهایشان جشنه بودند
از وینذزور تلگراف کرده بودند که امشب مهمانی موقوف باشد بواسطه این تلگراف شام را منزل خوردم
امّا چون وعده داده بودم برای شب بنشینی دبال فیتیم خانه وزیر خارجه اما بال در فودکن افیس یعنی در وزارتخانه
خارجه دولتی بود ولیعهدها بودند فیتیم انجا عمارت عالی بسیار خوبیست زن وزیر خارجه آمد جلو دست باو داده
از پلهها بالا رفتیم کل و درخت زیادی در پلهها و راهروها چیده بودند همه بنجای انگلیس از زن و مرد سفرای خارجه همه
بازنهایشان موعود بودند رفتیم داطاقی نشستیم یزی بود دورش صندلی بعد برخاسته دست زوجه وزیر خارجه را گرفته
دو اطاقها و پلهها راه رفتیم بعد باهمه تعارف کرده برخاسته به منزل رفته خوابیدم نه نه

روز بیست و نهم ربیع الثانی

امروز به گرینویچ باید برویم نه متصل بشهر است نه خارج کنار رود خانه تامیز واقع است و در حقیقت از محلات
دور دست شهر حساب میشود صبح از خواب برخاستم صدر اعظم نبود با معتمد الملک ولارد مهماندار در کالسکه نشسته
راندیم از کوچهای شهر گذشته داخل سیتیه یعنی شهر لندن شدیم از کوچه معروف به رژان استریت که همه دکانین
مرغوب بود گذشتیم همه خرید و فروش اینجا میشود کوچه بسیار مشهوریست انقدر جمعیت و ازدحام و کالسکه بود
که آدم حیران و مبهوت میشد باز از کوچها عبور نموده داخل قلعه قدیم لندن شدیم حاکم قلعه که جنرالی است
با همهٔ اعیان و اشراف سیتیه آمدند دیوار و بروج قلعه همه از سنگ و جواهر و اسلحه وغیره سلاطین قدیم در
انجا ضبط است میخواستم امروز تماشا کنم فرصت نشد رسیدیم بلب رود خانه تامیز یکفوج سرباز نیموزیکان
وغیره ایستاده بودند جمعیت هم بطوری بود که آدم حیرت میکرد همه لب رود خانه را فرش کرده بیرق زده بودند

صاحب منصبان و بزرگان انگلیس همه بودند کشتی بخار بزرگ خوبی برای ما حاضر کرده بودند ولیعهد انگلیس
ولیعهد روس با زنهایشان وغیره همه قبل از ما آمده در کشتی دیگر نشسته بودند ما که رسیدیم همه همراهان و شاه
زادگان ما هم سوای عمادالدوله حاضر شدند رفتیم بکشتی هوا بسیار سرد و باد بدی میآمد و دود کشتیها و کارخانها
را توی کشتی می آورد این رودخانه جزر و مد دارد صبح الی ظهر آب زیاد است از عصر آب کم میشود بطوریکه
یکذرع دو ذرع تفاوت میکند از انگلیسان دیکسون طامسون لارنیون وغیره بودند کشتی ما جلو و کشتی
ولیعهدها عقب افتاده راندیم انقدر تماشاچی روی کشتیهای بخاری و شراعی بودند که حساب نداشت
قایق کوچک و بزرگ بسیار بود و همه همراه می آمدند از وسط لندن گذشتیم طرفین رودخانه همه عمارت
و کارخانه و بناهای عالیست داخل دوک شدیم دوک بمعنی حوضهائیست که برای کشتیها ساخته اند
کشتیهای تجارتی وغیره را در آنجاها تعمیر میکنند و لنگر انداخته بارگیری متاع تجارتی مینمایند یا از متاع خالی
میکنند انبارهای مال التجاره هم در لب دوک ساخته شده است اسباب جر اثقالی دارند بسیار بزرگ که
بارهای تجارتی را از کشتی بخشکی یا از خشکی بکشتی بآسانی حمل میکنند و برای این دوکها دری از آهن ساخته اند
برودخانه که وقت عبور و مرور کشتی بآسانی باز و بسته میشود عرضش کمست کشتی بزرگ به صعوبت داخل میشود
اینقدر کشتی و تماشاچی دیده شد که انسان تعجب میکرد که این همه مخلوق کجا بوده اند و همه با تمیز و زنهای
خوشگل زیاد بودند خلاصه باز از دوک خارج شده برودخانه تا میز افتاده راندیم همین طور جمعیت توی
کشتیها چه همراه ما میآمدند چه در طرفین راه ایستاده تماشا میکردند همه جا توپ می انداختند راه زیادی
رانده دارد گرینویچ شدیم اینجا مدرسهٔ بحری انگلیس است و عمارات عالیه دارد از کشتی درآمده رفتیم
بعمارت وزیر بحری که بسیار عمارت بزرگ کهنه ایست دویست سال است ساخته شده است ولیعهدها
با زنهایشان وغیره بودند در این تالار اشکال سرداران قدیم و بعضی جنگهای بحریست شاه نشینی
داشت پله میخورد رفتیم بالا میز نهاری آنجا برای ما چیده بودند با شاه زادگان وغیره نشستیم میز نهار
سایرین خیلی طولانی بود جمعیت زیادی از مرد و زن نهار خوردند بعد از نهار رختهای خونی لارد نلسن را
که در جعبه بود بما نشان دادند کلوله به اپولیت او خورده بشانه اش فرو رفته بود جلیقه سفید او که خونی

بوده دیده شد این جنگ معروف به ترافالگار است که کشتیهای انگلیس با فرانسه و اسپانیول جنگ کردند و با وجود یکه لارد نلسن کشته شد باز فتح را انگلیسها کردند خلاصه رفتیم ولیعهد ها و زنهایشان وداع کرده رفتند من خواستم برصدخانه بروم رفتم بمیدان مدرسه بحریه کشتی جنگی باتمام اسباب وسط میدان بود برای تعلیم اطفال بحری که در آنجا مشق عملیدی میکنند بقدر پانصد شاگرد بحری هم صف کشیده بودند ایستادیم قدری مشق کردند بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای برج رصدخانه روی تپه بلندی ساخته اند پله سنگی دارد دوربین های بزرگ توی برج مانندی قرار داده اند که آن برج را با اسباب میگردانند و بهر طرف که بخواهند دوربین حرکت میکند منجم باشی معروفی دارد که چندین دفعه با بالون بهوا رفته است چشم انداز بسیار خوبی بشهر لندن و اطراف رودخانه تامیز داشت بعد آمدیم سوار شده رفتیم با کالسکه سوار همان کشتی شده راندیم آب رودخانه طرف عصر بواسطه رودخانه کم میشود این دفعه چون از دوکها برگشته از راه راست رودخانه رفتیم از زیر چندین پل معظم آهنی و سنگی گذشتیم جمعیتی زیاد و از حد ایستاده تا رسیدیم بمجازی پارلمنت عجب بنای عالیست بروج بلند دارد گفتند دوازده کرور خرج بنای اینجا شده است پارلمنت طرف راست رودخانه است و مقابل آن طرف چپ مریضخانه سنت توماس که بسیار عالی از کشتی درآمده سوار کالسکه شده راندیم برای منزل شب او در مرتبه بالای همین عمارت ما مجلس بال است شب را رفتیم بالا همه بودند دست زوجه ولیعهد را گرفته رفتیم نشستیم همه رقصیدند رقصی متعارف بال بعد مرد اکوسی با لباس اکوس آمده نی انبان زد مثل سورنای ایران صدا میدهد پرنس الفرد پرنس ارتور و دیگران رقص اکوسی کردند بعد از رقص مجلس برهم خورده رفتیم اطاق دیگر برای سوپر خذا و میوه و غیره سرمیز چیده بودند همه خوردند شاهزاده هندی هم بود بعد پائین آمده خوابیدم فردا باید برویم بشهر لیورپول و منچستر و قصر ترنتام که مال دوک دوسوترلاند است ؛ ؛

روز پنجشنبه سلخ ربیع الثانی

صبح زود از خواب برخاستم سوار کالسکه شده راندیم معتمد الملک و لارد مورلی نوی کالسکه نشستند صدر اعظم و شاهزادها و اغلبی در لندن ماندند خلاصه از کوچه رژان استریت گذشتیم که دکاکین بسیار

خوب پراسباب دارد از همه چیز دنیا مهمانخانه بسیار عالی هم که اغلب بینکی دنیائیها انجا منزل میکنند درهمین کوچه دیده شد همش مهمانخانه امریکائیست رفتیم تا بکار رسیدیم سوار کالسکه بخار شده راندیم از لندن تا لیورپول پنجباعت راه است و پنجاه فرسنگ مسافت امروز کالسکه بخار خیلی از سوراخهای کوه گذشت زمین پست و بلند داشت همه جا جنگل و سبزه و زراعت و آباد بیست از شهرهای بزرگ و کوچک که سر راه بود گذشتیم شهر استوک که کارخانه چینی سازی بسیار معروف دارد سر راه بود چینی انگلیس را انجا میسازند نزدیک شهر لیورپول از سوراخ بسیار طولانی عبور شد که پنج دقیقه طول کشیده بعد از گذشتن بلافاصله کارلیورپول پیدا شد جمعیت زیاد از حدی حاضر بود ند امروز وسط راه از پل بسیار بزرگ بلندی عبور شد که بر روی رودخانه مرسی ساخته اند که همین رودخانه از وسط شهر لیورپول گذشته داخل دریا میشود طول رودخانه زیاد نیست اما عریض و عظیم است خلاصه از کار در آمده سوار کالسکه شدیم حاکم و صاحب منصبان و بزرگان شهر دم کار حاضر بود ند حاکم سوار کالسکه شده جلو افتاد ما هم از عقب معتمد الملک ولار دپیش ما بود ند شهر لیورپول شهر و بندر تجارتگاه بزرگ انگلیس است که اغلب بانکی دنیا مراوده دارند از نکی دنیا تجارت گندم و پنبه زیاد میکنند گندم انگلیس کفایت خوراک خود شانرا نمی کند مهاجرین زیاد از انگلیس و المان و غیره از این بندر به بنکی دنیا میروند از قراریکه معلوم شد سالی زیاده از دویست هزار نفر مهاجر از این بندر به بنکی دنیا میروند که هیچیک از آنها دیگر برنمیگردند خاک فرنگستان یک کمپانی معتبری برای فرستادن مهاجرین روی رودخانه جلو شهر لنگر انداخته بود امروز صبح بنا بوده است بروند محض تماشای ما مانده بود امشب خواهند رفت اسم یکی از آن دو کشتی اوستانی و خیلی بزرگ و هزار نفر مهاجر در آن بود خلاصه انقدر جمعیت در طرفین راه بود که حساب نداشت و راه را تنگ کرده بود ند کالسکه نمیتوانست عبور کند از بالای پنجرها ها کوچها انقدر هورا میکشیدند که گوش آدم کر میشد یکنفر پیره زن یا طفل در شهر نبود که بتماشا نیامده باشد شهر تجارت و صنعت است مردمان کارکر بسیار دارد بالنسبه با هالی لندن اینجا فقیر بسیار دیده شد که از صورتشان معلوم بود که بصعوبت امر معاش میکذرانند بمیدانگاهی رسیده پیاده شده داخل عمارت سنت ژارژ شدیم تالار و ایوان بزرگی بود تختی بالای سکوی تالار گذاشته بود نشستیم زن و مرد زیادی

در تالار بودند حاکم خطبهٔ خواند نطقی از دوستی و اتحاد دولتین ایران و انگلیس کرد ما هم جوابی دادیم لازیسون ترجمه کرد طمسون و دیکسون هم بودند بعد برخواسته باز سوار شده راندیم برای عمارت حاکم نشین عمارت خوبی بود در اطاق قدری معطل شدیم باران کمی هم آمد بعد از انجا رفتیم در تالار بزرگی میز نهار گذاشته بودند نشستیم میوه وغیره خوردیم حاکم بسلامتی ما توس کرد بعد نهار تمام شد جمعیت زیادی در میدان و محوطه عمارت جمع شده بودند رفتم جلو پنجره قدری با آنها تعارف کرده بعد رفتم باز باطاق خلوت قدری ایستاده رفتم پائین سوار کالسکه شده راندیم برای لب رود خانه نشستیم بکشتی سایرین هم همه آمدند الی دهنه دریا رفته مراجعت کردیم رود خانه بسیار عریض و از دو طرف شهر است هوای شهر سرد بود بعد برگشته بکالسکه نه نشسته از میان جمعیت گذشته رفتیم بکار سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم برگشته بفاصله سه ساعت بقصر ترنتام که ملک دوک دوستر لاند است رفتیم کالسکه بخار دم در باغ ایستاده دوک و اتباعش حاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم چمن خیابان کل و شکارهائیکه در دیسمبر زرد دیده شد اینجا هم بود توی چمن میچرند خانهای تکتک دوک برای باغبانها و سرایدارها وغیره ساخته است مهمانخانه هم ساخته معبد کوچکی دارند رسیدیم در قصر پیاده شده وارد اطاقها شدیم رفتیم بکر مخانه مخصوص که توی عمارت بود اقسام کلها و درختهای خرما وغیره در آنجا دیده شد که کمتر جائی بود حوضی در وسط بود کوچک مدور زن لخت نشسته از مرمر روی فواره ساخته بودند از زیر آن آبی جاری بود بسیار صاف قطع کلها در آنجا پیچیده بود بخصوص عطر کینوع بنفش سفید بزرگ و ابلق تخم زالوئی که زیاده از صد خوشگل و معطر بود آنجا قدری نشسته غلیانی کشیدیم بعد رفتیم بجلو خان عمارت که باغ بزرگیست اما درختهای کوچک سرو و کاج و درختهای شبیه بنارنج که توی چلیک کاشته در باغچها گذاشته و سرشاخه کرده بودند باغچهای بسیار وسیع قشنگ پر گل با انواع اقسام باقی زمین و خیابان چمن مثل مخمل فوارهای زیاد در حرکت جلو این باغ و باغچه دریاچه طبیعی است طولانی و کج و معوج که توی آن چند جزیره کوچک است همه با جنگل و گلکاری و خیابان که با قایق انجا میروند و در دریاچه تپه است همه جنگل سبز و خرم و اطراف این باغ و باغچها همه خیابانهای سرپوشیده از درخت گل و ناک چفتهای مور از آهن ساخته اند آنطرف چفتها و خیابانها گرمخانهای دوکست که بسیار تمیز و انواع گلها

و برگهای رنگارنگ بنکی دنیا وغیره دارد میوه بانن که چیزیا کول خرمیت مثل کدوی کوچک تازه آن رنگ پو
ستش که زرد شد انوقت میرسد مزه خربزه میدهد نرمست همین طور با انگشت میتوان خورد قدری
ثقیل است بزبان هندی موز میگویند و در بلوچستان متصرفی ایران و مکران بسیار است شلیل
هلو انکور سفید و سیاه انجیر آلوچیا لک خیار وغیره دارد و جمیع این میوها از نارس و نیمرس و رسیده در
کرمخانه بمراتب یافت میشود با اسباب و پیچی که تعبیه کرده اند باغبان می پیچاند پنجرها باز و سقفهای
شیشه بلند شده باز بسته میشود خلاصه آمدیم باطاق عمارت اطاقهای عالی پر اسباب با روح و پردهای
اشکال خوب دارد قونسول جنرال انکریز که در مصر بود تازه اینجا آمده است لارد شرفی استانتن
که از نجباست و در همین نزدیکی عمارت و باغی بطرح سویسی دارد او هم بود شخص انگلیسی که قبل از
جنگ انگلیس و فرانسه بدست مردم چین اسیر شده بود اسمش گلگ ریش بلند بزرگی دارد اینجا بود از
احوالات اسیری او پرسیدم میگفت چینیها در اسیری ما را بسیار اذیت کردند بعضی از نجبای انگلیس
انجا بودند که سالها از رفقا و مصاحبهای دوک بوده اند برادر و پسر برادر و پسر دوک هم بودند اسم
پسر دوک مرکی دوتنافرت اسم برادر بزرگ دوک لارد الیر کا دار برادر کوچک لارد رنلد خلاصه
شب غذای خوبی خورده شد چراغان خوبی هم کرده بودند گردش کردم یک جائی برای کلوله بازی
ساخته اند در وسط تخته دراز بست میانش خالی دو مرتبه کلوله چوبی بزرگ و کوچک زیادی توی آنها
گذاشته اند طرفین این خط در زمین از تخته مفروش است بطول پشت ماهی در هر دو طرف آن نهر بست
کلوله را باید بقوت انداخت که برود به نشانهائی که در آخر چیده اند بخورد هر کلوله که بنشانه خورد میبرند
و هر کدام نخورد بآن نهرها می افتد اشخاص بازی کن دو قسمت میشوند قسمی اینطرف خط چوبی و قسمی
آنطرف بازی میکنند چند نفر هم در آخر ایستاده اند کلولها را بتوی خط انداخته خودش می آید نزد
اشخاص بازی کن و نشانهائی هم که خورده و افتاده است دوباره بلند میکنند رفتیم انجا در
این بین دوک و سایرین آمدند بدوک گفتم خودتان بازی کنید یکبار دوک و سایر انگلیسها لخت
شده کلاه از سر برداشته بازی کردند خیلی بازی با تماشای خوبی بود ناظر خانه دوک که چند روز

قبل در صحرا تیر تفنگی از دست آدمش رها شده بپایش خورده بود می لنگید اسمش راست بود

روز جمعه غره جمادی الاولی

نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده رفتیم برای شهر منچستر کالسکه بخار تند حرکت کرد اغلب میشد منها وغیره در منزل ماندند امروز هم از بعضی سوراخهای تاریک کالسکه عبور نمود از شهرها و جاهای آباد گذشته اول بکارخانه کرو رفتیم از راه آهن بزرگ پیاده شده سوار کالسکه بخار بسیاره کوچکی شدیم که از توی کارخانه میرفت بسیار چیز قشنگ تازه بود امازود پیاده شده تماشای کارخانها نمودیم در آنجا با اسباب سرخ و آلات لوکوموتیو کالسکه بخار میسازند بطوری آسان آهنهای بسیار بزرگ ضخیم را گرم کرم که سرخ بود اره مینمودند و زیر نکنه پرس نرم و تخته میکردند که مایه تعجب بود و همچنین آهنهائی که برای زنجیر ساختن دراز و باریک میکردند مثل مارپیچ بود که روی زمین راه برود و برای ترکیب آوردن تختهای آهن و کوبیدن و جمع کردن آنها اسبابی داشتند مثل دو قوچ که باهم کله بزنند آهنها را وسط آنها میگذاشتند و آنها میکوبیدند خلاصه بعد از تماشا بیرون آمده بکارخانهای دیگر که نازک کاری اسباب میکردند رفته تماشا کردیم از آنجا سوار کالسکه بخار شده به منچستر رفتیم دو ساعت و نیم از قصر تر تا منچستر راه است رسیدیم بکار جمعیت اینجا تماشاچی بیشتر از لیورپول بود شهر منچستر بواسطه کارخانجات زیاد در و دیوارش مثل دغال سیاه است حتی رنگ رو و لباس آدمها هم همه سیاه است و جمیع خانمهای آنجا اغلب اوقات رخت سیاه میپوشند بجهة اینکه تا رخت سفید یا رنگ دیگر پوشیده اند فوراً سیاه میشود حاکم و بزرگان و نجبای شهر و حکام اطراف در کارخانه حاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم تا بدارالحکومه رسیدیم تالار بزرگی بود در روی پله صندلی گذاشته بودند نشستیم حاکم نطقی کرد من هم جواب مفصلی دادم در اظهار دوستی بدولت انگلیس و خوشوقتی و رضایت از اینکه از اول ورود بخاک انگلستان از دولت و ملت بکمال احترام بوده است لارینسون صاحب بزبان انگلیسی ترجمه کرد همه تحسین کردند بعد رفتیم باطاق دیگر که نهار چیده بودند قدری خوردم بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای تماشای کارخانه پنبه ریسی کوچه بسیار طولانی طی شد طرفین راه بطوری از دحام بود و هورا میکشیدند که گوشها نزدیک بود کر شود بسیار اظهار میل بملاقات ما میکردند رسیدیم بکارخانه پنج مرتبه داشت در هر مرتبه کاری

میکردند اغلب زنها مشغول کار بودند ریسمان وغیره درست میکردند در مرتبه پائین پارچه پنبه میبافند که
این پارچه را بجای دیگر برده نقش چیت زده بتمام دنیا حمل میکنند کارخانه پائین بسیار تماشا داشت
بقدر یک میدان بزرگ بود البته بقدر دو هزار دستگاه بافندگی داشت در هر دستگاه چهار نفر زن
کار میکردند همه را شمردم یکبار کارخانه از صدا افتاد دختر ها و زنها و مرد با آواز خوبی خواندند بعد از اتمام خواندن
بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتم براه آهن سوار کالسکه بخار شده راندیم برای قصر ترنتام یکساعت و
نیم بغروب مانده رسیدیم دوک وغیره همه بودند پیاده رفتم شکارهای باغ را تماشا کرده بعد رفتم توی قایق
نشستم خود دوک زحمت کشیده پارو میزدند رفتیم در جزایر گشتیم بسیار خوش گذشت شب را بعد از شام باز
کلوله بازی کردند همه بودند پسر دوک از همه بهتر بازی کرد روز شنبه دوم باید برویم لندن
و شب را در شهر یک برای گردش و صحبت و عصرانه مهمان ولیعهد انگلیس هستیم صبح برخاسته سوار کالسکه شدند
با دوک وداع کرده راندیم سه ساعت بیشتر راه بود از بعضی شهرها و تونلهای متعدد گذشتیم دو سوراخش
خیلی راه بود که هر کدام پنج دقیقه طول کشید از دو دره تنگ و طولانی هم عبور شد ارتفاع دره هم زیاد بود
اما مثل دیوار بود یکی از دره‌ها همه سنگ بود دیگری سنگ و خاک بهم آمیخته معلوم میشود که بچه زحمت و
چه قدر مخارج این راههای آهن را ساخته اند خلاصه وارد کار شهر لندن شدیم جمعیت زیادی بود رسیدیم
منزل بعد از یکساعت رفتیم به چیزیک این عمارت و باغ مال دوک دود و نشیر است که از متمولین انگلیس
و با دوک دوستی لاندخویش است و او امانت بولیعهد انگلیس داده است که ییلاق او باشد جمعیت
زیاده از حدی در کوچه‌ها و پنجره‌ها و بامها بودند صدر اعظم و لارد مورلی با مادر کالسکه بودند بقدر یکساعت راه بود
کالسکه زیادی هم که حامل موعودین بود به چیزیک میرفت داخل خیابان باغ شده راندیم تا رسیدیم در باغ
مخصوص پیاده شده داخل باغ شدیم شاهزادگان وغیره بودند چند چادر توی چمن و باغ زده بودند
عمارت محقری داشت رفتیم به چادر ولیعهد روس و انگلیس زنهایشان با خانمهای زیاد و سفرای
خارجه و وزرای انگلیس وغیره بودند قدری ایستادیم پادشاه هم آمدند رفتیم پیش ایشان در چادر قدری
نشسته صحبت کردیم بعد من با ولیعهد انگلیس رفتیم بگردش باغ کلکاری خوبی بود کرمخانه هم داشت

همه مردها وزنها می کشتند در چادر بزرگ خوراکی زیاد چیده بود ندمردم سرپا ایستاده هرکسی چیزی میخورد بعد دو باغچه درخت کاجی یا سیلی حاضر کردند که من بیاد کار خود بکارم کاشتم این عمل در فرنگستان بنوع احترام بزرگی نسبت با اشخاص بزرگست بعد بچادر پادشاه رفته وداع کرده ایشان رفتند به وینسدزور وما هم قدری متمثل شده بعد از همان راهی که آمده بودیم رفتیم بمنزل شب را فراغت بود خوابیدیم برا در زنهای ولیعهد روس و انگلیس که پسر پادشاه دانمارک باشد امروز تازه وارد شده بود جوانیست بسن چهارده سال در بحریه منصب دارد با مش والدمیرپا او هم تعارف کردیم بدیدن خواهرهایش آمده دو روز دیگر باز میرود روز یکشنبه سیوم امروز هوا ابر شدید ومه است وباران شدیدی هم میاید بعد از نهار با معتمدالملک ومرلی بکالسکه نشسته قدری در هایت پارک گشتیم با اینکه روز یکشنبه بود وکسی در راهها نبود باران هم بشدت میاید مردوزن خیلی دیده میشد بعد افتادیم براه چرنیک که دیروز رفتیم از چرنیک گذشته براه ریشمون افتاده از پهلوی باغ نباتات گذشتیم مردم زیادی آنجا سیر میکردند باغ لب یار بزرگیست اما میانش نرفتیم اما برج باریک بلندی ترکیب چین میان باغ ساخته اند چندین مرتبه دارد بسیار جای قشنگی است از دور دیدم خلاصه رفتیم بریشمون در بالای تپه واقع است ریشمون جای علیحده نیست در حقیقت یکی از محلات آخر لندنست خیابانها وچشم انداز بسیار خوبی باطراف دارد خصوصا برودخانه تیز از نوع شکارهای وینسدزور در چمنهای اینجا بسیار بود چون باران میاید نشد گردش بکنیم گفتند خانه لارد روسل که از وزرای قدیم معروف انگلیس است باینجا نزدیکست میل کردم بدیدنش برویم رفتیم پیاده شده داخل شدم خود با زوجه اش استقبال کردند مرد پیری است قریب هشتاد سال دارد قدش کوتاه است با وجود پیری باز هوش وعقل خوبی دارد از فرقه ویگ است لازم شد تفصیل ویگ نوشته شود کل وزرای دولت انگلیس دو فرقه هستند فرقه که حالا وزارت دارند از ویگ هستند که رئیس آنها لارد کلادستون صدراعظم حالیه ولارد کرانویل وزیر دول خارجه وسایر وزرا هستند فرقه دیگر را برضد خیالات این دسته هستند توری میگویند که رئیس آنها دیسرالی ولارد دربی وغیره است هروقت فرقه اولی عزل شوند کل وزرا وغیره باید تغییر کرده از فرقه ثانی نصب شوند خلاصه قدری نشستیم دولبست سفیر استریا وسایر مردمان پولیتیک آنجا بودند بعد از چند

دقیقه سوار شده رفتیم بمهمانخانه ریشمون که بسیار مهمانخانه خوبیست چند سال قبل آتش گرفته بود تازه ساخته اند
چشم انداز خوبی دارد امامه وابر مانع از دیدن بود باران متصل میبارید قدری انجا نشسته چای ومیوه
خورده رفتیم منزل **روز دوشنبه چهارم** صبح برخاستم امروز بعد از نهار کل وزرای تورکی
بحضور آمدند ناظم بنگاله وپسرش هم بودند لارد درو سل هم که دیروز خانه اش رفته آمده بود سیمور که در عهد نیکلا
امپراطور سابق روس وقبل از انکه جنگ سواستاپول قطع مراوده با دولت روس کند وزیر مختار پطرزبورد بوده
شد وهمچنین لارد دربی ولارد مامیزبری که هریک سابقا وزیر امور خارجه بوده اند از معارف وزرای تورکیه
بحضور آمدند خلاصه بعد بعضی تجار هند وغیره آمدند ترکیب ولباس عجیب داشتند روسای ارامنه ویهود ونصاری
وبعد بعضی مردم دیگر از اهل پنجاب هند وغیره درمیان آنها اسکندر احمد پسر مرحوم سلطان احمد خان افغان را
دیدم که مدتی با پدرش در طهران بود جوان زرنگ وسوار خوبیست میگفت چند سال در روسیه بوده است
مدتی هم در انگلیس است لباس وعمامه افغانی را مبدل بلباس انگلیسی کرده وبی کلاه آمده بود رنگ رویش
زرد وپریده بود خلاصه بعد لارد دراد کلیف معروف بحضور آمده نشست زیاد صحبت کردیم این شخص از دیپلو
ماتهای بزرگ فرنگستان است بیست سال مشیر در اسلامبول وزیر مختار انگلیس بوده وبسیار با اقتدار در انجا
حرکت میکرده است در جنگ سواستاپول محمد خیالات انگلیسها وبرضد روسها بوده است واز ایام ناپلیون
اول که قاروان خان ایلچی فرانسه از ایران بیرون رفته وانگلیسها را خاقان مغفور فتحعلی شاه قبول کرده
بوده داخل خدمت بوده است امانه در ایران وبخواطر داشت آن ایام را قریب هشتاد وپنجسال دارد حالا
هم باکمال عقل وشعور صحبت میکرد ناخوشی نقرس دارد اگر این ناخوشی را نداشت باعتقاد من حالا هم
آن عقل وهوش وفطنه را دارد که دولت انگلیس امور تیهای بزرگ باو بدهد بعد او هم رفت برخاسته
نماز کردم امشب را باید بعمارت بلور که خارج شهر لندن است برویم انجا آتشبازی ومهمانیست
امروز قبل از دیدن وزرا وغیره تلمبه چیان انگلیس آمده در باغ جلو عمارت مشق کردند نردبانها گذاشته
بخیال اینکه عمارت مرتبه بالا آتش گرفته است بچابکی وجلدی تمام از نردبان بالا رفته مردم سوخته ونیم سوخته
وسالم بعضی را بدوش کشیده پائین آوردند بعضی دیگر را طناب بکمرشان بسته بزمین فرود آوردند برای

استخلاص مردم اختراع خوبی کرده اند اما تعجب دراین است که ازیکطرف این نوع اختراعات واهتمامات
برای استخلاص انسان ازمرگ میکنند ازطرف دیگر درقورخانهای ولویج انگلیس وکروپ المان اختراعات
تازه ازتوپ وتفنگ وگلوله وغیره برای زودتر ومبشیر کشتن جنس انسان میکنند وهرکس اختراعش بهتر وزودتر
انسان راتلف میکند افتخار بامینماید ونشانها میکنند خلاصه درین بین چند نفر پهلوان انگلیسی آمده بوکس کردند بوکس
مشت زدن بهمدیگر است که خیلی اوستادی وچابکی میخواهد اما دستکش بزرگی که میانش انبار پنبه بود در دست
داشتند اگر این دستکش نبود همدیگر را می کشتند بسیار مضحک وباتماشا بود عصری سوار کالسکه شده رفتیم برای
عمارت بلورکه اول اکسپوزیسیون فرنگستان درهیجده نوزده سال قبل درین عمارت واقع شده هنوز هم این عمارت
برپاست یکساعت طول کشید تا رسیدیم بدرعمارت اما باران شدیدی میآمد که بسیار اوقات مردم را تلخ کرده
بود باوجود این جمعیت زیادی اززن ومرد سرراهها ایستاده تنبیت می کفتند رسیدیم دم عمارت پیاده شدیم صدراعظم
وشاهزادهای ما وسایر نوکرها بودند دم عمارت چادری زده پرنس الفرد وشاهزاده خانمها وبخیا آنجا منتظر میبود
وبستنی وغیره حاضر کرده بودند چند دقیقه آنجا مکث شد تا ولیعهد انگلیس وولیعهد روس وزنهای ایشان
وغیره رسیدند دست زن ولیعهد انگلیس راگرفته داخل عمارت شدیم عجب محلی بنظر آمد طرفین راه
همه صندلی گذاشته زنهای خوشگل بازینت ومردها بمراتب نشسته وکوچه برای رفتن ما داده بودند که باید
ازمیان آنها بگذریم عمارت ازآهن وبلور است وبطوری مرتفع ووسیع که امشب چهل هزار نفر
با بلیت باین عمارت آمده بودند خلاصه رفتیم بوسط عمارت که گنبد بزرگ مرتفعی دارد وسط گنبد حوضی است
که بطور سنگ طبیعی وکوه ساخته اند فواره بسیار خوبی داشت آب زیادی میریخت طرف دست چپ
ایوانی بود پله داشت در بالا شاه نشینی داشت صندلی زیادی گذاشته بودند من وولیعهد با وزنهایشان
وشاهزاده خانمها وشاهزادها همه آنجا نشستیم دوک کامبریج بنود گفتند ناخوشی نقرس کرده نتوانست
روبروی ما ارگ بزرگی بود مثل ارگ البرت هال موزیکانچی زیاد باخوانندها بودند میزدند میخواندند وقتی
جمعیت در آنجا از بالا و پائین وجوانب واطراف روی صندلیها نشسته بودند که چشم انسان خیره
میشد وورمین دوچشمی آوردند تماشا کردیم از پشت شیشه‌های پشت سر ما فوارهای آب بسیار خوب

میجست زوجه دوک دسوترلند با دخترش عقب سر مانشسته بودند دختر دوک بسیار خوشگل است در جلوما
انگلیسها بازی ژیمناستیک کردند بسیار کارهای عجیب از جست وخیز ومعلق شدن روی طناب
وغیره نمودند که کار کمتر کسی است بعد میلهای پهلوانی ایرانرا آورده میل بازی کردند بعد دسته ازاهالی
مملکت ژاپون آمدند از طفل کوچک الی مرد وزن بزرگ بلباس ژاپونی کارها وبازیهای عجیب کردند که
عقل متحیر میشد اغلب کارها را با پاهایشان میکردند میخوابیدند یک صندوق بزرگ چوبی را مثل پرکاه هرطور
میخواستند میچرخواندند وبهوا می انداختند باز بروی پا میافتاد شخصی چشم بسته میخوابید بزبان بسیار
بلند یارا روی پای خود راست نگاه میداشت بچه ده ساله میرفت روی زبان بازیها درمیآورد کلوله
های عجیب هوا می انداخت جعبه سوراخ داری هم در دست داشت که کلولها هر دفعه توی سوراخ جعبه
می افتاد یک لنگه در راهم همین طور خوابیده روی پایش میچرخاند بطوریکه نمیتوان نوشت طناب قطور بلندی
از سقف کندند تا زمین چهل ذرع میشد آویختند دو سه نفر انگلیسی که کارشان بند بازیست بمیل خودشان بازی
میکردند طناب را گرفته بجایی تا نزدیک گنبد رفته بعد آنجا بیک پا ایستاده کج میشدند یکی از آنها از بالا سرازیر
با کله پائین آمد خیلی غریب بود بعد از اطراف طاق طنابها آویخته نوئی زیر آنها بسته شخص انگلیسی بند بازی
کرد که الی امروز ندیده ونشنیده بودم همین قدر مینویسم که بند بازی نبود سحر میکرد وپرواز مینمود مثلا ده ذرع بیشتر
ازین بند به بند دیگر که در هوا معلق بود میجست در آخر از بالای بند خودش را پرت کرده توی نوا افتاد بازی
تمام شد مجلس بهم خورد رفتیم بالای عمارت شام را در سرمیزی که همه اعیان واشراف بودند خوردیم باغ
عمارت بلور که بهترین باغهای انگلیس است از بالا پیدا بود فوارهای متعدد که هریک متجاوز از بیست ذرع میجست
توی باغ بود منبع این فوارها برج بلندی است که دم در عمارت بلور ساخته اند خلاصه مردم زیادی چتر بسر گرفته
با وجود باران شدید توی باغ پای عمارت ایستاده هوا می کشیدند بعد از شام در باغ آتشبازی شد آتشبازیهای
قشنگ وخمپاره هائیکه ستاره های رنگارنگ از میان آنها بیرون میآمد زیاد در کردند بعد از اتمام آتشبازی آدم
پائین از الکتریسیته سیمی تلگراف مانند ساخته بودند همین که من دست بآن زدم فشنگهای آتشبازی زیاد
از توی باغ بهوا رفت تماشا داشت باز در مراجعت دست زوجه ولیعهد را گرفته رفتیم به منزل

گداهای فرنگستان عوض گدائی ساز میزنند کما نچه میکشند هیچ سؤال نمیکنند اگر کسی پول داد میگیرند
والا متصل ساز میزنند در باغ جلو عمارت ما قرقاول نر و ماده زیاد توی درختها دیده شد کبوتر در فرنگستان
زیاد است و مثل ایران کبوتر بازها هوا میکنند خصوصا در خاک بلژیک خیلی دیدم اطفال کوچک شیر
خواره وغیره را در کالسکه های کوچک می نشانند و روزها در خیابانهای باغ و چمنهای آنجا با دست
میکردانند بوضع بسیار قشنگ و اطفال در کالسکه بخواب میروند چهار رعد از شکارهائیکه در چمن میچرند
وازجنس ارقالی بودند اما شبیه بمرال از دوک دوسوترلاند گرفته بابراهیم خان سپردیم که انشاء الله
بطهران بیریم زاد و ولد کرده زیاد شوند روز سه شنبه پنجم امروز تماشای بانک و برج سیتی
لندن و کلیسای سنت پول دوست مستر و پارلمنت باید برویم صبح نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم
بسیتی داخل سیتی و برج شدیم رؤسای آنجا بحضور آمدند رفتیم بالای برجی بسیار کهنه و قدیم میان آن
جعبه بزرگی از آئینه بود و در شش معجری از آهن داشت چند تاج از سلاطین قدیم انگلیس در آن بود
جواهر نفیسه داشت بخصوص در یک تاجی یاقوت سرخ بزرگی بود بسیار ممتاز عصاها دیده شد
از طلا و ظروف طلا هم قدری بود شبیه الماس کوه طور را از بلور درست کرده بودند در انجا بود اما اصل
الماس را در لندن تراشیده بریان کرده پادشاه سنجاق کرده بسینه میزنند روزیکه برای وداع به وینسدز رفته
بودم بسینه زده بودند بسیار الماس خوبیست خلاصه وقت تنگ بود با سلحخانه که در همین قلعه
است نرفتم رفتم بکلیسای سنت پول کشیش اول آنجا ناخوش بود حضور نداشت نایب او بود توی
کلیسا گردش کردیم بسیار بنای مرتفع قدیمی است زن و مرد زیادی بود کسانیکه درین کلیسا از معارف
مدفون هستند ازین قرار است لرد نلسون دوک دو ولنگتون از آنجا آمده ببانک دولتی
رفتیم از بورس که تجارت خانه است گذشتیم تجار معروف لندن با جمعیت زیاد آنجا بودند بدر
عمارت بانک رسیدیم رئیس بانک و همه نویسندگان و اجزای این کار حاضر بودند از پلها بالا رفتیم
عمارت عالیست دفترخانه و اطاقهای نشیمن همه را دیدیم برای چاپ زدن کاغذهای بانک
از قبوص و اسکناس و برای سنجیدن وزن طلا و نقره و قیچی کردن پولهای سبک اسباب و آلات

خوب و کارخانهای بخار دارند همه دیده شد اسم خودمان را در کتاب آنها ثبت کرده از آنجا پائین آمده
رفتیم بزرگترین شمش طلا و نقره زیاد دیده شد که هر شمشی دو هزار تومان ایران بود تقدیر چهار کرور پول در آنجا
موجود بود خلاصه برگشته رفتیم منزل چیز بسیار عجیب در آنجا دیده شد اولا در هر ماشینی که کاغذ بانک را چاپ
میکردند قطب نما که هر یک مثل ساعت عقربه کهربا داشت نصب کرده بودند که هر عدد دیگر چاپ میشد
خود قطب نما از کردش عقربه یک حساب نگاه میداشت یعنی که بماشین میدادند یک کاغذ چاپ
درمیآمد و عقربه یک از خطی بخطی میرفت و این برای آنست که از عدد کاغذهای بانک کسی نتواند دزدی کند ثانیا
اسبابی بجهة میزان کردن و سنجیدن وزن پولها که پول زیادی از طلا از جائی مثل نادوان بپائین میریخت و طرفین آن
جعبه مانند جائی بود که هر پولی که وزنا سبک بود بواسطه اسباب یک جعبه می افتاده پولی که سنگین و تمام
بود بجعبه دیگر ثالثا اسبابی بود که پولهای سکر اقپی میکرد و از اعتبار می انداخت که دوباره سکه نزنند خلاصه
رفتیم منزل ساعتی استراحت کرده سوار کالسکه شده رفتیم خانه کارپنتون صدر اعظم زن مسنی داشت هر دو
استقبال کردند دست بزوجه اش داده از پله بالا رفتیم اطاقهای خوب داشت یک حوض بسیار
کوچکی در بالاخانه با فوارهای آب بسیار خوب بود چشم انداز خوبی داشت بپارلمنت بشهر ایچی کبیر نمسه و
عثمانی و المان و از اعاظم انگلیس کرانویل وزیر امور خارجه و زوجه دوک سوترلاند وغیره بودند قدری نشسته
رفتیم بپارلمنت از تعریف این عمارت و تعداد اطاقها و بالاخانها و دالانها شخص عاجز است میگویند
مبلغ گزافی بمرور ایام خرج این عمارت شده است و بنای آن از هشتصد سال قبل ازین است اما
ده سال قبل ازین خیلی بر بنای آن افزوده اند ناظم مجلس لارد هاکه مرد پیری بود آمش کلیفورد جلو ما افتاده
اطاق باطاق کردش کردیم بسیار بنای عالی و محکم و مهیب است واقعا پارلمنت انگلیس را چنین عمارت
عظیمی شایسته لایق است از تالار بزرگی گذشتیم که تالار واترلو مینامند دو پرده بزرگی که بسیار خوب کشیده اند
در چنین تالار نصب است یکی جنگ معروف ترافالگار است که تفصیل آن در سابق نوشته شد دیگر پرده
ملاقات ولنگتون با مارشل بلوکر سردار سپاه پروس که شریک جنگ واترلو بود بعد از شکست ناپلیون در
صحرای واترلو روی اسب بهم دیگر دست داده تهنیت میکویند خلاصه رفتیم باطاق لاردها همه بودند

عدد لاردهای این مجلس از صد نفر متجاوز است قدری نشسته برخاستم از اطاقها و دالانها گذشته داخل تالار وکلا ملت شدیم عدد اینها سیصد و پنجاه نفر میشود لاردکلادستون و بیسرایلی و سایر وزرای و یک و توری بودند یکطرف و یک بودند طرف دیگر توری ها در بالا که راه باریکی بود مشرف به مجلس روی صندلی نشسته بودیم مسئله طرح کردند اختلاف آراء شد رئیس مجلس حکم بطرف اغلب کرد که ماژوریته Majorité میگویند و طرف اقل را مینوریته Minorité کل وکلا رفتند بیرون که درمیرون بشمارند مجلس خالی شد بجز رئیس کسی نماند بعد از دقیقه آمدند طرف غالب و یکها بودند که حال وزارت دارند بعد لاردکلادستون صدر اعظم آمد پیش ما قدری صحبت شد برخاسته رفتیم بکلیسای دست منتر که نزدیک پارلمنت است بسیار کلیسای عالی خوشطرح خوبی است بنایش قدیم و همه از سنگست سقف مرتفع طولانی دارد هانری هفتم پادشاه انگلیس معبدی ساخته است بسیار عالی متصل بکلیسای بزرگ است مثل شاه نشین واقع شده و حجاری بسیار در سقف و دیوارها شده است منبره خود هانری هم در آنجاست در وسط مجر آبنی بزرگی دارد از پادشاهان دیگر و سرداران معروف و شعرا هم درین کلیسا بسیار مدفون هستند طول این معبد بالصدوی پای انگلیس است ارتفاع ۳۲۵ پا اسم سلاطین دیگر که آنجا مدفون هستند اداوارلوکون فوس هانری سیوم هانری پنجم هانری هفتم الیزابت ستوارت تمام خانواده سلاطین ستوارت و خانواده هانوار و زاریت فلس روبرت پیل لوره پالمرستون از سرداران اوترام لورد کلید تخت بسیار کهنه آنجا بود که سلاطین انگلیس باید در این کلیسا روی این تخت تاج گذاری کنند سنگ حضرت یعقوب علیه السلام هم درین تخت نصب است سنگی است بزرگ که حضرت یعقوب روی آن میخوابیده است از مصر بفرنگستان افتاده یعنی دست بدست گشته بسلاطین انگلیس رسیده است خلاصه برگشتیم منزل در عمارت پارلمنت کتابخانه بسیار معتبریست که گفتگوهای قدیم و جدید پارلمنت و قوانین انگلیس وغیره در آنها نوشته شده است بالنبهای دیگر روز چهارشنبه ششم باید بوینزور بجهة وداع با پادشاه برویم نهار را منزل خوردیم و لیعهد روس آمد با ایشان صحبت شد چون ما میرویم و خود ایشان هم فردا میخواهند به بندری از بنادر انگلیس بروند یعنی فرمایش کشتی سواری بجهة خود داده حال تمام شده میخواهند بآب بیندازند بعد از رفتن ایشان روانه و بینزور شدیم همه شاهزادها و صدر اعظم

وینیزور در کالب بودند رسیدیم بدو بیندزور پادشاه تادم پله استقبال کردند دست هم را گرفته رفتیم بالا ما را بردند در جمیع اطاقهای عمارت گردانند اطاقها و تالارهای بسیار عالی چشم انداز بسیار خوب بطرف شهر لندن و صحرا دارد باغ گلکاری خوبی در پای عمارت طرف صحرا بود کتابخانه معتبری داشت بعضی کتابها بخط و زبان فارسی دیده شد از جمله تاریخ هند بود مثل روزنامه نوشته بودند مصور بنقاشی هند بسیار خوب کتابی بود اسلحه خانه خوبی هم بود همه سلاحهای قدیم که از هندوستان وغیره بدست آورده پشت آئینها چیده اند بعضی اسباب جواهر و طلا که از جمله تخت سلطنتی و زین اسب مرصع تیپو صاحب هندی بود که جواهر زیاد داشت و همچنین از اسلحه طرز قدیم اروپ و از هدایای سلاطین و چیزهای دیگر و اطاقها زیاد بود کلدان بسیار بزرگی از سنگ ملخیت بود که نیکلا امپراطور روس فرستاده بود کلوله تفنگی که در جنگ ترافالگار لارد نلسون را کشته بود از بدن او در آورده در قوطی نگاهداشته اند و کل همان کشتی که نلسون در آن بوده که کلوله توپ سوراخش کرده است با چند عدد کلوله های آن توپها در اطاق بود دورش معجری بود بعضی کلوله های توپهای روس هم که در جنگ سواستاپول کرفته اند با دو قبضه تفنگ دنکی سربازی از سالدات روسیه برای نمونه انجا کذاشته بودند مجسمه نصف تنه نلسون را هم از سنگ تراشیده روی نصفه کل کشتی کلوله خورده نصب کرده بودند و توپ هم که ربکیت سنکه بهدیه فرستاده آنجا بود در تالارها اشکال پادشاهان و وزرای معروف عهد ناپلیون اول را که سنت الیانس میکفتند کشیده بودند نیکی کشته بعد رفتیم در اطاقی سر میز نشستیم من بودم و پادشاه و دختر کوچک ایشان و پرنس لیوپولد که امروز داماد پادشاه است تادم کار باستقبال آمده بودند باز لباس اکوسی پوشیده بود شاهزاده بسیار خوبیست بعد از انکه قدری میوه خوردیم رخصت خواستیم پادشاه تادم اطاقی که برای ما معین کرده بودند آمده رفتند من عکس خودم را بپادشاه دادم بیادکار ایشان هم عکس خود و پرنس لیوپولد را بمن دادند الحق کمال مهربانی و دوستی را پادشاه از اول ورود بخاک انکلیس الی امروز نسبت بما بعمل آورده اند بعد آمدیم پائین دست پادشاه را کرفته رفتیم تادم کالسکه وداع کرده توی کالسکه نشستیم پادشاه خواهش کردند که عکاس مخصوص ایشان توی کالسکه عکس ما را بیندازد عکاس چند شیشه عکس ما را انداخت بعد براه افتاده قدریکه از خیابان رفتیم راه را کج کرده رفتیم

بخانه پرنس هلنا دختر پادشاه زوجه پرنس کریستیان که از شاهزاده های هولستین المانست که دولت پروس
حالا ولایتش را متصرفست و شاهزاده هنوز ادعای این ولایت را دارد که یکوقتی بلکه صاحب شود خلاصه
وارد خانه شاهزاده شده قدری نشستیم خانه و باغچه کلکاری خوبی داشت بعد از صرف میوه برخاسته
باکالسکه رفتیم بمقبره پرنس البرت شوهر پادشاه خیلی راه از پهلوی مقبره دوشس دوکت مادر پادشاه
گذشته تا رسیدیم بمقبره البرت پیاده شده رفتیم سر مقبره بسیار عالی و بارونق است از سنگهای رنگین
ساخته اند صندوق مقبره از سنگ است مجسمه خود البرت را خوابیده باحالت موت از مرمر بسیار خوب
روی صندوق ساخته اند دسته گلی که در دست داشتم بالای قبر گذاشتم بسیار افسرده و مهموم شدم
بیرون آمده سوار کالسکه شده رفتیم همه جا پرنس لیوپولد همراه بود اینجاها گرمخانهای گل و میوه جات
و سبزی کاری و باغات و جای گاوها و گرفتن شیر و کره برای پادشاه است پیاده شده درخت
سرو کوهی بیاد کار کاشتم سوار شده رفتیم سر راه آهن باشاهزاده لیوپولد وداع کرده رفتیم بشهر وارد منزل
شده قدری نشستیم بعد سوار شده بتماشاخانه مدم توسه رفتیم مدم توسه زنی بوده و حالا سیال است مرده
پسر و نبیره دارد جائی ساخته که مجسمه سلاطین و مردمان معروف و شعرای بزرگ قدیم و جدید را از موم
ساخته اند و رخت همان شخص و همان عمد بعینه چه مرد چه زن حتی جواهرات مصنوعی مثل تاج کردن بند گشتر
وغیره باآدمها پوشانده و نصب کرده و همه آنها را در اطاقها و تالارها ایستاده نشسته قرار داده اند بطوریکه
امکان ندارد شخص بتواند تشخیص بدهد که این آدم یا موم است خلاصه پسر مدم توسه خوشش بود نوه اش معرفی میکرد
صورت ناپلیون سیوم با همان لباس توی رخت خواب باحالت نزع ساخته اند بعینه آدم جاندار را
که مشرف بموت باشد بعضی زنهای جاندار میان آنها نشسته بودند هر قدر خواستم فرق بدهم که آدم حقیقی کدام
و آدم مومی کدام است نتوانستم تا اینکه زنها برخواسته راه رفتند خنده کردند آنوقت معلوم شد که آدم همان
دارهستند اشکال پادشاه حالیه انگلیس و اولادشان و وزرا همه بود و همچنین تصویر لوی فلیپ و ولیعهد فرانسه
و مادرش اژنی خیلی صورت بود علاوه بر اشکال پادشاهان و بزرگان بعضی اشخاص قاتل و بدنفس را که در
شیطنت و شقاوت از معارف دنیی بوده اند کشیده اند خیلی شبیه مثل ارسینی که میخواست ناپلیون سیوم را

بکشد و مزینی ایطالیائی یکدار یکه آدمرا بآن آویخته بقتل میرسانند از فرانسها خریده بودند انجا بود که طرز آدم کشتن را نشان میداد میگفتند با این چوبه دار قریب بیست هزار نفر را کشته اند علاوه بر اینها از یادگارهای قدیم در اطاقی بسیار بود اغلب اسباب ناپلیون اول در انجا بود مثل کالسکهائیکه در جنگ واطرلو بدست انگلیسها افتاده بود همان کالسکه که خود ناپلیون سوار میشده دیده شد نقشه که ناپلیون خود بخود طرح جنگ کشیده بود فتحی کالسکه چی روز واطرلو شنل و بعضی رخوت ناپلیون دیده شد و همچنین از بعضی پادشاهان و بزرگان قدیم و جدید انگلیس و غیره بعضی اسبابها بعد آمدیم بیرون زیرا انجا بازار وسیعی است که از هر قبیل اسباب که تصور شود میفروشند قدری گشته بعضی بلور آلات وغیره خریدیم از انجا بمنزل برگشته خوابیدیم

روز پنجشنبه هفتم شهر جمادی الاولی

امروز نهار را منزل خورده بعمارت بلور رفتیم سوار شده رفتیم بکار دیکتوریا سوار کالسکه بخار شده راندیم راه آهن مشرف بپام خانه ها بود نه یک جا نه دو جا متصل کالسکه یا از بالای خانها یا از سوراخ کوه میگذشت بیست دقیقه کشید که رسیدیم بکار عمارت بلور پیاده شده از پلهای عمارت بالا رفته زن و مرد زیاده از حد بودند قدری صورت عکس وغیره خریدیم فروشندگان این بازار همه زن هستند از هر جور اسباب بود تفصیل این عمارت از این قرار است بیست سال قبل ازین که دولت انگلیس بازار اکسپوزیسیون را در حیات پارک که توی شهر لندن واقع است ساخت بعد از اتمام بعضی از اجزای آن را آورده در اینجا که بیرون شهر است بهمان ترکیب عمارت ساخته و اکسپوزیسیون دایمی قرار داده مهمانخانها ساختند جای تعیش برای اهالی لندن بنا کردند فوارها حوضها باغچها باغها و هر جور چیزیکه آدم را مشغول کند ایجاد کرده اند الحال بهترین تماشاگاههای لندن است همه روز بر سبیل استمرار هفت هشت هزار نفر برای گردش و تماشا آنجا میروند و آن اشخاصی که اینجا را ساخته اند مبالغی منفعت میبرند خلاصه بعد از خریدن بعضی اسبابها از میان زن و مرد گذشته چند زن سیاه دیدم از اهل جزائر ژامانیک که بسیار خوشگل بودند شوهر هم داشتند با وجود چهرهای سیاه که در میان زنهای سرخ و سفید انگلیسی نشسته بودند باز از آن ملاحتی که داشتند بسیار باجلوه بودند رنگشان برنگ قهوه پخته بود زلفهای خوب داشتند خلاصه

عبور کرده بجائی رسیدیم که یک شیر بال دار افریقرا با یک ببر هندوستان که با هم جنگ میکردند و مرا از مرده
زیر آنها افتاده بود هر سه این حیوان را که اصل بدن همان جانورها بود بطوری ساخته و برپا داشته بودند
که هیچ از شیر و ببر زنده و مرال مرده نمیشد فرق داد پنجائیکه بهم زده و خونی که جاری شده بود مثل این بود که حالا
کوشت بدن پاره شده و خون میریزد انقدر خوب درست کرده اند که ده روز تمام شخص از تماشای آنها
سیر نمیشود بعد رفتیم عمارتی را که از روی قصر الحمر اکه اعراب بسکام تسلط خودشان در اندلس و تولد در اسپا
نیول بنا کرده اند ساخته اند تماشا کردم بسیار قشنگ و خوبست کچ بری و کاشی کاری خوب کرده اند این
عمارات چند سال قبل آتش گرفته سوخته بود دوباره بوضع اول ساخته اند هنوز هم تمام نشده است
کچ بری وغیره میکردند اما کچ بری اینجا مثل ایران نیست در ایران همه کچ بر بها زحمت تمام بادست میشود
اینجا قالبها از سرب یا شیم ساخته اند که انواع نقشها دارد هر نقشی که میخواهند همان قالب را بر روی تخته کچ گذارد
فوراً منقش میشود فوراً هم خشک میشود انوقت مثل آجر بدیوارها کار میکنند حوض و فوار خوب بوضع
اعراب داشت بعد از انجا رفتیم به ماهیخانه چند پله میخورد زیر زمین دالان طولانی مستقفی بود هوای
خنک خوبی داشت اقسام حیوانات و نباتات بحری در آنجا بود مثل برلن اما در برلن نوع ماهیها و بعضی
چیزها دیگر بیشتر از اینجا بود بعد آمدیم بالا باز از میان مردم گذشته از پلهائیکه شب آتشبازی بالا رفته
بودیم رفتیم بالا باغ و فوارها را تماشا کردیم بعد باز رفتیم از توی باغ برای تماشای دو بالونی که میخواست
با آدم هوا برود خیلی راه پیاده رفتیم زن و مرد و عمله احتساب زیادی هم بود تا رسیدیم بآخر باغ دو بالون
بسیار بزرگ از نجار پر کرده مستعد بالا رفتن بودند بطوریکه هیچ مجال نمیدادند پارچه ابریشمی مخصوصی دارد که
روی آنرا مثل مشمع چیزی میکشند که مستحکم تر شود و چند طناب برهم بافته مثل تور ماهی گیری بر روی بالون
در زیر بالون سبدی ساخته شده است که آدم در آن می نشیند سبد بقدر جای دو سه نفر بود بالون اول
که هوا رفت اسمیت نام با یکنفر دیگر او نو نام در بالون نشسته بهوا رفتند و بالون از چشم گم شد بالون دیگر را
هم با نجار پر کرده بسپر اسمیت که جوانی بود و میگفت تا بحال صد و هفتاد مرتبه با پدرم به بالون نشسته ایم
او هم رفت بهوا فردا خبر آمد بالون اولی در ده فرسنگی لندن دود می در میکفیرستکی فرود آمده بود بعد باز پیاده

آمدیم سر حوضها و فوارها مردم بطوری ازدحام کرده بودند که مانع از تماشا بودند اما ما هم هرطور بود همه جا را تماشا کردیم در مراجعت کالسکه حاضر کرده بودند با کالسکه نشستیم با اینکه راه سربالا بود و خیلی تند هم میرفتیم باز خانمها و دخترها و پسرها همه جا با کالسکه همراهی کرده هیچ عقب نمی ماندند باز رفتیم بالای عمارت قدری میوه خورده یک عکس هم از ما انداختند بعد رفتیم پائین سوار کالسکه بخار شده رفتیم منزل قدری در منزل مانده به البرت هال رفتیم کارخانه انجا کار میکرد بعد رفتیم بالاها جائیکه اقسام چیزها و انواع غلیانها و ظروف انجوری هر ملتی را با اقسام پارچهای حریر چینی و ژاپونی و فرنگی وغیره از قدیم و جدید همه را انجا چیده اند تماشا کردیم و از انجا بالا رفتیم تماشای پرده های صورتی که مردم در سه ماهی که اکسپوزیسیون باز است بعضی را برای فروش و بعضی را محض تماشا انجا آورده میآویزند همه را تماشا کردیم اما اغلبی از پرده های بسیار خوب را یا از پیش فروخته یا مطلقا نمی فروختند بقدر ده پانزده پرده خوب منتخب کردیم آمیت صاحب برای ما ترجمه میکرد صورت خری دیده شد پرسیدم قیمتش چند است رئیس اکسپوزیسیون که مرد فربه ریش سفیدی بود و قیمتها را میخواند گفت صد لیره انگلیسی که معادل دویست و پنجاه تومان ایرانست گفتم قیمته خر زنده ملتهاپنج لیره است اینکه شکل خر است چرا باید باین گرانی باشد رئیس گفت چون خر جی ندارد جو و کاه نمی خورد گفتم اگر خرج ندارد بار هم نمیکشد و سواری نمیدهد بسیار خندیدیم بعد وقت تنگ شده بسیار هم خسته بودیم رفتیم منزل البرت هال باغ مخصوص بسیار خوبی هم دارد روز جمعه هشتم امروز بعد از نهار دیدن ولیعهد انگلیس رفتیم زنهای ولیعهد روس و انگلیس و پرنس الفرد هم بودند قدری نشسته بعد برخاسته آمدیم منزل قدری گردش کرده رفتیم بمریضخانه سلطنتی توماس که در مقابل پارلمنت واقع است این مریضخانه را ملت ساخته است از زمان ادوارد چهارم بنا شده و حال دو سه سالست تمام کرده اند موقوفات دارد و از آن زمان تا بحال هم مردم همه ساله بمیل خود پول جمع کرده بجهة مصارف مریضخانه میدهند که دوا و غذای همه مرضی مفت است بسیار بنای خوبیست همیشه بقدر چهار صد پانصد مریض از مرد و زن و بچه و بزرگ در آنجا هستند حکیم طولوزان هم حضور داشت رئیس حفظ الصحه لندن که آمش همین است با سایر اطبا و جراحان معروف لندن آنجا بودند اطفال کوچک هر یک تخت خواب و رختخواب علیحده و رخت تمیز داشتند همه را بجهة مشغول داشتن اسباب

بازی و چیزهای قشنگ فراهم آورده بودند خدمتکاران زن بسیار بودند فقیم باطاقهای دیگر که مردها بودند با وجود
ناخوشی هورای بلندی کشیدند در مراجعت زیرا سبابی دارند که ناخوش را بروی تخت گذاشته بمرتبه بالا می کشیدند
بدون اینکه خود مریض حرکت کند اول سنگ بنای مریضخانه را پادشاه گذاشته اند بعد فقیم خانه لارد دایکیل
وزیر هند خانه اش دور بود از نهایت پرک وغیره گذشته رسیدیم زوجه وزیر هند که خواهر دوک سوترلاند
وزن مسنه ایست با دختر پادشاه که زن پسر وزیر هند است جلو آمدند دست داده قدری در باغ گردش
کرده فقیم باطاق سرمیز نشسته قدری میوه خورده دوک سوترلاند هم بود بعد رفقیم پائین توی باغچه چادری زده بودند نشستیم
شخص اکوسی با لباس اکوس آمده قدری نی وسرنا زد شخص دیگر با لباس اکوس رقص اکوسی کرد روی تخته
مدوری چهار شمشیر گذاشته قدری رقص دور شمشیر با کرد شخص معروفی که اسمش فیستن است اختراع
تلگرافی کرده است که مثلاً از لندن بطهران که بواسطه این تلگراف مکالمه میکنند همان عبارت روی کاغذ چاپ
شده بکمال آسانی خوانده میشود توی باغ گذاشته بودند فقیم تماشا کردیم بعد برگشتیم در نهایت پارک پیاده
شده به بنائی که پادشاه بیادگار البرت شوهرشان ساخته اند رفته تماشا کردیم همه از سنگ است و
حجاریهای بسیار خوب دارد که صورت معارف وشعرا و نقاشان عالم وغیره را از سنگ درآورده اند
بمناسبت اینکه خود البرت از اهل علم وصنعت بوده است اما از دحام مانع از تماشا بود برگشتیم بکالسکه نشسته
رفقیم منزل شب را بتماشاخانه در وزلام رفقیم جمعیت زیادی توی کوچه بود رسیدیم بتماشاخانه ولیعهد انگلیس هم انجا
بود استقبال کرد دست داده رفقیم بالا در حجره نزدیک من نشستیم پرنس الفرد هم آمد آوپرا و بالله بود و بود خوب
خواندند و رقصیدند رقاصان خوشگل خوش لباس بودند تماشاخانه پنج مرتبه است قدری کوچک اما خوب
زن جوان خواننده معروفیست ملسن نام از اهل سوید ولیعهد آوردش بالا قدری صحبت کرد بسیار حراف
وزرنگست همه ساله بتماشاخانهای پطرزبورگ دنیا وغیره رفته مداخل زیاد میکند حالا به شخص کوسونام فرانسوی
شوهر کرده است بعد از اتمام در مراجعت از عمارت سن ژام گذشتیم این عمارت از قدیم ساخته شده است
حالا هم با ولیای دولت انگلیس اولیای دولت سن ژام مینویسند پادشاه سابقا آنجا سلام می نشسته بعد از مردن
شوهرشان دیگر بآن عمارت نرفته اند حالا کویا مادر دوک و کامبریج آنجا می نشیند آمدیم منزل

صنیع الدوله دیروز برای تعیین منازل وغیره بپاریس رفته است خلاصه اگر احوالات شهر لندن یا کلیه انگلیس را میخواستم کما هو حقه بنویسم باید یک تاریخ بزرگی از انگلیس بنویسم در مدت توقف هیجده روزه لندن فی الحقیقه بیش ازین نمیشد نوشت انصافا وضع انگلیس همه چیزش خیلی بقاعده ومنظم وخوبست از آبادی وتمول مردم وتجارت وصنعت وکارکردن وپی کار رفتن مردم سرآمد ملل است ؛

روز شنبه نهم جمادی الاولی

امروز باید برویم به بندر شربورغ فرانسه صبح زود از خواب برخاستم در این هیجده روزه توقف لندن همه روز ابر بود خرید زیادی هم در لندن شد خلاصه ولیعهد انگلیس لارد کرانویل وزیر خارجه لارد وسرنی پرنس الفرد پرنس ارتور وغیره همه آمدند سوار کالسکه شده راندیم برای کار جمعیت زیادی بالکمال تاسف حاضر بودند معلوم بود که اهالی انگلیس همه از رفتن ما قلبا ملول ومتاسف بودند رسیدیم بکار ویکتوریا ولیعهد وداع کرده رفتند اما پرنس الفرد وارتور با صدر اعظم در کالسکه ما نشستند پسر حکیم الممالک در لندن ماند که درس بخواند راندیم برای بندر پورتسموت سه ساعت کمتر راه بود اما وقت آمدن ازین راه نیامده بودیم در نزدیکی بندر ملحق براه اولی میشود از آبادیها وشهرهای معتبری که گذشتیم تقریبا ساعت نه ونیم دور کنار هور شام اروندل شیشتر بود وارد بندر شدیم جمعیت زیادی بود از قطعات وکشتیها توپ انداختند امیرال بزرگ مقیم آنجا روشام سیمور پذیرائی کرد بعد داخل کشتی فرانسه شدیم این کشتی اسمش اکل واز ناپلیون سوم بوده است که برای خودش ساخته بوده است حال که جمهوری شده اسمش را عوض کرده راسپید گذاشته اند کشتی بسیار خوبیست نهار خوردیم مسیو نیکلای مترجم فرانسه با بیبر ستن مترجم ومسیو ملینه وزیر مختار فرانسه که تازه مامور باقامت در طهران است مسیو بل شارژ دفر سابق فرانسه که در طهران بود با مسیو بلی کپتان کشتی وسایر صاحب منصبان بحری بحضور آمدند بعد از چند دقیقه کشتی براه افتاد راه راست خوب نزدیک بندر دوور از انگلیس است بکاله بندر فرانسه که از دریا یکساعت ونیم راه است اما ازین راه پورتسموت بشربورغ هشت ساعت راه دریاست خلاصه کشتی دیگر هم عقب ما بود که سایر نوکرهای ما وغیره آنجا بودند چهار کشتی بزرگ جنگی انگلیس هم طرفین کشتی ما بجهة احترام میآمدند داخل

JULES GREVY,
PRESIDENT OF THE FRENCH REPUBLIC

دریاکه شدیم امواج بحرکت آمد هوا هم ابر و مه بود بطوری احوال همه را منقلب کرده که هیچیک را قدرت راه رفتن و نشستن نبود همه افتادند منهم بسیار بد احوال شدم رفتم تا خوابیدم تا نزدیک بندر شربورغ رسیدیم تا نیمه راه هشت فروند کشتی فرانسه باستقبال آمد توپ زیادی انداختند کشتیهای انگلیس هم توپ انداختند ما الفور انها سپرده مراجعت کردند وقت غروب آفتاب به بندر رسیدیم کشتی لنگر انداخت آسوده شام خوردیم صاحبمنصبان فرانسه از نیقرار آمدند بکشتی ویس امیرال یعنی حاکم بحری شربورغ ویس امیرال رینو سردار کشتیهای جنگی ژنرال دو مولن سردار قشون فرانسه در شربورغ مسیو دیته حاکم کل ایالت مانش مسیو لارناک حاکم شهر شربورغ با سایر صاحبمنصبان با وجود امنای بری و بحری بحضور آمده رفتند در کشتیهای جنگی آتشبازی و چراغان خوبی کردند

روز یکشنبه دهم

امروز باید برویم پاریس صبح زود از خواب برخاسته سوار قایق شده راندیم برای ساحل بسیار دلسرد بودیم باکله پله بسیار خوب و طاق است خیلی قشنگ ممتاز از سنگ دبوته و دستهای کل و چهل چراغ و غیره و انواع نقشها با اسلحه از قبیل طپانچه و تفنگ و سرنیزه ساخته بودند الحق صنعت کرده بودند رفتیم بالاجمعیت زیادی از صاحبمنصبان نظامی بری و بحری و حکومتی و ارباب قلم و غیره صف کشیده بودند حاکم مانش همه را معرفی مینمود منهم احوال پرسی میکردم تا رسیدیم بکالسکهای راه آهن سوار شده قدری ایستادیم اکثری از زن و مرد فرانسه کم نه ولاغر اندام هستند مثل اهالی روس و المان و انگلیس نیستند شباهتشان باهالی مشرق زمین بیشتر است قلعه شربورغ خیلی مستحکم است از طرف دریا بروج و باستیانهای محکم و از سمت خشکی هم قلعه و خندق عریض دارد بیشه پر آسبت گرفتن این شهر بغلبه بسیار مشکل است شهرش چندان بزرگ نیست متجاوز از سی و هفتاد هزار نفر جمعیت دارد بندرگاه خوبیست ابتدای این قلعه از عهد ناپلیون اول است و در زمان ناپلیون سوم تمام شده است حالا هم کار میکنند خلاصه کالسکها براه افتاد امروز از مملکت نورماندی عبور شد بسیار مملکت خوب پر حاصلیست چمنهای بسیار وسیع و درخت و گل و گیاه زیاد دارد کاوهای خوب مادیان و گوسفند زیاد دیده میشد از بوته مرتع زیادی که دارند بوته و درخت کز زیادی دیده شد مثل ایران است اغلب گلها و درختهای ایرانرا امروز در اینجا دیدم مثل درخت بید و تبریزی و کز و غیره زمینهای اینجا همه پست و بلندیست

تپه زیاد دارد سیب این مملکات بخوبی مشهور است درخت سیب زیاد دیده شد خلاصه بشهرکان رسیدیم پای
تخت نورماندی است نیم ساعت انجا ماندیم نهار خورده شد شهر بسیار خوبیست بعد ازین شهر از چند سو رانج
کوه کذ نشستیم که یکی از آنها بقدر یکفرسنگ میشد قلب آدم در وقت عبور خیلی خفه میشود از شربورغ تا پاریس با
راه آهن هشت ساعت راه بود فرسنگ مسافتست یکساعت بغروب مانده بحوالی پاریس رسیدیم
از پل رود خانه سن که در خارج شهر واقع است گذشته داخل شهر پاریس شدیم از خطر راه آهن که از کنار قلعه در
داخل شهر بدو شهر میگردد رفته بجلی رسیدیم موسوم بپاسی که همه رجال و اعیان حالیه دولت فرانسه و سایر مردم
تماشاچی در انجا حاضر بودند صنیع الدوله و مرشال ماکماهون که رئیس دولتست با دوک دوبروکلی که تازه
وزیر خارجه شده و صاحبمنصبان دیگر و وزراء غیره دم کار حاضر بودند آمدیم بیرون با مرشال و وزیر خارجه
تعارف شد خیابانی بود که فرش کرده و زینت زیادی داده بودند مسافتی را پیاده رفتیم مرشال امراء صاحبمنصبان
عسکریه و غیره را معرفی میکرد تا رسیدیم بکالسکه اسپی من و صدر اعظم و مارسال و وزیر خارجه در کالسکه نشسته
سایر همراهان هم در کالسکهای دیگر سوار شده براه افتادیم شلیک توپ شد و از همین محل در طرفین راه سرباز
پیاده و سواره نظام و ژاندارم با لباسهای خوب ایستاده بودند الی کرلز سیلاتیف که منزل مارمعین
کرده بودند خلاصه عقب سر صفوف نظامی تماشاچی زیادی ایستاده بودند از بلوار عبور شد
که خارج قلعه است دو باره داخل قلعه شهر شده از خیابان وسیعی که موسوم است با دونو دولا کراندامبر
عبور کرده بارک دوراليو صف رسیدیم که از بناهای بزرگ ناپلیون اولست از سنگ ساخته اند صورت
جنگهای ناپلیون را در داخل و خارج و اطراف آن تجاری کرده اند بسیار بنای عالی است اما در این
جنگ آخر بارود بسیار از گلوله توپ زیاد خرابی در آن هم رسیده است و میان آنرا هم فرش کرده صندلیها
چیده خیلی زینت داده بودند از کالسکه پیاده شده انجا قدری نشستیم حاکم شهر که مردی فربه و تنومند و هیکل مسیو دوات
باکلانتر آمده نطقی کردند ما هم جوابی دادیم از جانب وکلای شهر پاریس هم ماموری چند آمده نطقی کردند جوابدادم
بعد برخاسته سوار کالسکه شده داخل خیابان شانزالیزه شدیم بسیار با صفا و وسیع است از همه این خیابانها
که عبور شد طرفین درختهای خوب کاشته اند و خانهای قشنگ باشکوه ساخته تا رسیدیم به پلاس دولا کونکرد

که میل بلندی از مصر آورده انجا نصب کرده اند میدان باروحی است دو حوض با فواره داشت اما فوارها
همیشه نمی جهد هر وقت که بخواهند جاری میکنند از پل رود خانه سن گذشته داخل عمارتیکه بجهة ما معین کرده بودند
شدیم دم پلة عمارت میوبوفه که حالا رئیس دار الشورای ملتی است بالعضی وکلا نطقی مبنی بر تهنیت ورود ما کردند
جوابی دادیم بعد رفتیم بالا اطاقها و تالارهای وسیع بسیار خوب دارد تخت خوابی که بجهة مازده بودند تخت خواب
ناپلیون اول بوده است در زمانی که ماری لوئیز دختر پادشاه اطریش را عروسی کرده بود امروز احساس
غریبی از فرانسها دیدم اولا آن حالت غرای بعد از جنگ المان را ندارند وعموما از کوچک و بزرگ
مهموم و غمناک هستند رخوت زنها و خانمها و مردم همه رخت عزا است کم زینت بسیار ساده و گاهی بعضی
از مردم آواز زنده باد مرشال زنده باد پادشاه ایران میکردند از یکی دیگر هم شنیدم در گردش شب
با آواز بلند کیفیت سلطنت و قواعد او محکم و باقی باد از اینها معلوم میشود که فرق زیادی حالا در فرانسه میباشد
که طالب سلطنت هستند یعنی آنها هم سه فرقه هستند فرقه اولا ناپلیون را میخواهند فرقه اولاد لوئی فلیپ را
فرقه هانری پنجم را میخواهند که از خانواده بوربون و با اولاد لوئی فلیپ اگرچه یکطایفه هستند اما جدائی دارند
جمهوری طلبان هم قوت زیادی دارند اما آنها هم بیک عقیده نیستند بعضی جمهوری روژ یعنی جمهوری
سرخ را سرخ طالب هستند که اصل جمهوریست بعضی جمهوری وسط را طالبند که هم قواعد سلطنت در آن باشد هم
پادشاه نباشد بعضی دیگر طوریهای دیگر طالب اند در میان این فرق مختلفه حادثه سکرانی کردن بسیار کار مشکلی است
وعواقب این امور البته بسیار اشکال خواهد پیدا کرد مگر اینکه همه متفق الرای شده یا پادشاهی مستقل یا جمهوری مستقل
برقرار شود در آنوقت دولت فرانسه قوی ترین دول است و همه کس باید از و حساب ببرند اما با این
اختلاف بسیار مشکل است که منظم شود خلاصه قشونی که امروز ایستاده بودند قریب بسیصد هزار نفر
میشدند این عمارتیکه منزل ما است سابقا دار الشوری یعنی مجلس اجتماع وکلای ملتی بوده است بعد از خلع ناپلیون
سوم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت فرانسه وکلا و اولیای دولت همه بورسایل رفته شهر پاریس را
بالمره از ادارات دولتی خالی گذاشتند شهر پاریس فی الحقیقه حالا مخصوص رعیت و عامه مردم است هر طور
بخواهند حرکت کنند دولت چندان قدرت ممانعت ندارد عمارت تویلری که بهترین عمارات

دنیا بوده است بالمره خراب شده است کمونها را آتش زده اند از عمارت همان دیوارها باقی مانده خیلی تاسف خوردم اما بجهة عمارت لوور که متصل بعمارت تویلریست محفوظ مانده وخراب نشده است هوتل دوویل را که از عمارات خوب دنیی بوده است وعمارت نشان لژیون دنور را بالمره آتش زده اند مناره وندوم که ناپلیون اول از مصالح توپهای دشمن ریخته وشکل خودش را هم بالای آن نصب نموده وجمیع بنکهائیکه کرده بود در آن نقش بوده کمونها شکسته وبرده اند حالا هیچ باقی نمانده مگر همان سکوی پایه مناره پاریس شهریست بسیار قشنگ وخوشگل وخوش هوا غالبا آفتاب بسیار شبیه است بهوای ایران شب را سوار کالسکه شده با معتمد الملک وبنزال ارتور در شهر گردش کردیم از کوچه ریولی واز خیابان سباستپول که از کوچهای معروفست واز میدان واندوم وعمارت تویلری عبور کرده از بعضی بازارها وغیره گذشتیم چراغ شهر همه از گاز است بسیار روشن وخوب شهر باصفائیست مردم زیادی در کالسکه نشسته میگشتند ودر قهوه خانها وغیره مشغول عیش بودند رودخانه سن مثل رودخانه تمیز نیست کم عرض وکم آبست کشتی بزرگ نمیتواند بیرد کنده توی عمارت ما باغ کوچک خوبیست حوضی دارد با فواره سنگ سماق سه مرتبه چادری هم زده بودند از آنجا میرود بعمارت وزارت خارجه که شاه زادگان را منزل داده اند عمارت بسیار عالی خوبیست سابقا اینجا وزارتخانه خارجه بوده است باغ گلکاری خوبی هم دارد فواره کوچکی میجهد مرتبه فوقانی عمارت حمام خوبی دارد بسیار پسندیدیم آب گرم وسرد هر دو دارد هر طور شخص بخواهد ممکن است روز دوشنبه یازدهم بعد از نهار سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتیم از کوچه پارک مونسو که بسیار خوب کوچه ایست واز باغ گلکاری خیلی خوبی گذشته بپارک ترموليف رسیده رفتیم رو به بولوار بولون اول رفتیم بژاردن دکلی ماسیون پیاده شده داخل باغ شدیم بعضی گلها داشت وجائی از سنگ ساخته بودند که بغیبنه کوه طبیعی بود از آنجا درآمده رفتیم بباغات وحوش وطیور ودور اطاقها را با سیم شبکه کرده وتوی آنها آب ودرخت برای طیور وحیوانات قرار داده بودند اقسام مرغها وطوطیهای رنگی دنیا وافریق وهندوستان دیده شد میمون وغیره هم بود حیوانیست مسمی بکانگورو که در استرالیا پیدا میشود خیلی شبیه است بموش دوپا نیز عجیبی است تند میجهد راه نمیتواند برود دستهایش کوتاه است پاها بلند متصل باید بجهد بقدر شغال بزرگست

ماده‌اش هم در زیر شکم کیسه دارد که بعد از زائیدن بچه‌اش را توی آن کیسه گذاشته میبرد و میدهد و بسیار پرده میشود فرقاولهای بسیار عجیب خوشرنگ با انواع اقسام دیده شدند و فیل هم بود که تخت بر روی آنها گذاشته زنها و بچها سوار شده راه میرفتند یک درشکه را هم که آدم در آن نشسته بود بیک شته مرغ بزرگی بسته بودند و کال سولت میکشید بقدر یک اسب کوچک قوت داشت بعد از گردش زیاد فقیم بماهیخانه مثل ماهیخانه‌های سایر ممالک بود اما بسیار مختصر و محقر رئیس این باغات و نباتات دوروان دولویس است که سابقا در عهد ناپلیون وزیر دولتخارجه بوده خودش حاضر نبود نایبش که اسمش ژفرو انتیلر حاضر بود معرفی نباتات وغیره را میکرد بعد سوار کالسکه شده فقیم گردش بوادبولون جزیره میان آب بود سوار قایق شده فقیم انجا یکی از صاحب منصبان قشون در آنجا پیدا شد از حالات جنگ تعریف میکرد کالولهای توپ و تفنگی که بدرخت‌ها خورده بود نشان میداد اغلب درختها داغ و نشان کلوله داشت معلوم شد که در آنجا جنگهای سخت شده است هم با پروس و هم با کوهنها در آخر جزیره کلاه فرنگی چوبی کوچکی بود موسوم به پاویلون ولیراطریس یعنی کلاه فرنگی زن ناپلیون از چوب ساخته اند بسیار قشنگ و کوچک قدری تماشا کرده مراجعت باین طرف آب نموده سوار کالسکه شده گردش کنان رفتیم و منزل شب را هم فقیم گردش بازار سرپوشیده دیده شد مثل دالان قدری هم اسباب خریده آمدیم منزل روزنامه پاریس را روز بروز بتفصیل نوشتن بسیار مشکل است تماشای گردش کاهای خوب در شب و روز مجال روزنامه نوشتن را نمیدهد ولی این چیزها لازمست نوشته میشود بطور اختصار سفرای خارجه یکروز همه بحضور آمدند از هر دولتی اینجا ایلچی کبیر و وزیر مختار و شارژدافر هست حتی از ژاپون و جمهور جزیره هائیتی ایلچیان کبیر شیلی نونس پاپ یعنی فرستاده پاپ لارد لین ایلچی کبیر انگلیس الوزاکا ایلچی کبیر اسپانیول پرنس ارلوف ایلچی کبیر روس که چشم چپش در جنگ کریمه در محاصره قلعه سیلستری کلوله خورده معیوب شده است بعضی زخمهای دیگر هم از شمشیر وغیره خورده است دستمال سیاهی محکم بر روی چشم معیوب بسته بود اپونی ایلچی کبیر اطریش سرور پاشا ایلچی کبیر عثمانی مسیو نیکرا وزیر مختار ایطالیا مسیو واشبرن وزیر مختار دولت یکی دنیا ناوئین شام شیما وزیر مختار ژاپون پرنس منچیکوف مهماندار روس و میرزا عبدالرحیم خان ساعدالملک وزیر مختار مقیم بطرهم اینجا دیده شدند مسیو پیشون مسیو مینیاک مسیو سرتیژ وزرای مختار سابق فرانسه در طهران و موسیو سونی سارژدافر فرانسه

که مقیم طهران بود همه دیده شدند همه قریب تر و جوان تر بودند دیگر وز بعد از نهار رفتیم بعمارت و باغ ورسایل
هوا بسیار گرم بود درسمار فتیم جمعیت زیادی در طرفین راه بودند از شانزالیزه وارک تریومف و بولوار
بولون ورود خانه سن گذشتیم حاکم و مامورین سن و او از که آنطرف رود خانه و ایالتی است علیحده همه
بحضور آمده نطقی کردند جوابی دادیم از قصبه سور که معروفست بکارخانه چینی سازی و ده شاویل و ده ویلدآوری
گذشته داخل ورسایل شدیم از دو طرف قشون سواره و پیاده صف کشیده ایستاده بودند جمعیت زیادی بود رفتیم
بعمارتیکه منزل مسیو ذوقه رئیس وکلای ملت و از عمارات نوی چهار دهم است یعنی کل ورسایل را از عمارات
وباغ او ساخته است پرده ها و اشکال خوب در این چند اطاق دیدم همه عمارت از سنگ و بسیار محکم است و در تجارت
و نقاشی و علم معماری اول بنای فرنگست مسیو بوفه دم گالسکه استقبال کرد و وکلای دیگر دولت هم بودند رفتیم
بالا در اطاق روی صندلی نشستیم زن مسیو بوفه آمد حضور بعد برخاسته از همان راهیکه آمده بودیم رفته تا نیمه راه
بعمارتیکه مارشال مالکماهون منزل دارند رسیدیم پیاده شده و مارشال و سرداران دیگر استقبال کردند رفتیم
بالا در اطاق نشستیم انجا هم عمارت عالی خوب بسیار بازینتی است جزء عمارات ورسایل است زوجه
مارشال بخانه آمد بسیار زن خلیقی است مارشال یک پسر بزرگ که بنظر هفده هیجده ساله آمد و دو دختر دارند
آمدند توی اطاق وزیر خارجه دوک دبروی هم آنجا بود بعد رفتیم پائین ما و مارشال بگالسکه نشسته رفتیم
بباغ ورسایل گردش کردیم حوضها فوارهای زیاد دارد که بعضی مثل فوارهای عمارت بلورند از چرخ
نجار راست میتوانند بازکرده آب بفوارها انداخته بودند دریاچه طولانی پائین حوض و فوارها داشت
خیابانهای وسیع بسیار خوب درختهای جنگلی همه سرهای درختها را بهم بسته مثل سقف کرده و گاه و گاه
یک میدان مدوری از درخت و سبزه پیدا میشود که درمیان آن حوض عظیم و فواره مرتفعی میجهد بسیار
باصفا جائیست مخلی راشل کوه ساخته اند آبشارها از کوه میریزد چند مجسمه بزرگ مرمر در زیر آبشار
گذاشته اند که یکی از آن مجسمها موسوم بآپولو کبیر بتمام النوع عین مردانه و روشنی دشعراست آرایش
میکند سایرین دورا و آئینه وگل و اسباب آرایش نگاهداشته اند خوب حجاری شده است که
بتصور در نمی آید خواستم بروم بالا نزدیک آن مجسمها زیر آبشار مارشال و جنرال راتون گفتند رفتن بانجا

اشکال دارد بجهة انکه راهش همه پرتگاه و سنگ و سر بالاست من گفتم میروم و از کالسکه پائین آمده رفتم بالا اگرچه راهش بد بود اما برای ما که خیلی بدتر ازین راهها را در شکارگاه های ایران رفته دیده بودم هیچ اشکال نداشت تا رسیم نزدیک مجسمها جنرال ارتون آمد آمازین خورده همه رخنهایش کلی و شمشیرش کج شد بلکه شکست مرشال هم آمد خیلی بزحمت و با امداد چند نفر دیگر لکن این طور آمدن مرشال و جنرال فرانسه با اینجا منافاتی با رشادت و شجاعت آنها ندارد خلاصه این مجسمها بسیار خوب بود قدری چرک شده و تار عنکبوت همه آنها را گرفته بود آمدیم پائین بجای دیگر بود که مدور ساخته بودند میانش حوض و فواره و دور تا دور همه ستون سنگ و دو قطار ما بین ستونها حوض بلند سنگی پایه داری ساخته اند که از میان آن فواره بلندی میجهد قریب بیست ذرع حوض داشت که از میان هر یک فواره میجست این ستونها فواره از میان سطح زمین و غیره همه از سنگ است همچنین در سایر جاهای باغ فواره و مجسمه مرمر و غیره بسیار است خیابان زیاد و سیع با صفا تعریف اشجارش که هر قطعه توشتن ممکن نمیشود مگر اینکه خود شخص همه را ببیند زن و مرد تماشاچی زیاد جمع کرده و فریاد میزدند و هورا میکشیدند بر شش رفتیم بالای عمارت قدری در اطاقها گردش کردم با مرشال کار ندارم برویم پائین که سردار قشون ما سوریه بود آمد بحضور آمد صحبت شد پالی گاهو حالا بیکار است بگفت از بیکاری مشغول نوشتن روزنامه جنگ هستم کار زوری هم حالا شغلی ندارد اما بسیار سرکرده قابلی است باهوش و رشید در جنگ سواستاپول سردار بود در محاصره قلعه متزد تحت حکم مرشال بازن که در سلیم تمدن قلعه را گرفتند جزو اسلا بیر شده است و کمال افسوس را داشت که چرا در تحت حکم بازن بود و است خلاصه بعد اسپرهای لوی فلیپ را دیدم در عهد ناپلیون از مملکت فرانسه اخراج و در انگلیس بود و بعد از جمهوری بانجا آمده و نفر شانزده که یکی دوک دمال و دیگری پرنس ژوان ویل باشد امروز دیدم شاهزاده و دوک بسیار آدم قابلیست ژوان ویل هم شاهزاده خوبیست قدری کوشش سنگین است گونت دپاری که لوی فلیپ است و حالا سلطنت طایفه اورلیان با و میرسد آنجا نبود یعنی رفته بود بانجا که در ییلاق حوالی پاریس دارد با شاهزاده ها صحبت شد رفتند اینها حالا از جانب ملت در دار الشوری وکالت دارند چون در عهد پدرشان در نظام هم منصب داشته حالا هم در روزهای رسمی رخت نظامی میپوشند داعیه سلطنت فرانسه را دارند ما خدا چه خواهد اسامی

وترتیب شاهزادها ازین قرار است پسر بزرگ لوی فلیپ دوک دمنور است بعد ازان ژوان ویل
بعد ازان دوک دومال بعد ازان دوک دومون پانسیه که حالا در اسپانیول است ادعای سلطنت
اسپانیول را دارد کونت دوپاری نوه لوی فلیپ است وپسر دوک دوریله آن که پسر لوی فلیپ و
ولیعهد بود بعد ازانکه ازکالسکه افتاده مرده بود این ولیعهد شده خلاصه بعد از ساعتی مارشال ماکماهون
آمدند رفتیم باطاقی که تخت خواب لوی چهاردهم با اسباب خوابش آنجا بود تماشا کرده بعد آمده سر میز شام
نشستیم میز طولانی وشام خوبی بود اغلبی از سرکردگان وصاحبمنصبان نظامی ووکلا وغیره بودند دست راست
مامسیو بوفه رئیس دارالشوری نشسته بود دست چپ وزیر دول خارجه روبرو مارشال دست راست ایشان
صدر اعظم همین طور شاهزادهای ایران وغیره هم در دو طرف نشسته بودند صنیع الدوله عقب صندلی ما ایستاده
ترجمه میکرد بسیار خوش گذشت این تالار تالار طولانی بسیار خوب مزینی است چهل چراغهای متعدد دارد بعد از شام
پائین آمدیم ومارشال درکالسکه نشسته چراغان عمارت وباغ را تماشا کردیم سواره زره پوش که در دست هریک
مشعلی بود جلو بودند جمعیت زیادی بود بالاخره رفتیم بطرف دیگری از باغ که دریاچه بود وآنطرف دریاچه چندمرتبه
داشت که از مراتب آب میریخت مثل آبشار واز حوض فوارها میجست اغلب بزرگان وسرداران وسفرای خارجه
وبنجاه اعیان ووکلای ملت وغیره حضور داشتند صندلی گذاشته بودند نشستیم همه نشستند آتشبازی بسیار خوبی شد
مهتاب بود هوا هم خیلی خوب وخوش بود بعد از اتمام آتشبازی سوار کالسکه شده از راه سنت کلو که عمارت
عالی دولتی بوده ودرجنگ المان همه آتش گرفته وسوخته اما خیابانها وباغش برجا مانده است رفتیم بوادبولون و

از آنجا بشهر ونزل رفتیم درین راه باجزال ارتون همه جا تا منزل صحبت کردیم روزی رفتیم با نوالید
که مقبره ناپلیون اول وسایر سرداران وبرادران ناپلیون وسرداران قدیم ایام لوی چهاردهم وغیره
در آنجاست بمنزل ماکه دارالشورای قدیم است یعنی بعمارت پالهدبوربن درجلو انوالید میدان وسیعی است
خیابانهای پردرخت هم دارد وارد شدیم سربازان پیر قدیم که زخمی وبعضی بی پا وبعضی بید ست وبرخی کور بودند
همه صف کشیده احترامات نظامی بعمل آوردند ما هم تعارف کردیم درحیات انوالید بعضی از توپهای
بزرگ قدیم وخمپاره وغیره گذاشته اند حاکم انوالید که شخصی بسیار پیر وفلیج هم بود اسمش مارتن پره با جودان ها

وسایر صاحبمنصبان استقبال کردند این حاکم سابقا در الجزایر حکومت داشت در جنگ کریمه و ایطالیا رئیس آتاما
ژور ها بوده است قشنگ توی کلیسا محراب بسیار خوبی از سنگ و مطلا کاری دارد لوی فلیپ پادشاه سابق
فرانسه ساخته است بسیار بنای عالی است از حرف محراب توی گنبد مقبره ناپلیون اول است که جسد
او را از جزیره سنت هلن لوی فلیپ آورده آنجا دفن کرده است سنگ روی قبر را که رنگ ماشی دارد از جزیره
کرس آورده اند بالای آن که سنگ بسیار خوب سبز است و رنگ مایل بسرخی دارد امپراطور نیکلای روس
فرستاده است بنای این کلیسای انوالید کلیه از لوی چهاردهم است محراب و بعضی چیزهای دیگر را لوی
فلیپ ساخته توی گنبد را هم او کود کرده است که سنگ مقبره را آنجا گذاشته اند دورش از بالا راه رو دارد
که مردم آمده تماشا می کنند عمارت انوالید بسیار عالیست گنبدش را هم ناپلیون مطلا کرده است
چند نفر از سربازهای قدیم که در جنگهای واترلو و فریدلند و ایتا بوده آنجا دیده شدند باز هم باکمال هیئت بودند
از جنگهای این وقت تعریف میکردند اسامی آنها از این قرار است کاپیتان دوشمان شاسی برانش
انطرف مقبره جائی بود در پشت آئینه کلاه ناپلیون اول که در جنگها بر سر میگذاشته آنجا بود کلاه را برداشته
بسیار نگاه کردم کلاه پادشاه بسیار [illegible] کرده بودم از کلاه معلوم بود که ناپلیون
همیشه این کلاه در سرش بوده است کلاه ساده بود شمشیر ناپلیون که در جنگ استرلتیس کمرش بوده اینجا
بود برداشته دیدم شمشیری بود کوچک و راست و قبضه اش مطلا بود اما شمشیر از زنگ زده بود از
غلاف کشیده نمیشد با احترام تمام هر دو را بجای خود گذاشته بیرون آمده رفتیم بموزه که نمونه توپهای قدیم
و جدید و اختراعات آنها را گذاشته و اسلحه قدیم سرداران و پهلوانان سابق و زره زیاد از آدم و اسب
همه با نمره و اسم صاحب آنها مرتبا چیده بودند بعضی جاهای دیگر هم محل اسلحه وغیره بود چون قدری خسته بودیم
تماشای آنها را بروز دیگر گذاشته آمدیم منزل انچه الآن در انوالید از صاحبمنصب و سرباز موجود است
پانصد و نود نفر است سی و پنج نفر از عهد ناپلیون اول مانده اند مابقی از عهود بعد بنای عمارت را در سنه
مسیحی بر حسب حکم لوی چهاردهم لوو واوزیر جنگ کرده است سی و دو عراده توپ در انوالید است
هر وقت کار بزرگی مثل فتوحات عظیمه وغیره رو بدهد توپهای انوالید را شلیک میکنند در ورود

با هم بپاریس از الوالیه شلیک توپ کردند بیرقهائیکه در عهد ناپلیون و بعد از ان از دولتهای دیگر در جنگها گرفته همه را در انوالید ضبط کرده اند و همچنین بیرقهائیکه از زمان لوی چهاردهم گرفته اند آنجا موجود است در دور مقبره ناپلیون چهل و شش بیرق است که خودش در جنگها گرفته است در کلیسا دویست و چهل و پنج بیرقست که از عهود قدیمه و جدیده گرفته اند مقبره اغلب سرداران فرانسه از قدیم و جدید در این کلیسیاست از انجمله تورن دوبان و لانس و کلبر که از سرداران دوزرای لوی چهاردهم بوده اند مرتیر و ژوردان از سرداران ناپلیون اول هستند در دور مقبره ناپلیون قبر ژرم برادر ناپلیون و مرشل دورک و مرشل برتیه سه روز قبل از ورود ما بفرانسه در راه آهن شربورغ دو ترن بخار بهم خورده جمعی کثیر تلف و زخمی شده بودند مسیو کرمیو که یکی از وکلای ملت فرانسه و یهود یست و همیشه بر ضد ناپلیون سیوم بوده و ناطق غریبی است بحضور آمد مرد یست پیر بسیار کوتاه حالا هم در مجلس بالمنت فرانسه حرف میزند و باز بر ضد رؤساست روچیلد معروف یهودی هم که بسیار بادولت است بحضور آمد صحبت شد حمایت یهودیها را زیاد میکرد و از یهودیهای ایران حرف میزد و استدعای آسایش آنها را مینمود باو گفتم شنیده ام شما برادرها هزار کرور پول دارید من بهتر آن میدانم که پنجاه کرور بیک دولت بزرگی یا کوچکی داده مملکتی را خریده و یهودیهای تمام دنیا را در آنجا جمع کنید و خودتان رئیس آنها بشوید همه را آسوده راه ببرید که این طور متفرق و پریشان نباشند بسیار خنده شد و هیچ جوابی نداد و باو حالی کردم که من از جمیع ملل خارجه که در ایران هستند حمایت میکنم مسیو لسپس معروف که دریای سفید را با بحر احمر وصل کرده است یعنی کمپانی زیادی جمع شده باهتمام این شخص راه را باز کردند و باین واسطه راه تجارت هند و ایران و چین و غیره بقزاقستان تقریبا دو هزار فرسنگ نزدیک تر شد با پسرش که جوانیست بحضور آمد خیال تازه حالا در سر دارد که راه آهنی از شهر اورامبورغ روسیه بسمارقند تا پیشاور خاک هندوستان انگلیس اما این خیالیست بسیار دور و دراز نادار که عکاس قابل پاریس است بحضور آمده عکس مارا انداخت سابقا با بالون زیاد به هوا رفته است اما حالا ازین خیال افتاده مشغول عکاسی است شخص بامزه بانیه ایست مسیو تاردیو که رئیس مجلس حفظ الصحه پاریس است بحضور آمد بالری که جراح معروف و پسر جراح باشی ناپلیون اول است

دوژول کلوکه عموی کالوکه که حکیم باشی شاه مرحوم حکیم مالبود وخودش درطهران شب نفهمیده عوض شراب زراری
خورده مرد میبوره که سابقا درطهران وزیرمختار بود بعددر اسلامبول وجاهای دیگر درایام سلطنت ناپلیون
وزارت مختاری داشته است بحضور آمد بسیار صحبت کردیم آدم قابلی است خلاصه کلوله زیادی ازپروسیها
بهمین عمارت پالهپوربون خورده که جای کلوله هنوز باقیست روزی رفتیم به لاکنکپ چمپس برای سان قشون
نهار خورده سوار کالسکه شده همه همراه بودند از ارک تریومف وشانزالیزه وبولوار بولون گذشتیم وسط بولوار بولون
مرشال ماکماهون باجزالها وصاحبمنصبان وغیره سواره ایستاده بودند جمعیت زیادی اززن ومرد بود دو
دونمور سپر بزرگ لوی فلیپ راهم که ندیده بودم سواره آنجا بود با او صحبت شد منهم ازکالسکه درآمده سوار اسب
صباح الخیر شدم ژرنال لادمیرو که سردار کل قشون پاریس است باتاماژور یعنی اجودانش بودند خلاصه همین
طور رفتیم بصفوف سوارهای زره پوش کویراسیه وسوارهای سبک هوسار رسیدیم ازدو طرف ایستاده وهزار
نفر سواره بودند بعد از اتمام صفوف سواره رفتیم بصحرا وچمن لونشان که چمن وسیعی است طرف دست
چپ کوه مصنوعی ساخته اند آب زیادی آبشارمانند میریزد جزو بولون است پیاده نظام هم قریب
صدوسیست فوج بودند ماهر فوجی چهارصد پانصد نفر بیشتر نبودند باقی مرخص خانه هستند از جلو پیاده وتوپخانه
گذشتیم این قشون اطراف بعیده پاریس است مثلا بعضی ازین افواج ازسی فرسنگ راه برای سان دادن
آمده بودند سیصد عراده توپ هم بود که باسبها بسته بودند همه افواج سلام نظامی داده بیرقها را برای تعظیم و
احترام میخوابانند ماهم جواب میدادیم دورچمنها توی جنگل بالای درختها کلا آدم بود بعد از تماشای
صفوف رفتیم باقطارهای چوبی که از قدیم درهمین میدان مخصوص همین طور سلمانها واسب دوانها
ساخته اند بالا رفته نشستیم مارشال رفتند توی سبزه وچمن سرداران فرانسه هم با بعضی وابستگان نظامی
عثمانی واطریش وروس وپروس پیش مرشال ایستاده بودند در بالاخانه که مالودیم وزیرخارجه فرانسه
مسیو بوفه وزیر دارالشورای مرشال کان روبر وغیره بودند کان روبر چون حالا داخل قشون نیست
وابو بجمی ندارد سوار نشده خلاصه افواج وتوپخانه آمده گذشتند کل وکلای ملت فرانسه که پانصد نفر
بودند آمده نشسته بودند در عمارت طرف دست چپ سفرای خارجه وغیره نشسته بودند زوجه مارشال

مالکماهون هم بود جمعی از زنها و خانمهای خوشگل هم در اطراف مانشسته بودند هر فوجی که از جلو میگذشت
و کلاهی ملت دست میزدند هورا میکشیدند مارشال مالکماهون هم برای هر فوج کلاه برمیداشت قریب
سه ساعت طول کشید تا همه افواج سواره و پیاده و توپخانه گذشتند بر سر هم متجاوز از هشتاد هزار
نفر بودند قشون خوبی سان دادند بعد از آن همه شکست و خرابی فرانسه امید اینطور اجتماع و نظم
قشون نبود و لباسهای خوب داشتند تفنگ افواج همان شاسپو قدیم است توپها همه همان
توپهائیست که در جنگ المان پیش از آن داشتند بعد از اتمام سان که نزدیک بغروب بود
برگشتیم بمنزل روزی هم بلانگ پیس Longchamps برای اسب دوانی رفتیم خود
مرشال بعمارت آمده سوار کالسکه شده رفتیم سایرین هم بودند از همان راه که آنروز بمشق قشون رفته
بودیم الا بواولون رفته از آنجا از دم آبشار گذشته رفتیم بهمان بالاخانه که روز سان قشون نشسته
بودیم وزیر خارجه مسیو بوفه زوجه مرشال و سرداران وغیره و ایلچی عثمانی و ایلچی اطریش بودند
زن و مرد زیادی هم دور اسب دوانی بودند چهار دفعه اسب دوانیدند اسم هر دوری را یکی
از ولایات ایران گذاشته بودند مثل اصفهان شیراز وغیره دور اول نصف دایره که یک
میدان اسب باشد دوانیدند چابک سواریکه لباسش سبز بود برنگ حمایل ایران اسب
او پیش آمد بعد دو دور دیگر یکدور تمام دوانیدند اما چون مسافت زیاد نیست اسبها اغلب با هم
می آمدند اسبی که پیش می آمد مثلا یک سر و گردن از سایر اسبها پیشتر بود در ایران قاعده اسب
دوانی بهتر است و بیشتر تماشا دارد هر دور دایره اسب دوانی ایران نیم فرسنگ است
شش دور که سه فرسنگ باشد کاهی هفت دور یک نفس میدوانند هر اسبی که پیش بیاید گرد است
اینجا منتهی اسب دوانی یکدور است که نیم فرسنگ باشد هنر اسب خوب معلوم نمیشود در آخر
چند سد از تخته بارتفاع یک ذرع که روی آنها خار و کون صحرائی گذاشته بودند اسبها از روی آنها
چندین دفعه سرتاخت میجستند اینطور بسیار تماشا داشت اسب دوانی یکساعت پیشتر طول کشید
بعد رفتیم منزل مرشال رفتند که شب برای آتشبازی و چراغان حاضر شوند ما آمده دم ارک تریوف

پیاده شدیم جمعی از ملتزمین بودند رفتیم بالای آرک تریومف دویست و شصت و پنج پله میخورد بسیار مرتفع است
پلهای تنگ و پیچ پیچ دارد بسیار مشکل است بالا رفتن من بیک نفس رفتم اما سایرین آهسته آهسته از بالا
کل شهر پاریس و اطراف و قلعجات همه پیداست مردمیکه از لانگ چمپس و اسب دوانی برمی گشتند همه
پیدا بودند از بولوار بولون الی آخر شانزلیزه هفت قطار کالسکه بود و همچنین در سایر کوچها کالسکه زیاد بنظر آمد
خیلی تماشا داشت قدری آنجا ایستاده آمدیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم از پس کالسکه جمعیت بود امکان
عبور نداشت بزحمت بمنزل رسیدیم شب را مرشال آمدند با هم سوار شده رفتیم از شانزلیزه و غیره گذشتیم
از دم عمارت ما الی محل آتشبازی از دو طرف آدم بود امشب البته یک کرور جمعیت از زن و مرد دیدم
همه فریاد میزدند که شاه ایران زنده باد مرشال را هم توصیف میکردند و می گفتند فرانسه زنده باد چراغان
بسیار خوبی کرده بودند در جمیع کوچها لامپهای بلور مثل کوی کرد آویخته بود باد قدری چراغها را اذیت کرد یکی
راه رفته رسیدیم بجائیکه رودخانه سن درمیان بود و آنطرف رودخانه آتشبازی حاضر کرده بودند آنرا
رودخانه مقابل ما میدان مشق و مدرسه نظامیست که همه چراغان بود جائیکه ما نشسته بودیم آمش تروکادرو
بود این طرف رودخانه هم همه چراغان بود برای ما از چوب اطاقهای عالی ساخته چهل چراغ زیادی
آویخته بودند پردهای زیادکه تازه از حریر و مخمل و تافته بافته بودند آویزان بود ولی باد و باران قدری
اوضاع را مغشوش کرد اما باز چراغها چون از کار بود کمتر خاموش شد آتشبازی بسیار خوبی کردند همه سرکردگان
فرانسه و سفرای خارجه و غیره حاضر بودند الحمد لله بسیار خوش گذشت آمدیم منزل مرشال الی منزل درکالسکه همراه بودند
درین آتشبازی سواره زره پوش کویراسیه که سه هزار نفر میشدند از لب رودخانه مشعل بدست موزیکان زنان میگذشتند
شکوهی داشت شبی رفتیم سیرک که نزدیک عمارت ماست مثل تماشاخانه جائیست اما بهتر عمارت مدوری ساخته
اند دورش از چوب مراتب دارد بجهة نشستن مردم سقف هم دارد چهل چراغ زیادی آویخته اند میان این عمارت را
مثل کودزورخانه خاک ریخته اند وسعتی دارد سه هزار نفر آدم میگیرد خصوصاً شبیکه ما رفتیم آنجا خیلی آدم بود صندلی سی
تومان و پنجاه تومان اجاره کرده بودند زنهای بسیار خوشگل بودند صدر اعظم و شاهزادها و غیره همه حضور داشتند آنجا
سه دروازه یکی در طویله اسبهای سیرک است که نزدیک محل بازیست که از همان در آمد شد میکنند بقدر پنجاه شصت

اسب بسیار خوب دارند برنکهای غریب هیچ جا چنین اسبها ندیده بودم اسبهای خالدار عجیبی بودند البته هریک
هزار تومان و پانصد تومان قیمت داشتند وطوری این اسبها را تعلیم وعادت داده اند که بیک اشاره هر
حرکتی که بخواهند میکنند همه اسبها زبان میدانستند معلم میگفت بایستید همه میایستادند میگفت تندبروید میدویدند
میگفت پا بلند شوید فوراً بلند میشدند میگفت کج بدوید میدویدند خلاصه هرچه میگفت همان میکردند خیلی محل
عبرت بود شلاق بزرگی دست میر آخور اسبها بود متصل حرکت میداد مثل تفنگ صدا میکرد زنهای خوشگل
خوش لباس سوار اسبها شده دور میدان میدوانند روی اسب میجستند معلق میزدند پشتک میزدند باز روی زین
میافتادند بدون اینکه صدمه بخورند چند نفر در اطراف دایره قطیفها نگاه داشته بودند وهمه دستها را بلند داشتند
زن خوشگلی سوار اسبی شده بنا کرد دور میدان دوانیدن در حالتیکه اسب میتاخت بود بهر قطیفه که میرسید
از روی اسب بلند شده در روی هوا معلق وارونه زده آنطرف قطیفه دوباره با پا روی اسب پائین
میامد دو دفعه معلق زده درست روی اسب پائین میآمد دفعه سیوم زمین خورد اما عیب نکرد دوباره
جست روی اسب معلق دیگر زد حلقهای بزرگ چوبی نگاه میداشتند جوانی سوار اسب بود در سر
تاخت اسب نزدیک حلقه که میرسید هوا جسته از توی حلقه در رفته آنطرف حلقه دوباره با پا روی
اسب میآمد بعضی حلقه ها را مثل دایره پوست کشیده بودند اسبها در سر تاخت بقوت پوست را پاره
کرده از توی حلقه رد میشدند و آدمی هم که سوار بود از بالای حلقه جسته آنطرف روی اسب میافتاد
وزنها و پسرهای سواره کارها میکردند که تعریف ونوشتن نمیآید مثلا در یک نفس و یکدفعه بالای اسب
پانصد معلق وارونه میزدند که از قوه بشر خارج است اطفال کوچک خوشگل طوری معلقها میزدند که
بتصور نمیآید بندبازی بسیار خوبی کردند که بجز میمون وعنکبوت کار هیچ ذی نفسی نیست خلاصه کارهای
غریب کردند خیلی تماشا داشت بعد رفتیم بعمارت لوور جمیع حکما و دانشمندان پاریس آنجا بودند وزیر
علوم که مردی بسیار فربه وبلند وسمشن باتی است آنجا بود رفتیم بمرتبه پائین عمارت که مجسمهای مرمر
قدیم وجدید آنجا بود سواره زره پوش مشعلها در دست جلو ما میرفتند حکما وعلما از دو طرف و وزیر علوم
نزدیک ما راه میرفت بعد از گردش زیاد آمدیم منزل مجسمهای بسیار خوب دیده شد یک مجسمه بزرگی

بود از مرمر بسیار عظیم الجثه و قوی هیکل تکیه بکوه داده نشسته پاهایش دراز و ظرفی در دستش بود که آب از آن
میریخت این آب آب همان رود خانه تی براست که در شهر رم پای تخت ایطالیاست و مجسمهای
مرمر و نوس که رب النوع حسن است یکی را بسیار خوب حجاری کرده اند اما هر دو دستش از بازو شکسته بود
صورتهای دیگر هم بسیار بود که در جاهای دیگر مثل اینها کم دیده شد روزی رفتیم بجائی که پانورامایش گویند
یعنی دورنما این یک علم و صنعتی بسیار عجیب است و مخترع آن نیکی دینائی است نزدیک بعمارت مابود
صدر اعظم و دیگران همه بودند رسیدیم بجائیکه عمارت مدوری بنظر آمد در کوچکی داشت داخل شده اول
رسیدیم بدورنمائی که کوچه از کوچهای پاریس را مینماید در همکا میکه پروسها شهر را محاصره کرده کلوله و نارنجک
مثل تگرگ از هوا میبارد فصل زمستان هم هست مردم از خانها بیرون آمده دست زن و بچه خود را گرفته
فرار میکنند هر قدر شخص بنظر دقت بیشتر نگاه میکند باین حالات مجتمع میشد بطوریکه هیچ نمیشد تشخیص داد که این پرده
صورت و نقاشی است یا حالت حقیقی و همان زمان کبرود است شخصی زمین خورده سرش شکسته خون بیرخت
هیچ معلوم نبود که خون حقیقی است یا مصنوعی و همچنین سایر حالتها بعد از آن از آنجا پله میخورد بیرود بالا آنجا
یک محوطه کردیست که شخص از هر طرف نگاه میکند شهر پاریس و قلعجات اطراف شهر و توپ و کلوله و همکامه
جنگ و محاصره بهوا رفتن و ترکیدن کلوله توپ و نارنجک نظر می آمد مثل اینست که آلان شخص در شهر
پاریس است و جمیع حالات جنگ با پروس و شورش را ملاحظه میکند خلاصه شخص تا بچشم خود نه بیند نمیداند
چگونه است که پرده مصنوعی دائم معدوم را با حالت حقیقی و شیئ موجود نمیتوان فرق گذاشت همین محل
همیشه محل بروز همین صنعت بوده که هر وقت هر کس خواسته پول داده و رفته تماشا کرده است مولکین
اینجا را مدخل بسیار است تعجب درین است که مدت زمانی دورنمای فتح سواستاپول را که انگلیس و فرانسه
کرده و روس را شکسته بودند اینجا ساخته بعد آنرا برچیده مدتی فتح قشون فرانسه را که قشون دولت
استریه را در سولفرینو و ماژانتا و غیره شکست داده بودند بمیان آورده نشان میدادند حال شکست
و بدبختی فرانسه را کشیده نشان میدهند اما در اینجا چون هوا بسیار حبس است بیشتر از ده دقیقه هر کس
نمیماند مرش کیچ خورد احوالش بهم میخورد زود برگشتیم روزی رفتیم بکلیسیای نتردام و سلیشد

که در جزیرهٔ رود خانه سن توی شهر واقع است از پهلوی هوتل دولا مونه و انستی تود و فرانس و کنسیل و تاکه عمارت بزرگ وزارتخانه و از عهد ناپلیون اول بنا شده و کمونها بالمره آتش زده اند گذشته بکلیسا رسیده کشیشها جلو آمدند بنای این کلیسا بسیار عالی و همه از سنگ است و قریب ششصد سال است که ساخته اند داخل شده همه جا را بدقت گردش کردیم میزها و مجمرها از چوبهای منبت کاری قدیم بسیار اعلی دارد پنجرها همه از شیشهای الوان بسیار خوب است خزانه کلیسا را دیدم بعضی اسبابها مثل تنگ ظروف طلا و مطلا و نقره و غیره بود در آنجا با کشیش بزرگ صحبت کردم پرسیدم اعتقاد شما در حق حضرت عیسی چیست شراب میخورده یا نه یکبار همه کشیشها مثل اینکه من سؤال عجیبی کرده باشم با جتماع گفتند البته میخورده سهلست خودش هم شراب می انداخته است بعد گفتم کم میخورده است یا زیاد همه گفتند زیاد هم میخورده است بعد برگشته رفتیم بمدرسه معادن که اکل دین Ecole demine میگویند اسم رئیس اینجا مسیو دوبره است بسیار جای عجیبی است از جمیع سنگهای معادن دنیا نمونه در اینجاست از معدن طلا گرفته الی ذغال و همه را با نمره و تفصیل توی جعبهای شیشه گذاشته اند معدن سنگ زمرد یکه در مملکت نورول کرنا و نیکی دنیاست حالا سنگ زمرد را از آنجا می آورند قطعهای زمرد خوش رنگ بی عیب توی سنگها دیده نمونه معدن زمرد سیبر و غیره را هم دیدم اما همه بزرگ و پست بود خلاصه اینقدر از نمونه معادن بود که حساب نداشت و مجالی میخواست که مدتها یکیک را بدقت دیده با معلمین سؤال و جوابها بکند تا چیزی بفهمد که در پنج دقیقه ما میخواستیم جمیع سنگها را دیده و بدانیم که هر یک را از کدام معدن آورده و خواص و طبیعتش چیست البته محال بود رفتیم مرتبه بالا که فسیل ها را آنجا چیده بودند یعنی استخوان حیوانات از قبل از طوفان نوح و بعد از آن و حیوانائیکه حجریت یافته اند بسیار چیزهای عجیب و غریب بود که دانستن تفصیل آنها علمی مخصوص است و در اینجا نوشتن مناسب نیست و بعد از آن گردشها رفتیم منزل روزی رفتیم بگردش عمارت لوکسامبورغ باغ و عمارتیست بسیار بزرگ و عالی که از عهد لوی سیزدهم بنا شده است باغش حالا عامه است که مردم هر روز آنجا بگردش میروند کلکاریهای بسیار خوب دارد چون هوتل دویل دارالحکومه حالا خراب است و آتش زده اند این عمارت را دارالحکومه شهر پاریس قرار داده اند رسیدیم بباغ مسیو دوال حاکم پاریس و مسیو الفاند مهندس شهر پاریس و غیره

اینجا بودند کوچهای پاریس که باین طور راست و وسیع و مسطح شده و خیابانها را باین نظم و سلیقه درخت کاشته اند همه از روی دستور العمل و اهتمام مسیو هوسمان حاکم سابق پاریس که در عهد ناپلیون بوده و این مهندس درست شده است قدری در توی باغ نشستیم و از انجا برای تماشا و اشکال وغیره بعمارت رفتیم مسیو ترن که رئیس مجلس شهری پاریس است بحضور آمد عمارت لوکسامبورغ از عمارت عالیهٔ پاریس است لوی فلیپ مجلس سنای دولت را آنجا قرار داده بود عمارتی بسیار عالی لوی فلیپ ساخته است متصل باین عمارتست که اعضای سنا انجا می نشینند تا آخر عهد ناپلیون هم اهل سنا انجا بودند بعد از جمهوری موقوف شد حالا در همان اوطاق دیدم یکدفعه معلم شاگردان مدارس را امتحان میکردند هر شاگردیکه از این امتحان بیرون برود میتواند مفت داخل سایر مدارس عمده شود سنا عبارت بوده است از صد نفر که اعیش از بزرگان و اعیان و سرداران مسن دولت که بیکار نباشند بهر یک سنه هزار تومان مواجب میدادند و داخل این مجلس میکردند که انچه مصلحت از مجالس دارالشورای وکلای ملت دون میامد تا بامضای اهل این مجلس نمیرسید مجری نمیشد حالا بالمره متروکست خلاصه تالارها و اطاقهای بسیار عالی داشت اما صد حیف که همه اطاقها را از میان بریده تخته بندی کرده اند در هر مکان یک دایره و مجلسی است از اجزاء حکومت شهر یکه در هر یک جمعیت زیاد و دفترها و کتابها و اسباب تحریر بسیار از کاغذ و قلم و مرکب وغیره ریخته است خلاصه عمارت را از شکوه انداخته اند اما هر وقت بخواهند تخته ها را برداشته مثل اول میکنند پرده های اشکال بسیار خوب داشت از کارهای قدیم و جدید خیلی تماشا کردم کلیسای بسیار خوب بزرگ بلندی در پاریس است که از بالای ارک تریومف دیدم اسمش پانتئون Pantheon لوی پانزدهم ساخته است اول کلیسا بوده بعد محل قبور اشخاص معتبره شده در این اواخر باز کلیسا و عبادتگاه است منجنیق زیادی دورش بود تعمیر میکردند کمونها هنگام شورش خراب کرده بودند کلیسای دیگر هم بعد از کلیسای نتردام در پاریس است که سنوپیس میگویند بسیار بنای عالیست کلیسای مادلن هم که ناپلیون اول ساخته است خیلی عالیست کلیسای زیاد دیده شد که دیگر نوشتنش لازم نیست شبی را رفتیم به پالهٔ رویال جایی است بسیار وسیع میان خیاط با غچه و حوض است و دورش ستون و راهرو و مسقف و جلو و عقب این راهرو دکاکین است

چهار صد پانصد دکان دارد از هر جور چیز انجا فروخته میشود جواهرات اصل بسیار خوب و بدل اسباب
خرازی و بلور چینی وغیره کل دکاکین را کشتم مبالغی خریده شد جمعیت زیادی تماشاچی بودند
روزی رفتیم تماشای ضرابخانه که هوتل دونامنه میگویند رئیس انجا که اسمش مسیو مارکت بود آمد جمعی دیگر
هم بودند اول رفتیم مرتبه بالا از سکهای قدیم وجدید دولتها زیاد انجا پشت آئینه ها چیده اند از سلاطین
قدیم ایران وترکستان وچین وهند وسایر ممالک فرنگ هر جور سکه بود و هر قسم مدال دیده شد از انجا باطاقی
که اسمش اطاق ناپلیون اول است رفتیم که همه چیزهای متعلق بناپلیون اول انجا بود مثل سر سکه و ته سکه و مدالهائی
که در عهد ناپلیون زده بودند برای یادگار جنگها و ولایات مفتوحه ونشانهای قشون وغیره کلا انجا بود نمونه
ستون واندم هم که کمونها بالمره خراب کرده اند انجا بود بقدر دو ذرع ارتفاعش میشد از چودن ساخته اند عینه
همان ستون است اما ارتفاع ستون اصلی چهل وشش وقطرش دو ذرع بوده است این ارتفاعش دو ذرع
وقطرش یکو جبست بعضی صورتهای ناپلیون انجا بود کلوله از کمونها آمده وشیشه روی سر سکه ها را سوراخ
کرده بدیوار رفته بود همانطور نگاهداشته شیشه را عوض نکرده بودند گفتند برای یادگار نگاهداشته ایم
گفتم بد یادگاریست خلاصه پائین آمده اسباب سکه را تماشا کردیم بانجا حرکت میکنند آنچه پول میزدند نقره بود
وهر یک پنجفرنک پول خیلی بزرگی بود گفتند حالا طلا بواسطه پولی که به پروس داده اند بسیار کمست اما نقره
زیاد و تمام پول حالا نقره است سه عدد مدال بزرگ یکی طلا و یکی نقره دیگری مس بیادگار رفتن من
بضرابخانه روبروی ماسکه زدند بخط فارسی نوشته بودند پیشکش کرده بعد آمده سوار کشتی بخار کوچکی شده
برخلاف جریان آب رفتیم بالا از قلعه شهر بیرون رفته بجائی رسیدیم که رودخانه مارن داخل آن میشد از انجا باز
برگشتیم کنار رودخانه صفائی نداشت رودخانه سن کم وعمقش دو ذرع بود قدریکه از شهر میگذرد طرفین رودخانه
خانهای بیست رعیتی است اغلب رخت شورخانه وحمامهائیکه همه را توی رودخانه از چوب ساخته اند دیده
میشود حمامش اینطور است که اطاق چوبی مسقف بزرگی در توی رودخانه ساخته اند که آب از میان
آن جاریست هر کس میخواهد حمام برود باید برود توی آن اطاق خودش را بشوید رخت شورخانها هم همین طور
است آنمیان می نشینند رخت میشویند رخت شور همه زنست این حمامها را بانجا کرم میکنند که آدم خوب سرتن را

پاک و تمیز کند خلاصه برگشتیم بمنزل روزی رفتیم بکارخانه کوبلن Gobelin بسیار دور بود کارخانه ایست بسیار قدیم که فرش و قالی و چیزهای دیگر میبافند و بقیمتهای گزاف خرید و فروخت میشود کارخانه متعلق بدولت است و رؤسای کارخانه و کارکرها مواجب خوار و اجیر دولت هستند این قالیها و بافتها بطوری خوب و نفیس است که در اطاقها و تالارهای سلاطین محض زینت عوض پرده نقاشی نصب میکنند و در پروس و بلجیک و فرانسه و انگلیس دیدم که با کمال احترام در عمارت نگاه میدارند قالی در دستشان بود میبافتند برای تالار عمارت فونتن بلو Fontainebleau که شهریست از شهرهای فرانسه اما میگفتند در هر قالی که باین بزرگی باشد هشت سال باید کار کنند بسیار دیر تمام میکنند اما خوب عیبی که دارد آفتاب رنگ بافته را میبرد اما قالی ایرانی مشکل است که آفتاب ببرد از هر شکل و پرده معروفی که بخواهند میافتند نمونه آن نقش را روبرو گذاشته اگر نمونه کوچکست بزرگتر و اگر زیاد بزرگست کوچکتر نقش قالی را میبافند خلاصه بهر طریق بخواهند ممکن است و این کمال مهارت و صنعت است که بیک ملاحظه نمونه بعینها میبافند چند پرده خوب برای تماشاخانه بزرگ نیمه تمام که ناپلیون سیوم فرمایش داده بود هنوز در دست داشتند اما نمیدانم تماشاخانه و این پردها کی تمام خواهد شد بسیار کارخانه وسیعی است و کارکرز یاد دارد اسم رئیس اینجا میسیو ارسلا از اینجا رفتیم بچاپخانه دولتی که کتب و غیره چاپ میکنند بعضی را با دست بعضی را با بخار هرچه بخواهند بسیار زود و میتوان چاپ زد از آنجا برگشته بتماشای عمارت لوور رفتیم در بین راه بعضی جاها که کمونها آتش زده خراب کرده بودند دیده شد از جمله یک انبار بزرگ غلهٔ دیوانی بود که بسیار عمارت عالی بزرگی بود با مره ویران شده بود چند پل را هم خراب کرده بودند از میدان باستیل که مناره دارد معروف بمنارهٔ ژویه که از بناهای لوی فلیپ و بسیار بلند است مجسمه ملکی را از برنج مطلا ساخته اند در آن بالاست اصل مناره هم از چوب است خلاصه وارد لوور شدیم بسیار عمارت عالی است و از حیثیت حجاری و پردهای نقاشی و غیره نظیر ندارد تالار طولانی بود بسیار خوش وضع که اسمش کالری واپولن میگویند یعنی دالان رب النوع حسن و شعر و آواز اسباب زیادی از ظروف پشم مرصع و بلورهای معدنی و غیره از مصنوعات زرگرهای قدیم از طلا و نقره و بعضی اسباب طلا و غیره که از زیر خاک درآورده اند و از بدایع نفایس دنیا همه را در جعبها و پشت آئینها

گذاشته اند استخوان بازوی شارلومان که پادشاه کل فرنگستان بوده درجعبه ضبط کرده اند جعبه طلائی ازقدیم که بسیار خوب ساخته اند مال آن دوتریش مادر لوی چهاردهم است این تالار هم ازبناهای لوی چهاردهم است شبیه تاج لوی پانزدهم است که ازسنگهای بدل ساخته اند آنجا گذاشته اند شمشیر وعصای شارلومان هم بود خلاصه اطاقهائیکه پرده های اشکال بود همه را دیدم کارنقاشان معروفست وپای هرپرده باید شخص یکروز تمام بنشیند تا نکات نقاشی آنرا بفهمد باین تعجیل که من داشتم البته درک نکات نقاشی ممکن نمیشد ازکارهای رفائیل نقاش معروف هم بود تا من پرده های کارالبانی رابرسایرین ترجیح میدادم بسیار باسلیقه نقاشی بوده است کارهای مورلو هم بسیار خوب بود پرده های زیاد ازکارهای اوستادان دیگر هم بود مثلاً پرده بود که یکهزار تومان میشد قیمت داشت بعد ازتماشا ازپله رفتیم بباغ طویلری عمارت سوخته آن راتماشا کردم این عمارتی بوده که درعام مثل نداشته حال بالمره خراب شده است ودیگر مثل آن راهم ساختن بسیار مشکل است چراکه مخارج زیاد دارد عمارت رابا تمام اسباب سوزانده وخراب کرده اند که بهمه جهت البته صدکرور تومان متجاوز ضرروارد آمده است زیاده ازحد افسوس خوردم باغ طویلری هم بواسطه خرابی عمارت وعدم مواظبت ازصفا افتاده است عصرها درباغ موزیک میزدند خلاصه پیاده رفتیم تاآخرباغ خیلی خسته بودم آنجا سوار کالسکه شده رفتیم منزل ناپلیون سیوم یک تماشاخانه ساخته است که ازهمه تماشاخانهای فرنگ بهتر وبازینت تراست پنج کرور خرج کرده هنوز هم تمام است دوکرور دیگر خرج دارد که تمام شود حالا این طور مانده است اگرچه من تماشای آنجا نرفتم اما خیلی تعریف میکردند روزی رفتیم بورسایل اول بکارخانه چینی سازی سورر رفتیم کارخانه ایست بسیار مشهور وقدیم دربلندی واقع شده است چینیهای زیادی که ازقدیم و جدید ساخته اند همه را دراطاقها چیده اند چیزهای بسیار بود تماشا کردیم چینی هائی راکه ازروی کارهای نقاشان قدیم مثل رفائیل وغیره نقاشی کرده بودند درجه هریک مثل پرده های نقاشی بسیار نفیس اعلی بود اگرهریکرا بهرقیمت میفروختند میخریدیم این نمونه ها را ازکارخانه بیرون نمیبرند وبهیچکس نمیفروشند کارخانه مال دولتست برفرمایشی میدهد تمام میکنند مثل کارخانه قالی بافی عمله مزدسیکیر ندروساموجب کارخانه تازه گفتند ساخته اند که این کارخانه رامتروک وکارخانه جدید را ایرخواهند کرد بسیار کردش کرده تا جائی که چینی رامیساختند ونقاشی

میکردند و بکوه میرفتند رفته دیدم بعد برگشته از همان راهیکه آمده بودیم مراجعت کردیم دو کلدان بزرگ
بسیار اعلی دو هزار پیشه اسباب چای خوری چینی بسیار ممتاز زیر سیم یادگاری مبارکه داده از انجا
سوار شده رفتیم بورسایل منزل میسیو بوفه رئیس استقبال کردند رفتیم بدارالشوری وکلا از یک کالری
مجسمهای بسیار خوب مرمر کار اوستادان قدیم که همه صورت پادشاهان قدیم و وزرا و مردم بزرگ و
سرداران وغیره بودکذشته تا رسیدیم بدارالشوری داطاق نشستیم مقصد نفر وکلا داین مجلس حاضر بودند در
مراتب بالازن و مرد زیادی هم مخصص تماشا نشسته بودند این مجلس که حال وکلای نشستند تماشاخانه قدیم
ورسایل است که لوی چهاردهم ساخته است میسیو بوفه رئیس پوان برای مذیرانی مادر عمارت خود بودند ما
درجائی رئیس نشسته بود پسرهای لوی فلیپ دومال و ژوانویل هم بودند وکلای دست چپ و دست راست
همه بودند دست چپها بر ضد دولت حالیه هستند چند نفر از زرنالها وغیره حرف زدند از انجمله ژرنال نوازل بود
وصدایش بسیار باریک و کم بود کسی نمیشنید که چه میکوید متصل وکلای دست چپ داد میزدند که بلند تر حرف
بزن قال و مقال غریبی بود نایب رئیس متصل زنک میزد که ساکت باشند بسیار مشکل است که در این مجلس
کسی بتواند حرف بزند بسیار تماشا داشت یکساعت آنجا نشستیم بعد برخاسته از همان راهی که آمده بودیم
برگشتیم مرشال ماکماهون هم آمده بودند با مرشال و میسیو بوفه وغیره جمیع اطاقها و تالارهای ورسایل را
گردش کردیم او طاقها و تالارهای بسیار بزرگ خوب دارد انقدر پرده نقاشی مجسمهای
مرمر وغیره دارد که حساب ندارد پرده های بسیار اعلی از کارهای نقاش هوراس ورنه که بسیار خوب کشیده است
پرده های جنکهائیکه با اعراب الجزایر در زمان لوی فلیپ وغیره شده و جنکهای ناپلیون سیوم در ایطالیا با
دولت نمسه وغیره پرده های جنکهای ناپلیون اول وغیره از کارهای استادان قدیم بسیار بود بطوریکه اگر
شخص یکسال تمام بخواهد بدقت پرده ها را تماشا کند تمام نمیشود اغلب این اطاقها را هم دفترخانه وکلا و وزرا
قرار داده اند از آمد و رفت زیاد و ریختن کاغذ و دفتر و کذاشتن میز و صندلی وزرا و محررین دفاتر تالارها را
از شکوه انداخته اند بسیار خسته شدم آمدیم پائین قدری هم در باغ در کالسکه کشتیم منبع فواره یکطرف باغ را
باز کرده بودند آب از فواره میجست خیلی صفا داشت برگشته رفتیم منزل از ده داوره کذشته بنکلور سیدیم

ازانجا بده بولن وازانجا به بوادبولون تا رسیدیم بمنزل درسنکلو چند فوجی اردو زده بودند درده بولونس ماند
خوبی بود که اسباب زیادی چیده بودند امروز در رسایل بیان اشکال مجسمه مجسمه ژاندارک راکه پرنس
مادی دختر لوی فلیپ که شوهر نکرده جوان مرد خودش حجاری کرده بود دیدم بسیار خوب ساخته بود
روز می رفتیم باغ وحش و نباتات از منزل ما تا اینجا راه طولانی بود دقیقه آنجا که اسمش مسیو بلانشارد افتاده
پنجال از عمرش رفته بود استقبال کرد ما نایش وغیره جمعیت زیادی بود از محلات آخر شهر پاریس که غلب
رعیت و کاگر بودند بازنهایشان همه بتماشا آمده بودند باغ حیوانات و نباتات بسیار وسیع است در
باغ نباتات گلهای بسیار خوب باسلیقه کاشته اند از همه گلها و نباتات در اینجا نمره وعدد گذاشته اند و
کیاهائیکه مربوط بعلم طب است همه را کاشته بعمل آورده اند معلمین علم نباتات وحیوانات برای فهمیدن و
فهماندن خاصیت هر کیاه همیشه در آنجا کار میکنند اول کرمخانه را که نباتات ولایات گرمسیر را در آنجا بعمل
آورده اند گردش کرده بعد بباغ حیوانات رفتیم هر نوع حیوانی را از پرنده و درنده و خزنده در قفس مخصوص
کرده اند مرغهای بزرگ و کوچک الوان خوشگل حیوانات سبع وغیره از همه جور دیده شد از باغ وحش
سایر ممالک وسیع تر است ولی هر حیوانی که در اینجا دیدم در انجاها هم دیده بودم گرچند حیوانی
که در جای دیگر نبود من جمله مرغیست بزرگ قوی هیکل که اسمش راکازوار میگویند از استرالیا آورده اند بسیار حیوان
عجیبی است بقدر شتر مرغ واندک شباهتی هم بشتر مرغ دارد اما جنس دیگر است دیگر اینست تا پیر میگویند از نیکی دنیای
جنوبی آورده اند بسیار شبیه است بگرگدن اما کوچکتر میانه گرگدن وخوک وکوساله حیوانیست برهای درنده وحشی
و پلنگهای عجیب داشت یکنوع حیوانی بود میانه پلنگ وببر اسمش را ژاگوار میگویند اما به پلنگ بیشتر شباهت
دارد بسیار حیوان درنده وحشی است پلنگها و بچه کوچک زاییده بودند بسیار خوشگل یال دار افریق وشیرهای
دیگر هم بودند یک فیل هم بود در یک قفس بزرگ هم بقدر پنجاه میمون دیدیم حیوانات دیگر از اقسام شکار و
غیره بود چیزیکه زیاد تماشا داشت حیوانات مرده بود که در موزه عمارت نگاهداشته بودند که در دوال دیگر
ندیده بودم از هر قسم حیوان و ماهیهای جنس پرندگان حیوانات دیگر از مار و خرچنگ و نهنگ و لاک پشت و انواع
طیور دیده شد تماشا و عالم غریبی داشت مثلا از ماهی کوچک تا نهنگ را همانطور که مرده نگاهداشته اند

بدون اینکه کسی بفهمد زنده است یا مرده هر مرغی از کوچک و بزرگ که در دنیا هست از مرغ کوچک مکس
تنکی دنیا الی شتر مرغ همه در آنجا هست مرغ مکس مرغیست بسیار خوش رنگ و کوچک بقدر زنبورهای بزرگ
اما همه چیزش مثل مرغست دیگر از این قشنگ تر مرغی در عالم نیست و جز در تنکی دنیا هیچ جا نیست همه مرغهای مرده را
از نر و ماده با تخم خودشان و با همان لانه که بجبته خود درست کرده اند تحصیل نموده در پشت آئینها چیده و حالتی
که در روی لانه و تخم میخوابند چنان مجسم کرده اند که هیچ بازنده فرق ندارد از تخم مرغ مکس که کوچکتر از آن تخمی
نیست و بقدر یک پسته نمیشود گرفته تا تخم مرغ رخ و شتر مرغ که از جمیع تخمها بزرگتر است در یک اطاق گذاشته
اند اما در انجا چهار عدد تخم مرغ دیدم که هر یک بقدر خربزه بزرگ بود گفتند از این نوع مرغ حالا در دنیا وجود
ندارد و این چهار تخم را بزحمتهای زیاد و سیاحت بسیار در جمیع بلاد عالم عاقبت گویا در افریقیا و تنکی دنیا
بدست آورده اند تخم را بلند کردند بسیار وزین بود بقاعده باید جوجه که از میان این تخم بیرون میاید بقدر خروس
خیلی بزرگی باشد مرغ سیمرغ و رخ که در کتب ملاحظه شده است باید از همین تخمها باشند و الآن این بیضه ها را
یکی هزار تومان نمیدهند ما بهای عجیب و غریب بود دیده شد که از بزرگی و غرابت بنوشتن نمیاید میمونهای عجیب
و غریب بود با قسام مختلفه که یکنوع از بزرگی بقدر اسب و دیگری از کوچکی بقدر موش بود بعرات جثه اجسام آنها را همان
طور مثل زنده نگاه داشته اند از جمله میمونیست که اسمش کوریل است در مملکت افریقیه بهم میرسد که از بزرگی و هیبت
و قوه و بازو و پنجه و پا و دندان از ببر بزرگتر و بالاتر و قدش دو قد انسان بلکه بلند تر است یک جفت نر و ماده
بودند ماده اش کم جثه تر است دیگر میمونیست که در جزایر بر نئو و سوماطرا و جزایر تیمور میرسد اسمش اورانگ
اوتانگ است Orang Outang اگرچه از میمون کوریل کوچکتر است اما این هم
خیلی تقل دارد بسیار درنده و بزرگست یک لاک پشت روی میزی گذاشته بودند بقدر خربزه بسیار بزرگی آنهم چیز غریبی
بود که بجز بدیدن نمیتوان تصور نمود مارهای بسیار بزرگ که در حقیقه همان اژدهای معروفست دیده شد
درختی مصنوعی ساخته و جثه ماری عظیم را بر دور آن پیچانده بودند که هیچ با مار زنده فرق نداشت تماشای
عجیبی داشت نه اینکه سر موئی این حیوانات را برای فریب مردم از روی صنعت کم و زیاد کرده باشند
بلکه از بزرگ و کوچک هر چه در این موزه است همان حیوان اصلی است که خداوند عالم خلق کرده است

وفرنگیها درحقیقت بزحمت زیاد و مخارج بسیار و مبالغ گزاف اینها را از اقصی بلاد عالم جمع کرده برای ترقی علم
وزیادی بصیرت ونمودن قدرت خداوند در خلق اقسام مخلوقات عجیبه بمردم فراهم آورده ومتصل بواظب
نگاهداری آنها هستند الحق زحمت بسیاری کشیده اند این حیوانات مرده واستخوانها ومرغها را باید حقیقةً انسان
پنجاه بنشیند تماشا کند تا چیزی بفهمد من دراین ربع ساعت چه میتوانم بفهمم آمدم پائین وبا اینکه دیگر هیچوقت
بجهة تماشا نداشتم به قفس حیوانات زنده رفته همه را دیده از آنجا رفتم منزل آقا رئیس که تنش هفتاد و پنج یا
هشتاد سال بود همه جا با من همراهی کرد بقدر یکفرسنگ راه رفت هرچه میگفتم برگردید باز میآمد و میگفت
مدة العمر مسکرات نخورده وهمیشه دیگران را هم منع میکند در فرنگستان مجلس مخصوصی است واجزای زیاد دارد که
همیشه در تدبیر ترک کردن شرب هستند اما بسیار خیال مشکلی است بخصوص در فرنگستان مکاتریوم حیوانی
در دنیا بوده است قبل از طوفان نوح که از جنس فیل ولی بزرگتر است خرطوم هم ندارد استخوان آن را پیدا کرده
در باغ وحش گذاشته اند پاریس تماشاخانه های متعدد دارد یکشب هم بتماشاخانه بزرگ رفتیم همه سفرای خارجه
بازنهایشان ومرشال مالکماهون ومسیو بوفه وهمه صاحبمنصبان وغیره وهمراهان ما بودند تماشاخانه بسیار بزرگ
معتبریست پنجرتبه باچهل چراغ زیاد وجمعیت بسیار هم بود رقاصها وخوانندها خوب خواندند ورقصیدند بخصوص
در پرده زیر دریا که دخترهای دریائی میرقصیدند شبی رفتم بعمارت الیزه برای شب نشینی همه خانمهای معروف
شهر وسفراء وزنهایشان وصاحبمنصبان فرانسه وایرانیها موعود بودند آتشبازی وچراغان خوبی در باغ الیزه
کردند باغ بسیار خوبیست باحوض وفواره وچمن واشجار توی باغ از روشنی الکتریسیته که از پشت بام بزمین افتاده
بود مثل مهتاب روشن مرد وزن که درین روشنی مصنوعی راه میرفتند جلوه وتماشای مخصوصی داشتند رفتیم
مرتبه بالا را گشتیم عمارت بسیار خوبیست کوهلن های خوب دارد این عمارت را کنبت دور وساخته است صد وپنجاه
سال قبل ازین بعد از فوتش معشوقه اش پمپادور بود خرید وخیلی وسعت داد بعد از مردنش به
پادشاه رسید بعد موارد اما دناپلیون اول خرید خلاصه بعد از گردش وصحبت آمدیم منزل شبی را هم دور
کلی وزیر خارجه در عمارت وزارتخارجه که نزدیک کوراژ بسلایتو منزل ماست سواره وبوفه داد شب را
باوجود اینکه از راه منزل ما بآنجا بسیار نزدیک بود اما با کالسکه وتشریفات وسوارهٔ نظام وغیره از دور

عمارت کشته نوار تخار جه رفتیم همیشه درین عمارت مهمانها و بالها بوده است اما بعد از جنگ با پروس و
رفتن وزرا نبورسایل تا امتتب در این عمارت بسته بود مرتمال ماکماهون و مسیو بوفرو همه صاحب
منصبان و جزالها و سفرای خارجه و سایر نجبا و بزرگان از زن و مرد بودند عروس وزیر دول خارجه
چون صاحبخانه بود دست باو داده در باغ و اطاقها می گشتیم توی باغ چراغان و آتشبازی خوبی
کردند خوش گذشت بعد از ساعتی مراجعت بمنزل شد روزی رفتیم بگردش و لن که سمت جنوب پاریس
خارج از شهر است صحرائی بود و است چمن و جنگل ناپلیون سیوم در آنجا خیابانها و دریاچه و جاهای باصفا
ساخته است از بولوار دپرنس اوژن و از پلاس و شاتله و از پلاس باستی گذشته رفتیم از دروازه شهر بیرون
دروازهای شهر پاریس مثل دروازهای ایران نیست که در داشته باشد درش از مجر آهنی است خلاصه از کالسکه
پیاده شده رفتیم قلعه و خندق پاریس را تماشا کردیم دیوار قلعه که در حقیقت دیواره خندق شهر است نه ذرع
ارتفاع دارد یکذرع هم خاکریز بالای دیوار است که ده ذرع ارتفاع میشود نه ذرع دیواره هم از سنگ
تراش است بقدر آجر یک اندازه و بالای آن لبه لبیست از سنگ بزرگ تراش گذاشته اند اما دیوار خندق
از طرف صحرا ارتفاع زیادی ندارد و مایده ساخته اند که میتوان پیاده توی خندق رفت عرض خندق هم
ده ذرع میشود همه اطراف شهر پاریس همین طور است و این قلعه را در عهد سلطنت لوی فلیپ که سی سال
میشود ساخته اند برگشته سوار کالسکه شده رفتیم بدریاچه رسیده بکنار نهری که آب خوبی میآمد رفتیم بسیار
جای باصفائی بود کل و گیاه زیادی داشت خلاصه از پلی رفتیم بجزیره که توی دریاچه بود کلاه فرنگی
که چکی از ستونهای سنگی و غیره روی تخته سنگی ساخته بودند وزیر آن را مغاره درست کردند که سنگهای مثل
غار برفی آویزان شده بود و از بالا سوراخی کرده و لوله نازکی گذاشته بودند آب باریکی بسنگها میخورد و قطره
قطره مثل حالت طبیعی آب میریخت پائین بسیار باصفا بود قدری آنجا نشستیم چند نفری از فرنگیان و زنها
آنجا بودند صحبت شد بعد پیاده رفتیم توی همین جزیره مهمانخانه بود کلاه فرنگی خوبی برای موزیک زدن ساخته
بودند دو قایق آوردند سوار شده قدری گشته رفتیم به محلی که کالسکها بود بیرون آمده سوار شده از دروازه
دیگر از بولوار دو مسینیل رفتیم بمنزل در کوچه نزدیک عمارتی جمعیت زیادی دیدم ایستاده منتظر ما هستند

معلوم شد جنرال پاژول مدرسه خواهران ترحم دینی را خبر کرده بود پیاده شده وارد مدرسه شدیم یکی
از کشیشان فارسی خوب حرف میزد چندی در مدرسه سنروآباد آرومیه آذربایجان معلم اطفال کاتولیکی
آنجا بوده است زنهای از دنیا گذشته که سیاه پوش هستند و کلاههای سفید عجیبی دارند مثل کوش فیل
خیلی بودند و در کمال خوبی مراقب تربیت شاگردها هستند این شاگردها شش مرتبه هستند و مدرسه هم شش
مرتبه دارد که در هر مرتبه یکدرجه از شاگردان هستند از اطفال شش ساله و چهار ساله الی دخترها و پسرها
بیست ساله آنجا تحصیل میکنند هزار نفر شاگرد آنجا نگاه میدارند اغلب اطفال یتیم را آورده پرستاری
میکنند و از هر علمی درس میدهند از هندسه جغرافیا زبان خیاطی کلاسازی وغیره دخترها کلاههای خیلی
خوب میبافند یکدسته کل بسیار خوب بیاد کار بما دادند بقدر دو بیست نفر بچه چهار ساله را در کمال ادب
و خوبی در مراتب پلههای تخته اطاق تعلیم خانه نشانده بودند زن پیر زاهده که معلمه آنها بود آواز و تصنیفی
برای مدح ورود ما بشعر فرانسه یاد داده بود که اطفال بنظم تمام میخواندند دخترهای بزرگ هم در مراتب بالا
آواز و اشعار خوب میخواندند خیلی از وضع و حالت پرستاری اطفال آنجا و شاگردان خوشم آمد معاودت
کردم شب را رفتیم در سیرک انقدر بازیهای عجیب از اسب باری وغیره در آنجا دیده شد که حقل حیران
ماند مثلا یک اسب جلو میزی نشسته غذا میخورد اسب دیگر میرفت دستمال سبد شراب وغیره دهن گرفته
میآورد خدمت میکرد اسب دیگر با دستش خمره میچرخواند معلم میگفت بمیر میگفت دلنگ شو فوراً لنگ میشد
و همچنین سایر احوال حجاریکه مجسمه از مرمر میسازد همه روزه در کنزل از کل شکل مارا میساخت حوصله
غریبی داشت از صبح الی غروب آفتاب کار میکرد صورت مارا بسیار خوب از کل ساخت بعد از
مرمر خواهد ساخت اول کلیسیت مخصوص این کار که صورت را از روی هر کس که بخواهند شبیه درست
کرده بعد از کچ میسازند بعد از آن از مرمر حجاری میکنند صورت مارا از قرار یکه میگفت بعد از چهار
ماه بطهران خواهد فرستاد در پاریس قهوه خانهای متعدد دارد اما از قرار یکه میگویند دو قهوه خانه که در آنجا
ساز و رقص و آواز هست بسیار معتبر است که کافه شانتان میگویند مثل تماشا خانه جائیست
میان شهر نزدیک بهم هستند درخت زیاد خیابانهای خوب دارد هر شب چراغ زیاد روشن میشود از

اول غروب شروع میکنند بموزیک زدن صندلی زیادی چیده اند مقابل نشین مردم عمارت قهوه خانه است تئاتر خواننده رقاص بندباز آدم بازو غیره جلو مردم توی عمارت میزنند و میخوانند آدم بارچسپیر غریبی است شخصی است جوان پهلوان لباسی میپوشد برنگ بدن تنگ و چسبان مثل اینکه لخت باشد یک بچه چهار پنجساله را که بدذات ترین اطفال است با یک پسر بزرگتر که سنش دوازده سیزده سال انها را بطوری روی دست و پا بازی میدهد و هوا میاندازد بزیر روی دو پا زمین میاید و در آن واحد پسر یا طفل را بمغز سر یا انگشتها برده چرخ میدهد و بهوا می اندازد میگیرد و آنها هم روی سر و دست و پای این مرد طوری معلقها میزنند که بنوشتن نمیاید البته بچه را که بهوا پرت میکند پنج شش فرع بالا میرفت در روی هوا معلق زده باد و پا زمین میافتاد اگرچه من خودم قهوه خانه نرفتم شنیدم و در سیرک دیدم این سیرک تابستانیست سیرک زمستانی هم هست که بمسافت زیادی دورتر از اینجاست مهمانخانهای متعدد بسیار خوب در پاریس است کراند هوتل که از همه بزرگتر و بهتر و مثل عمارات خوب سلاطین است از اسباب زینت هرچه شخص بخواهد در این مهمان خانه موجود و از ماکولات و مشروبات همه چیز حاضر است باغی در پاریس است که اسمش را ایل میگویند باغ بسیار خوبیست هر شب بازاست دری دارد محکم از آهن از هر کس داخل میشود پنج فرانک میگیرند البته هر شب قریب دو هزار نفر آمد و شد میکنند چراغ زیاد در باغ روشن میشود خیابانهای خوب حوضها جاها که مثل کوه و آبشار مصنوعی ساخته اند دارد وسط باغ قرنکی جا هست که موزیک میزنند قهوه خانه و اطاقهای خوب پر چراغ دارد درختهای خوشکل از هر قبیل زیاد اینجا سیر و ند جای غریبی است مثل این باغ هم یکی در لندنست اما هیچیک بنظر ما نرسید جمعیت پاریس را قریب چهار کرور میگویند در پاریس خبر رسید که فخرالدوله عمه ناکه دختر نایب السلطنه وزنی بسیار محترم بود رحلت کرده پایه اهم و غم واندوه شد در پاریس و انگلیس و المان سفیرهای قریب قوی شکل که دست و پا و سم آنها مثل فیل است و بار زیاد میکشد خیلی دیدم که بارانداهای بارکش بسته بودند در فرنگستان رسم است که هر خانواده همه یکرنگ لباس میپوشند مثلاً چهار خواهر همه باید لباسهایشان مثل هم باشد خوب رسمی است **روز شنبه بیست و سیوم شهر جمادی الاولی** از پاریس حرکت شد بشهر ویژون که یکی از شهرهای فرانسه است صبح زود از خواب برخاسته با مارشال ملکماهون

وزیر دولخارجه سفیر کبیر استریه مسیو بوفه رئیس دارالشورای و سایر بزرگان و جزالهای فرانسه و اهل قلم همه بودند
سوار کالسکه شده راندیم مارشال ماکماهون وزیر دولخارجه صدر اعظم درکالسکه ما بودند از بولوار دایطالیا
و مون مارتر دبوارد شانتود و عبور شد از میدان باسیل وغیره که گذشتیم جمعیت زیادی بود هواهم گرم
تا رسیدیم بکار جنوب پیاده شده قدری در اطاق کار نشستیم زن و مرد زیادی از نجبا وغیره آمده بودند
مسیو وتیر یرا که در عهد ناپلیون سوم جزو وزرا و رئیس مجلس سیل دتا بوده و حالا رئیس راه آهن جنوب لیون
و دیژون است مارشال معرفی کردند تا دیژون همراه ما است خلاصه بعد از یکربع ساعت نشستن بکالسکه
بخار داخل شدیم گویا همان کالسکهائی بود که از شربورغ سوار شدیم راندیم و پاریس از نظر غایب شد رفتیم
رو بدیژون حالت و هیئت اراضی مثل سایر خاکها همه جا حاصل خیز و سبزه و چمن درخت آبادی پیوسته
بود در و دخانهای کوچک و بزرگ و دره و تپه هم بعضی جا دیده شد و بتفصیل اسامی شهرها و استاسیونها از
پاریس الی دیژون از خاطر فراست مونتور و لارش توننرا سی ویزون خلاصه شش ساعت طی مسافت
شد کالسکه هم در نهایت سرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ غربی رسیدیم به دیژون حاکم شهر که حاکم کت
دراست اسمش لیود و ناسان با نایبش و بزرگان شهر وغیره دم کار حاضر بودند آن حاکم که از جانب مرشال
یکماه است مامور شده است این مملکت را کلیه بورگن میگویند یک سمت از بورگن کوت دوراست
که پای تختش دیژن است حاصل انگور درین مملکت زیاده از حد است شراب اینجا مشهور است بهمه دنیا میرند
هرکس آنصحرا و تپه های تاستا نرا ملاحظه میکند که اینهمه انگور کجا صرف میشود وارد شهر شده از کوچهای تنگ
گذشتیم این شهر را در جنگ آخر دو مرتبه قشون پروس گرفته و داخل شده و انواع اذیت با اهالی اینجا کرده جریمه
زیاد سیورسات و آذوقه بسیار گرفته اند حتی چند زن دیده شد که زخمی کرده بودند و بیچاره ها معیوب
شده بودند عمارت بزرگی دیده شد که از قدیم ساخته اند یعنی امیر بورگن ساخته است برج بلندی هم با ثبات
مثل برجهای عمارات ایران چون در قدیم اینجا مملکتی علیحده بوده و رئیس مستقلی داشته است لهذا بنیاد
شهر را مستحکم کرده بودند بعد فرانسه بمملکت خود منضم کرده که هنوز جزء آن دولتست چند کلیسای بسیار قدیم دیده
شد بنای کهنه عالیست یکی خراب شده بود تعمیر میکردند یک تماشاخانه داشت که حالا بسته بود رفتیم بخانه

حاکم خانه خوبی بود تازه ساخته بودند باغ کوچکی در جلو داشت خلاصه شب را زود خوابیدم خرد دل خوبی در این شهر عمل میآورند روز یکشنبه بیست و چهارم امروز از دیژون بر ژنو رفتیم صبح بزرگان شهر بحضور آمدند بعد رفتیم بکالسکه الی کارصدر اعظم و حاکم پیش مانشسته بودند جمعیت زیادی بود جمعیت این شهر چهل هزار نفر است راه امروز تا ژنو هفت ساعت و شهرهای عرض راه باین تفصیل است شاتی مالکن بوغ آمبریو کولوزبلکا که آخر خاک فرانسه است تا آمبریو همه راه صحرا و دره و تپه کوچک بود از این استاسیون بعد بکوهها و دریاهای بزرگ افتادیم که رود خانه رون از دست راست از توی دره جاری بود که از دریاچه ژنو خارج میشود و بشهر لیون وغیره رفته در مرسیلیا بدریای سفید میریزد ملنجش از کوه سن کوتار الپ است همانقدر آبیکه داخل دریاچه میشود همانقدر هم خارج شده موسوم برود رون میشود خلاصه نهار را توی کالسکه خوردیم کالسکه بسیار تند میرفت از استاسیون امبریو کوله گذشتیم همه جا دره و تپه و کوههای عظیم در طرفین راه و ده بات و آبهای خوب بسیار باصفا بود کم کم پیش رفتیم از چند سوراخ کوه پیاپی گذشتیم یکی از سوراخها بسیار طولانی بود پنج دقیقه طول کشید از دریاچه و کوهها که گذشتیم قدری جلگه دیده شد اما باز بیشتر کوهستان است کوهها برف دارد الپ و مون بلان و قلههای بزرگ کوههای ساووا و ایطالیا پیدا شد غروبی بژنو رسیدیم رئیس جمهوری ژنو که پرزیدانست آمش مسیو سرزل است و رئیس مجلس شورای ژنو که آمش اوژن بویل است با ایلچی سوئس که در پاریس بود و سایر بزرگان شهر و ژنرال دوفور که مرد نود ساله ایست و در قشون ناپلیون اول هم خدمت کرده و در سوئس معتبر و در علم نقشه کشی بسیار معروفست آنجا بودعمامداران فرانسه که اسامی آنها از قرار تفصیل است ژنرال پاتول و ژنرال ارتور کلونل شورن و مسیو بی برستن از اینجا که آخر خاک فرانسه است مرخص شده رفتند در اطاق کار ایستادیم بعد من و صدر اعظم و هر دو رئیس جمهوری بکالسکه روبادی نشسته راندیم منزل ما مهمانخانه برگ است تا مهمانخانه مسافتی نبود از کثرت جمعیت امکان عبور از کوچه ها نداشت با اینکه چند نفر عمله احتساب بودند باز دفع و منع مردم ممکن نبود زن مرد پیر جوان بچه همه توی هم ریخته بودند و اسبها بطوری زور میآوردند که کم مانده بود کالسکه را خطری برساند سبب ومرد مطرب فشار رسیدند که نزدیک بود مردم زیر عراده کالسکه بروند اطفال گریه میکردند دختر ها و پسرها از فشار بهم داد میزدند باهزار زحمت رفتیم منزل مهمانخانه بسیار عالیست بالا و پائین اطاقهای بسیار دارد مثل عمارت سلطنتی است آنچه بنای

عالی در فرنگستان بخصوص درین شهر دیده میشود همه مهمان خانه است از جلو مهمانخانه رود خانه رون میگذرد بسیار آب گوارای خوبی دارد آبش از صفا بکبودی میزند چزیره شجر کوچکی در توی رود خانه مقابل مهمانخانه است دورش معجر است پلهای متعدد بخشکی دارد دو پل طولانی از چوب و پایهای محکم دارد که بسیار معتبر و وصل به مهمانخانه است شهر در دو طرف رود خانه واقع شده بسیار عمارات عالی و مدارس خوب و کوچهای سنگ فرش وسیع تمیز دارد تمام عمارات پنج شش مرتبه است اما با وجود این ارتفاع شهر خیلی دلواز و خوشگلست مردم مهمان نوازی دارد کارخانهای ساعت سازی و موزیک سازی اینجا مشهور است جمیع سازهای جعبه و بلبلها و مرغهای مصنوعی که میخوانند همه را اینجا ساخته بسایر ممالک میبرند همراهان همه در همین مهمانخانه منزل دارند چون وضع حکمرانی دولت سوس طوری دیگر است و فواید دیگر دارند در خانه و مکان دولتی نداشتند لهذا در مهمانخانه منزل شد سایر سلاطین و معتبرین هم که اینجا بیایند سوای مهمانخانه جائی نیست که بتوانند منزل کنند کوههای الپ و مون بلان از منظره مهمانخانه پیداست بسیار پر برفست اما کوه دماوند ایران از این کوهها خیلی بلند و خشک تراست حکیم طولوزان که بشهر سنت اتین فرانسه رفته بود هنوز نیامده است روز دوشنبه بیست و پنجم در ژنو توقف شد امروز صبح سوار کشتی بخار سوس شده رفتیم برای سیر دریاچه ژنو همه همراهان با دو نفر از رؤسای سوس و ایلچی ایطالیا مقیم پاریس و مسیو دوسکی ایلچی اطریش مقیم طهران که تازه از اطریش آمده است و سایر فرنگیان بودند طرف راست دریاچه قدری ابتدا خاک سوس است بعد از ان خاک مملکت ساوو متعلق بدولت فرانسه است که این مملکت را بعد از جنگی که ناپلیون سوم با نمسه ها کرده آنها را شکست داد و مملکت رومبارد یرا که از ایطالیا بود و نمسه ها چندین سال بود گرفته بودند باز بدولت ایطالیا داد دولت ایطالیا هم در عوض زحمهای فرانسه ایالتین نیس و ساوو را بدولت فرانسه واگذار کرد که خاک ساوو تا لب دریاچه حالا مال فرانسه است و چند قدمی که از آنطرف رود خانه شهر ژنو میگذرد داخل فرانسه میشود خلاصه اول که از بندر ژنو حرکت میشود عرض دریاچه کم است بعد کم کم عریض میشود که منتهای عرض این دریاچه متجاوز از دو فرسنگ است عکس را از اینجا دائی صمد ذبح میکشند همه جا کشتی بخار بزرگ بزرگ بهم چوجه در میان و اطراف دریاچه میست گاهی که طوفانی بشود و امواج بزرگ بهم برمیخیزد طول دریاچه دوازده فرسنگ است

درشش ساعت با کشتی بخار سیر کردیم کشتی ساعتی سه فرسنگ میرفت آباد و دریاچه از خشکی باید فرسنگ باشد از
دولت و کپانی سوس سه چهار کشتی بخار هست که همه روزه سیر و عبور میکنند و سیاح و غیره حمل مینماید از دولت
فرانسه هم دو سه کشتی بخار هست کشتی بادی هم زیاد سواحل خاک فرانسه آبادیش کمتر از سواحل سوس است اطراف
دریاچه همه کوههای بلند است کوههای الپ هم از دور پیداست خیلی پر برف و با صفا نهار مختصری در کشتی خورده
راندیم از آخر خاک فرانسه رد شده از دره هم که رود رون بدریاچه میریزد گذشته بشهر دوی [illegible] رسیدیم
شهریست بسیار قشنگ در کنار دریاچه رو بطرف مغرب واقع است کنار دریاچه و دامنه کوه کتک خانه داشت
حاصل اینجا هم همه انگور است هرچه نگاه میکردیم از پای دامنه تا سر قله کوهها هر جا که ممکن شده و میشد نرم بود
درخت تاک کاشته بودند توی شهر قواربای زیاد داشت که منبع آنها را از بالای کوهها قرار داده بودند که بواسطه
ارتفاع منبع خیلی بلند میجست زیاد تماشا داشت مهمانخانهای بسیار عالی دارد میسو سرذل پریزیدان که وطنش
شهر دویست ما را بنهار مهمان کرده بود در مهمانخانه تروا کورن یعنی سه تاج نهار حاضر کرده بودند از کشتی بساحل
آمده سوار کالسکه شدیم زنهای بسیار خوشگل دیده شد از اهل نیکی و دیناو انگلیس و غیره اینجا بازیاد بسیاحت میآیند
اهل بلد و غربا خیلی بودند داخل مهمانخانه شدیم بسیار عمارت عالی است پادشاه هولاند کیوم و ملکه که چند بیست
در اینجا سیاحت میکنند در تالار مهمانخانه ایستاده منتظر ما بودند وارد شده دست بایشان دادم صحبت شد
بعد رفتیم سر میز نشستیم نهار مفصلی خورده شد موزیکان میزدند همراهان در سر میز بودند پادشاه هولاند هم جلو ما نشسته
بودند زیاد صحبت شد بعد از نهار برخاسته در باغ کنار دریاچه جلو مهمانخانه گردش کردیم زنها و دخترهای زیاد و مردها
از هر جور بودند در بین گردش پادشاه هولاند آمده گفتند میخواهم مرخص شوم دست بایشان دادم بعد در دکانی
رفته چند عکس بسیار خوب از دورنماهای کوههای الپ و غیره خریدیم سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم
بکشتی راندیم بطرف ساحل سوس از چند قصبه و شهر معروف اطراف دریاچه که بدین تفصیل است لوران
نیون رول مورژ کولی گذشته وارد ژنو شدیم آتشبازی و چراغان خوبی کنار دریاچه توی کشتی کرده بودند بعد
رفتیم منزل از کنار دریاچه در خاک سوس دو خط راه آهن کشیده اند تا دره و شهر سیون میرود دست راست
دریاچه رشته کوههای الپ و دست چپ سلسله کوههای ژورا است روز سه شنبه بیست و ششم

صبح ابعد از نهار سوار کالسکه شده از رودخانه گذشته طرف کوههای ساووا که خاک فرانسه است بگردش
رفتیم در بین راه صنیع الدوله مرخص شده برود شهر تورن برای تعین مکان همراهان امروز اعتضاد السلطنه
عماد الدوله علاء الدوله میرزا مالکم خان حکیم الممالک مسیو ریشار هم فرستند بشهر وین خلاصه رانده از حول
وحوش ژنو گذشتیم راه کالسکه سربالا و باپیچ وخم بود هوا هم بشدت گرم بود از شهر ژنو که میگذرد خاک ساووا
و فرانسه است خاک فرانسه وسوس مخلوط بهم است دهات کوچک باصفا سر راه روی تپه ها و دامنه
کوهها بود از رودخانه عظیمی هم گذشتیم که از کوهها و درهای ساووا میآید و آخر منتهی برود رون میشود راه
سربالا را با کالسکه رفتیم آخر راه مهمانخانه خوبیست نرسیده بمهمانخانه من سوار اسب یمین الدوله و ابراهیم خان
سوار اسب حسام السلطنه شده چند اسب دیگر هم از فرنگیها آورده بودند سایر همراهان معتمد الملک با کالسکها
رفت به مهمانخانه ما راندیم بیالای کوهی که مشرف بمهمانخانه بود سایرین هم عقب ما بودند فرنگی صاحب
اسبها که مرد معتبری بود و اسبهای خوب داشت همراه بود اما نمیتوانست سوار شود باما بالای کوه بیاید همه جا
از عقب پیاده میآمد راه بدی بود جنگل کوچک درهمی هم داشت که هیچ راه آن معلوم نبود اما من هرطور بود از
توی جنگلها و درختها رفتم بالای کوه دریاچه ژنو و همه کوههای پربرف الپ و ساووا و مون بلان وغیره
از بالا پیدا بود قدری تماشا کرده بعد از شدت گرما رفتم بسایه جنگلی قدری نشستم بعد سوار شده از راه بدی پائین
آمده رفتیم به مهمانخانه زن و مرد زیادی انگلیس وغیره در بین راه مهمانخانه دیده شد در مهمان خانه هم بجز آب یخ چیز
دیگر نبود قدری در باغ کوچک مهمانخانه نشسته دست و روئی شستیم درین بین باخستگی و هوای گرم معتمد الملک
کفت کشیش و نایب الحکومه این محل که متعلق بفرانسه است منجواهند بحضور بیایند اذن دادم آمدند نایب الحکومه
نطقی کرد مثل اینکه من وارد شهر پاریس شده باشم ما هم جوابی دادیم بعد از راهی که آمده بودیم رفتیم منزل چون کالسکه
سرازیری آرام میرفت دیر بمنزل رسیدیم یعنی شب وارد شدیم روز چهارشنبه بیست و هفتم
امروز در مهمان خانه هوتل دولا په نهار موعود دولت سوس هستیم پریزیدنها آمدند سوار کالسکه شدیم رفتیم راه
بسیار نزدیک بود پیاده شده رفتیم بالا قدری در اطاق ایستادیم ایلچی ایطالیا مقیم سوس و ایلچی سوس مقیم
پاریس که اسمش دکتر کرک است و ایلچی پروس مقیم سوس که پسر پرنس کرچکوف وزیر اعظم روس است

FREDERICK WILLIAM,
PRINCE ROYAL OF THE GERMAN EMPIRE

وارزبن اینجا آمده حضور داشتند با سایرین بعد از چند دقیقه رفتیم سر میز نشستیم شاه زادگان و صدر اعظم و غیره همه بودند قوطی طلای مینای خوبی که ساعت هم دارد و مرغی دارد و آن میخواند با یک تفنگی که از اسلحه قشون سوئس بود و هزار گلوله تفنگ اهل شهر ژنو پیشکش کردند نهار طول کشید موزیکان میزدند زن و مرد زیادی هم در زاهها و پلها و اطاقها بودند بعد از نهار برخاستیم به منزل دو ساعت که گذشت باز پریزیدان وغیره آمدند سوار کالسکه شدیم رفتیم تماشای بعضی جاها همه اهل میز نهار بودند مگر شاه زاده های ما اول رفتیم بعمارتیکه اسباب فزیک و بعضی چیزهای دیگر مثل موزه و حیوانات مرده و استخوانهای آنها بود چنانکه در پاریس هم دیده شد اما اینجا نسبت بپاریس وغیره بسیار کم و محقر است معلم فزیک اتاقی را تاریک کرده بعضی تجربیات و تماشاها در شیشه های الوان در قوه الکتریسیته بما نمود اما در وقت تماشا چون پرده ها را انداخته و پنجره ها را بسته اطاق بسیار تاریک و گرم میشد بعد در سایه اطاقها قدری نشستیم رفتیم عمارت دیگر بعضی پرده های کار نقاشان سوئس وغیره اینجا بود شش هفت پرده خوب خریدم نقشه کل مملکت سوئس که ژنرال دوفور چندین سال زحمت کشیده ساخته است در اطاق بود الحق نقشه باین خوبی تا بحال دیده نشده است ده بده در دره بدره کوهها و رودخانها را مجسم کرده قدری آن نقشه را تماشا کرده رفتیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم بکارخانه ای عصرانه هم در باغ و ییلاق میوفادر که یکی از متمولین و نجبای سوئس است سوار شدیم باغ مزبور خارج شهر کنار دریاچه ژنو خاک سوئس است خیلی راه بود از نزدیک عمارت و ییلاق روچها معروف گذشته رسیدیم بخانه میوفادر خانه قشنگی بود خانمهای خوشگل زیادی از نجبا وغیره آنجا بودند قدری نشستیم قدری صحبت شد چمن و چشم انداز خوبی بدریاچه وغیره داشت غروبی برخاستیم پریزیدان وغیره آنجا مانده آمدیم منزل شب را از صدای کالسکه و رعد و باران و صدای زنگ ساعتها و زنگ مهمان خانه بسیار بد خواب شدم دولت سوئس جمهوریست بسیار قواعد عجیبه در حکمرانی دارند کل سوئس پنج کرد رجمعیت دارد و منقسم به بیست و دو ایالت است بر ایالتی رئیس و حکمرانی دیوانخانه علیحده دارد هفت نفر هم رئیس دارند که یکی از ایشان هم بر سایرین ریاست دارد اما یکی نمیتواند حکمی در کارهای عمده و مملکتی وغیره بکنند آن منسوب دو دو نفر اطلاع باین هفت نفر میدهند هفت نفر هم باطلاع و امضا همه یکران کار را میکنند در حقیقه رئیس کل و حکمران مستقل در هیچ ایالت و ولایتی نمیباشد

هر وقت حکمی در کاری اتفاق کردند مجری میشود والا فلا وضعی است که نوشتن و بیانش اشکال کلی دارد و
این روزنامه گنجایش شرح قانون حکمرانی و جزئیات قواعد دولت سوس را ندارد و بیش ازین هم لازم نیست
قشون حاضر رکاب هیچ مدار هر وقت جنگ باشد رعیت را مسلح و منظم کرده بجنگ میبرند و در وقت جنگ
صد هزار قشون میتوانند حاضر کنند این هفت نفر وکیل دولت در شهر برن اقامت دارند چهار رودخانه
است که سرچشمه آنها از کوه سنکوتار الپ است متعلق بسوس که دو رودخانه معتبر از آنها یکی رلنست که بدریاچه
ژنو داخل شده هر دو خارج میشود روز بیست و هشتم از ژنو فیتم بشهر تورن پای تخت قدیم مملکت
ساردن دپیه مون که حالا بعد از جنگهای با استریه و گرفتن ممالک لومباردی و ونیسی و چهار قلعه محکمه کوا
دری لاتر و ضمیمه شدن مملکت ناپل و جزیره سیسیل و اضافه کردن شهر روما دولت ایطالیا دولت واحد
معتبری شده است و پای تخت خالصه اش شهر روم است که قدیما در عهد قیاصره پای تخت بوده است
بعد در دست پاپها که بزرگان مذهب کاتولیک هستند و سلطنت میکردند و در عهد این پادشاه پاپ بالمره مسلوب
الاختیار شده شهر روما پای تخت همه ایطالیا شد خلاصه صبح زود دبر خاسته بکالسکه نشستیم پریزیدان وصدراعظم
در کالسکه بودند رفتیم بکالسکه بحار نشستیم نابالکار دکه واخاک فرانسه است چنانکه آمده بودیم رفتیم از آنجا براه
تورن و ایطالیا افتاده از دریاها و خاک ساووا که نشستیم همه جا دره وسیعی بود پر آب و درخت بسیار باصفا طرفین راه
همه کوههای بلند پر برف که آبشارهای زیاد از کوهها میریخت راه آهن را در اینجاها بسیار خوب بازحمت
و خرج زیاد ساخته اند همه جا تونل و کوه و پست و بلند است روی رودخانهای عظیم پلها از آهن ساخته اند
ولایت آباد قشنگی است تا رسیدیم بشهر شامبری Chambery بشامبری نرسیده از محال اکس
لبن گذشتیم جزو ساووا است دریاچه صاف بسیار قشنگی داشت کم عرض بسیار طولانی و عمیق خلاصه در شامبری
که پای تخت مملکت ساووا است کالسکها ایستادند جمیع صاحب منصبان نظامی و ژنرال قشون ساطلو
و حکام و اهل قلم با یکفوج پیاده و یلفوج سواره نظام با موزیکان حاضر بودند از کالسکه پائین آمده از جلو
صف پیاده عبور کرده باز داخل کالسکه شده براه افتادیم همه جا کوهستان سخت پر جنگل و پر آب و قوت
آبشار متصل از طرفین کوهها میریخت تا رسیدیم بمودان که آخر استانیون فرانسه است در مودان مهمانداران

وخبرالهای ایطالیا که باستقبال آمده بودند بحضور رسیدند اما سرحد فرانسه و ایطالیا وسط سوراخ مون سنی است
که نصف آن از ایطالیا و نصف دیگر از فرانسه است ازمودان راه افتاده در سیدیم بسوراخ مبیت و هشت
دقیقه گذشت تا از سوراخ گذشتیم دو فرسنگ و نیم تقریبا طول این سوراخ است مثل این است که از منظریه
کوه البرز ایران سوراخ کرده و از شهر رستمانک سر در بیاورند بسیار کار عجیبی است اول همه شیشه های کالسکه را
بجهت اینکه دود کالسکه نیاید بستم چند دقیقه که گذشت نفس تنگی کرد چند شیشه را انداختم نسیمی آمد کاهی صداهای
عجیب میآمد مثل اینکه اژدهای بسرعت بگذرد و صدا کند و کاهی در این تاریکی کالسکه بخار دیگر میآمد میگذشت
صدای فریبی میکرد طرفین راه کاهی چراغ و مستظار اه دیده میشد نمیدانم این آدمها چه طور اینجا گذران میکنند
آخر تونل که کم کم قطر دارتفاع کوه کم میشود بعضی پنجره ها ساخته روشنی بسوراخ داده اند پنجره های دست چپ زودتر
و دست راست کوچکتر است نرسیده به پنجره ها برای هوا دادن باین سوراخ از طرف دست چپ یکسوراخ
طولانی دیگری از تونل بصحرا باز کرده اند که روشنی و هوا از اینجا داخل میشود اما همه این تونل که دو فرسنگ و
نیم است بسیار تاریک و مهیب است قریب بیست سال مهندسین قابل فرنگستان با مخارج کلی در این راه کار
کرده اند قبل از مفتوح شدن این سوراخ مسافرت از خاک فرانسه با ایطالیا با کالسکه یا اسب یا قاطر از روی
کوه بود و است خلاصه از سوراخ بدر آمده داخل مملکت پی مونت شدیم Piemonte
که شهر تورن پای تخت آنست باز کوههای بلند پر برف با جنگل و البتا رهای زیاد در طرفین راه دیده میشد کمتر
بخار باز از دو سوراخ بسیار طولانی و بعد از چندین سوراخ دیگر عبور کردیم امروز البته از هشتاد سوراخ
گذشتیم راه کالسکه در مملکت ایطالیا از جاهای غریب و خوفناک مثل بغلهای کوه و پرتکاهها و دره های عمیق
و رودخانهای عظیم و سیلابها که پل بر روی آنها ساخته اند میگذشت بسیار کارهای عجیب در ساختن
این راهها کرده اند که بعقل راست نمیآید بطوری هم راهها و پلها را محکم ساخته اند که تا هزار سال
دیگر عیب نخواهد کرد رودخانه که از این کوهها بسمت ایطالیا میریزد رودخانه پو است رودی
عظیم اما آبش سیاه رنگ و بد است این رودخانه از پهلوی شهر تورن گذشته پائین تر از شهر و نیز بدریای
اوریاتیک میریزد هر قدر میرفتیم دره وسیع تر میشد تا آخر جلگه وسیعی شد صحرای پر درخت بود اما تا بکار شهر تورن

رسیدیم آفتاب غروب کرده هوا تاریک شد از کالسکه پائین آمدیم اعلیحضرت ویکتور امانوال ثانی پادشاه ایطالیا
ونواب پرنس بومبر ولیعهد پرنس آمده پسر دوم پادشاه کرد و سال در اسپانیول سلطنت نموده بعد استعفا کرده بود میو
من کنی صدر اعظم سیدو لیسکونتی ونوستا وزیر دولتی رجبه پرنس کارینیان پسر عموی پادشاه که مرد بسیار معتبر بخشی است
پهسار از ایطالیا است و در قشون بحری منصب دارد هر وقت هم که پادشاه در جنگ است وولیعهد هم غایب باشد
نواب نایب السلطنه قرار میدهند و منیع الدوله که جلو آمده بود با سایر صاحبمنصبان وحاکم ومعتبرین شهری دم کالسکه حاضر
بودند با پادشاه و شاهزادها دست داده تعارف کردیم بعد ما و پادشاه در کالسکه روباز نشسته راندیم شب بود
چراغان بسیار خوبی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد در کوچها و پنجرها بودند کوچها وسیع وعمارات بسیار عالی پشش
مرتبه دارد و از آن کوچه که عبور میکردیم آهش کوچه دوم است اول بمیدان کوچکی رسیدیم که آهش سن شادل است
مجسمه چوبدنی وی اسب در وسط میدان بود که از احداث پادشاه است بعد بمیدان عمارت رسیدیم میدان وسیعی است
مجسمه سربازی از مرمر با بیرق در دست در میدان بود که اهالی لومبارد دی بعد از آزادی خودشان از دست
استریه بشهر تورن داده از رسیدیم بعمارت پیاده شدند با پادشاه رفتیم بالا پاها و دیوارها راهروها همه از مرمر
بود سقفها بسیار مرتفع و بازینت و اشکال خوب و مطلا کاری گلدانهای مرمر روی دست اندازها گذاشته
بودند که از سر بر کلدان چند شعبه چراغ کار بیرون آمده بود بسیار قشنگ از اطاقهای متعدد تو در تو گذشتیم که همه مطلا
کاری قدیم و بعضی آئینه کاری و همه پر زینت و اسباب از پرده های نقاشی بسیار اعلی و تخت و میز و صندلی
وغیره بود بعد از انکه پادشاه و همه اطاقهای منزل ما را نشان دادند و داع کرده رفتند ما هم بعد از چند دقیقه
بمنزل پادشاه که در همین عمارت است بازدید رفتیم چند دقیقه مانده برگشتیم لباس در آورده راحت شدیم هوای
این شهر بسیار گرم است پادشاه در شکار گاهها و کوههای مرتفع در چادر بوده محض آمدن ما بشهر آمده اند والا
هر گز میل بماندن شهر ندارند در تابستان همیشه در شکار گاهها هستند من میگفتند از شهر و عمارت بدم
میاید همیشه میخواهم در شکار گاهها و کوه باشم سن پادشاه قریب بشصت سال دارد اما بسیار بانیه و قوی و میانه قد است
که من هستند ولیعهد سی سال دارد پرنس آمده بیست و شش سال دارد دختر دارند یکی زن پادشاه پورتغال است
و همش ماری دیگری زن پرنس ناپلیون است همش پرنسس کلوتیلد زن دوک دا اوست که همین آمده باشند چند

روز است بسیار ناخوش است منزلش هم در اطاق زیر عمارت ماست سه پسر کوچک دارد یکی شیرخواره دوتای دیگر بین سه و چهار سال دایه‌ها شان هر روز در باغی که جلو عمارت است آورده میگردانند در یکی از میدان‌های شهر فواره بسیار بزرگ بلندی بود آبش خیلی مصیبت رودخانه پو از انتهای دست راست شهر میآید انطرف رودخانه کوه جنگل است و تکتک خانهای بسیار خوب توی دریا ساخته اند این رودخانه و کوه متصل بشهر است در یکی از آنجاها که از همه بلند تر است کلیسای خوبی ساخته اند که همش سوپرگا د مدفن اجداد این پادشاه است طرف دست چپ شهر تا کوههای الپ جلگه است سعیدی یهود دیها درین شهر میسازند بسیار بنای عالی است یعنی یهودیهای متمول ایطالیا جمع شده بشراکت میسازند هنوز ناتمام است روز جمعه بیست و هشتم در منزل بودیم بعد از نهار پادشاه آمدند همراه آیشان رفتیم باسلحه خانه که در همین عمارت است اسلحه از قدیم و جدید خیلی بود از شمشیرهای ایران که بخط فارسی هم اشعار از آب طلا نوشته بود چند عدد دیده شد زره کلاه خود ایرانی هم بود بعضی اسبهای مرده را مثل زنده واداشته و آدمی که اسلحه قدیم فرنگ پوشیده روی اسب سوار کرده بودند بعضی اسلحه‌ها از اجداد و پدران همین پادشاه مثل شمشیر وغیره در آنجا بود شمشیری از ناپلیون اول که در وداع شهر فونتن بلو یکی از سرتیپان ایطالیا که در محافظت او بودند بخشیده بود دیده شد شمشیری دیده شد دراز تیز بطور تیزه خیلی کشتیم جمیع اسلحه را تماشا کرده جمعیت بمنزل خودمان کردیم عصر در همین عمارت مجلس ضیافت شام بود پادشاه آمدند رفتیم در تالار بسیار خوبی میز بزرگی گذاشته بودند صد نفر در سر میز بودند نشستیم شام بسیار خوبی آوردند موزیکات هم میزدند خود پادشاه غذائی خوردند سبب را پرسیدم گفتند عادت من اینست که نصف شب شام خورده بلافاصله منجوا بهمچنین سپر عموی پادشاه که آدم بواسطه همین عادت شام نخورد و میگفت هرگز شراب نخورده ام آب یخ را بیشتر دوست دارم سپر عموی پادشاه ریشش بلند و سفید است درویش سرخ و سفید سنش کوچک است و پنجاه سال دارد آلبیا بانیه است همراهان ما سوای آنهائی که بین رفته بودند امروز پادشاه بعضی اسباب بسیار خوب گران بها برسم یادگاری برای ما فرستاده بودند قبیل تصویرات خاتم سازی کار ایطالیا که هر یک مبالغ گزاف قیمت دارد و این صنعت منحصر است بایطالیا این خاتم سازی دخلی بخاتم ایران ندارد خاتم ایران

از استخوان است اینجا رنگهای معدنی الوان بسیار خوب میسازند و خیلی نادر است میز بسیار بزرگ خاتم تفنگهای شکاری بسیار خوب اعلی پرده تصویر خود پادشاه که بسیار شبیه و خوب ساخته بودند بعضی اشکال عمارات از سنگ مرمر و بعضی اشکال از چوبهای جعبه خاتم خلاصه بسیار اسباب های خوب بود بصدر اعظم و شاهزادها و سایرین هم نشان داده بودند شب را باتفاق پادشاه بتماشاخانه رفتیم در همین عمارت اما خیلی راه است از اطاقها و همان اسلحه خانه گذشتیم داخل یک دالان قشنگ طولانی که چراغان کرده بودند شده رسیدیم بتماشاخانه در اول نشستیم بسیار تماشاخانه قشنگی است نه بزرگ نه کوچک پنجره پنجره چراغ کاز زیاد جمعیت زیادی هم بود خواندند و رقصیدند پرده ها بالا رفت چون هوا گرم بود بیشتر از دو ساعت یعنی دو پرده نشستیم خواننده بود اسمش آوربن بسیار خوشگل و جوان و خوش آواز از اهل نیکی دنیا است و شوهر دارد و دو ولد دیگر بچه خواننده کی به پطرسبورد برخواسته آمدیم منزل شهر تورن دویست هزار نفر جمعیت دارد لباس صاحب منصبان و اسبهای سواره نظامشان خوب بود روز شنبه سلخ جمادی الاولی صبح برخاستم هوا بسیار گرم بود نهار خورده بعد رفتیم اطاقهای عمارت را گشته پرده های بسیار خوب را تماشا کرده بعد رفتیم کتابخانه پادشاه را که در مرتبه پائین عمارت است دیدیم کتاب زیادی بود وضع کتابخانه مثل دالان طولانی بود بعد برگشته رفتیم بالا باغ عمارت را گشتیم بعد رفتیم حیوانات مخصوص پادشاه که در همین باغ توی قفسهاست تماشا کردیم شیر زیادی بود یک پلنگ سیاه کرگ روباه شغال کفتار یک جفت فیل یک جفت زرافه ببر پلنگ خرس سیاه تبت که حیوان عجیبی است در قفسی میمون زیادی بود انواع شکارها و کوراسب وغیره بودند دو حیوان عجیب اینجا دیدم که در سایر باغهای وحوش نبود یکی یونشیر نشنیده بودم شبیه بشیر است اما یوز مانند بسیار مقبول دیگر میمونی بود بسیار کج خلق درنده که تا نگاه میدید میگشتند آدم نمیتوانست نزدیک برود دندانهایش مثل پیر سر بسیار بزرگ ریش زردی داشت مینی همه سرخ کوتاهی خط خط اسمش ماندریل است که از افریقا آورده اند آمدیم بعمارت یعنی چون از پله زیادی برحمت باید بالا رفت اسباب عجیبی تعبیه کرده بودند مثل کالسکه صندلی داشت نشستیم بچاپندند کم کم بالحال راحت رفتیم بالای عمارت منزل خودمان بعد از دقیقه گفتند پادشاه آمده در اطاق منتظر هستند با تفاق رفتیم سوار کالسکه شده همه شهر را گردش کردیم چراغان بسیار خوبی کرده بودند زن و مرد زیادی بود زنهای بسیار خوشگل دارد بعد رفتیم میدان

مشق راکه در آن همه درختهای بزرگ بلوط و خیابان خوبیست گردش کرده از کوچها گذشتیم یک کوچه طولانی بود بسیار خوب چراغان کرده بودند آخر کوچه بر در دخانه پومیرسد انطرف رود خانه روی کوه و تپه آتشبازی خوبی کردند بسیار تماشا داشت بعد از آتشبازی برگشتیم بمنزل من در کالسکه بودم و پادشاه و صدر اعظم و میر شکار رفیق واجود ان پادشاه که اسمش هیسو برتولینان است رسیدیم بمنزل پادشاه زن معتبره که داشته مدتیست فوت شده است و بعد از آن دیگر زن معتبر عقدی نگرفته است تا یک زن صیغه من غیر رسم گرفته از زنشان آنجا بود کنار رودیا رفته بود که بآب دریا استحمام کند جواهری با تعارف کرده بودم عکس خود را برای من فرستاد بتوسط آکمو مشی خاصه پادشاه که پسر عموی همین زن است و پادشاه میگفتند این زن در همه جنگها با من بوده است و در شکار با هم با من است دو شکار هم میگفتند زخم زده است از این زن یک پسر دارند که در سواره صاحب منصب است و یک دختر که بسر عمکی شوهر کرده و شوهرش مرده حالا بیوه است **روز یکشنبه غره جمادی الاخری** باید از تورن بشهر میلان برویم بار اه آهن چهار ساعت مسافتست صبح از خواب برخاسته رخت پوشیدم پادشاه آمدند نشسته صحبت کردیم پرنس آمده پسر دوم پادشاه هم آمد نزش همانطور ناخوش است ولیعهد دیروز رفته است بییلاق برای پذیرائی ما پادشاه گفتند شکاری زده اند تو تالار است پنیداز این جنس در ایران هست یا نه برخاسته رفتم شکار مرده را دیدم تا الان کذاشته بودند دیدم از نوع همان شکارهائیست که در باغهای انگلیس دیدم نوعی از مرال است که کوچک است رفتیم پائین سوار کالسکه شده پادشاه هم بودند رفتیم بکارازنیجا بکالسکه نشسته تورن بسیار خوبی بود همه را با بارها وغیره همین یک تران برده اند همه کالسکها هم بهمدیگر راه دارد مثل کالسکهای بخار مملکت روس است پادشاه و همه ارکان و اعیان دولت لب کار ایستاده بودند تا تران را افتاد تعارف کرده گذشتیم طرف دست راست شهر همه کوه است تکتک عمارات ییلاقی بسیار قشنگ در روی کوهها و دره‌ها که همه جنگل است ساخته اند کالسکه بخار که مسافتی طی کرد کوههای طرف راست دور افتاده و همه جا صحرا و جلکه شد بسیار آباد بود اغلب حاصل زرت بود زرت هم تازه رسیده بود تفاوت زرت اینجا با ایران این است که اولا شاخه زرت اینجا بسیار بلند است ثانیا وسط ساقهای این زرت مثل زرت ایرانست که میخورند اما سر شاخه طور دیگر است مثل کندم خوشه بسته آویزانست آن را هم

آرد گرده میخورند دو نوع رزت در یکساعته بود کندم وجو را درو کرده بودند درخت توت ابریشم زیادی در حوالی شهر میلان دیده شد ابریشم ایطالیا بخوبی معروفست اما چند سال است خوب نمیشود همه صحرا درخت و حاصل بود از چند رودخانه بزرگ و کوچک عبور شد اسم یکی از رودخانهای بزرگ دونا دیگری ستورا و دیگری تیسینو بود خلاصه رانديم در شهر سانتیا قدری ایستادیم شهر کوچکیست در هر شهر که کالسکه میایستاد اهل شهر از سرباز و صاحبمنصبان نظامی و قلی حاکم وغیره استقبال میکردند بعد بشهر نوار رسیدیم در دامنه کوه افتاده است اغلب خانها را روی کوه و توی دره ها ساخته اند بسیار خوشوضع و قشنگ از تورن تا این شهر همه جا جلگه بود اینجا باز کوه پیدا شد یعنی طرف چپ که شهر واقع است کوه بود طرف دست راست جلگه و در این کوهها سبزه و جنگل کمی است همه جا تکتک عمارات و خانهای ییلاق وغیره ساخته اند بسیار با سلیقه از این شهر که چند فرسنگی گذشتیم بده مازنتا Magenta رسیدیم که از زمان جنگ ناپلیون سیوم با دولت اتریش که در این ده و صحرا واقع شد مشهور شده است و قشون اتریش از دولت فرانسه و ایطالیا در این صحرا شکست فاحش خورده فرار کردند یک میل بلندی ناپلیون برای یادگاری و مقبره کشتگان این جنگ که فرانسوی بوده اند ساخته است دیده شد دو ساعت و نیم بغروب مانده بشهر میلان وارد شدیم کار بسیار خوب بزرگی داشت که دولت اتریش در وقتی که این شهر را داشته ساخته است باین وسعت و خوبی کمتر کار دیده بودم از کالسکه بخارپیاده شده ولیعهد ایطالیا که دیروز اینجا آمده و مخصوصا هم خود او حاکم و همیشه متوقف اینجا باحکام و صاحبمنصبان نظامی و قلی حاضر بودند با ولیعهد تعارف کرده سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی در کوچه و پنجرها بودند هوا بشدت گرم و از طهران گرمتر بود از کوچهای خوب عبور شد بسیار شهر قشنگی است زنهای بسیار خوشگل دارد خیلی راه رفتیم تا رسیدیم بمیدان عمارت دولتی و کلیسای معروف مشهور دنیا که اینجا ساخته شده است چنین کلیسا و بنائی در هیچ جای عالم نیست خلاصه وارد عمارت شدیم عمارتیست بسیار عالی پر اسباب از میز و صندلی و تخت خواب و آئینه وغیره و همه اطاقها و تالارها و درها مطلا کاری و نقاشی است و همه را با رچهای خوب و پردهای نقاشی اعلی چسبانده و چهل چراغ زیاد آویخته اند این عمارت را از قدیم ساخته اند ناپلیون اول که فتح ایطالیا و این شهر را کرد این عمارات را تعمیر کلی و زینت زیاد داد و مدتها در تصرف ناپلیون بود که پرنس اوژن از جانب ناپلیون

HUMBERT, KING OF ITALY.

هشت سال درین مملکت سلطنت میکرد بعد این مملکت وعمارت بدست دولت استریه افتاد سالها هم سلطنت داشت وشاه زاده مکر بمیلیین برادر امپراطور حالیهٔ استریه که بالاخره امپراطور مملکت مکزیک نیکی دنیا شد آنجا اورا کشتند درین شهر ومملکت از جانب امپراطور نمسه نایب السلطنه وبعد از شکست نمسه ها حالا جزو دولت ایطالیا شده است خلاصه بعد از قدری راحت میل کردم بروم بالای کلیسا که جلو عمارست برخواسته اول رفتیم توی کلیسا روز یکشنبه بود جمعیت زیادی از مرد وزن انجا بودند قدری گشتیم از توی کلیسا راه است پله میخورد ومیرود بالا با ولیعهد رفتیم بالا تا بالا پانصد وهفتاد پله میخورد کم کم رفتیم بالا تا مادویست پله تنگ وباریک وپیچ پیچ است بعد از آن عقبها پیدا دیشت باهای وسیع دارد از انجا باز پله های خوب بالا دارد از آن بالا کوههای الپ وسنت برنارد که ناپلیون اول قشون فرانسه را بایطالیا داخل کرده بود پیدا بود کالسکهای بخار که دود میکردند واز اطراف داخل شهر شده بیرون میرفتند از آن بالا بسیار صفا داشت دوارک تریو که ناپلیون اول در فتح ایطالیا بیرون شهر بنا کرده ونهری که ناپلیون ساخته وآب بشهر یاوری برده است وبسیار شهر عظیمی است همه پیدا بود از بس ارتفاع داشت مردم از پائین بقدر مور چه پیدا بودند تمام این کلیسا از مرمر سفید است چهار هزار مجسمه مرمر بزرگیهای مختلف دارد که انچه استادی در صنعت حجاریست در آنجا بکار رفته است اغلب اشکال مجسمه را خارج از بنا ایستاده نشسته از پشت ورو ساخته بعضی را برجسته از دیوار وبنا وبعضی را چسبیده بدیوار درست کرده اند از بالا در پائین وخارج ودخل کلیسا جز سنگ مرمر چیزی نیست این کلیسا را بمرور ایام ساخته اند چنانکه الان هم مشغول کار بودند حجاری میکردند از پانصد سال قبل الی حال همه روزه مشغول تعمیر ونو سازی هستند ومیگفتند صد سال دیگر تمام میشود توی کلیسا ستونهای بزرگ عجیب از مرمر دارد وسقف کلیسا را از مرمر چنان منبت کاری کرده اند که عقل حیران است والقدر سقف بلند است که شخص ایستاده نمیتواند درست نگاه کند منبرها محرابها اشکال خوب همه چیز دارد اگر یکنفر حجار قابل مدة العمر جمیع اوقات وصنعت خود را صرف ساختن یک جعبهٔ کوچکی از مرمر بکند باز نمیتواند از عهده صنایعی که در حجاری این کلیسا شده است برآید این کلیسا انقدر بنای قابلی است که اگر شخصی مثلا از نیکی دنیا آمده مخصوصا همین کلیسا را دیده مراجعت کند دیگر مستغنی از دیدن هر صنعتی میشود دیشت باهها دراهروها وپلهاده هزار نفر بیشتر میتوانند راه بروند بنشینند بدون اینکه جا برکسی تنگ شود

پشت باهها همه تخته سنگهای مرمر است میلهای مرمر بلند کاری بسیار دارد در سر میل هم مجسمه یکنفر آدم است
و یک میل بزرگ میان که از همه بلند تر است مجسمه از برنج دارد که در دستش هر قسمیت دارد سر آن مجسمه
تا زمین کلیسا صد و چهارده ذرع است که تا پیش آن مجسمه همه جا پله دارد بعد پائین آمده از توی کلیسا گذشته
رفتیم بیازاری چهارسو مانند که سقفش از شیشه تازه ساخته اند طول و عرض زیادی ندارد اما بسیار خوب است
قدری گشتیم جمعیت زیادی بود برگشتیم بمنزل شب در تالار بسیار عالی سر میز بزرگی شام خورده شد مهمان و بیعهد
بودیم همه بزرگان ایران و فرنگستان بودند شام بسیار خوبی آوردند خیلی طول کشید حاکم شهر میلان هم که مرد
بسیار فرهیی است بود بعد از شام رفتیم دم پنجره که بکلیسا و میدان نگاه میکنند در میدان البته غریب بیست
هزار نفر بودند همه کلیسا را با چراغ بنگال که روشنی های الوان دارد روشن کرده بودند یکبار همه کلیسا از بالا تا
پائین سرخ یکبار سبز زرد و رنگ دیگر میشد کبوترهای سفید که در بالای منارها آشیانه داشتند از ترس روشنی
در تاریکی شب و روشنائی چراغها در هوا برق میزدند بسیار تماشا داشت روز دوشنبه دوم
باید رفت بسالبورغ که جزء مملکت اطریش است صبح سوار کالسکه پست و بیعهد و صاحبمنصبان دارای حکومت شهر بودند از
راهی که دیروز آمده بودیم رفتیم بکار سوار کالسکه تخته شده رانده از شهرهای متعدد گذشتیم باین تفصیل اول از تریولیو
Treviglio دوم برگام Bergame سیوم بریسنیا Brescia چهارم
در سنزانو Desenzano پنجم ورن که قلعه نظامی معتبریست الی شهر برگام جلگه بود و همه حاصل زرت
و توت ابریشم از چند رودخانه هم گذشتیم از همه بزرگتر رودخانه اویژ است که از شهر درون میگذرد و آسیاب
آلودی داشت بشهر برگام که رسیدیم دست چپ کوه پیدا شد و شهر هم در دامنه کوه افتاده است و بعضی
خانهای تکتک روی کوه ساخته اند که بسیار قشنگست کوه هم سبزه جنگل یکی دارد در هر شهر که کالسکه نجار میایستاد
جمیع اهل شهر با سرباز و سوار و حاکم و صاحبمنصبان باستقبال میآمدند طرف چپ همین طور کوه و طرف راست
تا چشم کار میکرد جلگه بود پر درخت و پر حاصل کوههای دست چپ کم کم بلند میشد و در اغلب کوهها قلعها
مردم عمارات ییلاقی خوب ساخته بودند همین طور رفتیم تا بدریاچه بسیار بزرگ قشنگی رسیدیم که سه طرف
را کوههای بلند احاطه کرده آب صاف بسیار خوبی داشت از دریاچه ژنو کوچکتر اما خیلی بزرگست جزیره بسیار

فشنگی میان دریاچه بود عمارت زیادی در جزیره ساخته بودند یک راه مثل پل خشکی داشت اسم دریاچه کاردواست دو دریاچه همه خاک ایطالیاست مگر در آخر دریاچه جزئی خاکی متعلق باستریه است قلعه پشیرا که یکی از قلاع محکمه ایطالیاست در کنار این دریاچه واقع است که از آب دریاچه همیشه خندق قلعه پر از آب است ساطور توپ از طرف دولت همیشه اینجا هست از قلعه شلیک توپ کردند از آنجا گذشته بشهر و قلعه درون رسیدیم شهر درون میانه جلگه در کوه واقع است و اطراف شهر قلعه و خندق باستیانهای محکم دارد توپ زیادی اینجاست دور کوه را هم برج و باستیان ساخته اند رود عظیمی از پهلوی قلعه میگذرد بر استحکامش افزوده است شلیک زیاد کردند قدری از قلعه بالاتر بکار رسیده آنجا ایستادیم حاکم شهر و حاکم نظامی قلعه و سرباز و سوار و اهل شهر همه آنجا بودند بعد کالسکها از همان راهی که آمده بودیم برگشته از قلعه و شهر درون گذشته افتادیم براه سالسبورغ و النسبورغ و داخل دره تنگی شدیم که رود خانه عظیمی از دره میگذشت طرفین کوههای بلند و جنگل کم اسم رود خانه ایزاج است همه جا از کنار رود خانه و دره و کوههای بلند رفتیم دره کاهی وسیع کاهی تنگ و کوهها رفته رفته بلندتر و درختتر و جنگل میشد و کاهی رود خانه اولی ناپدید و رود خانه دیگر پیدا میگشت که از دره دیگر میآمد پلهای متعدد روی رود خانه ساخته اند اوایل دره آبادی کمتر بود هرچه پیش میرفتیم زیادتر میشد درخت انگور بسیار کاشته بودند مسافت زیادی که از این دره رفتیم یکجائی رسیدیم اسمش الاگه سرحد دولتین ایطالیا و استریه است در استاسیون آنجا کالسکها ایستاده ماموین و مهمانداران اطریش بحضور آمدند رئیس مهمانداران شخصی معتبر و متشخص است باشی اپیراطور است منصب نظامی هم دارد اسمش کمت دوکرنویل و میو بارب مستشار دربار که فارسی را خوب حرف میزد قدری با آنها صحبت شد بعد ماموین ایطالیا که رئیس آنها کمت پیانلی بود آمده مرخص شدند نصف این استاسیون مال ایطالیا و نصف دیگر مال استریه و سرباز هر دو دولت در آنجا خلع است خلاصه بعد از ده دقیقه راه افتاده بسرعت رفتیم همه جا باز کوههای بلند و دره و رود خانه های عظیم بود و از دره هرچه بالاتر میرفتیم کوهها بلندتر و جنگل قوی تر میشد توی دره ها همه درخت انگور زیاد چیده بود و زیر چفتها سایه بسیار خوب داشت آبادی و دهات خوب قشنگ در دامنه کوهها بود و قلعه محکم دولت استریه در دهنه این دره ساخته است که قشون دشمن محال است بتواند از این دره عبور کند

توپ زیادی بالای قلعه و باستیانها گذاشته اند همیشه صاحب منصبان معتبر و ساخلوی درین دو قلعه هستند هم
قلعه فرانزا نواست خلاصه اینجا معلوم شد که الی شهر سالسبورغ که منزل ماست خیلی راه است که اگر متصل برویم
فردا عصر بآنجا میرسیم غروب باستاسیون رسیدیم کالسکه یکساعت آنجا ایستاد شامی برای همراهان و اطاق حاضر
کرده بودند منهم پائین آمده نظامی که ایستاده بود دیدم ژنرالها و صاحب منصبان را که آنجا بودند معرفی کردند سو
کرشبش معلم علم توپخانه را که سابقا معلم مدرسه دارالفنون طهران بود که محمدحسن خان سپهسالار و محمدصادق خان
قاجار از شاگردهای خوب او هستند اینجا دیدم قدری ریشش سفید شده است بنیه اش بسیار خوبست بعد آمدیم
توی کالسکه حالا شام نخوردم همراهان بعد از شام آمدند راه افتادیم اگرچه تاریک بود اما معلوم میشد که رودخانه
زیاد است دو طرف راه کوههای بلند پرجنگل دره تنگ و راه هم سربالا بود در این بین رعد و برق
شدیدی شد باران تندی آمد شام خورده خوابیدم یکبار از خواب بیدار شده صدای همهمه زیادی شنیدم معلوم
شد که کالسکه شهر النسبورغ رسیده و ایستاده است اهل شهر از زن و مرد و حکام و صاحب منصبان همه حاضر
شده بودند هنگامه غریبی بود بعد از خلوت شدن خوابیده صبح که بیدار شدم بازقال و مقال زیاد بود کالسکه براه
افتادند باز خوابم برد دو ساعت برخواسته رخت پوشیدم در اینوقت در خاک المان دولت بادیر بودیم صبحانه
کردم مثل بهشت بود کوههای بزرگ پرجنگل و درختان سرو و کاج جنگلی زیاد زمینها همه سبز و چمن گلهای زیاد از هر رنگ
و باینکه وسط تابستان بود صبحها کوه مثل اول بهار بود در دره خانهای زیاد که از شعبات دانوب است و بدانوب
ملحق میشود همه جا پر چاه صاحل هنوز حاصل اینجا درو نشده هوایش سرد و ییلاق است تا رسیدیم بشهر روزنهیم
Rosenheim که از شهرهای بادیر است و از اینجا تا پای تخت بادیر که مونیک است باشهر
سالسبورغ که منزل است راه مساویست که تا هر یک از این دو شهر یکساعت و نیم راه است قدری که
ایستاده روی بسالسبورغ روانه شدیم همه جا از جاهای باصفا و جنگلهای کاج گذشته از دریاچه باصفای
کوچکی هم عبور شد تا رسیدیم باستاسیون شهر تروسنتن جمعیت زیادی بود با یکی از اهالی المان که فرانسه میدانست
صحبت کردیم یکی از اهالی این شهر چوبی از ساقه درخت ساخته صنعتی کرده بود بما داد که یادکار این شهر باشد
قبول کردیم جمعیت این شهر پنجهزار است خلاصه وارد رودخانه سالزا شدیم که سرحد دولت اتریه و بادیر و متصل

بشهر سالسبورغ است از پل گذشته وارد کارشدیم اهل شهر و سرباز نظام حاضر بودند شهر خوب خوش هیئت
درکنار کوه جنگلی واقع است چهارده هزار نفر جمعیت دارد ناپلیون سیوم با امپراطور حالیه نمسه دراین شهر
ملاقات کرده بودند معدن نمک معروفی دارد سوار کالسکه شده وارد عمارت شدیم عمارت خوبیست
بسیار قدیم میدان کوچکی درجلو دارد حوض سنگی بافواره بزرگی دارد از وسط دو اسب و آدم سنگی آب میریزد
کلیسا و مهمان خانه دور میدانست اغلب راه امروز و دیروز از خاک تیرول نمسه بود کوههای آنرا الپ تیرولین
میگویند از میلان بسالسبورغ دویست و پنجاه فرسنگ بیشتر بود که در بیست و سه ساعت طی شد این شهر و مملکت
سابقا در دست کشیشها بوده و اینجا سلطنت میکردند و همین عمارت که منزل داریم از بناهای آنهاست کوهی
پر جنگل و سبز توی شهر واقع شده که سر آن کوه عمارت و قلعه سختی همان کشیشها در ایام سلطنت خود برای حفظ شهر ساخته
اند دیوار محکمی در وسط کوه کشیده اند یعنی یک رک سنگ بزرگیست که این دیوار را روی آن سنگ ساخته مهمان
خانهای خوب درین شهر است بخصوص یک مهمانخانه که هوتل دوروپ میگویند امروز در سر حد باویر و اطرافش قلعه
دیده شد که توپ انداختند اسمش هوفستن بعضی محبوسین پولوتیک را هم باین قلعه میفرستند روز سه شنبه
سیوم انشاء الله تعالی باید رفت بشهر وین پای تخت اسپریا صبح برخاستم در نزدیکی شهر جائیست معروف به
شونبرون که نیم ساعت راه است که در ایام سلطنت کشیشها ساخته شده است لفظ شونبرون بزبان المان
یعنی چشمه صاف سوار کالسکه اسبی شده رانندیم شاه زاده ها وغیره هم عقب ما آمدند هوا قدری گرم بود از شهر
گذشته خیابانی بود سایه داشت همه جا کالسکه از خیابان رفت تا بباغ و عمارت رسیدیم درینجا و بعضی جاهای
دیگر درخت چنار زیاد دیدم چنار اینجا با ایران تفاوت دارد یعنی رنگ ساقه و شاخهای چنار اینجا سیاه تر از چنار
ایرانست امّا در برگ تفاوتی ندارد خلاصه وارد باغی شدیم کلکاری و چمن بود زن و مرد سیاح و تماشاچی زیاد
بود این باغ با بعضی عمارات دیگر و حوضهای قدیمی سازدار در دامنه کوهی واقع است پر جنگل و سبز چمنهای
خوب چشمهای آب صاف متعدد از دامنه کوهها بیرون میآمد در سر هر چشمه یک جائی مثل حوض و آبشار و پاویون
یعنی کلاه فرنگی ساخته اند که آب چشمه داخل آنجا شده بعد بنهرهای عریض میریزد آب سرد گوارائیست ماهی غزل الای
ایران آنجا زیاد توی آب بود از کنار نهر پائین رفته گردش کنان بجاهای بسیار خوب رسیدیم که باز چشمهها و

حوضهای متعدد دیده شد و بعضی جاها را مثل حوضخانه ما نداز سنگ بنا کرده بعضی جاها را مانند جعبه ساخته سرش
را بلند کرده بودند و شش هفت شیر که بزبان فرنگی رجیه میگویند پیدا شد هر شیر را که میکردانند از یک فواره یا از
زمین و سقف آب میجست مثلا یک حوضخانه دیده شد که وسط آن حوض و فواره کوچکی و تاجی از برنج روی فواره
بود شیر آن را که بازمی کردند آب زیر تاج پر شده تاج را کم کم بلند میکرد و تا بقدر یک سر تاج بسقف حوض خانه
میرسید باز کم کم پائین میآورد یا اختیار خود شخص است اگر بخواهد بسیت ذرع هم تاج بالا رفته پائین میآید
تماشا دیگر آن بود که مردم تماشاچی بیخبر در خیابانهای ریگ ریخته و اطراف دالانها مشغول تماشا
رفتن بودند غافل از اینکه تمام زمین خیابان توی ریگ همه فواره و سوراخهای کوچک است که هیچ معلوم
نیست یکبار شیر منبع فوارها را باز میکردند از اطراف زمین و خیابانها و بالا و پائین آب بلند شده مردم را ترکرده فرار
میدادند خیلی تماشا داشت انصافا خوب صنعتی کرده و از عهد قدیم الی حال هم خوب نگاه داشته اند هوای اینجا
سرد و بیلاق است دیگر یک شهری با انواع و اقسام چیزها از مقوای یا چوب ساخته در آنطرف نهر رودی
چشمه گذاشته اند مردم شهر هر یک بکاری مشغول هستند یکی میرقصد یکی خرس بازی میدهد یکی سوار کالسکه
میرود یکی از زیر چشمه و درختی آب میخورد همه وضعی زیاد ساخته اند این دستگاه هم با زور آب چشمها بحرکت
میآید هیچی و شیری با اسباب کوکی دارد که تا دست زده اند مردم این شهر بحرکت آمده کارهای عجیب
و غریب میکنند بسیار تماشا داشت دیگر نهری بود که طرفین نهر دولاک پشت ساخته بودند و چنان دهن این
دو لاک پشت را محازی یکدیگر قرار داده بودند که از دهن یکی آب بتندی و زور تمام درآمده بدهن
لاک پشت دیگر میریخت که هیچ معلوم نبود این آبست یا میلی است از بلور که بدهن این دو لاک پشت گذاشته
اند تا وقتی که دست زده از هم بریده و معلوم میشد که آبست باز که دست برسید اشتند مثل میل بلور میشد
خیلی چیز عجیبی بود دیگر در بغل نهرها برای نمونه و تماشا دبازی کارخانه چینی سازی و حلاجی و چرخ چاقو
تیزکنی و غیره ساخته بودند همه آدمهای کوچک و چرخ و اسباب بازیچه امّا بطور یکه هیچ با کارخانه
و کار کر حقیقی فرق نداشت همه اینها را از صد و سیصد سال قبل از این محض نمودن صنعت ساخته اند
خلاصه بسیار گردش کردیم و چون باید در ساعت معین سوار کالسکه بخارشده برویم لهذا زیاده از آن نمیتوانستیم

تماشا کنیم مراجعت بشهر کرده یکراست رفتیم بکارقدری در اطاق منتظر شده بعد رفتیم توی کالسکه بخار تا وین باراه آهن
هفت ساعت راه است صدر اعظم پیغام فرستاد که حاکم سالسبورغ میخواهد مرخص شده برود و درخواسته دم کالسکه
آمده با حاکم تعارف کردم او رفت ما هم بعد راندیم این راه کوه بزرگ ندارد اما طرفین راه همه تپهای قشنگ
سبز و خرم و جنگل پر سرو و کاج است بعضی جاها که زراعت بود تازه چیده بودند زردی حاصل توی تپهای
سبز و جنگل عالمی داشت اما طرف دست راست بمسافت زیادی بکوههای بزرگ میرسید و طرفین راه همه جا
تپه و دره های کوچک آباد پر حاصل پر جنگل بسیار خوب داشت خیلی راه با صفائی بود هوا هم معتدل و گاهی ابر بود
باد خنکی هم میآمد در استاسیونها کالسکه میایستاد همه جا مستقبلین و سرباز نظام با موزیکان بودند در شهر لنز که کالسکه
ایستاد دم استاسیون زن و مرد زیادی جمع بودند پائین آمده قشون را دیده بعد رفتم توی اطاقی که برای من معین
نموده و نهار حاضر کرده بودند اینجا زنهای بسیار خوشگل داشت مملکت یمنه در حسن و مقبولی سر آمد هر مملکت است خلاصه
همراهان که نهار خوردند بکالسکه نشسته راندیم حالت صحرا همه جاها بنظور بود که نوشته شد بلکه بهتر بشهر کوچکی رسیدیم که اسمش
هالباش است قدری از اینجا گذشتیم رودخانه عظیم دانوب سمت دست چپ دیده شد قدری از کنار رودخانه رفته
بعد دور شدیم بعد از این شهر شهر سن یولتن رسیدیم دندی کوهی که وسط شهر است عمارت و کلیسا و مدرسه بسیار عالی
دیده شد که مال کشیشها است بسیار جای خوب خوش منظری باید باشد هر چه نزدیک شهر و سینه میشدم شهرها و آبادیها بسیار
خوب و عمارات ییلاقی عالی در دره ها دامنه کوههای جنگلی و جاهای با صفا دیده میشد وضع خانها بسیار خوب بود
رودخانهای خوبی در راه بود نزدیک غروبی رسیدیم باستاسیون پانزنک آنجا کالسکه ایستاد اعلیحضرت
امپراطور همه دم در کالسکه ایستاده منتظر بودند با نواب ولیعهد و شاهزادگان که تا دو فرسنگی شهر باستقبال
آمده آمده بودند پائین آمده دست دادم اهم امپراطور فرانسوا ژوزف است که از خانواده هابسبورغ
هستند و حال هم پدر امپراطور زنده است اسمش فرانسوا شارل سنش شصت و پنجسال اشخاصی که همراه امپرا
طور بودند کمت دوبلکارد باران شلختا مترجم فارسی که بسیار خوب حرف میزد از صاحب منصبان بزرگ
و کوچک و غیره هم بسیار بودند بعد از تعارفات آمدیم بکالسکه نجابتی بودم و امپراطور و صدر اعظم و میرزا ملکم
خان و باروون شلختا و کونت دوبسکی وزیر مختار همسه مقیم طهران و کونت کرنویل همانذا راندیم مترل

مادر قصر لاکسانبورغ است که ماری ترز ملکه سابق اطریش ساخته است بشهر وین پنج فرسخ است منزل امپراطور
قصر شونبرون است که بشهر نزدیک تر است چون هوای شهر گرم بود از آن جهت بشهر منزل نکردیم خلاصه رسیدیم
بقصر لاکسانبورغ چند خانواری مانند در اطراف قصر بود خود قصر عمارتیست مربع دو طبقه میان عمارت
حیات و میدانی کوچک دارد همه اطاقهای عمارت بهم راه دارد شاه زادگان و علاء الدوله و حسنعلی
خان وزیر فواید قدری دور از اینجا در عمارتی منزل دارند باغ بسیار بزرگی با خیابانهای خوب و دریاچه و رودخانه کوچک در جلو همین عمارت ماست خلاصه با امپراطور وغیره وارد عمارت شدیم امپراطور ارکان
دولت خودشان را معرفی کردند اوّل ولیعهد دولت که سن چهارده سالگی است و همین یک پسر را هم
دارند بسیار محبوب باو تربیت شیرین خوبیست آمش رود لف شارل لویی که از شاه زادگان ماست دلوئی
دیکتور ایضاً از شاه زادگان و کنت اندراسی صدر اعظم اوستریا و سایر وزرا از نظامی و ملکی بعد ما هم صدر اعظم و
شاه زادگان وغیره را معرفی کردیم بعد امپراطور فرستند شاه زادگان وغیره که پیش به وین آمده بودند همه را دیدم شب
شام خورده خوابیدم روز چهارشنبه چهارم امروز رفتم بعمارت شونبرون بیازدید امپراطور باراه آهن
نیم ساعت راهست بعد از قدری نشستن و صحبت داشتن مراجعت بعمارت خودمان کردیم روز پنجشنبه پنجم
صبح برخواسته نهار خوردیم هوا بطوری گرم بود که بیرون رفتن ممکن نبود حکیم پولاک که قدیماً در طهران معلم علم طب و چند
سال هم حکیم باشی مخصوص ما بود بحضور آمد بسیار از دیدن حکیم خوشحال شدم آدم خوبیست قدری پیر شده زن
گرفته چندی بمصر رفته بود حالا در وین است عصری سوار کالسکه شده در باغ عمارت گردش کردیم نهر بزرگی دیده شد
مثل رودخانه از باغ میگذرد پله های خوب دارد دریاچه بود ماهی زیاد داشت قدری نان ریختند ماهیهای
خیلی بزرگ دیده شد گفتند دویست سال است این ماهیها درین دریاچه هستند باغ و خیابانها خیلی وسیع است
دریاچه بزرگی هم بود اطرافش درخت و چمن داشت میان دریاچه جزیره های خوب بود قاز وحشی در جزیره زیاد
دیده شد لب دریاچه زن و مرد زیادی بتماشا آمده بودند آنجا از کالسکه پیاده شده بقایق نشسته در دریاچه گردش کردیم
عمارت کهنه لب دریاچه است که از قدیم ساخته اند قلعه محکم قدیمی دارد اسمش عمارت پهلوانان است میلها دارد
که سر آنها آدمهای مغرغی و خروس وغیره است درهای آهنی محکم دارد بعلاوه این عمارت و قلعه بعمارت دیوها

وجادوگرها واجنه شبیه است که درکتب افسانه خوانده شده است ازچندر دخل شده باطاقها والانهای
غریب رسیدیم هراطاقی وراهروی باریک درآهنی داشت مکرر جای تاریکی بود بسیار مهیب کرک مرده رامثل
زنده باپوست وپشم روی سکوئی گذاشته بودند شخص میمونی رازنجیری ساخته نشانده ومثل محبوسین زنجیرکرده بودند
وزیراین اطاق اسبابی مخفی بود که چون تکان میدادند دست و پای این محبوسین حرکت میکرد اگرشخصی تنها وبخیر
درآن جای تاریک این حرکت محبوس رابه بیند یقینا واهمه میکند جای دیگر دیده شد مدور و سقف که مجسمهای مرمر
بزرگ اجداداین امپراطور و پادشاهان مملکت استرید را ایستاده گذاشته بودند خوب حجاری کرده بودند بعد دیگر هرچه
اطاق ازکوچک وبزرگ وبالا وپائین دیده شد همه بسیار مهیب ودلتنگ وخفه بود یعنی قصر پهلوانان همین طور
باید باشد اطاق دیگری که اسلحه پهلوانانرا که همه ازآهن است باآدمهای مقوائی پوشانده وسایر سلاحهای
قدیم رابسقف ودیوارها آویخته بودند اطاقهای تودرتوی مهیب زیاد داشت مثل طلسم زنگوله بود
ودماسه وشماسه جادوکه درافسانها میگویند آنجا دیده میشدند خلاصه بعدازگردشی مراجعت بعمارت کردیم صدر
اعظم وغیره که باکپسوزیسیون شهر رفته بودند ازگرمی وبدی هوای شهر صحبت میداشتند امروز منزل ولیعهد هم رفته قدری
نشستیم صحبت شد ولیعهد باوجود صغرسن بسیار باتربیت ودل حسب جوانیست درد ولت ازامپراطور خوب
یادکاریست روز جمعه ششم امروز بعدازنهار بعضی ازشاه زادگان نمسه بدیدن ما آمدند که اسامی انها
ازین قرار است پسر پادشاه سابق هانوور که حالا پادشاهش درمملکت نمسه اقامت دارند ومملکت آنها را دولت
پروس ضبط کرده است اسمش ارنست اوگوست یکی ازشاه زاده های باویر اسمش ارنولف دیگر ازشاهزاده های
ساکسن ویکی اسمش همان دیگر ازشاهزادگان ورتمبرغ اسمش ماکزیمیلین بعدازنهار صدراعظم دولت استریه کمپت
اندراسی بحضور آمد خیلی صحبت کردیم بعدازو ایلچی کبیره دولت انگلیس که اسمش بوکنان است وبعد ایلچی کبیر دولت
عثمانی قبولی پاشا به حضور آمد بعدازآن سوار کالسکه بخار شده راندیم برای قصر شونبرون که شاهراعهان
رسمی درسرمیز امپراطور هستیم رسیدیم بکار انجا ازپله بالا رفته کالسکه اسبی حاضر بود سوار شدیم شونبرون
قصبه ایست وخانهای آن وصل بخانهای بیرون شهر وین است چندان ازشهر دور نیست قصبه شونبرون
عدد نفوس وخانوارش کمتر ازورسایل وپوستدام برلن است جلوعمارت امپراطور میدانی بود

کالسکه پادم پله توی دالان عمارت رفت امپراطور پائین پله منتظر ما بود ما پیاده شدیم دست داده
بالا رفته داخل اطاق شدیم شاهزاده های تشه و المان و برادر امپراطور حضور داشتند که چون پسر
دوم پادشاه هولاند که اینجا است او را هم بشام دعوت خواسته ام رسیده است ازین جهت سر میز رفتن
دیر شد یکی دو گذشت پسر پادشاه هولاند هم رسید همش الکسندر است فهمیدم همه بودند این تالار سفید
کاریست قدری هم کچبری و مطلا کرده از سقفش هم نقاشی است گویا روی گچ نقاشی کرده اند همه
اطاقها و تالارها همینطور است پنجره ها سه پنجره از زیر دالان شکال و غره ندارد یعنی پرده باز سر گذشت
ایام سلطنت خود این امپراطور را روی تابلو بزرگ دیدم شد جلو این تالار باغ است گلکاری چمن و خیابان
های خوب دارد همه برگ درختان نارنج مانند نیاوران را با انجیر چیده مثل دیوار سبز ساخته اند آخر باغ تپه سبز بلندیست
روی تپه را هم مختصری که ستون زیاد دارد ساخته اند که مشرف بباغ است باغ توی باغ خوش است فوارهای
زیاد نمیپاشد بلکه سر رفت گذاشته بودند همانها را میکنند شام خوردیم موزیک میزدند بسیار طول کشید
بعد از شام رفتیم اطاق دیگر اشخاص که بشام بودند همه ایستاده هر کس با کسی صحبتی میکرد پرنس سوئدن لوه هم که از
[illegible] اول [illegible] نسبت [illegible] صورت خودم را که گفتم
[illegible] بود دیدم بعد سوار شده فهمیدم سر راه آهن منزل رفته خوابیدم شب باد و باران زیادی
گذشته بود دیشب را تا صبح نخوابیدم امروز باید برویم تهران دیشب تماشای اکسپوزیسیون
صبح بر خواستم هوا بواسطه باران دیشب و امروز که از تقصیرات غیبی خداوند تعالی بود بسیار سرد و خوش
بود دیشب باران گرمای شدید کرده خاک را بشهر فرستاده بود بسیار مشکل بود شکر خدا را که دخت پوشیده
بودند و الا همه مریض میشدند همه راهمان در کالسکه بودند باره آهن تا شهر آنتورپ مسافت کمتر است صحرا بسیار باصفا
و هوای خوب سبز کاری مختلف دیده شد خرگوش زیادی توی صحراها بود نزدیک شهر رسیدیم
چون شهر کوهی مرتفع است تا نزدیک شهر اثری از شهر پیدا نیست بطرف شهر تپه و کوههای پشو
بزرگ است شهر در پای آن تپه ها در محل بسیار کوهی واقع است بهمین جهت هوایش فصل تابستان
گرم و بد است قلعه و حصار و خندق هم ندارد بواسطه کوهی و سطه شهر از اطراف شهر که داخل میشوند کوچا

همه سر از زیر است رود خانه از آب از کنار شهر میگذرد و یک شعبه از رود خانه را نهر دستی ساخته و داخل شهر کرده اند
از رود سن پاریس یا که چگونه است کشتی بخار بسیار کوچک در آن حرکت میکند آب این رود خانه هم خوردنی است
اهل شهر مشیر آب خود را از رود خانه و از خروار دانوب میکنند و اغلبی ناخوشی مبتلا حال میرا طور
از مخارج خود از شهر از آب رود خانهای برنی که بهاو چشمها تعظیمی کنند بشهر میاورد مخارج زیاد دیگر در سوز
هم تمام نشده گفتند که سال دیگر تمام میشود و بیست شهر و بیش ششصد هزار تومان است خلاصه امپراطور با همه تب
منصبان و غیره و هم بخار حاضر بود و پیاده دست بامپراطور داده سوار کالسکه اسپی شده همه جا از توی
شهر و بلوارهای که تازه ساخته اند و از پهلوی عمارت طور که عمارتی قدیمست و حالا پرده های نقاشی انجا کشیده
اند گذشتیم و از نزدیک ارسنال یعنی جائیکه اسباب قورخانه میگذارند که دیوار بزرگ و برج داشت عبور کرده
و از پل شعبه رود خانه دانوب گذشته وارد خیابان طولانی که طرفین آن اشجار قوی داشت شدیم که راست میرود
بعمارت اکسپوزیسیون طرفین خیابان همه باغ و سبز و چمن است قهوه خانهای قشنگ از چوب ساخته صندلی و
چراغهای فانوس کار زیادی بود تا رسیدیم نزدیک اکسپوزیسیون از اول شهر تا آنجا همه جا جمعیت بود تا بواسطه شدت
ناخوشی و باد و گرمی هوای شهر از معتبرین شهر همه به ییلاقات رفته اند وارد پاویون که عمارت مخصوص امپراطور
و در خارج اکسپوزیسیون است شدیم میز نهار حاضر بود سر میز رفته نهار خوردیم بعد از نهار با امپراطور رفتیم
باکسپوزیسیون محوطه بزرگیست چهار سو مانند ساخته اند وسط بازار کنند و بسیار بلند و وسیع است خیلی بنای عالی تماشا
نیست پله و راه هم دارد که مردم برای تماشا بالای آن میروند همه این اطاق مدور و بازارها و غیره از آهن و شیشه
و آئینه است از این گنبد بزرگ سایر بازارها منشعب میشود بهر طرف اطراف این بازار هم مدور است دو راه آمد
شد وارد باقی بسته است در زیر گنبد بزرگ حوض و فواره بسیار خوبی ساخته اند که آب میریخت جمعیت زیادی
توی اکسپوزیسیون بودند برای هر دولتی که اسباب و متاع خود را آورده مکانها و جاهای مخصوص داده اند
مثلا دولت فرانسه یک بازار طولانی و دو بازار دیگر در چنبین آن دارد که متاع دولت خود را از هر جا
ساق فلان درخت جنگلی فلان ولایت فرانسه فرستاده است با برگ خشک آن یا فلان حیوان و فلان
یا مرغ و فلان محال و شهر فرانسه چه ترکیب است صورت آن بعینه آنجاست از این جزئیات باید قیاس

کرده بمطاعهای کلی نفیس مثل پارچهای شمی ابریشمی آینه بلور اسباب حرب وغیره همه باسلیقه تمام فرستاده اند سایر دول بهمین طور یعنی بعضی دول بزرگ مثل روس وانکلیس والمان وخود دولت اطریش جاوا بسیار زیاد دارند دولت عثمانی ومصر ویونان وژاپون وچین وغیره هم بقدر کفایت از هر قسم متاع فرستاده اند همین طور بازارها را باسپراطور گردش کردیم تا رسیدیم بجائیکه متاع دولت ایران را گذاشته بودند باوجود انکه سه ماه قبل ازین حکم شده که تجار وغیره اسباب جمع کرده بفرستند وبسیار دیر بود واغلب متاعها نرسیده بود باز هم اسباب ومتاع نفیس خیلی دیده شد قدری انجا ایستادیم چون اسپراطریس ناخوش ودر ییلاق است اسپراطور میخواستند بروند ییلاق وداع کردند ورفتند ما دوباره همه بازار را گشته گراندوک قسطنطین برادر اسپراطور روس را در بازار دیدم بسیار شاه زاده خوبیست ایستاده با او تعارف وصحبت زیاد کردیم قدری بدحال ورنگ وروپریده بود علت را پرسیدم گفت بعد از مرجعت از نیکولایف به پطربورگ رفته انجا از کشتی بکشتی دیگر میخواستم بروم زمین خورده پایم زیاد درد آمده است معلوم شد خیلی صدمه خورده بود خلاصه بعد از اکسپوزیسیون بیرون رفته عمارانی که نمونه از عمارات ممالک ساخته اند تماشا کردیم یک عمارت خوب ومسجد عالی با منارهٔ بلند از مصر ویک قهوه خانه از دولت عثمانی ویک عمارت بسیار خوب از دولت ایران ساخته بودند بجز اینها دیگر عمارتی از سایر دول ندیدم رفتیم بعمارت ایران چند پله میخورد میگفتند بنا ایستاده اسمعیل نام ومیگفتند تجار با انکه سه ماه بود که مامور بساختن این عمارت شده بودند بسیار خوب از عهده برآمده باین زودی همچو عمارتی ساخته اند خیلی جای تحسین بود تجار وبنا حاضر بودند بنا زبان المان را هم در این سه ماه خوب یاد گرفته است این مثبر مایه تعجب ما شد آنجا نشستیم رئیس اکسپوزیسیون در حضور ما بود بعد رفتیم بناهای دولت عثمانی ومصر را تماشا کرده سوار کالسکه شده از سایر محلات شهر وعمارات وبازارها گذشته آخر بعمارت نشیمن اسپراطور رسیدیم از انجا هم گذشته وارد گمارشدیم سوار شده بمنزل آمدیم الحمد لله تعالی بسیار خوش گذشت خرج این اکسپوزیسیون از دولتست هفت کرور خرج کرده اند بعد از سه ماه دیگر که برچیده میشود از قیمت مصالح ومنافع واردین که پول داده داخل میشوند سه کرور ونیم عاید دولت میشود نصف خرج ضرر دولتست اما میگویند از آمد ورفت از راههای دیگر هم مبالغی منفعت برعیت ودولت میرسد این اسپراطور متجاوز

از بیست و سال است سلطنت میکنند فردینانداول که عموی این پادشاه است امپراطور بود از سلطنت استعفا کرد حالا هم زنده است هشتاد سال دارد و در شهر پراگ که یکی از شهرهای اطریش است زندگی میکنند سلطنت به برادر او که پدر امپراطور حالیه است میرسد او هم نخواست سلطنت را داد به پسرش و پدر هم هنوز زنده است زمستانها در وین است تابستان در ایشل که ییلاقی است میرود حالا هم آنجاست روز یکشنبه هشتم امروز کاری نداشتم عصری با کالسکه در باغ و با قایق در دریاچه خیلی گردیدیم صدر اعظم و میرزا مالکم خان هم توی قایق نشسته آمدند غروبی بمنزل رفتیم صنیع الدوله و محقق رفته اند بشهر باد که یک فرسخی این قصر است در انجا آبهای گرم و سرد معدنی دارد که برای بعضی مرضها خیلی نافع است بخصوص برای ناخوشی فالج وغیره درین فصل ناخوشها برای معالجه آنجا میروند روز دوشنبه نهم جمادی الثانیه امروز عصر امپراطور ما را دعوت بشکار کرده اند بعد از شکار بقصر شونبرون برای شام خوردن طرف عصر سوار کالسکه بخار شده رفتیم بعمارت و قصبهٔ شونبرون از کالسکه بخار پیاده شده بکالسکه اسبی سوار شدیم امپراطور رفته بودند بشکارگاه ما هم رانده از دهات ییلاقی شهر وین گذشتیم این چند ده که شمرده میشود ییلاق اهل شهر است بعد از شونبرون ده هتزن درف بعد هیت زن بعد لنز که شکارگاه امپراطور است راه طولانی بود عمارت و مهمانخانه درین دهات زیاد است رانده تا آزاد بها گذشته بخیابانی رسیدیم طولانی طرفین جنگل سخت بود بعد رسیدیم بجایی که در جنگل را تخیر کشیده بودند تخیر کنان سخت سفید رنگ بلند اما در لای تخیر چوب نداشت مرتخته عوض طناب چهار چوبی داشت که تخیر تکیه داده بودند بسیار چیز نیست برای باد خلاصه دور جنگلها را بقدر دو فرسنگ تخیر کشیده راه حیوانات را بسته بودند رسیدیم جایی امپراطور پیاده با شکارچیها ایستاده لباس شکاری پوشیده پری بکلاه زده اند و قره بقره که از تخته مثل صندوق مربع ساخته و دور صندوق را با برگ درخت کاج پوشانده اند بقدر دو پله از زمین ارتفاع داشت بقدر صد نشیمن باین طور ساخته اند در هر یک سه چهار تفنگ کلوله زنی تهیه با کلوازیادی گذاشته و در هر یک هم دو سه نفر از اعاظم نشسته اند که تیر میندازند خواستم از کالسکه پیاده شوم امپراطور مانع شدند ما با کالسکه و امپراطور و دیگران پیاده میرفتیم تا رسیدیم دم کمه که از همه بالاتر و بیشتر بود که برای ما معین کرده بودند پائین آمده رفتیم بالای تخته ایستادیم امپراطور بکمه پائین تر رفتند ما هم تفنگهای امپراطور را که دکمه ما بود پر کرده مستعد شدیم میر شکار

امپراطور که از اهل جنگ و آتش کوتست و برین است مرد بست هفتاد ساله و از پیری قوتش سنگین و چشمش کم نور شده
انجا بود قدری صحبت از شکارهای ایران و امپراطور کردیم وضع شکار آنها ازین قرار است اول گفتیم که تخیر زیادی
کشیده بودند آن تخیر همین طور آمده از مقابل ما کشیده شده تا پشت سر ما هم تخیر بود از انجا که ما نشسته بودیم تا تخیر رو برو
سی قدم بود دوری از تخیر بالاتر از جای من قرار داده بودند برای دخول و خروج شکار دیگر هیچ راه آمد و رفت نبود بعد
چهل پنجاه نفر از جنگل شکارها را رانده دسته دسته بقدر بست الی سی شکار میشوند از دراین تخیر داخل میکنند یکدسته که داخل
شد آمده از دو قدمی تفنگ چیها میگذرند و بنای شلیک میگذارند و متصل آنها را با کلوله میزنند اگر درین که روند دسته دیگر
همین طور تا آخر که راه زیاد است این حیوانات سیدوند که فرصتی پیدا کنند و هیچ مفری ندارند همه کشته میشوند همین که
متلفتی ازینها نماند دسته دیگر را داخل تخیر میکنند این دسته را هم همین طور قتل میکنند چند تیری هم من انداختم این
شکارها از جنس غزال هستند و چندان وحشی نیستند دو سه دسته که داخل شد کشته شدند خلاصه شکار خوبی شد و بسیار
خوش گذشت بعد امپراطور آمدند با هم سوار کالسکه شده از راهیکه آمده بودیم رفتیم بقصر بلبرون بعد از چند دقیقه با کالسکه
قدری در باغ بلبرون گردش کردیم خیابانهای خوب دارد و درختهای بلند مجتمعهای مردم خیابانها کاشته اند پشته در
آخر باغ و عمارتی بالای آنست راه پیچ و خمی دارد از پشته که بالا رفتیم باغ وحشی دیده شد مختصراً تماشا کردیم فیل کرگدن
طوطیهای خوب حیوانات دیگر بودند این باغها و باغ وحش عامه است همیشه مردم برای گردش درین
باغ هستند خلاصه برگشتیم بعمارت رفتیم سر میز شام شام خوبی خورده شد بعد از شام با کالسکه بخانه رفتیم منزل
امروز صبح کورد پیلوماتیک دین حضور آمدند اسم چند نفری نوشته میشود نوئیکوف وزیر مختار روسیه ویکتو
دوژونک وزیر مختار بلجیک میسوجی وزیر مختار اتازونی کنت دورو بیلان وزیر مختار ایطالیا روز
سه شنبه دهم امروز عکاس آمد چند شیشه عکس ما را انداخت قدری در باغ گردیدم شخصی تمبه آورده
واسبابیده زرع زمین را ده دقیقه سوراخ کرده آب درمیاورد و با تلمبه بیرون میریخت این اسباب از
فولاد و آهن است هرطور زمین سخت یا سنگ باشد سوراخ میکند و همراسبابی هم پانزده تومان قیمت داشت گفتم
چند دستگاه خریده بایران بیاورند عصری سوار کالسکه بخانه رفتیم بشهر همه شاهزاده ها و اکثری از پیشخدمتها بودند عده
بکار شهر رسیده پیاده شدیم امپراطور تماشاخانه رفته بودند ما هم رفتیم تماشاخانه که اوپرای بزرگ دین بلکه از همه جا

بهتر است دم دهلیز تماشاخانه پیاده شدیم امپراطور پای پله ایستاده بود دست داده با اتفاق بالا رفتیم امپراطور
چند نفر از شاهزاده خانمها را اینجا قرار مستقر کردند از راست و چپ که زن شارل فردینان است
ملکه میزبرنس ویژوانویل که زن پسر بزرگ فلیپ و دختر پادشاه بلژیک است برنس کبورغ که دختر بزرگ فلیپ
و زن شاهزاده کبورغ است رفتیم در لژ و سط نشستیم این شاهزاده خانمها همه دست راست و چپ و صدر
علم عقب مادر شاهزادهای استریه و المان همه بودند تقریبا تماشاخانه بسیار عالی است امپراطور حالیه
خیلی در بنای تماشاخانه بنای کرده است تقریبا وسیع خوبی دارد با چراغهای کاز بسیار خوب و پرده
چراغ و غیره جمعیت زیادی بود پرده بالا رفت اقلا خوب بازی میآورند و رقصیدند و موزیک زدند که در هیچ
جا دیده نشده بود لباس اینها تماشا داشت هم هر دفعه طرح و رنگ دیگر میشد همه پارچهای خوب خوش رنگ شاب
بالا بود و هر دفعه بالا عوض میشد و رقص تغییر میکرد اسباب جادوگری و دیو و اجنه و پری بطوری نشان دادند
که عقل حیران میشد دخترهای پری شب در جنگل بسیار سبز و خرم که ماه هم تازه میخواست غروب کند عکس ماه بر رود
خانه افتاده بود ماه و پرتو آب و جنگل همه مثل حالت طبیعی یکدرخت قدری شکسته مثل پل روی رودخانه افتاده
بودند پریها روی آن میرقصیدند اجنه آمده دیوها میرستند بازپریها میآمدند بعد یکبار این جنگل سبز و حالت بهار
میرفت قطب شمال با کوههای یخ پیدا میشد برف میآمد و قطعهای یخ را مثل کوه آب دریا را آورده میبرد
خرسهای سفید شمال روی یخها سنگها فکها یعنی فیل دریائی آمده میکردند روی یخ شاهزاده درین سرما یکر
کرده میخواست بمیرد یکبار دخترهای قطب شمال و پریهای اقلیم سرما با لباسهای سفید و موهای پر برف
حاضر شده از زمین آتش درآورده شاهزاده را گرم کرده با هم رقصیدند با لباسهای قشنگ و آتش میسوزد
را در همه مقامی بطوری میزدند که آدم حیرت میکرد شاهزاده با وزیرش درخانه جادوگر با کیر کرده بودند انقدر
اسباب جادوگری نشان دادند که نوشتن آن ممکن نیست در آخر پرده زیر دریا را نشان دادند ماهیها انواع صدفها
گلهای مرجان علفها و گلهای دریائی جوش آب شده دریا دخترهای دریائی هریک بچه بطنازی زیر گلها و برگها
خوابیده بودند یکدفعه از میان صدفها گلها یکدختر دریائی بیرون می آمد بسیار مقبول گاهی از آسمان لگد اربا
پیش آمده میرقصیدند گاهی بزمین فرو میرفتند گاهی با بالون بهوا میرفتند گاهی بر پشت عفریت بهوا صعود

منزل میکردند حقیقة غلیوان نوشت با اینکه شام هم نخورده بودم منیخواستم تمام شود بالاخره تمام شد برخواسته
آمدیم امپراطور با دم کالسکه آمده فرستند آمدیم براه آهن نشسته بمنزل آمدیم شام خورده دیر خوابیدیم روز چهارشنبه
یازدهم صبح کراندوک قسطنطین برادر امپراطور روس آمد قدری صحبت شد بواسطه درد پا عصا در دست
داشت امروز عصری برای سان قشون باید برویم به بلبرون عصر سوار کالسکه نجار شده رسیدیم بکارابرون
سوار کالسکه اسبی شده راندیم از کوهها گذشته رسیدیم به صحرای چمنی که علف کمی داشت وزرد شده بود امپرا
طور سواره با امجود انها خودشان ایستاده بودند منهم با اسب شده صدراعظم وحسام السلطنة و سر
تیپهای ما هم سواره بودند اعضاد السلطنة و نصرة الدوله وغیره هم بودند پیاده دم اطاق کوچکی که برای
ما ساخته وصندلی گذاشته بودند ایستاده بودند امپراطور وصاحب منصبان اطریش وایرانی وغیره راندیم
افواج وسواره و توپخانه پشت سر هم در پنج خط طولانی از روبرو ایستاده بودند جمیع این پنج خط را امپراطور
سوار گشتیم قشون بسیار خوب خوش لباس بودند مخصوص افواج سواره هونگری که مجارستان میگویند سواره
هوسار و را قوان اسبهای سواره توپخانه هم قوی وخوب بود اسبها را از مجارستان می آورند اسب آنجا خوب
میشود لباس سربازاطریش از قدیم الی حال ماهوت و پارچه سفید است از قراریکه میگفتند امپراطور میخواهد
این رنگ سفید را مبدل برنگ آبی کنند نظامی بعد از گردش زیاد آمدیم دم همان اطاق چوبی
ایستادیم افواج و توپخانه سواره آمده از حضور گذشتند تمام قشون پانزده هزار نفر میشد تماشاچی زیادی هم
بود چند نفر از معتبرین اعراب مملکت الجیریه که جزو فرانسه است با کمپوزیسیون آمده اند همه سواره با همان لباسهای
عربی سفید و عمامه انجا بودند امپراطور رفته با انها تعارفی کرده آمدند اسم این اعراب ازین قرار است علی
الشریف فرمان محمد حنفی عبدالدین معسکر حسن بن قدبن احمد الجزایری محمد بن محمد الصیفی همه زبان فرانسه را خوب
حرف میزدند غروب آفتاب که سان تمام شد مراجعت بمنزل کردیم امپراطور و همه صاحب منصبان معتبر روی کلاه
شان پرهای سبز رنگ بود امروز پنجشنبه دوازدهم امروز عصری باید برویم به بلبرون برای اینکه امپراطریس
از ییلاق آمده در انجا مهمانیست بعد از نهار برادر امپراطور که تازه از ییلاق آمده بود آمدش شارلوی ملاقات
شد دست داده تعارف کردیم شاهزاده بسیار خوش صحبتی بود قریب پانزده روز است عروسی کرده

FRANCIS JOSEPH, EMPEROR OF AUSTRIA.

بانمیعنی که دوزن سابق گرفته و هردو مرده اند تازه زنی از شاه زاده خانمهای مملکت پرتقال گرفته
است این شاه زاده خانم در مملکت با و پرنشو و نما یافته است برادر امپراطور اورا درهمان مملکت
با و پرعروسی کرده است بعد از صحبت زیاد مراجعت کرد وقت غروب آفتاب با کالسکه بخار به برون
رفتیم رسیدیم به پله عمارت امپراطور آمده دست دادیم بالای پله امپراطریس ایستاده بود با و رسیده
تعارف کرده دست داده رفتیم باطاق اول جمعی از شاه زاده خانمها و شاه زاده های اطریش و المان
که تازه از ییلاقات آمده بودند مردبار را امپراطور و زنها را امپراطریس معرفی کردند امپراطریس
بسیار خوش رو و خوش ترکیب و مهربان و برازنده است مزاجاً قدری علیل و ازین جهة اکثر اوقات خود
را در فصول اربعه خارج از پای تخت میگذراند سنا سی و شش سال دارد خلاصه دست امپراطریس را
گرفته وارد تالار بزرگ شدیم سفرای خارجه با زنهایشان و وزرا و سرداران و بزرگان و اهل
قلم مملکت اطریش با زنهایشان شاه زاده های نمسه و المان برادرهای امپراطور همه بودند در تالارهای
کوچک برای سوپه گذاشته بودند اعراب الجیر هم امشب همه اینجا بودند بعد از صحبت زیاد هرچند
نفری دور میزی برای سوپه نشستند سر میز ما امپراطریس صدر اعظم قبولی پاشا ایلچی کبیر عثمانی که
صدر اعظم اطریش و یک زن محترمه نمسه دیگر هم بود خیلی نشسته صحبت زیادی با امپراطریس کردم
بسیار افسوس میخورد که چرا چندروز پیشتر نیامده و امشب برای وداع آمده است منهم از اظهار
محبتهائی که میکرد بسیار اظهار دوستی کردم بعد از اتمام سوپه همه برخواسته امپراطور آمدند منهم
برخواستم امپراطور هم با چند نفر دیگر در همین مجلس سر میز علیحده سوپه خورده بودند خلاصه رفتیم بمنتهای باغ
طولانی جلو عمارت که روبباغ بود برای تماشای آتشبازی صندلی زیادی گذاشته بودند نشستیم
امپراطریس دست راست ما و زن برادر امپراطور دست چپ نشستند سایر شاهزاده خانمها و
زنها هم در راست و چپ قرار گرفتند خود امپراطور ایستاده بودند و سایرین هم بعضی نشسته و بعضی ایستاده بودند
توی باغ بقدر پانصد نفر موزیکان چی ایستاده موزیکان میزدند جمعیت زیادی از تماشاچی بودند
آب از فوارهای حوضهای جلو عمارت روی تپه جلو عمارتیکه ما نشسته بودیم چراغان و آتشبازی

بود هوا هم صاف و مهتاب بسیار خوبی بود آتشبازی خوبی کردند نشان شیر و خورشید را با آتشبازی بسیار خوب ساخته بودند بعد از آن آتشبازی دیگر شد قلعه از آتش پیدا شد در کنار دریا دریا را هم بعینه از آتش ساخته و کشتیهای جنگی محاصره این قلعه را کرده بودند از قلعه و کشتی توپ میزدند و از بام عمارت بیرون هم روشنی الکتریسیته بروی تپه و حوضها انداخته بودند بسیار خوشگل مثل آفتاب و مهتاب بعد از اتمام آتشبازی برخواسته با زبازو بیازوی امپراطریس داده امپراطور هم بازو بیازوی زن محترمه متسنه داده عقب سرما می آمدند تا رسیدیم به پلهٔ عمارت امپراطریس و امپراطور را وداع کرده منزل رفتیم الحمد لله خوش گذشت روز جمعه سیزدهم امروز باید رفت به سالزبورغ صبح زود برخواستم بعد از نیمساعت امپراطور و همه شاه زادهای نمسه و وزرا و صاحب منصبان حاضر شده بودند اول امپراطور با برادرهایشان و شاهزادها داخل اطاق شدند جلو رفته دست دادیم روی صندلی نشستیم خیلی صحبت شد و از اقامت چند روزه خودم در لاکسانبورغ بسیار اظهار رضامندی کردم کرنویل مهماندار وارد شده گفت وقت حرکت است برخاستم در اطاقی دیگر گفت اندراسی وزیر اعظم و سایر وزرا بودند تعارف کردم آمدند وداع آخرین را با شاهزادها و اندراسی و غیره نکرده خیال کردم که تا دم کالسکه نخواهند آمد با امپراطور یکالسکه نشسته رانده در کار پیاده شدیم شاه زادها و اندراسی عقب مانده نرسیدند بسیار افسوس خوردم که پدرا با آنها وداع نکردم با امپراطور مجددًا وداع کرده رفتیم توی کالسکه امپراطوردم کالسکه تا آخر ایستاده بودند در حرکت ترن هم وداع کرده رفتیم هوا امروز در روین و صحرا بسیار گرم بود باز در شهر لنز کالسکها یکساعت ایستاد در همان استاسیونیکه وقت آمدن نهار حاضر کرده بودند امروز باز حاضر بود پائین رفته نهار خوردیم بعد از یکساعت سوار کالسکه شده راندیم در استاسیون لامباش کالسکها ایستاد پادشاه با نور بازن و دختر و نوکرهای معتبرشان دم کالسکه ایستاده بودند رفتیم پائین با ایشان دست داده خیلی صحبت شد و بسیار اظهار مهربانی به پادشاه کردم زن پادشاه بسیار عاقله و سنش متوسط است دخترشان بسیار خوشگل و خوش اندام و مؤدب است

منزل سیلاق پادشاه نزدیک این مکان است شنیده بودیم اینجا میگذریم آمده بود اما از دیدن پادشاه بسیار افسوس خوردم این پادشاهی بود معتبر صاحب خزانه و لشکر بسیار طوری المان که خواستند کل ممالک المان را متملکی واحد قرار دهند لازم دیدند که مملکت این پادشاه را هم از دستش بگیرند لهذا با بهانه کرده بزودی قشون پادشاه هر اشکست داده و مملکت را جزو پروس کردند پادشاه هم با عیال و بعضی جواهرات نفیسه خود فرار اینجا کرده و اینجا آمده الحال در خاک اسپراطور منزه روز میگذراند علاوه بر این بدبختی دو چشم پادشاه هم نابینا است زوجه اش دستش را گرفته راه میبرد پادشاه بسیار جوان بلند بالای قوی هیکل است آه حیف که چشمش نابینا است از قراریکه گفتند در طفولیت یک چشمش عاجز بوده بعد از آن با کینه پول یا چیز دیگر ازی میکرده که چشمش خورده چشم سالم را هم معیوب کرده است سنش شصت و چهار سال است اسم زوجه اش لارن ماری از شاه زاده خانمهای مملکت ساکس اسم دخترش پرنسس فردریک خلاصه پادشاه وداع کرده رفتیم بکالسکه رانیم غروبی رسیدیم بشهر سالسبورغ در همان عمارتی که وقت آمدن منزل بود منزل کردیم همان تشریفات بعینها بعمل آمد قبول پاشا وزیر مختار عثمانی مقیم استریه ماموریت از دولت خود دارد که تا برندیزی همراه ما باشد روز شنبه چهاردهم باید برویم به شهر انسبروک باراه آهن هشت ساعت راه است صبح سوار کالسکه شده راندیم از خاک باویر و از رود خانه ان که رود عظیمی است و ملحق برود دانوب میشود عبور شده تا رسیدیم بقلعه کوفستن که در سرحد استریه و باویر ساخته شده است رود خانه که از زیر این قلعه میگذرد طرف دست چپش خاک باویر است و طرف راست خاک تیرول که جزو مملکت استریه است قلعه سخت کوچکی است توی دره در روی سنگ بسیار بزرگی واقع است توپ و ساخلو در قلعه بود شلیک کردند عراده یکی از دوا کونها عیب کرده بود یک ربع ساعت معطل شدیم تا بار آن کالسکه را بجای دیگر حمل کردند یکفوج با موزیک و صاحب منصب زیادی حاضر بودند حاکم سالسبورغ از اینجا مرخص شده رفت براه افتادیم وقت آمدن از این راه شب بود چیزی ندیدیم امروز که دیده میشود عجب جائی است دره بسیار وسیع رود خانه ان از وسط دره میگذرد اطراف همه کوههای بلند پر جنگل

سرد و کاج سر کوهها و دامنه و بعلها همه حاصل دیمی است دهات همه در دامنه کوه واقع است
بسیار با موقع و صفا همین طور راندیم الی شهر النپرو که نزدیک شهر هوا ابر و باد و طوفان شدید
شد باران زیادی آمد هوا خوب شد سه ساعت بغروب مانده وارد شهر شدیم شهریست کوچک
قریب ده هزار نفر جمعیت دارد ییلاق قشنگ خوبیست در میان دره واقع و دورش کوههای بلند
برف دار است با وجود باران تماشاچی زیادی بود موزیکاتی و افواج زیاد از پیاده و سواره شلیک
توپ کردند وارد عمارت دولتی شدیم اگرچه ساده اما عمارتیست بسیار تمیز و قشنگ با میزها و صندلیها
خوب تالار بسیار بزرگ طولانیست اکثر اطاقها سفید است با چوبهای مطلا زینت داده و بعضی
اطاقها را پارچهای ابریشمی نفیس چسبانیده اند پرده های اشکال خانواده سلطنت امپراطور استریا از قدیم
و جدید در اطاقها نصب است اشکال دیگر هم در سقف اطاقها و غیره بود امروز کالسکه بخار نزدیک
شهر از پلی که روی رودخانه بود گذشت این پل وصلست به پلی که الی شهر ری چین و باتلاق ساخته اند
بسیار پل طولانیست البته دو هزار ذرع بیشتر طول دارد زحمت و خرج و راه آهن از این بناهاست که در
کمال استحکام باید بسازند روز یکشنبه با نزدهم باید بشهر بولون الطالیا برویم صبح
در تالار بزرگ قدری نشسته پرده های اشکال را تماشا کردیم دیشب الی صبح باریده بود صبح
هم خیلی باریده هوا مه دار بود اما کم کم باز میشد رو بروی این عمارت تماشاخانه کوچکی بود گفتند
حالا بسته است زمستان باز میشود وقت حرکت شد آمدیم سوار کالسکه شده راندیم برای راه آهن
نظر آقا مرخص شده بپاریس رفت بکالسکه بخار نشسته راندیم چون راه سربالا بود کالسکه خیلی
آرام میرفت ساعتی دو فرسنگ و نیم طی میکرد ما کوههای بلند دره های خوب چشمهای خوب با صفا
رودخانه ها آبشارها دهات خانهای تلتنگ قشنگ کلهای رنگارنگ چمن سبزه در طرفین راه
بسیار بود هوا هم از باریدن باران مثل بهشت چون در آمدن از این راه از بعد از استاسیون
فراتزان سفت که از قلاع محکمه استریا است الی شهر النپرو کوه بود و مندیده بودم این است
که حالا بتفصیل مینویسیم خلاصه همه جا سرمای سرفیتم و کالسکه ازده سوراخ کوه گذشت اما چندان طولانی

بنود ندتا رسیدیم باصل قله و بلندی که اسمش برزاست که چهار هزار و سیصد و هفتاد و سه پا از سطح دریا بلند
تراست بسیار ییلاق و جای بسیار خوبیست کوههای بلند پر برف در اطراف این مکان است و از
السپروک الی اینجا همه جا جنگل انبوه است که اکثر درخت کاج است کالسکها ایستاد آنچه آبی که از این
قله بطرف السپروک و شمال میریزد داخل رودخانه دانوب شده بدریای سیاه میریزد و آنچه بطرف
جنوب و سمت ایطالیا میریزد داخل رودخانی پو و ادیژ شده بدریای ادریاتیک میرود خلاصه رانده چند
فرسنگی که رفتیم بجائی رسیدیم که اسمش شلیرغ است کالسکها ایستاد از اینجا دیگر راه آهن سراز یر میشود دیدم
صدر اعظم و دیگران همه از کالسکها پیاده شده رو بپائین میروند پرسیدم گفتند کالسکه بخار که ازین کوه
سراز یر میشود تماشا دارد منهم پیاده شده رفتیم سر پائین راه زیادی رفته تا رسیدیم بده کوسنساس از توی
ده پیاده میرفتیم هیچکس در ده نبود عماد الدوله و اعتضاد السلطنه را دیدم تنها راه میروند پرسیدم چه میکنید
گفتند رفته بودیم تماشای کلیسای ده چون روز یکشنبه است همه اهل ده در کلیسا بودند و کشیش روی منبر وعظ
میکرد چون چشمش بما افتاد از کمال تعجب روی منبر خشک شد و متحیر بود که اینها کیستند که با این کلاه ها و ترکیب
وارد کلیسای این ده شده اند پیاده بسیار رفتیم و آمدن کالسکه بخار را
هم ندیدم کالسکها پیش از ما پائین آمده ایستاده بودند و آنها که طالب تماشا بودند از مایوس و خسته شدند
رفتیم توی کالسکه راندند هرچه سیر رفتیم کوهها کوچکتر و کم جنگل تر و کوههای سنگی سخت دیده میشد تا بفراز است
رسیدیم آنجا پیاده شده نهار خوردیم یکساعت طول کشید در همه این استاسیونها فوج سرباز با موزیکان و جهاب
منصبان وغیره برای احترام حاضر بودند بعد از نهار راندیم تا به الاکه سرحد ایطالیا و اطریش است
رسیدیم شب بود آنجا ایستادند کرنویل مهماندار با همه مهمانداران دیگر آمده مرخص شدند کمال الدوله
را با آنها کرده از محبتهای امپراطور خیلی اظهار رضامندی نمودم مستشیر خان مهندس هم از انجا رفت
بولایتش که باز بطهران بیاید خلاصه الی قلعه ورون را که در آمدن روز بود دیده بودم از ورون
تا شهر بولون را ندیده بودم اگرچه شب شد اما هوا صاف و مهتاب بسیار خوبی بود و کوهها تمام
شده بجلگه افتادیم شام را در کالسکه خوردم و بعد از شام نخوابیدم بخیال اینکه منزل بخوابیم همه

همراهان خوابیدند من متصل به صحرا نگاه میکردم کالسکه بخار هم ساعتی ده فرسخ میرفت باز ملاحظه
کردم که صحرا همه حاصل زرعت و شلتوک و درو درخت توت ابریشم بعضی تپها و کوهای کوچک هم
دیده شد آبادی طرفین راه بسیار بود عمارات در مهتاب سفیدی میزد باصفا بود از یک سوراخ
گذشتیم زیاد طولانی نبود از دو رودخانه عظیم هم که پل خوبی داشت عبور شد چهار ساعت و نصف
شب گذشته که سفیده صبح زده بود وارد کاربولون شدیم بسیار کسالت بیخوابی داشتم حاکم شهر و حاکم
نظامی آنجا که اسمش مزاکاپو است با سایر بزرگان حاضر بودند اهل شهر هم همه خواب آلود دور
بودند نه آنها درست ملتفت ما و نه ما ملتفت حالت آنها شده سوار کالسکه شدیم تلگرافی از پادوا
ایطالیا که در شکارگاه کوه الپ بوده اند رسید بسیار اظهار خوشوقتی از ورود ما مجدداً نجاک خود کرده
بودند خلاصه راه زیادی طی کرده رسیدیم منزل مهمانخانه که نریمان خان مشخص کرده بود رفتیم بالا اطاق
مقابل معبر عام بود صدای کالسکه و عراده و قال و مقال و موریکان بطوری بود که امکان نداشت
دقیقه شخص بخوابد بهر طور بود چهار پنج ساعت خوابیده باز خیلی غنیمت شمردم در وین و ایطالیا وغیره هندوانهای خوب بهم میرسد زرعت شیری خوب هم زیاد است دیگر میوه خوبی بهم نمیرسد امشب از دو
رودخانه گذشتیم اول رودخانه آدیژ که از شهر کوچک رویگو میگذرد و این همان رودخانه ایست
که همه جا از دریاهای سرون اطریش بعد از سرازیری شلبرک همراه ما بوده است دوم رود پو است
که از نزدیک شهر فرارا گذشته داخل دریای ادریاتیک میشود روز دوشنبه شانزدهم
در شهر بولون توقف شد نهار را در مهمان خانه خورده عصر با حکیم طولوزان و حاکم بولون که اسمش کنت
باردسون است در کالسکه نشسته راندیم رفتیم بر دشت رسیدیم بدو برج که ششصد سال قبل ازین ساخته اند
اما قطور نیست مثل میل مربع است از میانش هم پله دارد میتوان بالا رفت اما بسیار خطرناک است در
میان آن احتمال دارد نفس آدم نگیرد صد و سه ذرع ارتفاع دارد قدری هم کج است برج دیگر هم که عمداً
بنا صنعت کرده کج ساخته است نزدیک همین برج است آنهم ارتفاع زیاد داشته است اما از بس
کج ساخته بودند مردم و اهمه خرابی آن را داشته عمداً خراب کرده اند حالا نصفش مانده است بعد از

بعضی کوچها و محلات و از پهلوی عمارت صرافخانه که تازه ساخته اند گذشتیم بسیار خوب ساخته اند
کوچهای شهر همه سنگ فرش و تمیز است با آبادی اطراف شهر صد هزار نفر جمعیت دارد کالسکه و
عراده زیاد دارد میوه جات بسیار خوب بخصوص هلو و هندوانه خوبی دارد از شهر بیرون رفته همه جا
از کنار شهر که دیوار آجری از قدیم دور آن ساخته اند و دروازه چند با خندق کم عمقی دارد و از
پهلوی قورخانه که تازه ساخته اند گذشته رفتیم سر بالا طرف جنوب شهر چند تپه است که بالای آنها
مردم عمارات خوب ساخته اند عمارتی بود بالای تپه که از قدیم معبد بوده و هروقت پاپ بزرگ
باین شهر میآمده آنجا منزل میکرده است حالا پادشاه ایطالیا ضبط کرده و مال مخصوص پادشاه
است چون این شهر پانزده سال قبل ازین در دست پاپ و حکومت آن با کشیشها بوده حالا
بالمره مال دولت است رسیدیم بدر عمارت میدانش رفته قدری گشتیم بنائی بسیار قدیم است
بعد بیرون آمده دور عمارت که چشم انداز بسیار خوبی بشهر و صحرا داشت و خیلی باصفا بود قدری راه
رفته دیدم تا چشم کار میکرد صحرا سبز و آباد و حاصل زیاد و عمارات تک تک است که از توی
سبزها سفید میزند تپه بود ازین تپه مرتفع تر روی آن عمارت ییلاقی خوبی یکی از خوانین معتبر ایطالیا
که آسمش ویسینی است ساخته است خلاصه عزم بالا پائین آمده از دروازه دیگر وارد شدیم از
پهلوی عمارت کهنه عالی گذشتیم که کتابخانه این شهر است و از قرار یکه گفتند کتاب زیادی از خطی
کهنه و غیره دارد از عمارت حاکم گشتیم گذشتیم دور عمارت از قدیم دیوار سنگی مثل قلعه کشیده اند عمارات
بزرگ قدیمی است اغلب بناهای این شهر کهنه و قدیم است اکثر عمارات را از سنگ ساخته اند اسم
این مهمان خانه که منزل ما است هوتل برون است وارد منزل شدیم شب را بتماشاخانه رفتیم
تماشاخانه بزرگ پنجمرتبه خوبیست چون ما اسب بازی خواسته بودیم زمین تماشاخانه را سیرک
ساخته یعنی کرد کرده دورش را چوب کذاشته خاک ریخته بودند مثل پاریس اسب بازی کردند
چهل چراغ و دیوارکوبهای خوب همه با گاز روشن بود تماشاخانه سفید است چوبهای مطلا در سقف
وغیره اشکال هم دارد جمعیت زیادی بود دو زن اسب بازی میکردند یکی بد بازی میکرد متصل

از اسب میافتاد اما دیگری که نیکی دنیائی بود خوب بازی کرد الواط هم بازی درآوردند چون شام نخورده
بودم زود برخاسته بمنزل رفته شام خورده خوابیدم شهر باچراغ گاز روشن است دختر خوش لباس خوشگلی
در تماشاخانه تازیانه دوست گرفته اسب را تعلیم میداد که میدوید میایستاد بلند میشد اسبها هم اطاعت
تازیانه را میکردند هم مطیع حسن و قشنگی دختر بودند روز سه شنبه هفدهم باید برویم ببندری که آخر
بندر ایطالیا است و آنجا کشتیهای دولت عثمانی حاضر شده اند برای بردن ما باسلامبول صبح
زود برخاسته نهار خوردیم همراهان از شوقی که برفتن ایران دارند همه رفتند براه آهن اما حرکت
در سه ساعت بغروب مانده است ما هم بعد از نهار قدری در مهمانخانه مانده بگذراندن روز
سوار کالسکه شده رفتیم بتماشای کتابخانه جمعی از بزرگان و صاحبمنصبان ایطالیا آنجا بودند
والان طولانیست بعضی توشتجات دیده شد خط قبطی که از دو هزار سال پیش ازین بر روی چوب
که مثل کاغذ صاف و نازک کرده نوشته اند دیگر یکی از فراعنه مصر سردار بزرگ را برای خریدن اسب مامور
جائی کرده بود سه هزار سال قبل ازین بتفصیل سفر خود را باز بر روی چوب کاغذی نوشته است بخط قبطی
و عبری میگفتند که خوانده اند اما ترجمه اش حاضر نبود اغلب چوب و خطش ریخته بود خط را هم بر سم ایران و
عثمانی از راست بچپ نوشته اند بعضی اسباب موزه هم بود از حجاری مصر و غیره بعضی اشیا که از همین
شهر بلون در قبرستانها سوار کرده اند آنجا گذاشته بودند در قدیم رسم بوده است هر کس که بمیرد خوراک
چند روزه او را با بعضی اسباب با او دفن میکرده اند آن اسبابها را که از دو هزار سال پیش بود پیدا کرده حتی
پوستهای تخم مرغی که گذاشته بودند مرده میخورد جمع کرده آنجا گذاشته بودند استخوان چند مرده را همانطور بخاک
چسبیده درآورده بیاد داشته بودند دست یکی از مردها پول سیاه آن ایام بود که همانطور دستش دیدم
مانده بود پول را بدستش میداده اند که وقتی که از پل صراط میگذرد بمستحفظ پل بدهد که بگذارند بسلامت عبور کند
یکی از مردها که زن بوده است دیدم گردن بندی گردنش بود حلقه انگشتری هم در استخوان دستش مانده
بود خلاصه کتابخانه موزه بسیار مفصلی است این کتابخانه که عمارت بسیار قدیمی است در آنوقت محل درس
بوده است علمای زیاد آنجا بوده و از اطراف آمده در همین مدرسه درس حکمت وغیره میخوانده اند بعد از

کردش سوار شده رفتیم براه آهن چون وقت نرسیده بود در اطاق کار نیمساعت معطل شدیم حاکم شهر سردار نظامی وغیره بودند تا وقت رسید رفتیم بواگون ترن عوض شده است این ترن مال کمپانی ایطالیائی راه بندیزی است واگونها بهم دیگر راه ندارد در واگون پشت سر ماقهوه چی وغیره بودند که هر وقت خواستیم چیزی بیخوریم دست دراز کرده میگرفتند دست راست تا نیمفرسنگ مسافت همه جا تپه وپشت تپه ها کوه بلند هم بود دست چپ صحرای سبز و آباد و درخت و حاصل از پشت کوهها میرود تا به فلورانس که یکی از شهرهای معتبر ایطالیاست در بین راه که شهر کوچکی است دریای ادریاتیک دیده شد بسیار قشنگ اما قدریکه رفتیم بعضی تپه ها حاجب و مانع از دیدن دریا و کوههای دست راست بود هم نزدیکتر شد آبادی و عمارات و دهات و قصبات خوب ردی کوهها و صحرا بود از برار و وفا نوکذشتیم در اینجاها چند دقیقه کالسکه ایستاد مردم زیاد از حد طالب دیدن ما بودند بطوریکه بزیر عرابه راه آهن میخزیدند زنهای بسیار خوشکل و پسران بنکو شمایل که خلقتشان میانه ایرانی و فرنکی بود دیده شدند بعد رسیدیم بشهر انکون که بندر معتبریست اما شب بود چیزی دیده نشد جمعیت زیادی سر راه کالسکه آمده بودند سوزنیکان هم میزدند حاکم قلمی و نظامی و اعیان شهر بحضور آمدند وزیر تجارت و زراعت را مخصوصا پادشاه ایطالیا مامور کرده بودند که تهنیت ورود بکوید آمش یاروان فنیال است بعد که گذشتیم شام خورده خوابیدم

روز چهارشنبه هیجدهم صبح برخواستم بسیار سرد بود از شهر فوگر یا خواب بودم گذشته بودیم رسیدیم به بارلتا و باری و مونوپولی هر جا چند دقیقه ایستاده تا رسیدیم بشهر برندیزی از بارلتا تا برندیزی همه جا طرفین راه درخت زیتون بود زیتونهای کهنه پانصد ساله دیده شد درخت زیتون اغلب فرنکستانرا از اینجاها میبرند زراعت پنبه هم بود برندیزی قدیم کهنه ایست از وقتی که راه آهن ساخته شده کم کم آباد میشود حالا بندر راست پوست و نوشتجات انکلیس هندوستان از این راه میرود و هم از هند بانکلیس از راه مصر و دریای احمر مردمان اینجاها بسیار فقیر هستند کالسکه ها ایستاد جمعیت زیادی بود اشرف پاشا که سابقا در طهران ایلچی بود با کشتیهای عثمانی آمده است صدر اعظم او را با قبولی پاشا و سرکیس افندی ایلچی مقیم ایطالیا و سایرین که از اسلامبول آمده بودند

به حضور آورد صحبت شد قبولی پاشا از اینجا مراجعت بوین میکند بعد حاکم قلعی و نظامی و بزرگان
ایطالیا که درین شهر اقامت دارند و قونسولهای دول خارجه مقیم اینجا به حضور آمدند بعد پیاده شده
رفتیم بکشتی دو کشتی از اعلیحضرت سلطان آمده است اسم یکی که سلطانیه و کشتی سواری خود سلطان
برای نشستن ما آورده اند کشتی سواری باین قشنگی و زینت در فرنگستان ندیده بودم تالار وسیع و اطاقهای با اسباب بسیار خوب دارد کشتی دیگر همش طلیعه است آنهم کشتی خوبیست در کشتی ما جا تنگ
بود صدر اعظم و عمله خلوت و حکیم طولوزان مانده سایرین همه کشتی طلیعه رفته اند بجهة آوردن بارها و
جابجا شدن مردم پنجساعت در لنگرگاه ماندیم دو ساعت بغروب مانده بطرف اسلامبول حرکت خواهیم
کرد در فرنگستان الحمدلله تعالی بخیر و سلامت گذشت انشاء الله آخر سفر هم بخیر و سعادت خواهد گذشت
راه امروز از فوگژیا باین طرف چندان آبادی نبود اغلب صحرا بود بوته کون و غیره داشت بنابود پنجساعت
دیگر حرکت شود بعلت یاد زیاد شب را در بندر ماندیم روز نوزدهم[19] صبح برخواستیم پنجساعت
از دست گذشته حرکت شد شاه زاده ها و سایرین که در کشتی طلیعه بودند بجز ابراهیم خان و میرپنجار
و نریمان خان و برادر میرزا مالکم خان و اسبهای ما همه باین کشتی آمده گفتند آن کشتی بسیار بد جائیست
شکایت از کثافت و جانورهای گزنده آنجا داشتند بعضی را هم ملدغ کرده بود هیچیک خواب نکرده بودند
خلاصه شام و نهار یکه آشپز سلطان طبخ میکند بسیار خوبست الحمدلله هوا صاف اما قدری
باد بود امواج زیاد کشتی را حرکت میداد قدری خوابیده بعد که برخواستم بآخر خاک ایطالیا رسیده
بودیم که ولایت اوترانت است یعنی سه ساعت بعد از حرکت از برندیزی باینجا رسیدیم
چون نزدیک بساحل بود امواج کم شد نهار خوردیم نیمساعت بغروب مانده از مقابل جزیره
کرفو که دست چپ واقع است گذشتیم کوههای آنجا پیدا بود اما بقدر ده فرسنگ بیشتر مسافت داشت
این جزیره بزرگترین جزایر سبعه یونانست سابقا در دست انگلیسها بود و خودشان ده سال است
بدولت یونان واگذارده اند شب هوا صاف ولی ابر و باد بود و ستارها پیدا نبود چون شب
میتیم بود دیر طالع شد اما در طلوع از دریا تماشائی داشت از پنجره کشتی تماشای دریا را میکردم آب

دریا را که چرخ بخار میشکافت کف کرده مثل رودخانه سفیدی میشد خیلی بسیار غریبی دیده شد متصل از میان آب و توی کفها مثل برق آتش درمیآمد مثل نعل است که بسنگ بخورد و سنگ چقماق که آتش بدهد یا چرخ الماس که آتش الکتریسیته میدهد بهمانطور ها آتش متصل درمیآمد توی کفها بیشتر و سایر جاها آب کمتر بود روز بیستم صبح یکساعت از دسته گذشته از محازی جزیرهٔ سفالونی که یکی از هفت جزایر یونان و در دست چپ است گذشتیم دریا امروز آرام بود و هیچ باد نبود نهار خورده شد و از جزیره زانت هم که یکی از هفت جزیره یونان و طرف دست چپ واقع است از محازی ناوارن گذشتیم که در اینجا کشتیهای سه دولت روس و انگلیس و فرانسه با کشتیهای دولت عثمانی و مصری جنگ کردند برای آزادی مملکت یونان و کشتیهای دولت عثمانی و مصری را بالمره تمام کرده و آتش زدند و در آن زمان استاد بحری عثمانی بالمره تمام شده دولت یونان از دولت عثمانی جدا شده پادشاه علیحده پیدا کرد این جنگ چهل سال قبل ازین در عهد سلطنت سلطان محمود خان پدر همین سلطان اتفاق افتاد در آن اوقات کشتی بخار شیوعی نداشت همه بادبانی بوده است خلاصه سواحل یونان کم آبادیست معلوم بود که در کوهها آب بسیار کم است باد و زمین دیدم اغلب خشک بود بعضی بوتها در کوهها بود کوههای عقب مرتفع بود خاک یونان افلاطون و ارسطو و بقراط و سقراط و اسکندر بزرگ و حکما و شعرای قدیم آنجا را بنظر میآورد غروب آفتاب بدماغه ماتاپان رسیدیم در دامنه کوهها آبادی زیاد پیدا بود که همه جزء آبادی ماتاپان است خانها و عمارات سفید بود هر خانواری یک برج مانندی برای خود ساخته اند بسیار محکم گویا اینجاها امنیت زیادی نداشته است محض احتیاط خانهای خود را محکم میسازند کوههای اینجا بسیار خشک و بی آب و هیچ سبزی حتی یک بوته نداشت همه سنگی بود شب را داخل تنگه مالیا شدیم از میانه مالیا و جزیره سریگو گذشتیم سریگو دست راست بود مالیا دست چپ از اینجا رو بمشرق رفتیم که طرف یونان و اسلامبول باشد الی حال باد هیچ نبود باین تنگه که رسیدیم قدری باد آمد کشتی را تکان میداد روز بیست و یکم صبح برخاستم باد میآمد اما هوا صاف بود و امواج دریا هم چندان زیاد نبود نیمساعت از دسته گذشته یکوک ساعت ایرالی به خلیج اتن رسیدیم اتن پای تخت مملکت یونان است

از تنگه جزیره را گذشتیم که این تنگه دست راست و دماغه اتن دست چپ بود اما شهر اتن پشت دماغه و دور بود دیده نمیشد این جزیره را بواسطهٔ کتاب فیلون در احوالات اولیس نوشته که پادشاه این جزیره بوده و در جنگ تروا کم شده و تمثال بسیارش بتفحص اورفته بود بسیار مشهد و معروفست اما بسیار کوچک و خشک ولی آب و علف و درخت است سواحل دماغه اتن هم بسیار کوههای خشک دارد دست چپ در سواحل یونان آثار عمارت قدیمی بسیار دور میدیدم که روی سنگی کنار دریا ساخته بودند ستون سنگی زیاد داشت مثل آثار تخت جمشید گویا هم مرمر بود اما بعضی خراب و افتاده بود این آثار در قدیم معبد بوده است در یونان بخصوص نزدیک بشهر اتن این آثار زیاد است بعد از سه چهار ساعت از تنگه جزیره نگریپون و جزیره اندرو گذشتیم نگریپون دست چپ بود جزیره بسیار بزرگیست و متعلق بیونان اندرو دست راست و جزیره کوچکیست یکساعت و نیم بغروب مانده از محاذی جزیره اندرو گذشتیم پشت این جزیره جزیره بزرگیست که عثمانیها متصرفند دست چپ هم جزیره سکیرو است که خاک یونان است دور بود دیده نمیشد مسافت از بندر تریکالا اسلامبول سیصد و هشتاد میل و بحساب ایرانی دویست و شصت فرسنگست الحمدلله هوا صاف بود اما باد مخالف متصل بشدت میوزید کشتی هم خوب مقاومت با امواج داشت و خوب راه میرفت اما از ساعتی سه فرسنگ یکفرسنگش کم میشد که ساعتی دو فرسنگ میرفت خوابیدم شش ساعت و نیم از شب گذشته یکدفعه کشتی ایستاد باعث وحشت شد پرسیدم گفتند عمدا نگاه داشته اند چون بغاز دارد انل نزدیک است شبانه نمیخواهند داخل شوند محض اطمینان که بدانم کشتی صحیح کرده است گفتم نیمساعت هم برانند رفتم خوابیدم بعد از نیمساعت باز کشتی ایستاد دماغ هم تازه طلوع کرده بود هوا بسیار ملایم بود دو ساعت بعد کشتی رو بدارد انل حرکت کرد روز بیست و دوم صبح که برخاستم دو ساعت از دسته گذشته بود از جزیره کوچکی موسوم به تنه دو که طرف دست راست واقع است گذشتیم از قلعه آنجا شلیک توپ کردند دست چپ محاذی تنه دو جزیره ملتوو است جزیره بزرگیست بعد از نهار رسیدیم به بغاز دارد انل طرفین قلعه جات مستحکمه ساخته اند قلعه اول تنه دو دست راست قلعه دوم طرف چپ در خاک یوروپ سد البحر طرف راست مقابل سد البحر قم قلعه سی قلعه سوم

سمت چپ خاک یوروپ شاهین قلعه سی است که غرابه وروی تپه ایست از قدیم قلعه بوده حالا هم
مستحفظ و توپ دارد بعد قلعه سلطانیه است طرف دست راست در خاک آسیا و دست چپ
هم قلاع و برج و باستیان مقابل قلعه سلطانیه هست قلعه سلطانیه توپ زیادی دارد دیوارها را بانگ
ساخته اند مسربازمستحفظ داشت دورش هم آبادی و عمارات زیاد بود خانهای خوب داشت کشتی
زیادی از تجارتی و سیاح و غیره و امروز دیدم کشتیهای کمپانی نمسه بسیار تردد میکردند این قلاع و استحکامات
از قدیم همیشه بوده و سلاطین عثمانی هم تعمیر کرده اند نه این است قلعه تازه ساخته باشند دست چپ مقابل
آبادی قلعه سلطانیه کنار بغاز آبادی بود فرش کلید البحر همه این آبادیها خرج چناق قلعه است خلاصه پنج
ساعت از دسته رفته بچناق قلعه رسیدیم از همه قلاع شلیک توپ کردند یک کشتی بزرگ جنگی هم از دولت
عثمانی لنگر انداخته بود شلیک کرد خوب کشتی بود سه دکل داشت هر ده توپ داشت محمد رشدی پاشا مشهور
بشیروانی زاده که صدر اعظم حالیه دولت عثمانیست از جانب سلطان از اسلامبول بچناق قلعه
استقبال آمده بود کشتی ما هم لنگر انداخت مقابل قلعه سلطانیه ایستاد چون از اینجا باسلامبول دو ساعت
راه است اکرام وزیر فتیم شب دارد اسلامبول میشدیم امروز تا عصر اینجا استیم انشاء الله شبانه
حرکت خواهد شد که صبح باسلامبول برسیم صدر اعظم عثمانی و صاحبی محسن پاشا وزیر مختار ایران از ساحل به
قایق نشسته آمدند بکشتی ما صدر اعظم صدر اعظم عثمانی را بحضور آوردم شیروانی زاده آدم بسیار باهوش
بافهم خوش مشرب خوش صحبت زرنگی است مرد فربه قصور کوتاهی است ریش سیاه محرابی دارد فارسی
میداند بعد از چند دقیقه صحبت رفته در ثانی الحال با صدر اعظم ما آمده اشخاصی که با او بودند از این قرار
معرفی کرد امدی دیوان همایون کنان بیک والی خزاير بحر سفید نظیف پاشا رئیس نظامی قلاع خاقانیه
بحر سفید ایوب پاشا دفتردار و ولایت امین افندی قاضی چناق قلعه شریف رشدی افندی که عما
داشت رئیس دیوان تمیز نسارت بیک عمامه داشت میرالای توپخانه مصطفی بیک ایضا مصطفی بیک
اجودان صدارت که رتبه قایم مقامی دارد سامی بیک امیرالای عسکر ضبطیه بحر سفید حافظ بیک امیر
الای دیگر رشدی بیک یکساعت و نیم بغروب مانده لنگر اکشیده رو باسلامبول رفتیم زنهای فرنگی

بسیار خوشکل توی قایقها سوار شده نزدیک کشتی ما آمده بودند قونسول دولتخارجه در چناق قلعه زیاد است
وعمارات خوب ساخته اند صدر اعظم ما سوار قایق شده رفت بکناره بازدید صدر اعظم عثمانی کشتی بخار
صدر اعظم بسیار خوب کشتی است افتاد عقب ما کشتی طلیعه هم عقب آن راندیم از طرفین بغاز قلعجات خوب
وتوپ زیاد بود از سه چهار قلعه و باستیا نهای حالی که بطرز فرنگستان ساخته بودند گذشتیم انچه بطرز جدید
فرنگستانست ده پانزده سال قبل ازین ساخته اند باقی دیگر که دیوار و برج سنگی است از قدیم است
طرفین بغاز تپه و پشت سر آنها کوه است همه پر درخت و جنگل شهر کالی پولی و استحکامات آنجا در آخر بغاز
دارد انل است که از آنجا داخل دریای کوچک مارمارا میشود از اول این بغاز دارد انل الی آخرش که به
مارمارا داخل میشود چهل میل یعنی دوازده فرسنگ ایرانست از کالی پولی شب گذشتیم دیده نشد روز
بیست و سیوم صبح از خواب برخواستم ساحل طرفین از دور پیدا بود کشتی هم آهسته میرفت چون باسلا
مبول نزدیک بود طوری میرفت که در ساعت سعید بیغ پنج از دست گذشته به بغاز بر سد رخت پوشیدم
کم کم بطرف دست چپ که سمت رومیلی و خاک یورپ است نزدیک شدیم بعضی عمارات و آبادیها دیده
شد خانهای خوب ساخته اند بعضی کارخانجات دیده شد گفتند تفنگ سازیست و کرباس بافی همه کنار
تپه و ماهور و درخت کاج و سرو و درخت جنگلی دارد اغلب سروها را روی قبرستانها میکارند انارتوی
دره ها و کوهها هم سرو هست ازین آبادیها گذشته اسلامبول پیدا شد باز هم قدری گردش کردیم تا
وقت رسید بعد از آن کشتی سلطانیه ایستاد کشتی موسوم به پرتوپیاله را که اسم والدهٔ سلطان است با صدر
اعظم بچناق قلعه فرستاده بودند که در بغاز سوار آن شویم صدر اعظم در آن کشتی بود همراه ما سیاحت سوار
قایق شده رفتیم بآن کشتی صدر اعظم عثمانی نکشتی ما آمده دوباره همراه ما به کشتی پرتوپیاله آمد این کشتی از کشتی
سلطانیه کوچکتر اما بسیار تمیز و قشنگ است اطاقش را خاتم کرده اند اسباب خوب دارد رفتیم بغرشه
کشتی از تبعهٔ ایران که در اسلامبول زیاد هستند قریب سه هزار نفر در پنج کشتی بخار بسیار بزرگ سوار شده
باستقبال آمده بودند کشتیهای خود را نزدیک کشتی ما آوردند درین بین صدر اعظم ما با شاهزادگان وغیره
بقایق نشسته از آن کشتی باین کشتی میآمدند یکی از کشتیهائیکه تبعهٔ ایران در آن بودند دود کرده راندند

که تردیک کشتی ها بیاید قایق صدر اعظم و سایرین کم مانده بود بخورد باین کشتی و غرق شود خدا رحم کرده به یک طوری خلاص شده رسیده آمدند بالا اغلب مشیخه متهاهم با لباس رسمی بودند سایر مشیخه متها وغیره همه در کشتی اول ماندند خلاصه راندیم دست راست جزایر زیاد است که کوه و درخت و بعضی هم چشمه آب دارد از فرنگیها و بعضی متمولین عثمانی را گفتند آنجاها عمارات میسازند که تابستانها میروند اما عمارتی ندیدیم شاید توی درها و پشت تپها بوده است رسیدیم باول آبادی شهر اسلامبول دست چپ خاک اروپ است دست راست خاک آسیا ما نزدیک بخاک اروپ میراندیم کشتیهای بخار که اینجا بنا خارجه نشسته استقبال آمده بودند دیده شد اول آبادی بعضی خانهاست بعد ابتدا میشود بدیوار کهنه سنگی که بروج دارد قلعه ایست از عهد قیاصره ساخته شده است چون این نوع قلعجات حالا بکار نمی خورد تعمیر نمیکنند اما چون همه از سنگ و محکم است هنوز اغلبی باقی است این قلعه محیط است شهر قدیم اسلامبول را که همه در روی تپه و ماهور و دره واقع است آبادی شهر در طول بغاز است عرض چندانی ندارد و بجوحه آبادی که اصل شهر و سور اسلامبول است در توی همین قلعه و بعد از قلعه الی اسکی سرای والی عمارت بشیکطاش و یالی چراغان سلطان است که مساجد معتبر مثل ایاصوفیا و جوامع دیگر و باب عالی که وزرا و وکلای دولت در آنجا می نشینند و باب عسکریه و عمارت وزیر معادن و تجارت و سربازخانهای معتبره بیمارخانه بازارکار و النسرا وغیره همه در اینجاهاست از آن ببعد هم همه جا در کنار بغاز و سر تپاه کوهها آبادی و عمارتهای خوب و مساجد وغیره دارد والی بوکدره و طرابیه که ییلاق سفرای خارجه است اتا تلک شده است سمت دست راست هم که طرف آسیا و اسکدار میگویند عمارات عالی و مساجد خوبست بخصوص سربازخانه سلیمیه که بسیار خوب ساخته اند این طرف هم مثل انطرف همه تپه و دره و جنگل سرو و کاج و بلوط است هرکس هم عمارت و باغی دارد که درختهای میوه و سبزی کاری و گلکاری بعمل آورده در نهایت سلیقه درختها و باغچها را آب میدهند اما سایر درخت های جنگلی آب لازم ندارد دیمی است و آنطرف این تپها گفتند جنگلهای بسیار سخت انبوه دارد که نمیتوان میانش رفت اما این تپها چون تردیک آبادیست اغلب درختهایش را بریده درختهای کاج و سرو و بعضی دیگر را

برای زینت خانها و تپه ها نگاه داشته اند خلاصه بعد از برج و دیوار قلعه جائی بود مشهور به یدی قلعه یعنی هفت قلعه که مثل ارک این شهر است دیوارهای سنگی و چند برج بزرگ دارد اشتهار این مکان برای این است که در قدیم سلاطین عثمانی با هر دولت که اعلام جنگ میکردند یا بر دولتی حاصل میشد فورا ایلچی آن دولت را که در اسلامبول بوده یا تبعه و اتباعه را اسیر کرده در این یدی قلعه محبوس میکردند بعضی اوقات می کشتند بعد از آن بجامع سلطان احمد و ایا صوفیا وغیره با سکی سرای یعنی عمارت قدیم سلاطین عثمانی که بر روی تپه بلندی ساخته اند دورش هم دیوار محکمی است رسیدیم حالا دیگر سلاطین عثمانی اینجا نمی نشینند باب عالی وغیره هم از دور دیده شد سفارتخانه ایران هم که عمارت سفیر عالی در همین جا است بعد بغلطه و یک اوغلی یعنی پر اکه منزل رستمای سفرای خارجه است و سایر فرنگیان هم اغلبی در آن محله می نشینند بعد رسیدیم بعمارت طوله باغچه که بشیکطاش هم میگویند که سلطان باحرم و والده سلطان و سایر خانواده سلطنت و شاهزاده ها آن جا می نشینند عمارت بسیار عالی خوبیست سلطان عبد المجید خان که برادر این سلطان بوده ساخته است از آنجا گذشته بعمارت یلدز چراغان رسیدیم بسیار عمارت خوبیست اصل بنای آن از سلطان محمود خان پدر این سلطان است و این سلطان تازه تعمیر و تمام کرده اند بعد رسیدیم به مجازی عمارت مشهور به بکلربکی که منزل ملت دست راست طرف ناطولی اب بغاز واقع است و چون در محله بکلربکی ساخته شده بآن هم میخوانند عمارت بسیار عالی است چون جریان آب بغاز از زیر قرار دکیز به مارمارا است و بسیار تند مثل رودخانه در بعضی مواقع جریان دارد از انجمله در محازی این عمارت که منتهای جریان را دارد کشتی نمیتواند مقابل عمارت لنگر بیندازد از عمارت که گذشته هزار قدم بالاتر ایستاده بعد از چند دقیقه [illegible] سلطان که در عمارت بکلربکی بود زورقهای مخصوص که برای ما حاضر کرده بودند آمدند کشتی ما روی همان ایستگاه صدر اعظمین هم نشستند بعد از قدری صحبت برخواسته از کشتی پائین آمده با سلطان سوار قایق شدیم صدر اعظمین و حسین اوفی پاشای سفیر کبیر در قایق مابودند رسیدیم با سکله [illegible] قشون بسیار منظم بسیار خوب بسیار با موزیکان قشنگ در حیاط و باغ عمارت و در کنار بحر بودند سلطان از قایق پیاده شده از میان صفوف قشون عبور کرده داخل عمارت شد ما هم از عقب او داخل شدیم سلطان در اطاقها و منزل را نشان داد و اقامات زیادی کرد و در اطراف عمارت خود نشان میداد من سلطان جوان چهار ساله است

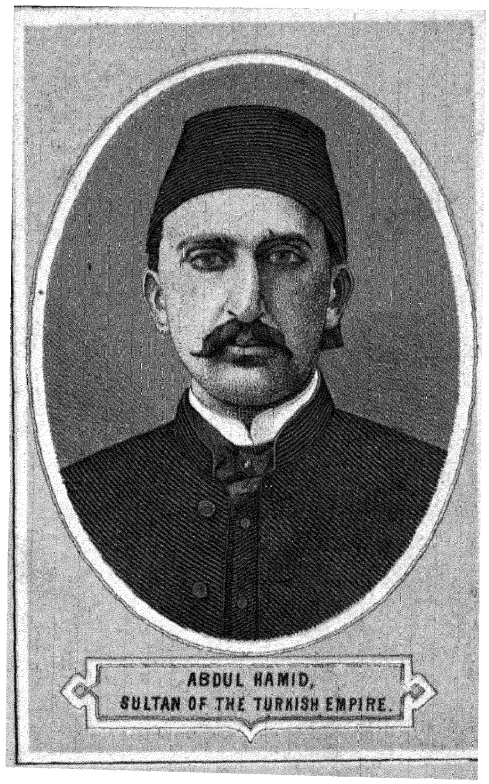

ABDUL HAMID,
SULTAN OF THE TURKISH EMPIRE.

هم سن ماهستند امروز در آمدن به بغاز از قلاع و کشتیهای جنگی دولت عثمانی شلیک توپ زیادی شد
چهار کشتی بخار بزرگ جنگی بعضی از انها نیم زره پوش است در بغاز دیده شد که جلو عمارت سلطان وانما لنگر
انداخته اند بعد از نیم ساعت من سوار قایق شده با صدر اعظم و معتمد الملک و علی بیک تشریفاتچی
باشی رفتیم باز دید سلطان بعمارت طولمه باغچه عمارت بسیار خوبیست اغلب پلها و دیوار و ستون
وغیره از مرمر است سلطان تا پای پله باستقبال آمده در نهایت گرمی دست داده رفتیم بالا
قدری نشستیم صحبت شد برخاسته منزل آمده راحت شدیم عمارت بیکلر بیکی عمارت بسیار خوبیست
پلها و هزاره دیوار پلها همه از مرمر است عمارت بطور فرنگی و ایرانی و عثمانی و باین جهته بسیار خوش
طرح است همه اسباب اطاق از پرده و صندلی و نیم تخت و میز و آئینه و چهل چراغ و جار بسیار
اعلی و خوبست باطاقها پارچهای اعلای فرنگی چسبانده اند پنجره ها همه بلور یکپارچه است خیلی
عریض و طویل و سنگین اما طوری ساخته اند که یک بچه میتواند بآسانی ساعتی ده دفعه بالا و پائین کند
و بهر اندازه و هر جا هم بخواهد واگذارد بدون جهت و ریزه و امدادی ایستد و بدون خطر میتواند سر را از
زیرش بیرون کرد این نوع پنجره ها را در لندن دیده بودیم بسیار خوب چیزیست همه عمارات سلطانی پنجره ها
پیش آئینه و همین طور است عرض بغاز از هزار ذرع متجاوز است آنطرف هر کس راه برود هر رنگ
لباس پوشیده باشد با چشم بدون امداد دوربین میتوان تشخیص داد کلوله تفنگ خوب از یکطرف
بانطرف رامیرند عمق بغاز از ده ذرع و بیست ذرع و بعضی جاها الی صد و دو ذرع است کشتی جنگی بسیار بزرگ
در همه بغاز میتواند عبور کند موقع و محل شهر اسلامبول در هیچ جای دنیا نیست مثلا میتوان از نیکی دنیا چهل چراغ
و میز و صندلی و اسباب یک عمارتی را خرید بدون اینکه گردی بر آن نشیند یا حرکت کند آورد پای
عمارت دم بغاز باز کرد دستگ مرمر و غیره هر چه بخواهند برای عمارات از هر بلدی در کمال آسانی میتوان
حمل باین شهر کرد همچنین مال التجاره همه دنیا با کمال سهولت میتواند با کشتی آمد و رفت کند تالار بسیار
وسیع بازینت خوبی در عمارت بیکلر بیکی است اغلب سقفها از چوب و تخته است اما بسیار خوب
نقاشی کرده اند فرش اطاقها از حصیر بسیار تمیز است کنارهای باریکی از فرش فرنگی بر روی حصیرها

کشیده اند که از آن رو را میبرند زیر این تالار حوضخانه مرمر بسیار خوبی دارد از بعضی اشکال آب میریزد
توی حوض مرمر یکپارچه است بسیار خوش هوا و برای تابستان خیلی خوبست ستونهای مرمر خوب
دارد همه ملتزمین در همین عمارات منزل دارند حمام بسیار خوبی از مرمر توی همین عمارات دارد و حرانهای
کوچک مرمر که هر خزانه شیری دارد آب سرد و گرم میاید چون مدتی بود حمام نرفته بودیم بحمام رفته بعد از
حمام رفتیم پائین باغ عمارت را گردش کرده خیلی راه پیاده رفتیم باغ چون در دامنه کوه است مرتبه
بمرتبه ساخته اند هر مرتبه از دو طرف پلهای مرمر دارد و دست اندازهای چودن کوچک دور مراتب
باغ است روی دست اندازها تکتک چراغ کاز هم بود دیوار هر مرتبه را از درخت عشقه که بچنار
می پیچد و همیشه سبز است کاشته اند چسبیده مثل زمرد سبز کرده است بسیار خوب و درختهای دیگر
از امرود و لو و آلوچه و سیب وغیره وارد باغچه بندیهای خوب بطور فرنگی گلکاری بسیار خوب
مجسمه و حجاریهای مرمر خوب شکل شیرهای یال دار افریقا وغیره دور حوضها دیده شد بعضی مجسمه اسب
و بیزون از برنز دیده شد پنج شش مرتبه همین طور باغ و پله مرمر و دست انداز وغیره دارد بسیار باصفا
چشم انداز خوب به بغاز و درین مراتب بالا هم عمارات و قصور عالیه دارد که جز همین عمارت یکی یکی
است همه را گشتیم اسبابهای بسیار خوب دارد حوضخانه دارد حوض و فواره مرمر بسیار خوب داشت
دیوار دو طرف اطاق را از مرمر حجاری کرده فرو برده اند بدیوار مثل گلدانهای بزرگ سه طاق حجاری
کرده اند بالای گلدانهای اول هر یک شیر آبی است شیر را باز کرده آب تمیز کم خوبی بگلدانهای اول
میریزد گلدانها لبریز شده همین طور میریزد تا باآخر که مثل حوض کوچکی است و سوراخ دارد که آب انجا
مفقود میشود بسیار تمیز و خوبست و هوای اطاق را سرد میکنند درین مراتب بالا و باغات سلطان
کبوترخانها و کبوتر زیادی دارد خیلی وسیع مستحفظین آنها حاضر بودند در نهایت تمیزی نگاهداری
میکنند گفتند سلطان اغلب اوقات بتماشای اینجا میاید دیگر طوطیهای مختلف رنگرنگ سگ
وطوله شکاری مرغ و خروس و انواع حیوانات دیگر هم بود خیلی آنجا ها گشته بعد پائین آمده رفتیم بعمارت
ما بین اصل شهر اسلامبول که محله بک اوغلی و غلط و محله قاسم پاشا یک بغاز دیگری هم هست سوای بغاز

بزرگ که آخر آن منتهی بکوه و تپه میشود عرض این بغاز خیلی کمتر از بغاز نمرکست و دو جسر هم دارد که از غلطه باسلا
مبول عبور میشود روز بیست و چهارم امروز نهار را منزل خوردیم بعد از نهار سفرای خارجه
مقیم اسلامبول و وکلای دولت عثمانی به حضور آمدند اول فرید پاشا از جانب والده سلطان با
حال پرسی و هنیت ورود آمده بعد وکلای دولت عثمانی و بعد از آنها سفرای خارجه آمدند اول الفنا
تیو ایلچی کبیر دولت روس آمد در اطاقی کوچک صحبت شد جوان خوش روی خوش صحبتی است ریش را
میتراشد سبیل دارد او رفت بیرون الیو ایلچی کبیر انکلیس آمد چانه را میتراشد در کونه ریش دارد با او هم صحبت
زیاد شد او که رفت بعد رفتیم و تا لا همه سفرای دول دیگر با اتباع صف کشیده ایستاده بودند ایلچی روس
اول اتباع خود را که بقدر بیست نفر میشدند معرفی کرد بعد ایلچی انکلیس اتباع خود را معرفی کرد بعد نزدیک
ایلچیها رفته با هر یک صحبتی شد اسامی وزرای مختار و وکلای عثمانی از این قرار است وکلا و وزرای عثمانی
محمد رشدی پاشا شیروانی زاده صدر اعظم مدحت پاشا وزیر عدلیه رضا پاشا وزیر بحریه سابق حسین اوفی
پاشا سر عسکر راشد پاشا وزیر خارجه احمد پاشا وزیر بحریه جودت پاشا وزیر علوم حمدی پاشا وزیر مالیه کافی پاشا
وزیر فواید محمود پاشا وزیر تجارت صادق پاشا ناظر رسومات کمال پاشا ناظر اوقاف غالب بیک دفتردار
سلطان وزرای مختار دولخارجه الیقاتیو ایلچی کبیر روس الیو ایلچی کبیر انکلیس لسورد سارژ و فرانسه لودلف
ایلچی اطریش او همان ایلچی المان کرسبرک ایلچی بلژیک کودو شارژ دفر ایطالیا بوکر ایلچی نیکی دنیا و سایرین نیچه
بغروب مانده با قایق رفتیم بکشتی پرتو پیاله نشسته برای گردش رفتیم بطرف بالای بغاز سمت بیوکدره از
عمارت سلکلر یکی تا منتهای الیه بغاز که بیوکدره باشد با کشتی بخار نیم ساعت راه است عمارات و یالیهای خوبی که
در طرفین بغاز دیده شد از اینقرار است دست است که سمت خاک آسیا است عمارت کوک سوکه از
بناهای سلطان عبد المجید خان است کلاه فرنگی دو مرتبه کوچکی است پلها و دیوارها همه از سنگ مرمر است مرمرا
بنت کاری و حجاری بسیار مرغوبی کرده اند اسباب زینت اطاقها هم همه از عهد سلطان نجید خان مرحوم است که طغرای
اسم او در اسبابها بود باغ و باغچه کوچکی هم دور این کلاه فرنگی است بسیار جای قشنگی است رودخانه
کوچکی از نزدیک این عمارت داخل بغاز میشود موسوم بکوک سوکه یعنی آب کبود است این کلاه فرنگی هم

بآن اسم موسوم شده است غلب مرمرهائیکه درعمارات اسلامبول کار میشود از معدن ایطالیا میآورند عمارت
عادله سلطان بسیار عمارت و باغ خوبیست خانه شریف عبدالمطلب شریف سابق مکه معظمه که حالا در
اسلامبول مجبوراً متوقف است خانه مرحوم فواد پاشای وزیر خارجه خانه راشد پاشا وزیر خارجه جایی
خانه زاوف سفیر وغیره طرف خاک اروپا در دست چپ سفارتخانهای دولتخارجه است که
اغلبی باغ وعمارات خوب دارند مثل سیر رد شیه بالی خدیو مصر که بسیار ساخته اند یالی فاطمه سلطان خانم
دختر مرحوم عبدالمجید خان بین دو یالی در محل موسوم بامیرکان ساخته شده است خانه رشدی
پاشای صدر اعظم خلاصه رفتیم بابیوکدره آب بغاز دره ساخته قدری سمت دست چپ رفته است
که دور اینجا عمارات وکوه است وبیشش را بیوکدره میگویند یعنی دره بزرگ برگشتیم در محازی عمارت
کوک سو کشتی ایستاد سوار قایق شده بعمارت رفته همه را گشتیم بسیار قشنگ جائی بود دوباره بکشتی برگشته
آمدیم منزل روز بلبیست و پنجم امروز بنهار در عمارت یالی چراغان مهمان سلطان هستیم رفتیم
دم اسکله صدر اعظم عثمانی مدحت پاشا سرعسکر پاشا وزیر بحریه ووزیر دولتخارجه وغیره منتظر بودند باهمه
احوال پرسی شد سلطان در پلها بودند دست داده تعارف کرده رفتیم بالا اول باطاق خلوت
رفته قدری با سلطان نشستیم صدر اعظم ماهم بود بعد برخاسته رفتیم باطاق دیگر بطرز اروپ میزی
گذاشته بودند نشستیم روی صندلیها نهار خوبی خورده با سلطان زیاد صحبت کردیم پادشاه انگلیس
از اسکوتلند تلگراف احوال پرسی بما کرده در آنجا احوال پرسی هم از سلطان کرده بود لذا همان تلگراف را
امروز بسلطان نشان دادم وسلام پادشاه انگلیس را رساندم بعد از نهار رفتیم باطاق دیگر نشسته
قهوه خورده برخاسته رفتیم منزل عصری از در باغ بالای همین عمارت سوار شده بگردش رفتیم میخواستم
تا سر تپه وکوهی که از همه بلند تر بود رفته شهر وبغاز واطراف را تماشا کنم از کوچها راندیم آبادی وخانهای
خوب تکتک وخانه وباغ خوبی از خدیو مصر دیده شد رفتیم بالا من سوار اسب یمین الدوله بودم بالای
کوه پیاده شدم هوا بسیار سرد بود حالت کوه وکیاهها وهوا بسیار شبیه بود بکوهها وهوای کجور کلار
رستاق مازندران یک مقبره باجای یکنفر متولی بالای تپه بود بسیار کوچک متولی هم بود میگفت اینجا پیری

درویشی دفن است داخل شدیم قبر طولانی بود چشم انداز باصفائی داشت پشت تپها سمت مشرق صحرای وسیعی است که میرود باناطولی الی طهران بلکه الی چین وصل است کوهها پیدا بود اما آبادی چندان دیده نمیشد سمت مغرب دریای مارمارا و پنج جزیره آباد با کشتیهائی که ایستاده بود و آمد و رفت میکردند پیدا بود طرف شمال بیوکدره و بغاز خلاصه بسیار خوب جائی بود بعد از راه دیگر پائین آمده بکوچه سنگ فرشی رسیدیم اسب برگمت راه میرفت قدری هم پیاده راه رفته تا بعمارت رسیدیم روز بیست و ششم نهار را منزل خورده بعد رفتیم بشهر اسلامبول برای تماشای مسجد ایاصوفیا و سفارتخانه ایران قبل از رفتن یوسف غزالدین افندی پسر بزرگ سلطان که شانزده ساله و شاه زاده خوبیست بدیدن ما آمد در اطاق نشیمن قدری صحبت شد نشان اقدس باجمایل که از جمله نشانهای دولت ایرانست بسلطان زاده داده شد بعد از دقیقه که رفت ما سوار قایق شده رفتیم بعمارت چراغان بیازدید یوسف غزالدین افندی از انجا برخاسته باز سوار قایق شده رفتیم پاسکله شهر جمعیت زیادی از اهالی اسلامبول و تبعه ایران و فرنگی در کشتیها و خشکی بودند بیکلربکی شهر که آمش اسمعیل پاشاست و شهر امنی میکویند با اجزای حکومت و سوارهٔ نظام و غواص زیاد برای تنظیم مردم حاضر بودند سوار کالسکه روباز شده رفتیم کوچا اگرچه پست و بلند است اما از همه جا کالسکه میرود در اندیم تا رسیدیم بمسجد ایاصوفیا پیاده شده داخل مسجد شدیم خدام مسجد صف کشیده بودند احوال پرسی شد کمال پاشا وزیر اوقاف هم حاضر شد مسجد بسیار عالی و قدیم است همه را از سنگ ساخته اند جای مسجد بسیار بزرگست گنبد وطاق بسیار وسیع و بلند ارتفاع گنبد تا زمین تخمینا باید هفتاد ذرع باشد بنای آن از هزار و سیصد و ده سال قبل ازین است اول کلیسا بوده بعد کلیسای نصاری شده بعد از انکه سلطان محمد فاتح فتح اسلامبول را کرد الی حال مسجد است و بهمین جهة که از اول مسجد نبوده قبله محراب کج است منبرهای متعدد دارد که در ایام رمضان و غیره در چند جا وعظ و نماز است جائی در غلام گردش مرتبه بالا برای سلطان ساخته اند که هر وقت میآیند آنجا نماز میکنند که کسی ایشان را نمی بیند بعضی حجاری و منبت کاریهای خوب از سنگ در سر ستونهای مرتبه بالا کرده اند و در سقف هم بعضی خاتم سازیها از سنگ دارد اما بمرور ایام و امتداد زمان این مسجد از آن جلوه افتاده است یکطرف مسجد هم اندکی شکسته و نشست

کرده است مثل یکدرخت کهنی است که طراوت جوانی از او رفته باشد خلاصه نماز ظهر و عصر را در مسجد
کرده بکتابخانه مسجد رفتیم قریب دو هزار جلد کتاب بود همه کتابهای عربی از فقه و اصول و معانی بیان
و تواریخ و حکمت و غیره که هرکس بخواهد آمده همانجا نشسته میخواند بعد رفتیم مرتبه بالا یعنی وسط مسجد که دور
ستون خورده به مسجد نگاه میکند که هر وقت جمعیت زیاد بشود آنجا هم می نشینند راه طولانی بود پله زیاد
داشت راه سنگ فرش عریضی است مثل دالان پیچ خورده بالا میرود قدری آنجا گشته پائین آمدیم
دراین مرتبه معلوم میشود که مسجد یکطرفش شکسته است سوار کالسکه شده رفتیم بسفارتخانه ایران که از بناهای
خود صدر اعظم است رسیدیم بدر عمارت جمعیت زیادی بود از ایرانی و عثمانی و فرنگی داخل عمارت شده بالا
رفتیم پلهای مرمر داشت عمارتیست بسیار عالی با اسباب از پرده و مصندلی و نیمتخت و چهل چراغ و غیره قدری
نشسته میوه و چای خورده معاودت کردیم شام را در عمارت بشکطاش دعوت رسمی بود با لباس رسمی
رفتیم همه شاهزادها و نوکرهای بزرگ ما و جمیع سفرای خارجه و وکلای عثمانی بودند داخل عمارت شدیم
سلطان تا دم پله آمد دست داده رفتیم بالا اول در اطاق خلوتی نشستیم صدر اعظم هم بود بعد از چند
دقیقه مکث گفتند شام حاضر است رفتیم در تالار همه سفرای خارجه صف کشیده ایستاده بودند سلطان
بمترجمی راشد پاشا وزیر خارجه اول با ایلچی روس بعد با انگلیس و سایر یکی یکی تعارف کرده حرف زدند بعد
از آن با مترجمی صدر اعظم همانطور با سفرا صحبت کردیم اما من چندان محتاج بترجمه نبودم خودم فرانسه
حرف میزدم این صحبت با سفرا نیم ساعت طول کشید بعد رفتیم پائین تالار بزرگ بسیار خوبی بود که میز شام
شام گذاشته بودند من و سلطان در بالای میز بودیم من طرف دست راست سلطان طرف دست چپ
و خیلی پائین تر از ما طرف دست راست اول ایلچی روس بعد انگلیس بعد از آن عزالدوله حسام السلطنه مدحت
پاشا سعدالملک وغیره الی آخر بودند طرف دست چپ چیلی پائین تر از سلطان اول صدر اعظم ایران بعد
صدر اعظم عثمانی اعتضاد السلطنه نصرة الدوله سرعسکر پاشا وغیره الی آخر چهل چراغ بسیار بزرگ خوبی در
وسط تالار آویخته بودند که با کار روشن بود چراغ های دیگر هم از جار و دیوارکوب همه با کار روشن بود این
تالار با اسبابش از بناهای سلطان مجید خان مرحوم است دور تالار غلام گردش دارد در آن بالا

موزیکا نچیها موزیکان میزدند اما در وقت زدن موزیک کوشها پر میشد و هیچکس نمیتوانست حرف بزند
شام خوبی صرف شد بعد از شام بازمن و سلطان و صدر اعظمین سرعسکر پاشا ایلچی روس ایلچی انگلیس باطاق
دیگر رفته نشستیم قهوه آوردند صحبت زیاد شد بعد برخواسته رفتیم منزل شب تاریک رفتن قایق در بغاز
احتیاط داشت روز بیست و هفتم امروز نهار را منزل خوردیم بعد شارژ دفراسپانیول و خلفای
ارامنه بحضور آمدند بعد از ان دو نفر از بزرگان یهودی که لباس فرنگی داشتند آمدند عریضه مفصلی
بزبان فرانسه خواندند بعد لباس رسمی پوشیدم عبدالله که خوب عکس میاندازد و اصلش عیسوی و فرانسوی
بوده اسمش را عبدالله گذاشته است چند شیشه عکس ما را انداخت بعد سوار قایق شده رفتیم بکشتی جنگی عزیزیه بالا
و پائین آن را گشتیم این کشتی را در لندن ساخته اند بسیار کشتی خوبیست ملاحان و عساکر یکه در کشتی بودند مشق
کردند پس از آن پائین رفته سوار واپور پرتو پیاله شده رفتیم برای جزایر از همه کشتیهای جنگی شلیک توپ
کردند رسیدیم بجزایر پنج جزیره است دوتا کوچک و سه تا بالنسبه بزرگ درخت بلوط جنگلی زیاد و کوههای سبز
دارد از بعضی بوتها و علفها خانهای قشنگ بعضی تجار فرنگی وغیره ساخته اند بسیار عالی که شاگردان بحری در
انجا درس میخوانند یک کشتی جنگی هم مقابل مدرسه لنگر انداخته است که روی دریا هم با آن کشتی بعضی امتحانات
می کنند در هریک از جزایر آبادی و خانهای قشنگ هست آب شیرین و چشمه ندارد آبش از چاه است در همه
این جزایر روی هم دو هزار خانه میشود در معاودت از ساحل آسیا و اسکداری آمدیم بعضی دهات و آبادیها
که در کنار دریا و بغل کوهها دیده شد از این قرار است یقه جق کارتال مال پته قرباغچه سی بعد کادی کوی است
که وصل بشهر و آبادیست و از محلات اسکداری محسوب میشود در یقه جق و کارتال انگور زیادی عمل می
آورند انگورش هم خوبست غروبی رسیدیم منزل روز بیست و هشتم صبح برخواسته رخت پوشیدم
سلطان آمدند رفتیم پائین با هم سوار اسب شده از در باغ بالای عمارت بلکلربکی بگالسکه روباز
نشستیم آفتاب از پیش رو و بسیار تند و زننده بود راندیم بطرف باغ والده سلطان برای صرف نهار خیلی
راه بود در آخر آبادی و محله واقع است پیاده شده از پلهای عمارت بالا رفتیم عمارت خوب ساده ایست
اسباب اطاق ممتاز دارد قدری نشسته رفتیم سر نهار بعد باز باطاق اول رفته نشستیم خیلی صحبت متفرقه شد

بعد برخواسته سوار کالسکه شده برگشته از در پائین عمارت بیلکر بیکی آمدیم تا دم پله سلطان آمد بالا باز
نشستیم صدر اعظمین هم بودند صحبت زیادی شد سلطان بسیار اظهار دوستی کرده برخواسته رفتند
بمنزل خودشان ماهم الی دم پله مشایعت کردیم همه روزه چند کشتی بخار بزرگ از صبح تا شام پنج
شش دفعه آدم حمل کرده بطرف بیوکدره وسایر محلات شهر تردد میکنند این کشتیها اغلب مال کمپانی
دولتی رجه است وازین حمل ونقل به محلات هر کشتی سالی ده هزار تومان مداخل دارد هروقت حمل
اشخاص میکنند مملو از آدم است یکطرف پرده کشیده زنها نشسته اند باقی دیگر پر از مرد است
درآمد ورفت این کشتیها از بغاز برای مرد میکه درقایقها نشسته عبور ومرور میکنند بسیار خطر دارد
اگر قایق نزدیک کشتی بخار برسد زور چرخ بخار که دریا را تبلاطم میآورد قایق را غرق میکند سه روز
قبل ازین چند نفر زن ومرد معتبر در بغاز غرق شده تنها یک بچه با چند نفر قایقچی خلاص شده اند رسم
قایق چیهای بغاز هم این است که هرکس غرق بشود ابدا بروز نمیدهند وکسی نمیفهمد گویا برای این است
که مردم وحشت از سواری قایق نکنند وکار آنها کساد نشود در سال خیلی اشخاص شبها
وهنگام طوفان بغاز غرق میشوند اما این اشخاص چون روز روشن غرق شده بودند مردم دیده
عرض کردند دیشب سر شام نشسته بودیم چند صدای شلیک توپ پیاپی آمد تعجب کرده از پنجره نگاه
کردم دیدم اطراف بغاز شعله آتش زیاد است معلوم شد که یانگین شده است برج وعلامت
بسیار بلندی در شهر است هر شب قراول دارد هروقت جائی آتش بگیرد قرار این است که بجهة اخبار
مردم هفت تیر توپ میاندازند که بامداد خاموش کردن آتش بروند صبح معلوم شد که مشتصد خانه
در محلة قاسم پاشا آتش گرفته است چون خانهای اسلامبول اغلب از چوب است بسا میشود که اشخاص
آتش میگیرد خلاصه عصری سوار قایق شده رفتیم بعمارت یالی چراغان کوچه میان عمارت وباغ یالی
چراغان فاصله است از روی کوچه پلی هم ساخته اند هر وقت که سلطان باحرم وغیره بخواهند
بروند بباغ از روی آن میروند بالکسکه از خیابانها راندیم سر بالا باغی است جنگلی توی دره وتپه واقع است
عمارت تکتک خوب هم بالای تپه است هنوز ناتمام است عمله مشغول کار بودند وحوش سلطان

در این باغ است طاوس زیادی دیده شد چند قفس بود پرهای خوب داشت یک پرنده بسیار
دیوانه بود که همچو پیری در هیچیک از باغهای وحش فرنگستان ندیده بودم متصل فریاد میکرد دور و
تماشاچیهای آمد یک پرنده عجیب دیگر بود که تا حال دیده نشده بود خالهای سفید زیاد داشت
و پهلو داشت یعنی بدنش مثل سایر پرها و با همان خطوط سیاه بود تفاوتی نداشت این خالها
ی سفید علاوه بر آنها و بجاهای سفید بجز بال میماند بعضی جاها طوطیهای خوشرنگ هم بود از
آنجا باکالسکه قفسهای دیگر که قفس طوطیها و قفس طوطی خانه که در هر خانه شجار و حوض آبی بود بسیا
نیز انواع مرغان در بنده خصوصی عادل ملاقات ممکنت اسفرا نیاده قریب بنجا و شصت از آن بهه در قفسها
بود زرد فرنگ زیبا نوع قناری بسیار کم دیدم اقسام مرغابیهای هند و چین و افریق هم بود بعد از
گردش پانزده بیست دقیقه بجارد آنجا هم کبوترخانه زیاد بود کبوترها را نزدیک باغ عمارت سلطان نگاه
داشته اند باغ بسیار [illegible] و اطلب از دیوارها و زمین پله پله مرتب است این نوع مرتب
را از جاهای مرتفع دیدم که آن دریاچه بهمین اهم مرسوم است این مرتبه عجیب دارد یکی خطوط
سیاه رنگ بسیار دارد دیگر هر قدر چرا نشستند باز وصاف میشود و حقیقت یکرنگ است آنها
یکپارچه فرش زمین یکنواخت دارد حمام خوبی از مرمر قوی عالی است این حمامها مثل حمامهای
ایران در تاریخ [illegible] داخل [illegible] و طشت و [illegible] زود
گرم میشود و رانهای مرمر کوچک [illegible] که شیرها را باز میکنند آب گرم و سرد داخل حوضها میشود
زیر حمام هم عالی است که آتش از خارج میکنند تنکه های زیر حمام گرم میشود و بشیر آب گرم را
باز میکنند حمام گرم میشود شیرها هم در پشت حمام است که تنها آب را گرم میکنند اگر خواهند
گذاشته و یک [illegible] طاقها از گنبدهای سلطان و آئینه های والده سلطان و حوض خانه باغ حرم
خانه دیدنی بسیار عمارت عالی پر اسباب است از قرار یکه گفتند پول زیادی صرف این عمارت
شده است بنای اولش از سلطان محمود خان است اما آنرا خراب کرده خود سلطان از نو ساخته
سرکیس افندی معمار باشی سلطان که جوان خوشبیت زبان فرانسه هم خوب میدانست عمارات را

او ساخته است حاضر بود غروب آفتاب سوار رقایق شده رفتیم منزل شب حقه بازی را آوردند در تالار
بساط حقه بازی چیده بعد از شام رفتیم روی صندلی نشستیم ملتزمین همه بودند محقق چهار روز است
که با کشتی ماه نوشیه بات بطرف ایران رفته است خلاصه حقه باز بد ترکیبی بود زبان فرانسه
حرف میزد کارهای عجیبی کرد چند فقره از آن که بسیار غرابت داشت از این قرار است ابتدا چوب
بارکیت بسیوراخی از بغلش بیرون آورد دوست برداز چوب یکمرغ قناری زنده درآورده رها کرد مرغ
پریده آنطرف نشست بعد انگشتر یاقوتی دست اعتضاد السلطنه بود گرفت گذاشت روی میز دو
لیموی بزرگ هم آورده روی میز گذاشته گفت کدام را انتخاب میکنید یکی از آن دو لیمو انتخاب
شد آن لیموی دیگر را از میان برید که معلوم شود توی لیمو ها چیزی نبوده است بعد انگشتر را برداشته
توی دستش غیب کرد بعد رفت از مرغ قناری را هم که بقدر کنجشکی بود آورد توی دستش مالید تا مفقود شد
بعد از آن لیموی انتخاب شده را با چاقو از میان برید قناری را از توی لیمو درآورده انگشتر شاه زاده
بسیار محکم با تافته نازک سرخی بپای قناری بسته بود دستمال صدر اعظم را گرفت داد صنیع الدوله
با چاقو دستمال را بریده لوله کرد گذاشت توی طبانچه انداخت بعد یک بطری درست بی
عیبی را آورده گذاشت روی میز دستمال دیگری گرفته او را هم صنیع الدوله بریده و سوزانده دستمال
مالید بدستش غیب شد چهار عدد قاب سیگار که در جیب پیشخدمتها بود گرفته گذاشت روی میز
و گفت یکی را انتخاب کنند صدر اعظم یکی را انتخاب کرد دادند دست حسام السلطنه قیچی در
دستش بود اول زد بطری را شکست از میان بطری یک قمری زنده درآمد که دستمال صدر
اعظم بپایش بسته بود بعینه همان دستمال بود که اسم صدر اعظم را هم برایش نشانه بدستمال نوشته
بودند بعد از توی قاب سیگار دست حسام السلطنه دستمال دیگری که بریده و سوخته بود
درست دویی عیب درآورد سه انگشتر از مردم گرفت داد دست یکی از پیشخدمتها کیلاسی آورد
تخم مرغی را با سفیده و زرده توی کیلاس شکست انگشترها را هم انداخت توی آن کلاه حکیم
دیگیسون را گرفت آب تخم مرغها را با انگشترها از کیلاس خالی کرد توی کلاه بعد کلاه را سر از یر

کرد انگشتر با هر یک بدسته کلی بسته از کلاه بیرون افتاد توی کلاه هم به هیچوجه تر و تخم مرغی نشده بود باز انگشتر شاه
زاده اعتضاد السلطنه را گرفت گذاشت روی میز دو هندوانه آورد گفت یکی را انتخاب کنید انتخاب
شد انگشتر را دست گرفته غیب کرد هندوانه را برید از توی هندوانه تخم مرغ درست پخته درآمد تخم را هم
شکست یک کردوی بی عیبی درآمد کردو را آورد جلو ما زمین گذاشت چکشی بامین السلطنه داد امین السلطنه
با چکش بضرب بتمام شکست انگشتر اعتضاد السلطنه از توی کردو درآمد باز بهای غریب بسیار کرد

روز بیست و هفتم ۲۹ امروز نهار را در منزل خوردیم کامل پاشا رئیس دار الشوری دولت عثمانی
که مرد بسیار خوب نجیبی است بحضور آمد این چند روزکه ثبا مده ناخوش بوده است داماد محمد علی پاشای مصری
معروف است مرد پیر است بسیار صاحب دولتست اورفته راشد پاشای وزیر خارجه آمد برای تشکر نشانی
که پاوه نداده بودیم با او صحبت شد دو ساعت بغروب مانده سوار قایق شده رفتیم کشتی پرتو پیاده شدیم
بیالی صدر اعظم رفتیم قدری نشسته قهوه خوردیم بالی با صفائی دارد از بیلر بیکی تا بالی صدر اعظم خیلی
راه است طرف دست چپ در خاک اروپ واقع است در محله بنکی کوی از انجا میرود بطرابیه از انجا
بیوکدره در مسافرت با قایق الی منزل آمدیم غروبی بمنزل رسیدیم روز دوشنبه غره شهر رجب
المرجب از اسلامبول حرکت شده بپولی از راه دریای قراوکیز صبح برخواسته نهار در منزل خوردیم
چهار ساعت اردسته رفته باید بعمارت سلطان برای وداع برویم مثل روز ورود تشریفات بعمل آمد آمدیم
پائین سوار قایق شده صدر اعظم میرزا ملکم خان علی بیک هم بودند راندیم رسیدیم باسکله طولمه باغچه صدر
اعظم عثمانی با همه وکلای دولت اسکله و سلطان تا پای پله عمارت آمده بودند دست داده رفتیم بالا و از اطاق
معینی نشستیم صدر اعظمین هم بودند خیلی صحبت شد برخواسته آمدیم منزل ایلچی کبیر انگلیس بحضور آمد قدری صحبت
شد بعد از یکساعت دیگر سلطان آمدند تا پای پله رفتم دست داده آمدیم بالا و اطاق قدری نشستیم باز
صحبت شد برخاسته رفتیم در قایق مخصوصی که جای ما و سلطان وغیره متقف بود نشستند راندیم برای
کشتی سلطانیه که از برندزی سوار شده بودیم و انصافا عجب کشتی خوبیست قریب بابار ها از صبح ودیروز
آمده حاضر بودند با سلطان و صدر اعظمین باز چند دقیقه روی صندلی نشستیم سلطان برخواستند الی

دم پله کشتی مشایعت کردم از گشتیها شلیک توپ کردند بقدر نیم ساعت هم برای کشیدن لنگر و بعضی
کارهای دیگر معطل شده بالاخره دو ساعت و نیم بغروب مانده اسلامبول را وداع کرده براه افتادیم
کشتی از بغاز بازار امی میرفت نزدیک بیوکدره و طرابیه که منزل ییلاق سفراست کشتیهای سفرای خارجه که
همشا بعضی آمده بودند پیدا شدند کشتی سفیر انگلیس و روس بسیار کشتی بزرگ خوبیست هر یک لاج زیاد
داشت همه بالای دکلها رفته هورا می کشیدند کشتی ایلچی فرانسه وغیره همین طور کشتی ما ایستاد ایلچی روس
سوار قایق شده آمد بالای کشتی به حضور رسید خیلی صحبت شد بعد او رفت میرزا ملکم خان ایلچی مقیم لندن
حاجی محسن خان ایلچی مقیم اسلامبول و زاخان که معاودت بپاریس میکند با ایلچی روس رفتند باسلامبول
طمسون صاحب شارژدافر انگلیس که در این سفر همه جا با ما بود آنهم در اسلامبول ماند که برود با انگلیس
بازخواهد آمد رانده یم از بغاز گذشتیم در آنجا بغاز که طرفین آن کوه است لب دریا قلعجات و سنگرهای
مستحکم ساخته اند همه جا توپ بود شلیک کردند کشتی ظلیعه که از بندری همراه ما بود همراه خوب شود
آن کشتی موسوم به عسیه کشتی جنگی است آورده اند گفتند خوبست اغلب نوکرها انجا استند بنا بر تفصیل
ایلچی مستعلی خان جنرال و زیر فواید مخبر الدوله نصرة الملک شجاع السلطنة احتشام الدوله مسیو
مشار السلطنه خان آجودان با اسبهای با آنها بکشتی چون جنگی است تندرو نیست لهذا عقب ماندند
بالاخره منعقد شد که با یکروز بعد از انشاء الله بیوندی برسند شب ربا آسوده کی خواهیم ماه رجب را
توی دریا دیدم بمیمنی خط حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه امشب اشرف
پاشای معمار اعظم زیست پله کشتی زمین خورده سر و دستش شکسته است حکیم طولوزان وغیره مداوا کردند
امروز طولوزان مارکو پاشا حکیم باشی سلطان را در عمارت بحضور آورد خیلی صحبت کردیم مرد بیست چهل و پنجساله
باریک زرد رنگ ریش را بیتر اشتیل دارد فرانسه خوب حرف میزند گویا اصلا یونانیست از قدیم حکیم سلطان
روز شنبه دوم شهر رجب صبح از خواب برخواستم هوا از رحمت خداوند تعالی مثل بهشت و دنیا
مثل آئینه صاف بود دست همه جا آبست الی سواستامبول و دست راست مملکت اناطول عثمانلوست
همه جا از نزدیک ساحل سر بفلک کوههای بلند همه جا پیدا بود همه کوهها جنگل انبوه و درخت کاج هم داشت

در بغله کوهها تکتک زراعت و آبادی پیدا میشود بسیار کوههای خوب و دریای خشک دارد تخمیناً
کم کم از ساحل دور شدیم امشب سه ساعت رفته مجاذی بندر سینوب میرسیم از آنجا الی پوتی دیگر
ساحل دیده نمیشود سینوب از زمان جنگ سواستاپول که روسها کشتیهای عثمانی را آتش زدند شهری
پیدا نشده است وقتیکه محاذی سینوب رسیدیم باد از سمت قرم آمده به پهلوی کشتی میخورد کم
چه چرخی بود اما کشتی را حرکت پرزوری میداد امروز صبح تا ظهر که آب دریا خیلی آرام بود نهنگهای
بزرگ بقدر یک اسب از دریا درآمده روی آب بازی میکردند روز چهارشنبه شهر جمادی
دیشب الحمدلله هوا بسیار خوب و دریا آرام بود سواحل هیچ پیدا نیست صبح برخواسته نماز کرده
قرآن خوانده بعد باز خوابیدم شش ساعت بعد برخواستم الحمدلله دریا هم آرام بود از اسلامبول
چاپاری از طهران رسیده از وزرا نوشته جات داشت از مملکت سیستان اخبار مفصل بود الحمد
لله همه جای ایران در نهایت امنیت و آسودگی بوده است این دریا را اگر قره دنگیز اسم گذاشته
اند حقیقة دارد اسم با مسمی است آبش بنظر خیلی از دریاهای بزرگ دیگر سیاه تر است دیروز از سواحلی
که نزدیک بود چند مرغ کوچک قشنگ پریده بکشتی آمده آنجا نشسته گرسنه مانده اند ساحل دور شده دانه
نمیتوانند به دنگهای امتحان بکنند اگرچه ساحل پیدا نیست آواز فراسنی که خداداده است
روبسمت دست راست که سواحل اناطولی است و نزدیکتر است میپرند باز برمیگردند یکی از
آنها را گرفته توی قفس انداخته آب خورده بعد از دقیقه مرد امروز یکساعت بغروب مانده
باز یکاره نزدیک شدیم شهر و بندر طرابوزن پیدا شد شهر و خانه را با دوربین دیدم شهر قشنگی
در دامنه کوه توی دره واقع است باز از کنار دور شدیم شب بی هنگام شام خوردن رعد و برق
از سمت مغرب پیدا و هوا تیره شد اما باد نبود بواسطه همان تیرگی مغربی و رعد و برق که اثر بد
حالت دریا دارد دریا را منقلب کرد شام خورده بالای کشتی رفته قدری نشستیم دور آسمان همه ابر
و تاریک بود و از همه جوانب برق شدید میزد و صدای رعد میآمد وسط آسمان باز بود باد هم کمی
میآمد خوابیدم الی صبح رعد و برق شدیدی بود بسیار مهیب و ابر همه جا را گرفته بنای باریدن آمد

روز پنجشنبه چهارم امروز باید وارد بندر پوتی بشویم دیشب بواسطه انقلاب دریا بهمه جهته
یکساعت بیشتر خوابم نبرد صبح زود برخاستم نماز کرده قرآن خواندم هوا بسیار منقلب بود باران شدیدی
بارید یک برقی پنجاه قدم از کشتی دورتر زد بدریا صدای هزار توپ کرده آب دریا را از هم
پاشید اگر این برق بکشتی می خورد کشتی را بالمره از هم متلاشی میکرد هوا اینطور بود یکدو ساعت
خوابیدم از حرکت کشتی معلوم شد که بساحل نزدیک شده ایم برخواستم الحمدلله از دریای بزرگ
خلاص شده بساحل رسیده بودیم سواحل پوتی پیدا بود همه جنگل و کوه است هوا و طبیعت زمین
بسیار شبیه بگیلانات بود چون کشتی که ما نشسته بودیم خیلی بزرگ بود نمیتوانست نزدیک برود ایستاد کشتی
از دور دیدم در پهلو میآمد معلوم شد کشتی عسیر است که عقب ما بود و می گفتند چون تندرو نیست ده
ساعت از ما عقب تر خواهد آمد دیشب بعلت بدی دریا کشتی ما را بوسط دریا برده از نزدیکی بکناره اجتناب
کرده بودند ورو بمقصد که پوتی باشد نمیرفته و آن کشتی چون باد از عقب بود باد بانی کرده خیلی بیشتر از ما
بپوتی رسیده بوده است بسیار شکر کردیم که آنها عقب نمانده رسیدند کشتی بخار کوچکی از طرف پوتی آمد
که ما را ببرد پرنس منچیکوف و کولونل براک همانداران سابق که ابتدا با تزلی آمده بودند در آن کشتی بودند
از دیدن پرنس بسیار خوشحال شدم اما دریا چون هنوز تلاطم زیاد داشت هرقدر میخواستند آن کشتی را بکشتی
سلطانیه متصل کنند نمیشد چند دفعه آوردند نزدیک کشتیها بهم خوردند ماغه و بغل کشتی منچیکوف شکست اما
نه زیاد دفعه دیگر خواستند بچسبانند بلکه کشتی سلطانیه شکست بالاخره قدری صبر کردند دریا قدری
آرام شد آنوقت آورده بهم وصل کردند قدری از بارهای مخصوص ما را با بعضی از شاهزادها و
نوکرها بردند بآن کشتی ما هم رفتیم اشرف پاشای مهماندار را دیدم سرش شکسته بازوی راست در رفته
بود دستمال بود بگردنش بسته رویش هم کبود شده با حالت بدی بسیار افسوس خوردم تخته کم عرضی از این کشتی
بآن کشتی گذاشته بودند بسیار خطرناک بود از آن روز فتیم بآن کشتی صنیع الدوله در کشتی سلطانیه
ماند که باقی بارها را بیاورد جمعی هم ماندند بعد از نیمساعت رسیدیم بدهنه رودخانه پوتی که داخل دریا
میشود اسمش ریون رودخانه بزرگیست اما کشتی از نیمفرسنگ بیشتر نمیتواند برود طرفین رودخانه آبادی

کمی دارد خانها مثل خانهای رعیتی مازندرانی وکیلانی زمین رطوبتی وهوای بدی دارد نوبه وتب در اینجا بسیار است کم کم شروع بآبادی اینجا کرده اند بندر پوتی هم لنگرگاه خوبی ندارد کشتی بزرگ که هیچ نمیتواند بپرود خانه یا نزدیک کناره بیاید باید دور از بندر بایستد وکشتیهای کوچک حمل ونقل مردم وبار تجارتی را بگیرند یک کشتی بخار از انگلیسها و دو کشتی بادبانی از عثمانی ها در بندر دیده شد صحرا همه جنگل است ومنتهی بکوه میشود هم جنگل انبوه است کنار رود خانه را از دو طرف بیرق زیاد زده بودند از کشتی که بیرون آمدیم لب رود خانه اطاق کوچکی موجود کرده بودند وکراندوک میشل برادر امپراطور که جانشین وفرمانفرمای قفقاز است با صاحب منصبان وژرنالها دم اسکله حاضر بودند از کشتی پائین آمده دست بشاه زاده داده فوج نظامی را که از اسکله تالب کار ایستاده بودند پیاده رفته دیدم جمعیت زیادی از طوایف مختلفه ایستاده بودند چرکس لگزی ارمنی گرجی مسلمان وغیره از اهل باش اچق فرنگی وغیره این ممالک جز باش اچق است یعنی سر برهنه واقعاً هم اینطور است کل اهالی باش اچق سر برهنه هستند ابداً زن ومرد وبچه عادت ندارند کلاه سر بگذارند پای تخت باش اچق شهر کوتائیس است که مابین تفلیس وپوتی است خلاصه باشاه زاده زیاد تعارف وصحبت کردیم اضافاً شاه زاده بسیار خوبیت وزمانیکه بطرف بورغ بودم شاه زاده آنجا نبود از دیدنش بسیار خوشحال شدم از همه برادرهای امپراطور کوچکتر است از طرفین عارض ریش دارد چهره را میتراشد چشمهای کبود خوشحالت قد بلند مزاجاً قوی بعد از نیمساعت سوار گالسکه بخار شده راندیم حکیم الممالک ماند که بارها با راه آهن برساند مترجم جانشین بگیارف اسپر شاه میرخان فارسی فرانسه را خوب حرف میزند گالسکها همه بهم راه داشت این راه آهن را تازه ساخته اند الی تفلیس یک خط راه آهن است وآمد ورفت همه درین یک خط است بسیار زحمت کشیده اند برای ساختن این راه زمین ها همه جنگل وباطلاق وپر آبست خشک کردن این طور زمین وساختن راه آهن کار مشکلی است بعد از باطلاقها همه جا کوه ودره است وراه متصل پیچ میخورد دسر بالا میرود از رود خانه وپلها میگذرد بعد روبه تفلیس باید سرازیر برود باین جهات گالسکه بخار نمیتواند مثل ترنهای فرنگستان

شد برو و ساعتی دو فرسنگ و نیم بشیب مرتفع خلاصه بخیاعت بغروب مانده براه افتادیم هوا ابر و متصل باران
شدید میآمد را هم کوهستان و جنگل بود غروبی رسیدیم بکیت استاسیونی که نزدیک شهر کوناییس است
آنجا غذا حاضر کرده بودند کالسکه ایستاده پیاده شدیم رفتیم باطاق پر خبیده بودند شام مختصری صرف شد یکدسته
سرباز هم ایستاده بودند از صاحبخانه کرجی باشی لباس عجیبی داشتند بهر طور بود لباس قشون قدیم قبای کشاد
سرخ سرشان شبیه کاسه پارچه سرخ بسته بودند دکمه شان یک طپانچه و یک بکدده داشتند لباسشان شبیه
بلباس زواو فرانسه وطور وضع هندوستان اما تفنگشان از تفنگهای سورتی کارچیه خانه طول بود سورتی
کالسکه شد و راندیم شب را باراحت خوابیدیم صبح بیدار شدیم بشهر تفلیس نزدیک شده باکسالت از خواب
برخاسته رخت پوشیدیم کالسکه ایستاده رفتیم بیرون جانشین با صاحب منصبان زیاد و یکفوج حاضر
بودند جانشین سزا کالسکه را بازی شدیم هوا بیاران بود بواسطه آمدن باران بالا پوش بارسوی هم
پاکرده خارج میآمدیم چه اغماهی کنیم هم بسته حرکت کردیم در سر راه جانشین فرنچی با کل هیئت همراهان
اظهار مهربانی داشته بودند باهمه احوال پرسی شد حاکم تفلیس هم با کرجیان و کالسکه ایران آمده بودند و ملک که
رسم است آوردند نطق منصلی بزبان فارسی کرده بودند دیدم نطق را اگر نه فارسی میدانست
باکمال فصاحت بیان کرد بعد رفتیم بالا در اطاق پذیرایی نطق کرد از شاه و زادهای کرجی است با
مادر و برادر بیکلاکه کارکنان رجه قفقاز است ایستاده بودند جانشین معرفی کرد پرنس ارسلیانف را
بیست و هفت سال قبل ازین که به بندر فرح آباد مازندران رفته بودیم از جانب امپراطور با کتابهای
جیکل بدیدن آمده بود بعد جانشین اطاقها و منازل را نشان زاده خود رفت بخانه خود و ما هم
تفلیس در نوی دره واطراف کوه است در دامنه و سر کوه هم خانه هست رود خانه کر از میان شهر
میگذرد و در این فصل آبش زیاد نبود پلی بر روی آن بسته اند طرف شمال رود خانه شهر تازه و محله فرنگیها
که عمارت جانشین و حاکم نشین هم آنطرفست طرف جنوب شهر قدیم تفلیس است روی تپه آثار قلعه قدیم سلطانیه
کرجیه است این شهر پنجاه سال قبل ازاین بسیار محقر و کثیف بود در حالا کم کم خانها و عمارات و مکنت خانها و لوچهای
وسیع سنگ فرش میسازند قلعه کوه قاف که فرنگیان کازبک میگویند از شهر پیدا بود بسیار کوه مرتفعی است

مملو از برف بود و سه ماه راه عراده ساخته که حالا با آنطرف کوه با کالسکه میروند که شهر ولادقفقاز آنطرف
کوه و راه مسکو و حاجی ترخان است از خشکی دور تفلیس کوههای خشک است دورتر از شهر جنگل دارد هوای
شهر خوب نیست در تابستان وپائیز بسیار گرم و مختلف است گاهیکه باران در اطراف یا شهر بیاید بسیار
سرد شده بعد باز گرم میشود و هوایش تب و نوبه خیز است پنجاه هزار نفر جمعیت شهر است اغلب غربا و خا
رجی و مخلوط از طوایف مستند ایرانی و گرجی و روسی و داغستانی چرکس المان ارمنی میوه خوب از قبیل هندوا
نکو رامرود خیار دارد امروز فهمیدیم دیدن جانشین که در همین عمارت منزل ماست از چند اطاق گذشتیم یک تالاری
بود که بناهای ایران ساخته و کج بری کرده بودند با آئینه عمارات خوبی داشت اسباب اطاقها همه از ایران
بود قالیهای خوب بزرگ و کوچک فراهانی قائنی کرمانی اسباب میز و تخت وغیره از خاتم شیرازی و اصفهانی
پرده های اطاق از قالی بود پارچهای کلدوزی رشتی در مشکا و بالش و روی میز و صندلی وغیره بکار برده بودند
اسباب و صنایع ایران را نه برای اینکه ما باین عمارت آمده ایم گذاشته اند بلکه از قدیم بوده است یک
خرس سیاه بزرگی که جانشین سابقا شکار کرده مثل اینکه زنده است در گوشه اطاق و اداشته اند اگر غفلته
کسی به بیند خیال میکند خرس زنده است جانشین بدیوارهای اطاق اسلحه زیادی از قبیل شمشیر قداره
تفنگ طپانچه اسلحه قدیم مثل زره کلاه خود زین و برگ بارکاب یراق اسب مرصع طلا و اسبابهای عجیب
چیده و آویخته است حتی یک پیوز قدیم که در ایران سابقا معمول بود در طاقچه اطاقش بود همه اطاقها را گشتیم
از پنجره اطاقها چشم انداز خوبی بشهر تفلیس و کوهها داشت قدری نشسته بعد رفتیم باطاق زوجه جانشین که متصل
بهمین اطاق بود آن جا قدری توقف شد زن جانشین خواهر کراندوک بادا است که در شهر کارلسروه المان
بابرادرش نهار خوردیم پنج پسر و یک دختر از جانشین دارد پسر بزرگش چهارده ساله است اولادش در
ییلاق بودند اسم زوجه جانشین الکافاوودوروتا است بعد برخاسته باطاق خودم آمدم بلافاصله
زن جانشین باجانشین[2] بکالسکه نشسته رفتیم تماشاخانه تابستانی بنای بسیار مختصر بیست سفید کاری یک
چهل چراغ برنز داشت که باگاز روشن بود تماشاخانه از صاحبمنصبان روس وغیره پر بود همه جهت دو بیست
نفر آدم میگیرد موزیک خوب زدند بعد پرده بالا رفت چند اکت دادند بزبان روسی حرف میزدند خوب خوانا

بازی و رقص و حکایات خوب نشان دادند بسیار بامزه و باخنده بود زنها و جوانان روسی خوب و خوشگل
بودند یک رقاص فرانسه هم بود بسیار خوشگل و خوب میرقصید دو سال است اینجا آمده در آخر رقص ملتی
روسیه را کردند و بعد از آن رقص کرجی که بسیار خوب بود جمعی از کرجیه در دو طرف ایستاده دست میزدند
یکنفر طنبک و دو نفر سرنای ایرانی میزدند بسیار خوش آهنگ یکدختر و یک پسر میرقصیدند شبیه برقاصی ایران
در بین بازی که پرده افتاد رفتیم پائین باغ کوچکی بود چراغان کرده بودند قدری در چادر یکه بالای سکوی
باغ زده بودند نشستیم بعضی از زنهای کرجی وغیره را جانشین معرفی کرد بمنزل رفته شام خوردم درین بین
منشی حضور حکیم الممالک صنیع الدوله که عقب مانده بودند رسیده بارها را آوردند اما تعریف غریبی از طو
فان دریا میکردند منشی حضور و صنیع الدوله که در کشتی سلطانیه بعد از ما مانده بودند گفتند همینکه ما از کشتی
خارج شده بپولی رفته بودم دریا منقلب شده بود بطوریکه هر قدر خواسته بودند کشتی بخار کوچک رو سها را به
سلطانیه بچسبانند ممکن نشد از شدة موج آخر کشتیها بهم خورده چرخ هر دو شکسته بود بالاخره بهزار زحمت
کشتی کوچک را تا دیک آورده همین که موج آنرا بلند میکرده است یک لنگه بار از آن کشتی باین کشتی
میاندازند یکنفر آدم خودش را بکشتی میرساند خلاصه با هزار جان کندن بار و آدم را حمل کرده بودند
منشی حضور میگفت اگرچه ساحل نزدیک بود چنان امواج ما را بهوا میبرد و از بالا پرت میکرد مثل اینکه
از قله کوه پرت شویم الحمد لله تعالی که این انقلابات ساعت قبل از آن که ما در دریا بودیم نشد اول بنا بود
که از راه کوه قاف و گزبک به بندر پطروفسکی رفته از آنجا با تراموای بدریم و در آن راه اخبار نموده عراده
و کالسکه وغیره حاضر کرده بودند چون هر قدر دریا را کم بگیریم صرفه در آمدنت خواستم از باد کوبه سوار کشتی
بشوم قرار شد باده نفر برویم باد کوبه و سایرین همه از راه پطروفسکی رفته سوار کشتی شده بیایند باد کوبه
از آنجا ما هم سوار شده با تفاق برویم انزلی صنیع الدوله را مامور کردیم که تفلیس مانده بارهائیرا که بجا بارری
نمیشد حمل شود با جمعی از همراهان با تراموای برساند روز جمعه در تفلیس بودیم که تفصیلش نوشته شد

روز شنبه ششم امروز بهمن میرزا که از قراباغ آمده بود بحضور رسید شش هفت پسر بزرگ هم دارد
که همه بحضور آمده بودند عصری با جانشین بکالسکه نشسته شهر را قدری گشتیم گرم بود و گرد و خاک

زیاد رفتیم آخر شهر الی باغ مجتهد که آقا میر فتاح ساخته است اکثر اهل تفلیس نظامی هستند و قراق ۲۰۳ شب در خانه جانشین بشام مهمان بودیم اول بتالاری رفتیم که صاحب منصبان زیادی از اهل قلم و نظام وغیره بودند همه ایستاده جانشین یکیک را معرفی کرد بهمن میرزا هم بود بعد رفتیم در تالاری بسر میز نشستیم جانشین در دست چپ و زوجه ایشان در دست راست و سایرین هم بمراتب معینه نشسته بودند بعد برخواسته بالکون عمارت که مثل مهتابیست و بباغ عمارت نگاه میکند رفتیم چراغان بسیار خوبی در باغ بود آتشبازی ممتازی هم در روی کوه جاو عمارت کردند جمعیت زیادی از نجباو رعیت و زنها و دخترهای خوشگل گرجی و فرنگی در باغ بودند بعد از آتشبازی در رقص قراقی که بطور بسیار خوبی میرقصند و در بین رقص طپانچه میاندازند رفتیم پائین باغ را گردش کردیم بازو ببازوی زوجه جانشین داده بودم گل خیابانهای باغ را گردش کردیم همه نشان شیر و خورشید ساخته و پشتش را روشن کرده بودند تلگرافی از امپراطور رسیده بود جانشین بما داد خواندیم احوال پرسی کرده بودند بعد آمدیم بالا باز قدری نشسته مراجعت بمنزل کردم امروز از جانب خلیفه بزرگ اوج کلیسای ایروان کشیشی آمده عریضه آورده بود از طهران تلگراف رسیده بود که حاجی سید اسدالله مجتهد اصفهانی بعتبات میرفته در کرمنشاه فوت شده است بسیار افسوس خوردم روز یکشنبه هفتم باید از تفلیس برویم بباد کوبه صبح زود برخاسته نهار خوردم معتمدالملک و شاهزادها هم امروز از راه پطروشکی رفتند شش ساعت بغروب مانده راه افتادیم جانشین و همه صاحب منصبان قفقاز حاضر بودند پنج کالسکه هم برای ما حاضر شده بود بهر کالسکه اسبهای متعدد بسته بودند سوار شده از توی شهر گهنه تفلیس رفتیم جمعیت زیادی بود از شهر خارج شده بچاپاری راندیم همه جا رودخانه کر ماند در دست چپ بود اما کم کم از ما دور میشد کنارهای رودخانه بید و بعضی درختهای جنگلی بود که سبزی میزد هوا بسیار گرم و گرد و خاک غریبی بود از تفلیس که خارج شدیم دیگر در طرفین راه بهیچوجه آبادی نبود تا چشم کار میکرد صحرا و کوه و خاکی دلگیر بود کمر در هر دو فرسخی یک چاپارخانه ساخته اند که اسب عوض کنند راه هم از تفلیس تا قریب شش فرسنگ ساخته ریگ ریخته اند چندان گرد و خاک نیست اما راه که تمام شد گرد

وخاک زیاد است درچند چاپارخانه ایستاده اسب کالسکه‌ها را عوض کردند در هر چاپارخانه از سواره قزاق و مسلمان حاضر بودند که سواره را هم عوض میکردند در چاپارخانه الکت بزبان ترکی یعنی یکبر و برو نهار حاضر کرده بودند یکساعت بغروب مانده بود بعد سوار کالسکه شده باز راندیم مهتاب بود از یک رود خانه گذشتیم پیش از چاپارخانه الکت پلی داشت ملحق بکرمیشد سه ساعت از شب رفته برود خانه اغستفار رسیدیم رود خانه بزرگیست اما درین فصل آب کمی داشت چاپارخانه اینجا را هم باسم رود خانه موسوم کرده اند الطرف رود خانه چاپارخانه بود که باید شب را انجا بمانیم دوسته اطاق داشت شام خوردم کرم بود گفتند حاجی میرزا علی مشکوة الملک آمده است بسیار تعجب کردم حاجی از تبریز از راه ایروان آمده دو روز هم همین جا بوده است قدری از اخبار طهران وغیره صحبت کرده بعد رفت صبح هم میخواهد برود تفلیس روز دوشنبه هشتم باید برویم بشهر گنجه صبح زود برخواسته براه افتادیم صحرای گرم پرگرد و خاک بدی بود اینجا ها محل نشمن قزاق تاتار است این قزاق همه مسلمان و چاپارخانه‌ها هستند اما خانوارشان اینجا ها اثری معلوم نبود طرف دست راست از نزدیک رشته کوهی بود که از پشت آن میرود الی دریاچه کوچک ایروان دست چپ هم یکرشته کوه خاکی خشکی از دور پیدا بود رسیدیم بچاپارخانه حسن سوار از اینجا بآنطرف خاک و محل طایفه شمس الدین لو است اینطایفه هم پنج شش هزار خانه وار هستند حسن سو رود خانه ایست آب کمی دارد قدری رفتیم بچاپارخانه طاوس چای رسیدیم این رود خانه هم آب کمی داشت رسیدیم بچاپارخانه زکم آنجا نهار خوردیم در هر چاپارخانه از طوایف آنجول وحوش سواره پیاده جمعیت زیادی آمده بودند جمعا حتی بچای کوچک اسلحه دارند همه این طوایف مسلمان هستند بعد از نهار رفتیم بچاپارخانه شکمور اینجا ها دیگر طایفه شمس الدین لو تمام میشود جزء گنجه است روی تپه کوچکی آثار قلعه آجری محکمی از قدیم دیده شد رود خانه از پائین قلعه میگذرد آب کمی داشت آثار پل آجری بزرگی دارد اما نصف پل خراب شده است این صحرا ها هم همانطور گرم و کم آب دیست رسیدیم بچاپارخانه قره یراز آنجا رانده دو ساعت بغروب مانده بشهر گنجه رسیدیم حاکم بلوکات گنجه در زکم آمده بود با سواره حاکم شهر هم با سواره و بزرگان دیگر تا نیم فرسخی شهر آمده بودند شهر گنجه دور ش

باغاست وتوی شهر خانهای پست محقر قلعهٔ قدیم کنجه که قلعهٔ آجری سختی بوده حالا خراب وقدری باقی است
خندق وخاکریز بسیار معتبر داشته است حالا محبس کرده اند از میان شهر رود خانه میگذرد اما آبش
بسیار کم است پلی تازه ساخته اند آنطرف رود خانه محل فرنکی وارمنی است اینطرف مسلمان خانه خام
در محلهٔ فرنگیها است منزل ما آنجا بود خانه بسیار محقر است در روی تپه پائین آن باغ کوچکی داشت جمعیت
این شهر بیشتر از هفت هشت هزار نفر بنظر نیامد روز سه شنبه نهم شهر رجب المرجب
باید امروز برویم بتوریان چای که از محال شکی است صبح سوار شده از شهر و باغات کنجه گذشته بصحرا
افتادیم دست راست همان رشته کوه دیروزی الی سه فرسنگ راه دیده میشد بعد کم کم دور شد نیم فرسنگ
دورتر از شهر در سر راه مقبره شیخ نظامی است مقبره آجری بسیار محقری بود بعد رسیدیم بکورکت
چای که رود خانه بود دست چپ هم خیلی دور همان رشته کوه خاکی بی آب است که بطرف شکی کشیده است
خلاصه هوا بسیار گرم وزمین خشک و بد بود رسیدیم بچاپارخانه قارقلی چای از آنجا بچاپارخانه منکی چا
دور رسیدیم که در کنار رود خانه کر است برای ما الاچیقی زده بودند دورش بسته و گرم مثل حمام
برای صدر اعظم وغیره از برک درخت اطاقی ساخته بودند خوش هوا بود اما مردم پیدا بودند شاهزاده
وغیره با عراده جواهر خیلی عقب مانده اند عراده بار جواهر شکسته بود تا جای آن را عوض کرده خیلی از راه دور
مانده بودند قبل از رسیدن آنها نهار خوردیم یک ماهی بسیار بزرگی طور انداخته از رود گرفته آورده اند
متاجر رود مزبور جوانی ارمنی و آنجا حاضر بود اجاره شیلات اینجا جزء اجاره شیلات سالیان است
رود کر اینجا عریض است اما کم جریان و عمقش هم بیش از یک ذرع نبود دو کشتی بهم بسته رویش تخته
بندی نموده فرش کرده بکطناب قطوری از اینطرف بآنطرف کشیده بودند اسباب مختصری
میان کشتی بود بسته بیک دیرک بزرگ طناب را می کشیدند کشتی بحرکت آمده بار و آدم را بآنطرف
میرساند اول کالسکها را بردند بعد من رفتم بعد صدر اعظم وغیره با بارها آمدند براه افتادیم الی منکی
چا و در خاک کنجه بود آنطرف آب خاک شکی است رشته کوه دست چپ هم همان طور کشیده بود اما
حالا با آن نزدیکتر بودیم پشت این کوه خاکی کوههای داغستان است و شهر شکی هم در دامنه همان

کوه افتاده است درقله کوه شکی برف زیادی بود ازاینجا تا شهر شکی که حالا روسها نوخا میگویند پنج
شش فرسنگ راه است بعضی جاهای زمین جنگل است بعضی خار بعضی بوته کز بعضی خاک خاکی ازتوی
کالسکه که بجاپاری برفت تقنگ می انداختم روی هوا چند مرغ که بزبان فارسی سبزقبا میگویند زدم
رسیدیم بچاپارخانه چاق لوکه درمحال ارش شکی واقع است نماز خوانده عصرانه خوردم ازانجا سوار شده
بچاپارخانه غرب رفتیم بازازمحال ارش شکی است دوساعت ازشب رفته بتوریان چای رسیدیم رودخانه
عظیم جنوبی ازطرف کوههای داغستان وشکی میآید ودراین صحرا بارزاعت میشود ازتفلیس تااینجا آبادی
هیچ ندیدم بجزچاپارخانها واسم محالات دیگر رسمی ازآبادی وده دیده نشد چاپارخانه اینجا بسیار گرم و
پرپشه بود لابدالاچیقی زده بیرون خوابیدم بعضی ازبیک زادها واعاظم شکی آمده بودند روز
چهارشنبه دهم صبح زود برخواستم حکام گنجه وشکی وغیره مرخص شده رفتند راندیم دست
راست جلگه بود محال آق داش که ارش هم میگویند وجزء شکی است درآنجا واقع است باغات
دهات زیاد بنظر آمد که ازتوریان چای مشروب میشود قدریکه رفتیم محال آق داش تمام شد بچاپارخانه
کوک چای رسیدیم حاکم کل بادکوبه وشیروانات چون آنجا اول خاکش بود حاضر بود صحبت شد
جوان بسیار مؤدب خوشبیت اسمش استراسلسکی ایستاده اسب عوض کردیم جمعیت زیادی از
اهل شیروان وعلمای اسلام به ملاقات ما آمده بودند قدری باآنها صحبت شد راندیم دست راست
باز جلگه وسیعی است که جزء شیروان است وازرودخانه کوک چای مشروب میشود دهات زیاد
بنظر آمد جلگه حاصل خیز است اما کرم سیر است چپ همان رشته کوه همه روزه است به چاپارخانه
قره بازی رسیدیم اسب عوض شد دهات قره مریان ویکه خانه وکردکند که ازرعایای روس هم
آنجا نشانده اند دیده شد این دهات چندان معتبر نیستند رسیدیم به چاپارخانه کولولو نهار آنجا خورده
شد دیخمن که سابقا حاکم شماخی بود ودراوقات سفرما برشت باقولی بگ حاکم بادکوبه آنجا آمده بودند دیده
شد بهمان طور فربه است خانواده روس آنجا می نشینند بعد ازنهار سوار شده راندیم ازرودخانه کرده ما
گذشتیم آب کمی داشت ده پاارد کلاغایلو جزء شیروان است این رودخانها ئیکه نوشتم همه

از کوههای داغستان که پشت همین رشته کوه دست چپ است سرچشمه دارند هرکجای این کوه دره و مخرجی دارد این آب ها از آن دره گذشته به جلگه شکی و شیروان میریزد رسیدیم بچاپارخانه آقسو که ده بسیار معتبریست و باغات زیاد از انجیر و انار وغیره دارد بسیار شبیه است بده کنه طهران آما باغات کنه ازین زیادتر و معتبرتر است رودخانه آقسو از وسط باغها میگذرد و قسمت بزرگ ده سمت مشرق رودخانه است طرف مغرب رودخانه محال حاوزو مرقش محال قشون است که جزء شماخی است خلاصه دکان میوه فروشی وغیره زیاد داشت پیاده شده میوه خورده نماز کرده سوار شدیم از آنجا پیچ و خم میرود روبشمال بالای همان کوه دست چپ از همین دره سربالا رفتیم اول بنظر کوه کوچکی میآمد اما خیلی بلند بود راه کالسکه را بسیار خوب ساخته اند کالسکه و اسبها براحت میرفتند کم کم رسیدیم بقله آنطرف کوه جنگل بلوط بود و قرقاول زیاد داشت از قله کوه با آنطرف الی باد کوبه همه کوهستان است سرازیر شدیم غروب شد در چاپارخانه شراویل قدری مکث کرده باز سوار شده راندیم دو ساعت از شب رفته وارد شهر شماخی شدیم جمعیت زیادی بود همه جا را چراغان کرده بودند مردم بسیار اظهار خوشحالی میکردند پیاده شدیم دو پسر و نخمین یکی پنج ساله دیگری هفت هشت ساله با لباس حربی دم دربازن و نخمین ایستاده بودند علمای اسلام صف کشیده بودند با همه تعارف کرده وارد عمارت شدیم این عمارت مال لالایف ارمنی شیروانیست مردی معتبر و صاحب دولت است این عمارت سابقا حاکم نشین شماخی بوده حالا لالایف خریده است مشرف بهمه شهر شماخی محله ارامنه و فرنگیها در بالای تپه و محله مسلمانها توی دره پائین است دو سال قبل زلزله شدیدی شده این شهر را خراب کرده است سابقا بسیار شهر معتبری بوده حالا هم سه چهار هزار خانوار دارد جمعیتش ده پانزده هزار نفر است اغلب اوقات زلزله میشود اطراف شهر همه کوه و تپه اما چنان خشک است که آثاری از سبزه و درخت و آب نیست رودخانه کوچکی از سمت کوهستان پائین تر از شهر میآید که از آن آب قدری باغات دارند مسجدی از عهد شاه عباس در شهر هست که حالا نماز میکنند مسجد و تکیه هم حاجی محمدرضا نام ساخته است بسیار عالی اکثر اهل شهر و بلوکات شیروان مسلمان

وارمنی بسیار کمتر است قبر مصطفی خان شیروانی وا ولادش در آنطرف شهر روی تپه واقع است
عمارت لالایف بسیار چشم انداز خوبی دارد از تخته ساخته اند روز پنجشنبه یازدهم شهر رجب
باید برویم بباد کوبه صبح زود برخواسته رخت پوشیدم سوار شدیم جمعیت زیادی بتماشا آمده
بودند رانده تا به پست و بلندی تپه و دره رسیدیم چند فرسخ ایلات دراین دره های خشک دیده شد گفتند
ایل عرب است رسیدیم بچاپارخانه اول که اجی چای است آب تلخی دارد بعد چاپارخانه مرزی که دهی است
بزرگ روسهامی نشینند بعد چاپارخانه نفتی کرپی بعد چاپارخانه خنکی اینجا نهار خوردیم بعد چاپارخانه بلتا بعد
چاپارخانه ارباب رودخانه هم داشت که بهمین اسم موسوم است بعد چاپارخانه سرائی بعد شهر باد کوبه
جمیع راه خشک و بد که باین خشکی و بدی صحرا و کوه دیده و شنیده نشده است مسافتی که امروز عبور شد
محال قبرستان میگویند واقعاً اسم با مسمی است یعنی قبرستان است خلاصه حاکم شهر باد کوبه با سوار
وغیره باستقبال آمد در چاپارخانه سرائی پیاده شده نزدیک غروب بود نماز خوانده سوار شده دو ساعت
از شب گذشته وارد شهر باد کوبه شدیم چون معدن نفط در باد کوبه است امشب همه جا را از صحرا و شهر
چراغ نفط روشن کرده بودند اگرچه شب بود و شهر باد کوبه را درست ندیدم اما در جناب معلوم بود
که خانهای قشنگی است که تازه بسبک فرنگستان ساخته اند در کنار دریاست عمارت حاکم هم لب
دریاست خلاصه جمعیت زیادی از مسلمان وغیره بودند صدا و میرفتاندند رسیدیم بپای عمارت
حاکم موزیک میزدند پیاده شدیم اول کولونل براک را دیدم معلوم کشتیها با همراهان و مسافرین راه بطور
دشکی هم مقارن ورود ما وارد بندر شده اند حاکم باد کوبه صاحب منصبان نظامی و قلمی ایالت خود را
معرفی کرد عمارتی بطرز فرنگی دارد بعد از شام چهار ساعت از شب رفته رفتیم بکشتی قسطنطین عجب
بندریست که کشتی بزرگ تالب دریا میآید صد هزار مرتبه شکر خداوند تعالی را کردیم که باز بسلامت باین
کشتی رسیدیم حاکم باد کوبه وغیره آمده مرخص شدند شاه زادها وغیره به کشتی موسوم بشاه سوار شدند صدر
اعظم و عمله خلوت و کولونل براک و پرنس منچیکوف و بیکلروف در کشتی ما بودند همان دریایی هم بود نیم
ساعت بعد کشتی براه افتاد دریا آرام و خوب با مراد میروزید شب را خوابیدم

ولایت شکی دشیروان وغیره شترهای خوب دارد وبار عراده اینجا معمول است بگاویش وغیره میبندند
اما نکز عرادها از چوب ضخیم ودبی آهن است روز جمعه دوازدهم شهر رجب المرجب
نزدیک بعید مولود حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه الصلوات والسلام است باید بانزلی
صبح برخواستم هوای دریا بسیار خوب بود باکمال خوشحالی سیر فتیم ودوسه فرسنگ بانزلی مانده همه لباس
رسمی پوشیده مستعد شدیم که حالا وارد انزلی خواهیم شد کم کم ابرهای سیاه ازطرف مغرب وجنوب و
غیره بلند شد دریا بنای انقلاب گذاشت بازهم مایوس نبودیم راندیم تارسیدیم بلنگر گاه یک کشتی جنگی
روسیه موسوم بنیکارا ازعاشورا ده برای احترام ورود ما آمده بود باد دوربین دیده شد که ازحرکت امواج
بطوری متزلزل است که بسیار باغت وحشت شد کشتی بزرگ جنگی که آنطور حرکت بکند ازکشتی ما دیگر چه
توقعی است یک کشتی بادبانی تجارتی هم که آنطرف تر لنگر انداخته بود بهمان طور مضطرب بود خلاصه رسیدیم
بلنگر گاه کشتی جنگی باهزار صعوبت چند تیر توپی انداخت برج انزلی ومردمیکه درکناره بودند همه پیدا بودند
لیکن چون کشتی بزرگ زیاده ازین نمیتواند پیش رفته داخل انزلی بشود لابد باید کرجی وکشتی بخار کوچک مخصوص
ماکه دراترلی است آمده ما را بخشکی ببرد وبااین طوفان شدید امکان نداشت لابد مایوسا ازعرشه کشتی
که امکان ایستادن نداشت پائین آمده رفتیم باطاق لباسها را کنده باکمال دلتنگی تن بقضا داده
نشستیم سایرین هم که لباسها ونشانها داشتند همه را دربین کندن باقی واستفراغ مخلوط کردند هرکس
درگوشه افتاد که دربرخواستن قدرت نداشت دوساعت بغروب مانده بود باران هم بشدت
میآمد امواج دریا بطوری بود که ممکن نبود بتوان نگاه کرد کشتی چنان حرکت میکرد که متصل سرد کل از
اینطرف آنطرف باب میرسید امواج توی کشتی میریخت وکشتی چنان کج میشد که چیزی نمیماند که بر
گردد وما همه دریا برزیم صندلیها ومیزها واسباب کشتی درحرکت روی هم میریخت باصداهای مهیب
بدن کشتی اززور امواج صدا میکرد چیزی نمانده بود که خرد بشود ازبالا باران شدید زیر دریا کشتی
پرآب ازشدت حرکت کشتی امکان راه رفتن نبود اضافه برآن تختهای کشتی ازآب باران ودریا
طوری ترشده بود که پای آدم بهیچ طور بند نمیشد آخر سفر فرنگستان نزدیکی خانه آدم که برج انزلی در دو

قدمی پیدا است و شخص باین حالت باشد ولابد شود که اگر سه روز اینطور بگذرد لنگر را کشیده برود بندر
جز لنگران این همه نوکر و غیره که با نزلی آمده اند چه بگویند این نوع خیالات چنان اوقات را بر من
تلخ داشت که حد و صف ندارد و مزاجم قدری منقلب شد متصل عرق میکردم از شدت خیال و گرما
باد بسینه میخورد سرفه میکردم شب و روز هم ابدًا خواب کردن با آن طوفان ممکن نبود متصل
هم باران روز شنبه سیزدهم شدیدتر میآمد
صبح باز طوفان و حرکت کشتی همان طور بلکه زیاده تر بود کشتی هم که شاه زاده ها نشسته بودند از عقب
رسیده لنگر انداخت تا شب همان طور هوا ابر و باران و طوفان بود لقدر دو ساعت خوابیدیم
یکبار قال و مقال شد گفتند کرجی امیر خواسته دیدم یک کرجی با دوازده نفر دارد طلب شده آمده اند که
که از ما خبری ببرند با نزلی دریا هم روبآرامی است قدری خوشحال شدیم معتمد الملک جواب
کاغذیکه با و نوشته بودند نوشته رفتند ساعت دیگر که صبح چهاردهم رجب نزدیک بود کرجی دیگر
آمد سید یقلیخان و میرزا عبد الله نوه را انداخته رفتند صبح شد چند کرجی دیگر آمد بعضی هم رفتند
هوا روبخوبی شد آب از مرداب بنا کرد بدریا آمدن بالاخره کشتی بخار ما دیده شد که از مرداب
در آمده میآید تا کشتی رسید نزدیک این کشتی حالا با زبسیار مشکل است رفتن از این کشتی به آن کشتی
قدری دورتر از این نگاهداشته اند اول کرجی ما را آوردند بهر طور بود داخل کرجی شده رانیم
برای کشتی بخار یکطرف دست ما را گرفته رفتیم بالای کشتی آسوده شده صدهزار مرتبه شکر
باریتعالی را کرده نفسی کشیدیم وارد اسکله انزلی شدیم
اشخاصی که از طهران در رشت آمده بودند بحضور
آمدند رفتیم بالای برج شکر خدا را هزار
مرتبه کردم شب را آنجا ماندم
مفصلی شد و براحت
خوابیدیم الحمد لله تعالی

الحمد لسلطان الذی جعل اول ما خلقه عقل الفعال و بسیرورته و تصرفه تسبح له الرمال و بشئونه یسجد له
الظلال و بهیبته تدکدک له الجبال و بقدرته خلق الانسان من الطین اللازب و الصلصال و بحکمته زین
صورته فی احسن تقویم و اتم اعتدال و الصلوة و السلام علی مکمل الکمال و صاحب الانعام و الافضال
محمد المبعوث علی البریة لازالة الجهل و تربیة الجهال سیما آله البررة ائمة اقطاب افلاک الجود و النوال
و بعد چون خداوند یکتا سید دوسرا و آل بی همتای ویرا اول موجود و مایه هرهست و بود قرار داده به
حکمت بالغه و مواهب سنیه جنابشان را برکافه موجودات در این آخر زمان و بلوغ هر ظاهر و پنهان
فرستاد بر ذات مقدس خود لازم دانسته که آوازه دین قویمش را کوش زد تمام ساکنین کره
خاک و قاعدین مدارج افلاک نماید و حجت کامله اش را بر خودی و بیگانه تمام فرماید تا هیچکونه عذری
از جهته هیچ جنس متحرک و ساکنی باقی نماند در هر عصری بطرزی و هر وقتی بحکایاتی ندای این حلقه غائی را
جلوه کر ساخته تا این زمان سعادت اقران که در ملکوت اعلی از جانب مالک الملک عوالم فنا و بقا این
مبارک خطابه را بنام نامی و اسم گرامی حضرت ملک الملک عجم صاحب تاج خسروی و تخت جم
السلطان ابن السلطان ابن السلطان ابو المظفر صاحبقران ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه الی
آخر الزمان خواندند و ذات شاهانه را بدین موهبت عظمی شاد فرمودند بظاهر موکب همایون بعزم
سیاحت فرنگستان و در باطن بابلاغ آوازه نعمت ذات محمدی ع و ایمان محمدیان بر اهل جهان حرکت
دادند و در طی مسافت و اوان مسافرت حالات عبرت علامات را بکلمات تامات شیرین دلنشین
کلام الملوک ملوک الکلام بقلم قضا شیم رقم زد صفحه بیان فرمودند و ابواب نعم بر روی کافه اهل جهان کشودند
و هیچکونه از نکات تبلیغ فروگذار نفرمودند پس از انجائیکه طبع صاحب طبعان را دیدن و شنیدن کلمات
مبارکات ظل الهی را طبیعی است لذا این احقر و عبد قاصر از ذره کمتر میرزا محمد شیرازی ملقب به
ملک الکتاب این کتاب مسافرت نامه عنبرین شمامه مشکین ختامه شاهنشاهی را بجلیه طبع بیرون آورده
باکمال سعی خالیا عن التحریف و التغییر با نضمام تصاویر عکس مقصوده که از دار السلطنه لندن طلبیده
درج نمودم و برخی از اشعار دربار اعلیحضرت سکندر رتبت شاهنشاه اعظم را در اول کتاب برار استم

واین موهبت عظمی واتمام مکرمت کبرا نیز از یمن یمین اقبال واز توجه الطاف شاهنشاه زاد مستطاب فلک رقاب قمر رکاب خورشید قباب مریخ انتساب قرهٔ باصرهٔ خلافت وشهریاری غرهٔ ناصیهٔ دولت وتاجداری مصباح مشکوة خاقانیت وسراج منیر سلطنت ولی احسان ونعمت حضرت مستطاب اشرف امجد ارفع والآ نایب السلطنة العظمی الامیر الکبیر کامران میرزا مدظله العالی

واقبالهٔ الخور بندر معموره بمبئی بزیور طبع درآورده

دبدین خدمت خود را مفتخر ومور دهزار

کونه نعمت ومکرمت دیده امید

که ظل عاطفتش ممدود باد

بجاه محمد وآله الامجاد

هرکس از صاحبان که طالب ورا غب این کتاب مستطاب بوده باشند در بمبئی در محلهٔ عمر کاری مکان نمبر ۱۲۸

از نزد بانی طلب دارند

فی شهر محرم الحرام ۱۳۰۲ سنه

اتمام پذیرفت

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

لائبریری

جامعہ عثمانیہ

۱۔ ارکین مجلس کی تعداد مجلس تعلقات بین الجامعات کے مشورہ سے مجلس اجرائی طے کرے گی۔

۲۔ ساتھ جامعہ عثمانیہ کے نمائندے ارکین ہوں گے۔

۳۔ ارکین دارالترجمہ میں کتابیں ایک ایک سال کے لئے رکھ سکیں گے۔

۴۔ طلبا میں ترجمہ شدہ کتابیں ایک سال کے لئے رکھ سکیں گے۔

۵۔ طلبا میں کتابیں دو ہفتہ تک اپنے پاس رکھ سکیں گے۔

۶۔ ایک سے زیادہ کتابیں نہیں دی جائیں گی۔

۷۔ بغیر ضروری کتابیں واپس کرائی جائیں گی۔

۸۔ کتابوں کے گم ہونے یا خراب ہونے کی صورت میں قیمت وصول کی جائے گی۔

۹۔ کتابوں پر کسی قسم کا نشان یا کاٹا چھانٹا نہ ہوگا۔

۱۰۔ کتابوں کے ہر صفحہ پر مہر لگائی جائے گی۔

۱۱۔ قلمی نسخے دوسرے کو نہیں دیئے جائیں گے۔

۱۲۔ جلد کی کتابیں فقط